

۲۳۵۳

۱

۱۳۵۳

کسکول عطاری

شامل :

روایات و نوادر حکایات و علوم غریبه

(جفر، مصباح) و دواجات

مبتسم این بنده ضعیف :

محمد د عطار تبریزی غفر الله له بحمد والی الطاهرین

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف

تهران ماه رجب سال ۱۳۹۲ هجری برابر ۲۵۳۶



۲۶۲۸۲۸

- نام کتاب کَشکول عطاری
- مؤلف : محمد عطاری
- تاریخ چاپ تیرماه ۲۵۳۶
- تعداد چاپ یک هزار جلد
- چاپ در چاپخانه بوذرجمهری

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	خطبه کتاب
۲	زیارت امام عصر (عج)
۳	مأمور شدن رسول اکرم (ص) بدوستی علی (ع) در شب معراج
۵-۴	موعظه امیر المؤمنین (ع) نوف بکالی را
۶	خواص آیه الكرسي و ختم یا باسط
۷-۶	ختم حضرت ابی الفضل العباس
۸-۷	شرح حال شیخ عطار نیشابوری
۱۱-۸	کیفیت مشیت خداوند خلق اشیاء را
۱۱	کلماتی از شقیق بلخی
۱۲	شقاوت و سعادت انسانی
۱۴-۱۳	چند صنف که از امت پیغمبر نیستند
۱۵-۱۴	حدیث رد شمس و حکایت ابن جوزی
۱۶	حکایت عمادالدوله بن بویه و خیاط کر
۱۷	دوا برای گشوده شدن حیض
۱۸	ختم مجرب منقول از شیخ بهائی
۱۹	طلسم برای فتح و نصرت

صفحه	عنوان
۲۱ - ۱۹	استخراج سؤال از جفر
۲۲	احضار جن
۲۳	اختفاء از انظار
۲۴ - ۲۳	کسب شقاوت و سعادت
۲۵	روایت کردن شیخ بهائی فضائل فاطمه (ع) را نزد عالم سنی
۲۶	اعمالی که باعث موفقیت بزیارت بیت الله الحرام است
۲۷	حفظ الصحة و آداب طعام خوردن
۲۸	دعاء برای رفع فقر و گرفتاری
۲۸	چیزهایی که باعث مرض میشوند
۲۹	خواص پیاز
۳۱ - ۲۹	خواص بعضی از میوه‌ها
۳۱	فضیلت خضاب نمودن
۳۲	خواص انجیر
۳۳	چیزهایی که سبب مرض برص میشوند
۳۳	خواص بعضی از سبزیجات
۳۴	چیزهایی که سبب مرض جذام هستند و رفع آن
۳۵	چیزهایی که موجب ازدیاد عقل میباشد
۳۶	چیزهایی که موجب ضعف جسم است
۳۷	چیزهایی که موجب سنگ مثانه و بند شدن بول است
۳۸	چیزهایی که باعث زیادی عقل است

صفحه	عنوان
۳۹	علائم عقل و کمال او و چیزهایی که سبب ضعف اوست
۴۰	چیزهایی که موجب زیادی حافظه و کمی اوست
۴۱	چیزهایی که موجب رقت قلب و قوت قلب است
۴۳ - ۴۲	چیزهایی که موجب غم و رفع اوست
۴۴	کلماتی از کتب آسمانی
۴۵	قصه شخص ساده لوح و خر او
۴۶	قصه اعتراض شیطان بر حکمت الهی
۴۷	اسم اعظم
۴۸	سؤال نوشیروان از بوذرجمهر حکیم
۴۹	اقسام صدقه دادن
۴۹	اختیار زن برای ازدواج
۵۰	موعظه پیغمبر (ص) اباذر را
۵۱ - ۵۲	حکایت شیخ ابراهیم وصله گرفتن او از امام رضا (ع)
۵۳	سختی های دنیا
۵۴	دعا جهت حافظه
۵۵	خواص غسل و آب باران
۵۷	برای هر چیزی سیدی هست
۵۷	دوای مار و عقرب گزیده
۵۸	بعضی ازدهاها برای امراض

صفحه	عنوان
۵۹	خواص سرکه
۶۰	دوا برای زیاد شدن شیرزن
۶۱	درمضرات خوردن خون ومیتة
۶۲ - ۶۳	کیفیت توسل بامام زمان (عج)
۶۴ - ۶۵	قاعده نزاع بین دو نفر
۶۵	اقسام خواب
۶۶	مواقع استخاره
۶۷	در مرغ نسر و هدهد
۶۸ - ۶۹	قصه درویش رسید مرتضی
۷۰	چیزهایی که موجب صحت بدن است
۷۱	چیزهایی که موجب برص است و موجب امن از آنست
۷۲ - ۷۳	شرح حال زید پسر امام زین العابدین (ع)
۷۵	ذم سؤال کردن از مخلوق و حسن سؤال نکردن
۷۶	اشعار در مدح امیر المؤمنین (ع)
۷۷ - ۷۸	انعام امیر المؤمنین (ع) در حق ملاحسن کاشی
۷۹	آداب تخیلی از کتاب طب الرضا (ع)
۸۰	چیزهایی که موجب استجاب دعا است
۸۱	کثرت فضائل امیر المؤمنین
۸۲ - ۸۳	قصه شقیق بلخی و امام کاظم (ع)
۸۴	علاج صفرا و زرداب

صفحه	عنوان
۵۶ - ۸۵	انعام امیر المؤمنین (ع) درباره شعر
۹۱ - ۸۶	حکایت مردی که در جزیره با عیال و بچه‌ها زندگی میکرد
۹۳ - ۹۱	رساله حکیم ارسطو به پادشاه کسری در حفظ الصحه
۹۶ - ۹۴	نقل عبارت ابن مسکویه در تزکیه نفس
۹۷	سلامتی و تندرستی از راه حفظ اعتدال
۱۰۰ - ۹۷	حالات انسان در زندگی از طب الرضا (ع)
۱۰۲ - ۱۰۱	شرح حال بابا افضل کاشانی
۱۰۵ - ۱۰۲	شرح حال حسین بن منصور حلاج و سبب قتل او
۱۰۶	عید نوروز و مهرگان
۱۰۸ - ۱۰۷	قصه سلطان محمود و ابوریحان بیرونی
۱۱۱ - ۱۰۹	شرح حال ابو معشر بلخی
۱۱۳ - ۱۱۱	شرح حال ابن فضل الله منجم
۱۱۵ - ۱۱۴	شرح حال ابن یونس منجم
۱۱۶	مراصدی که در عالم بنا شده
۱۱۸ - ۱۱۶	شرح حال شیخ شرف الدین طوسی منجم
۱۲۴ - ۱۱۹	شرح حال وزنگانی خواجه نصیر الدین طوسی
۱۲۵ - ۱۲۴	اشعاری در ولادت امیر المؤمنین (ع)
۱۲۶ - ۱۲۵	حسن ظن نمودن بخداوند
۱۲۸ - ۱۲۶	نواب خشنود نمودن مؤمن
۱۲۹	ذم استعمال دخانیات
۱۳۰	چیزهایی که موجب غم میشود

صفحه	عنوان
۱۳۱	داستان عبرت
۱۳۴ - ۱۳۵	سبب موفق شدن به بعضی اعمال و محروم بودن از آن
۱۳۶ - ۱۳۷	حکایت امام جمعه رشتی و دیدن او امام زمان (عج) را
۱۳۸ - ۱۴۰	خواص بعضی حیوانات
۱۴۰ - ۱۴۱	عجایب خلقت خفاش (شب پره)
۱۴۱ - ۱۴۲	حکایت مرد منافق
۱۴۳ - ۱۴۴	اذان و اقامه گفتن در نماز و موارد دیگر
۱۴۴ - ۱۴۸	زیارت نمودن شیخ حسن امام زمان (عج) را
۱۴۸ - ۱۴۹	علم الهام
۱۴۹ - ۱۵۰	علم اغذیه شناسی
۱۵۰ - ۱۵۱	محبوبترین اعمال پیش خداوند
۱۵۲ - ۱۵۳	معجزات امام عسکری (ع)
۱۵۴	معجزه‌ای در باره امیر المؤمنین
۱۵۵ - ۱۵۶	محبت امیر المؤمنین
۱۵۶ - ۱۵۷	خوردن تخم مرغ موجب کلف است
۱۵۷ - ۱۵۸	خوردن تودلی‌ها موجب سنگ مثانه میشود
۱۵۸	باشکم پر حمام رفتن موجب قولنج است
۱۵۹	موجبات فلج شدن
۱۶۰	موجبات جذام
۱۶۱	موجبات سنگ مثانه

صفحه	عنوان
۱۶۲	موجبات دیوانگی
۱۶۳ - ۱۶۲	دوای ازدیاد عقل
۱۶۴ - ۱۶۳	عسل و خواص آن
۱۶۵ - ۱۶۴	اسباب تندرستی
۱۶۷ - ۱۶۶	انتظار فرج و ثوابش
۱۷۵ - ۱۶۸	خطبه امیرالمؤمنین (ع) و بیان او علائم آخر الزمان را
۱۷۶	عوزه برای درد دندان و شقیقه
۱۷۷	عوزه برای بلابل صدر و درد شکم
۱۷۸	عوزه برای سردرد و دفع تیر و شمشیر
۱۸۰ - ۱۷۹	دواء بواسیر و تغییر رنگ صورت
۱۸۱	دواء دفع غلبه بول
۱۸۲	معالجه مار کزیده
۱۸۳	دواء بجهت حافظه
۱۸۴	جهت قوه جماع
۱۸۵	دفع ظلم و بطلان سحر
۱۸۶	شان و جلالت قمر بنی هاشم
۱۸۹ - ۱۸۷	کیمیاگری جابر بن حیان
۱۹۳ - ۱۹۰	استجابات دعا زیر قبه حضرت حسین (ع)
۱۹۶ - ۱۹۳	اشعار در مدح امیرالمؤمنین (ع)
۲۰۰ - ۱۹۷	عشق الهی

صفحه	عنوان
۲۰۰ - ۲۰۱	محبت و اسباب آن
۲۰۱ - ۲۰۲	اثر علم و حکمت در تکامل انسان
۲۰۳ - ۲۰۴	معرفت حق تعالی علت امتیاز انسان بر حیوان است
۲۰۵ - ۲۰۶	علم صحیح با خلوص نیت انسان را بدرجات بلنا میرساند
۲۰۷ - ۲۰۸	تحصیل سعادت از راه علم
۲۰۹ - ۲۱۰	سیر وسلوک الی الله
۲۱۰	نتیجه احسان بر والدین
۲۱۱ - ۲۱۳	تعریف و منافع انگور و تخم مرغ
۲۱۴ - ۲۱۶	منافع خوراکیها
	انعام امیر المؤمنین (ع) در حق شاعری و حواله او بر سفیر
۲۱۷ - ۲۲۱	فرنک و قصه اسلام او
۲۲۲ - ۲۲۳	شرح حال امری القیس کندی شاعر
۲۲۴	فضیلت علم
۲۲۵ - ۲۳۰	حکایت اعمش بامنصور دوانیقی و قصه او بامرد شامی
۲۳۱ - ۲۳۲	بیان صخره بیت المقدس
۲۳۳ - ۲۳۵	توسل بامام زمان (عج) جهت قضاء حاجت
۲۳۵	طرز ساختن باروت
۲۳۶	بیان رجعت
۲۳۷	خواص شاه تره
۲۳۸ - ۲۳۹	تاریخ پیدایش مذهب فرقه وهابیه

صفحه	عنوان
۲۴۰	توبه سبب عفو خداوند است
۲۴۷ - ۲۴۱	ملك نقال و حکایت نقل موتی
۲۴۹ - ۲۴۸	کیفیت عالم برزخ
۲۵۲ - ۲۴۹	سبب انقراض دولت عباسی
۲۵۵ - ۲۵۲	شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی و وزارت او
۲۵۶	نصیحت لقمان پسر ثر را
۲۵۷ - ۲۵۶	مرض سرطان و معالجه او
۲۵۸	عزیمت مادر موسی
۲۵۹	موجبات سرور و موجبات نسیان
۲۶۲ - ۲۶۰	سیر انسان درعالم اربعه
۲۶۸ - ۲۶۲	کیفیت برزخ و سیر انسان درعالم برزخ
۲۷۰ - ۲۶۸	علل و عوامل عمر طبیعی
۲۷۱	خواص سوره قرآن
۲۷۷ - ۲۷۲	تعریف جفر جامع و کیفیت استعمال او
۲۸۳ - ۲۷۸	اقسام بسط حروفی و عددی
۲۸۴	تعریف دور
۲۸۶ - ۲۸۵	تفصیل کسورات حروف و اعدادش
۲۸۹ - ۲۸۷	تعریف دورهای حروف چهارگانه
۲۹۰ - ۲۸۹	طریق استخراج مطلب جفر جامع
۲۹۰	علم رمز

صفحه	عنوان
۲۹۱ - ۲۹۳	قواعدی در استخراج مطالب
۲۹۳ - ۲۹۴	قاعده دانستن طالع
۲۹۴ - ۲۹۵	واقعه جنگک أحد
۲۹۶	علت پیدایش مرض سرطان
۲۹۶ - ۲۹۷	نسخه حل طلا
۲۹۷ - ۲۹۸	خواص خربق
۲۹۸	رساین حکمای هند
۲۹۹ - ۳۰۰	قصه فضاکنیز حضرت زهرا (ع)
۳۰۱	تکلیف امام
۳۰۲	کتاب جامعه علوی
۳۰۳ - ۳۰۴	شمه‌ای از حسن خلق حضرت امیرالمؤمنین (ع)
۳۰۴ - ۳۰۶	وصیت نامه امیرالمؤمنین (ع)
۳۰۷	وجوب معرفه امام
۳۰۸	احضار آئینه
۳۰۹	باارواج صحبت کردن در خواب
۳۱۰	عمل در قرطاس
۳۱۱	شرف شمس
۳۱۱	قاعده شناختن طالع وقت
۳۱۲	قاعده حروف یونانی و شجری و طلسمات
۳۱۴	کلمات قصار امیرالمؤمنین (ع)

صفحه	عنوان
۳۱۶ - ۳۱۴	درشناختن امام زمان
۳۱۷	ختم آیه نور
۳۱۸	موجبات زیادی عمر
۳۱۹	درمقام علم و عالم
۳۲۰	ختم آیه الکرسی و سوره الشمس
۳۲۰	قاعده خواب دیدن خاتم الانبیاء (ص)
۳۲۱	فرمایش امیرالمؤمنین در اصناف ناس
۳۲۲	قصه شیطان با فرعون
۳۲۳ - ۳۲۵	اشعاری در توحید
۳۲۶ - ۳۲۵	قضاوت عجیب امیرالمؤمنین
۳۲۷ - ۳۲۶	فرمایش امیرالمؤمنین در ادوار عمر انسانی
۳۲۸	قبر ساختن یکی از اکابر
۳۲۹	در خواص برگ چغندر
۳۳۰	سئوالات بوذرجمهر از استادش
۳۳۱	گفتار سلطان سنجر در حال مرگ
۳۳۲	علاج گرائی گوش
۳۳۳	طریق نوشتن عقیق
۳۳۴	علاج بواسیر
۳۳۵ - ۳۳۸	درمقام علمی امیرالمؤمنین (ع)
۳۳۸	عجائب خلقت مکس

صفحه	عنوان
۳۳۹	عجائب خلقت مورچه
۳۳۹	خواص کژدم
۳۳۹ - ۳۴۰	عجائب خلقت خفاش (شب پره)
۳۴۱	دوای مرض سوداء
۳۴۱ - ۳۴۲	عجائب خلقت زرافه
۳۴۲	عجائب خلقت زنبور عسل
۳۴۳	عوذة سردرد
۳۴۴	عوذة عسر ولادت زن
۳۴۵	عوذة سحر و دزد
۳۴۶	عوذة مصروع
۳۴۶	خواص روغن بنفشه
۳۴۷	تعویذ برای کارگر شدن حربه و تفنگ
۳۴۸	معجون سیر
۳۴۹	دوای سل
۳۵۰	خواص رازقی و هلیله
۳۵۱	دوای عقرب گزیده
۳۵۱ - ۳۵۲	اسرار مانیه تیسیم و هیپنوتیزم
۳۵۲	تعریف مغناطیس
۳۵۳	مغناطیس انسانی
۳۵۴	تاریخچه کشف مانیه تیسیم

صفحه	عنوان
۳۵۷	حالت وقار و طمأنینه
۳۵۸	طرق تمرینات نظری و آزمایش عملی
۳۶۲ - ۳۵۹	طرق تمرینات عملی
۳۶۶ - ۳۶۵	چند آزمایش عملی
۳۷۰ - ۳۶۶	مراحل خواب مغناطیسی
۳۷۳ - ۳۷۱	عجائب خواب مغناطیسی
۳۷۴	فضیلت ماه رمضان
۳۷۷ - ۳۷۵	آثار زیارت امام حسین
۳۷۹ - ۳۷۸	قانون ریاضت
۳۸۰	دعاء عسر ولادت
۳۸۱	دعائم نفاق
۳۸۶ - ۳۸۱	شرح جزیره خضراء
۳۸۸ - ۳۸۶	فایده درعلم کیمیا
۳۹۳ - ۳۸۹	خطاب حق بخاتم انبیاء در شب معراج
۳۹۵ - ۳۹۳	استغاثه به پیشگاه حضرت ولی عصر
۳۹۶ - ۳۹۵	انتظار فرج
۳۹۸ - ۳۹۷	اکسیر اعظم
۳۹۹	دواء درد شکم و تنگ نفس
۴۰۰	دوای رویا بیدن مو

صفحه	عنوان
۴۰۱	نامه بهاری بیکی از مریدانش
۴۰۲	نامه والد بزرگوارم
۴۱۰ - ۴۰۳	بحثی درباره تحریف قرآن
۴۱۱	ضربت امیر المؤمنین در خندق
۴۱۳ - ۴۱۲	استغاثه با امام زمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي فطرنا بفطرته الاسلام ، والصلوة والسلام على خير الانام خاتم الانبياء
المعظم ، وعلى ابن عمه على هادم الاصنام ، وعلى اولاده الائمة الكرام سيما حجة بن
الحسن العسكري عليهم السلام .

اما بمد اين ذرة فاني غرق درياى شهوانى و معاصى الموسوم به محمد بن
على اكبر عطاري تبريزى - عفى الله عنه - چون از تحرير كتاب كنجينه عطار بحول و
قوة الهى - جلت عظمته - فراغت حاصل نمودم درصدد برآمدم اگر خداوند عالم توفيق
عنايت فرمايد بجهت اخوان الصفاء و برادران ايمانى مطالبى بنكارم و چون اين عصر
موسوم است به آخر الزمان نكاتى چند اشاره بشود - روايت شده : افضل الاعمال
انتظار الفرج ،

براي شخص مسلمان با عقيدة و با ايمان و پير و راه سلوك و عرفان لازم است
قبل از صبح بيدار بوده حتى المقدور به نوافل و تهجد شب مشغول باشد بطوريكه
در قرآن كريم خداوند اشاره فرموده : « ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك
ربك مقاماً محموداً » .

وبعد اول صبح نماز را اداء نموده به تسبیح حضرت زهرا علیها السلام مشغول شود بعداً ایستاده با توجه و حضور قلب به ساحت امام عصر عجل الله فرجه همین دعا را بخواند .

اللهم بلغ مولای صاحب الزمان صلوات الله علیه عن جميع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها حیهم ومیتهم وعن والدی وولدی وعنی من الصلوات والتحیات زنة عرش الله و مداد کلماته ومنتهی رضاه و عدد ما احصاه کتابه و احاط به علمه ، اللهم انی اجددله فی هذا الیوم و فی کل یوم عهداً و عهداً و بیعة فی رقبتی اللهم كما شرقتنی بهذا التشریف وفضلتنی بهذه الفضیلة وخصصتنی بهذه النعمة فصل علی مولای و سیدی صاحب الزمان واجعلنی من انصاره و اشیاعه و الذابین عنه ، واجعلنی من المستشهدین بین یدیه طائفاً غیر مکره فی الصف الذی نعت اهله فی کتابک فقلت صفا کانتهم بنیان مرصوص علی طاعتک و طاعة رسولک و آله علیهم السلام ، اللهم هذه بیعته فی عنقی الی یوم القیامة .

زیارت دیگر زیارتیست که سید بن طاوس نقل کرده و آن چنان است که

میگوئی :

السلام علی الحق الجدید و العالم الذی علمه لا یمید ، السلام علی محیی المؤمنین و ممیر الکافرین ، السلام علی مهدی الامم و جامع الکلم ، السلام علی خلف السلف و صاحب الشرف ، السلام علی حجة المعبود و کلمة الوجود ، السلام علی معز الاولیاء و منذل الاعداء السلام علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء ، السلام علی القائم المنتظر و العدل المشتهر ، السلام علی سیف الشاهر و القمر الزاهر و النور الباهر ، السلام علی شمس الظلام و بدر التمام ، السلام علی ربیع الانام و نضرة الایام ، السلام علی صاحب الصمصام و فلاق الهام ، السلام علی الدین المأثور و الکتاب المستور ، السلام علی بقیه الله فی بالاده و حجته علی عبادہ ، المنتهی الیه مواریث الانبیاء ، ولدیة موجود آثار الانبیاء

المؤمن على السر والولى للامر، السلام على المهدي الذي وعد الله عز وجل به .

(روایت)

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده : چون مرا بمعراج بردند در مقام قاب قوسین رسیدم ندا از خداوند آمد که : یا محمد در زمین که را دوست داری؟ گفتم : هر که را تو دوست میداری و مرا بدوستی او امر می نمائی خطاب آمد : ای محمد ترا امر میکنم به دوستی علی زیرا که من او را دوست دارم .
و چون به آسمان چهارم عود نمودم و با جبرئیل ملاقات کردم پرسید : خدا بتو چه گفت ؟ گفتم : مرا بصحبت علی امر کرد جبرئیل گریه کرد و گفت : قسم بخدائیکه ترا پیغمبر نموده که اگر اهل زمین دوست میداشتند علی را هم چنانچه اهل آسمان او را دوست دارند هر آینه خداوند عالم جهنم را خلق نمی کرد .
و از این حدیث معلوم شد که دوستی علی افضل طاعات و افضل قربات است .
ابن عباس میگوید سلمان را خواب دیدم در مقام بسیار بلند با او گفتم از کجا باین مرتبه رسیدی ؟ گفت : بدوستی علی (ع) .

وفضیل بن یسار بحضرت صادق علیه السلام عرض میکنند که : ان الحب والبغض من الايمان راستی دوستی و دشمنی از ایمان است ؟ حضرت در جواب فرمود : هل الايمان الا الحب والبغض آیا ایمان بغیر از دوستی و دشمنی است .
و حضرت باقر علیه السلام فرمود : هل الدين الا الحب ، آیا دین بغیر از دوستی است ؟

و نیز حضرت فرمود : الدين هو الحب والحب هو الدين .
در تمام صفات رضیه و مقامات شریفه مولای متقیان علی علیه السلام فاضل بحرینی چهار حدیث از کتب عامه نقل فرموده که : پیغمبر صلی الله علیه و آله

هزار باب از علم بعلی علیه السلام تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح میشود ، وسی و دو حدیث نقل کرده در زیادتى علم و اعلم بودن از همه بعد از پیغمبر ، و آنچه را که پیغمبر میدانست همه را بعلی تعلیم کرد .

مطلب قابل توجه

چهار چیز است که پشت مرد را میسکند :

۱ - دشمن بسیار ۲ - وام بیشمار ۳ - فرزند بسیار ۴ - زن ناسازگار .
 نوف بکالی (ره) گوید : شرفیاب شدم به محضر اقدس مولا امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت در رحبه مسجد کوفه بود و عرض کردم : السلام عليك يا امیر المؤمنین ورحمه الله وبرکاته ، فرمود : و عليك السلام یا نوف ورحمه الله وبرکاته ، عرض کردم : یا امیر المؤمنین بمن موعظه بفرمائید فرمود : احسن یحسن الیک ، فقلت : زدنی یا امیر المؤمنین فقال : یا نوف ارحم ترحم ، فقلت : زدنی یا امیر المؤمنین فقال : قل خیراً تذکر بخیر فقلت : زدنی یا امیر المؤمنین فقال : یا نوف اجتنب الغيبة فانها ادم کلاب النار ، ثم قال : یا نوف کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یبغضنی و یبغض الائمة من ولدی ، و کذب من زعم انه ولد من حلال و یحب الزنا ، و کذب من زعم انه یعرف الله عزوجل و هو یجتري علی معاصی الله کل یوم و لیلۃ .

یا نوف اقبل وصیتی لا تكونن نقیباً ولا عریفاً ولا عشا را ولا بریداً .

یا نوف صل رحمک یزدالله فی عمرک و حسن خلقتک یخفف الله حسابک - یا نوف

ان ترید ان تكون معی یوم القیمه فلا تکن للظالمین معینا .

یا نوف من احبنا کان معنا یوم القیمه ولو ان رجلاً احب حجراً فحشره الله معه .

کشکول عطاری

یانوف ایباک ان تزیین للناس و تبارز الله بالمعاصی فتلقى الله يوم القيمة و هو عليك غضبان .

یانوف احفظ عنی ما أقول لك تنل به خیر الدنيا والاخرة .

یعنی : حضرت فرمود : نیکی کن تا بتو نیکی کنند . عرض کردم : اضافه بفرمائید یا امیر المؤمنین . فرمود : ای نوف رحم کن تا بتو رحم کنند . عرض کردم : اضافه بفرمائید . فرمود : گفتارت را اینک کن تا تورا به نیکی یاد کنند .

عرض کردم : اضافه بفرمائید یا امیر المؤمنین پس فرمود : ای نوف از غیبت مردم پیر هیز زیرا که غیبت خوردشت سگهای جهنم است بعد فرمود : ای نوف دروغ گفته آنکه گمان کرده حلال زاده است در حالیکه مراد امامان از اولاد مرا دشمن دارد ، و دروغ گفته آنکه گمان کرده حلال زاده است در حالیکه زارادوست میدارد ، و دروغ گفته آنکه گمان کرده خداشناس است در حالیکه هر شبانه روز به معصیت های خداوند جرأت میکند .

ای نوف سفارش مرا بپذیر و تقیب و عریف و عشار و برید مباش ای نوف صلح رحم بکن خداوند در عمر تو بیفزاید ، و خلقت را نیکو گردان خداوند حساب تو را سبک نماید .

ای نوف اگر میخواهی که در روز قیامت با من باشی پس بظالمان یاری نما . ای نوف کسی که مارا دوست بدارد روز قیامت با ما خواهد بود ، اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد خداوند او را با آن محشور خواهد کرد .

ای نوف پیر هیز از اینکه خودت را پیش مردم آراسته نموده با خداوند بواسطه معصیتها مبارزه نمائی و خداوند را در روز قیامت ملاقات نمائی در حالیکه بر تو غضبناک است .

ای نوف گفتار مرا بنخاطر بسیار به خیر دنیا و آخرت نائل می‌شوی .

نصيحة :

رب شهوة ساعة اورث جزناً طويلاً - یعنی يك لحظه هوس را ني يك عمر پشيمانی

دنيا همه هيچ و كار دنيا همه هيچ ای هيچ ز بهر هيچ بر خویش ميچ

برمال و جمال خویش تن غره مشو کانا بشبی برند و این را بتبی

فائدة :

گویند : هر که آية الكرسي را بنویسد و بر بازوی خود بندد بهر جا برود عزیز و محترم باشد والله العالم .

گویند : جماع کردن از پهلو بادلقوه می‌آورد .

نتیجة :

گویند : هر گاه آية الكرسي را بخواند و به انار شیرین بدمد و پیش از چهار ماه به حامله دهد فرزندش پسر شود انشاء الله تعالی .

طریق ختم :

یا باسط - باین گونه که تا سه شب يك در میان یعنی از شش شب سه شب خوانده شود ثلث آخر شب با حضور قلب دست بردارد ، و هر شبی ۱۴۲۰ مرتبه بگوید انشاء الله حاجت بر آورده میشود خصوصاً بجهت همیشه ، و گویند : بسیار مجرب است .

گویند : در میان نماز شام و عشاء دور کمت نماز حاجت بجا آورد و در همان شب شروع به این ختم که منسوب بجناب ابی الفضل علیه السلام است نماید تا چهل و يك شب با انجام رساند ولیکن خواندن را در شب آخر به گرون گاه دارد و قتی که حاجت رو باشد آنوقت آنرا بخواند این است :

یا من یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ، یارب یارب یارب ، یا عباس بن علی بن ابی طالب الامان الامان الامان ، ادر کنی ادر کنی ادر کنی . این دو جمله را تکرار نماید تا نفس قطع شود انشاء الله حاجت روا میشود .

روایت :

حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود: بر شما باد بخوردن خرفه زیرا که آن عقل را زیاد میکند .

حضرت رضا (ع) فرمود: بر شما باد بخوردن به زیر که عقل را زیاد میکند
هكذا کدو خوردن و تریح خوردن :

عمریست دم بدم علی میکویم	باحال و نشاط و غم علی میکویم
تا بوده ام علی گفتم انشاء	در باقی عمر هم علی میکویم

فائدة :

گویند: برای سنگ کلیه و سنگ مثانه و برای سوزاک - برگ شامدانه را دم کنند و چند بار مانند چای میل کنند معالجه شود انشاء الله .

(حکایت)

شیخ عطار که یکی از بزرگان عرفا و شعرای ایرانی است در پشاور بد او فروشی اشتغال داشت و کار طبابت را هم نیز بر شغل دوا فروشی اضافه کرده بود همه روزه بیماران زیادی با او مراجعه مینمودند .

روزی شیخ عطار در منتهای سرگرمی بکار داروخانه و معالجه بیماران مشغول بود ناگاه درویشی را در مقابل داروخانه خود دید که مدتی ایستاده و باو نگاه میکند چون توقف از حد گذشت شیخ از او پرسید : ای درویش چه میخواهی و بچه میاندیشی ؟ جواب داد : فکر میکنم که تو باین مشغله سنگین چگونه و بچه

حالت خواهی مرد؟ شیخ جوابداد: همان طوریکه تو خواهی مرد درویش گفت: ابدأ تو را میسر نیست به آسانی من بمیری اگر باورنداری اکنون تماشا کن پس کشکول خود را زیر سر گذاشت و جلو داروخانه درزا کشید و در همان ساعت رخت از دنیا بست.

مشاهده این منظره شیخ را منقلب کرد بطوریکه به تهذیب اخلاق و سیر در آفاق و گردش ولایات و تألیف کتب عرفانی پرداخت در این رتبه هم بمقامی رسید که مولوی درباره او میگوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم يك كوچه ايم

شیخ محمود شبستری در گلشن راز میگوید:

مرا از شاعری خود عار آید که در صدقن چون عطار آید

(علاج سیاه سرفه)

برای اطفال گل کدو ۳ مثقال مانند جای دم کنند باو دهند علاج میشود.

(بجهت نزله)

دود شکر یا قند بدماغ نافع است:

روایت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بوی بهشت پانصدسال راه شنیده میشود عاق و دیوث نمیشوند.

محبت شه مردان مجوی زبی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او

از کافی منقول است که: خدایتعالی خلق کرد خلق را پس خلق کرد هر که را دوست میداشت از آنچه دوست داشت و آن این بود که خلق کرد او را از گل بهشت، و خلق کرد هر که را دشمن داشت از آنچه دشمن داشت و آن این بود که خلق کرد او را از گل آتش پس آنها را فرستاد سایه عرض کردم: سایه چیست؟

کشکول عطاری

فرمود: ندیده‌ای سایه خود را درخوردی یک چیزی است و حال آنکه در حقیقت چیزی نیست، پس برانگیخت از مخلوقات انبیا را که خواندند ایشانرا بسوی خدای تعالی (ولئن سئلتهم من خلقهم ليقولن الله) پس انبیاء آنها را دعوت کردند بسوی خدایتعالی و اقرار با آنچه آورده پس بعضی اقرار کردند و برخی انکار، پس خواند آنها را بدوستی ما پس دوستان ما اقرار و دشمنان ما انکار نمودند، و اینست که خدایتعالی میفرماید:

ماکانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل . ایمان نمی‌آوردند بچیزی که قبلاً تکذیب کرده‌اند پس فرمود تکذیب آنجا بود .

پوشیده نیست که مراد از سایه همان عالم طبیعت است و اشاره بطینت است و از دعوت همان راهنمایی است .

درخبر دیگر است از آن سرورروایت میکند: اگر مردم میدانستند کیفیت ابتدای خلقت را هرگز میان دو نفر اختلاف واقع نمیشد بدزستیکه خدایتعالی پیش از آنکه خلق کند فرموده: بشو آب خوشکواریکه بهشت و اهل طاعت خود را از تو خلق کنم، و بشو آب شوریکه از تو آتش و اهل معصیت خود را خلق کنم، پس آنها را امر کرد در هم شدند از این شد که از مومن کافر و از کافر مومن زائیده شد، پس گرفت گلی از روی زمین حرکت سختی بآن داد مانند مورچگان بر رفتن افتادند باصحاب یمین فرمود: بروید به بهشت سلامت، باصحاب شمال فرمود: بروید با آتش با کی ندارم، پس امر کرد آتشی افروختند باصحاب شمال فرمود: واردش شوید ترسیدند باصحاب یمین فرمود: وارد شوید داخل شدند خطاب رسید سرد و گواراشو، اصحاب شمال عرض کردند از ما بگذر گذشت، فرمود: داخل شوید خواستند داخل شوند ترسیدند اینجا طاعت و معصیت ثابت شد پس قدرت

ندارند اینها از آنها شوند و نه آنها که از اینها شوند .

باز از کافی نقل شده از آنحضرت : خدا امر کرد و نخواست و خواست و امر فرمود فرمود ابلیس را سجده آدم کند اما خواست که سجده نکند ، و اگر خواسته بود سجده کرده بود و نهی کرد او را از خوردن شجره و خواست بخورد و اگر نخواست به خوردن بود .

نیز فضل بن یسار از آن بزرگوار روایت میکند : خداوند خواست و اراده کرد و دوست نداشت و راضی نبود ، خواست و مشیتش قرار گرفت که چیزی نشود مگر بعلمش یعنی غیر از خیرات چیز دیگر نباشد ، و همینطور اراده کرد و دوست نداشت که مردم مشرک شوند و راضی نیست که مردم کافر شوند (ولایرضی لعباده الکفر) .

و نیز در بحار نقل شده : مردی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد : اخبرنی عن القدر - خبرده مرا از قدر فرمود : در بانی است عمیق داخل آن مشو ، گفت : اخبرنی عن القدر فرمود : راهی است پر خطر مرد گفت : یا امیر المؤمنین اخبرنی عن القدر فرمود : سرخدایتعالی است تکلیف مکن گفت : یا امیر المؤمنین اخبرنی عن القدر فرمود : حال که نمیگذاری از تو سؤال میکنم آیا رحمت خدایتعالی پیش از اعمال بندگان است یا اعمال بندگان پیش از رحمت او ؟ گفت : بلکه رحمت او پیش است . فرمود : برخیزید برادر خود را سلام دهید که مسلمان شد در حالیکه کافر بود .

راوی گوید : آن مرد کمی رفت و برگشت و گفت : یا امیر المؤمنین آیا بخواست خدایتعالی و مشیت اولیه بر میخیزم و می نشینم و کوتاه و دراز میشوم ؟ فرمود : توهنوز در مشیتی من سه چیز از تو میپرسم خداوند راه فرار برایت قرار

نداده ، بگو آیا خداوند چنانچه خواسته آفریده یا چنانچه خواسته اند ؟ گفت : چنانکه او خواسته . فرمود : آیا بندگان را برای آنچه خواسته آفریده یا برای آنچه آنها خواسته اند ؟ - گفت : برای آنچه خود خواسته فرمود روز قیامت بندگان آنطور که خدا بخواهد می آیند یا چنانچه خود بخواهند ؟ گفت : آنچه چنانچه خدا بخواهد . فرمود : برخیز پس هیچ خواست با تو نیست .

از اینگونه اخبار بسیار و تمام مقرون باعتبار است .

المرء مادام حياً يستهان به ويعظم الرزء فيه حين يفتقد

(رباعی)

درویشی جوی و روی در شاه مکن وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شود مال مجوی در چاه بزی و طلب جاه مکن
از شیخ بهائی نقل شده که در مسجد کوفه انگشتر عقیقی پیدا شد که این دو شعر بر آن نقش و نوشته شده بود والله العالم :

انا در من السماء نثرونی يوم تزویج والد السبطین
كنت اصفی من الجبن بیاضاً صبغتني دعاء نجر الحسین

نصیحت

شقیق بلخی گفته : این کلمات را از بزرگان سؤال نمودم همه بر این جواب دادند .

گفتم عاقل کیست ؟ گفتند : کسیکه گول دیارا نخورد .
پرسیدم : غنی و بی نیاز که باشد ؟ گفتند : آنکه بقسمت خدا راضی باشد .
گفتم : فقیر کیست ؟ گفتند : آنکه دلش پی طلب زیاده باشد .
گفتم : بخیل کیست ؟ گفتند : آنکه حق خدا را ندهد .

عبدالباقی شاعر بغدادی فوت شد دستش محکم بر هم بسته بود غسل نمیتوانست
باز کند بعد از اینکه باز حمت باز کرد دید نوشته :

نزلت بجار لایخیب ضیفه ارجی نجاتی من عذاب جهنم

از کافی : شخصی بحضرت امام جعفر صادق (ع) عرض کرد : فدایت شوم یا بن
رسول الله از کجا شقاوت باهل معصیت رسید که خداوند در علم خود حکم بعذاب
آنها میفرماید بر عمل آنها ؟ حضرت میفرماید : حکم خدایتعالی اینست که خلق
او بحق او قیام نمایند این حکم را فرمود اهل محبت خود را قوتی دادند بر معرفت خود را
سنگینی عمل را از آنها برداشت بحقیقت آنچه بر آن هستند ، و اهل معصیت خود
توانائی بر معصیت دادند برای اینستکه از پیش میداست و توانائی قبول را از
ایشان منع کرد پس واقع شدند در آنچه علمش بآن سبقت گرفته و نتوانستند
انتقال بجائی کنند که از عذاب نجات یابند ، چه علم الهی اولای بتصدیق است ،
این است معنای خواست آنچه را خواست .

و این است سر آن در دعای کمیل بن زیاد :

اجریت علی حکما اتبعت فیه هوی نفسی ولم احترس فیه من تزئین عدوی

فعرزی بما هوی واسعه علی ذلك فتجاوزت بما جری علی تا آخر جملات دعاء .

وفی الخبر فی التوحید وغیره : ان الله تعالی ارادتین و مشیتین ، ارادة حتم

وارادة عزم ، و كذلك المشیة ینهی و هو یشاء و یامر و هو لا یشاء الهی آدم و زوجته ان

لایا کلامن الشجرة و شاء ان یاکلا لولم یشاء ان یاکلا لما غلبت ارادتهما مشیة

الله ، و امر ابراهیم ان ینذبح اسمعیل ولم یشاء ان ینذبحه ولو شاء لما غلبت مشیة

ابراهیم مشیته تعالی .

وفیه ایضاً : امر الله ولم یثأوشاً ولم یأمر امر ابلیس آن یسجد لادم و شأ ان

لايسجد و لوشأ لسجد ، و نهى آدم عن اكل الشجرة و شأ ان يأكل منها و لولم يشألم يأكل .

ومثل این روایت در سابق از کافی گذشت نقل این اخبار برای آنست که معلوم شود که در امثال علم و مشیت بلکه قدرت و قوت دو ملاحظه است بیک ملاحظه قدیم و ذاتی که نام و نشانی از آن نیست و آن علم است بذات و بتمام ماسوی الله در دعای صباح است . و علم بماکان قبل ان یکون این علم است که باصطلاح اعیان ثابته گویند و بعالم خلق دخل ندارد و اینجا است که میدانند چه خواهد شد ولیکن بعضی راضی بآن نیست و در اینجاییان دیگر لازمست .

الایمان اربعة ارکان

قال امیر المؤمنین علیه السلام الایمان اربعة ارکان : الرضا بقضاء الله و التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله . و التسلیم لامر الله .

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : ایمان دارای چهار رکن است : راضی بودن بقضاء خداوند ، و توکل نمودن بر خداوند ، و گذاشتن امر بخداوند ، و گردن نهادن به امر خداوند .

فایده

در بحار است بروایتی سیزده بروایتی پانزده صنفند که حضرت امام جعفر صادق (ع) میفرماید که از امت جد منند ما را دوست ندارند ، و تحسب ما با مردم میکنند و دشمن مایند و تولای ما ندارند ما را تک میگذارند پس ایشان دشمنان مایند و آتش جهنم سزای آنها است .

عرض کردم : بیان آنها را بفرمائید ، فرمود : یکی آنکه در خلقت اوزیادتی باشد . ۲ - مردیکه در خلقت او نقص باشد . ۳ - کسیکه در مادر زادی چشم

راستش ناینا باشد . ۴ - غریب کسیکه عمرش طولانی شده باشد و مویش سفید شده باشد و ریش او مانند چانه کلاغ است . ۵ - حلكوك است شخصی که در شدت سیاهی باشد . ۸ - اقرع یعنی موی سرش ریخته شده باشد . ۷ - مقصص یعنی مایل بسبزی باشد . ۸ - ممبوز یعنی ولد الزناء . ۹ - ابرص باشد . ۱۰ - مجذوم . ۱۱ - منكوح معلوم یعنی مفعول . ۱۲ - اهل سجستان . ۱۳ - اهل ری که آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان اهل بیت پیغمبرند . ۱۴ - اهل شهر موصل بدترین اهل روی زمینند . ۱۵ - اهل شهریکه زوراً مینامند در آخر الزمان بنامیشود بخون ما استمشاء میکنند و بدشمنی ما تقرب جویند .

عجیبه

در تذکره خواص الائمه که از تألیفات یوسف سبط بن جوزی که از بزرگان علماء اهل سنت است پس از اثبات ردشمس برای امیر المؤمنین علیه السلام عبری ذکر میکند که فارسی آن اینست .

در این باب حکایت عجیبه است که جماعتی از مشایخ ما در عراق برای من حدیث کردند گه متند : ما مشاهده کردیم ابامنصور مظفر بن اردشیر عبادی و اعظرا که تاجیه مدرسه ای است بیاب ابرز که محله ایست در بغداد بعد از عصر ، و حدیث میکرد ردشمس را برای علی علیه السلام با عبارات مطرز و الفاظ خوب بیان میکرد پس از فضائل اهل بیت علیهم السلام پس ابری پدید آمد و خورشید را پوشید بطوریکه مردم گمان کردند خورشید غروب کرده ، ابومنصور بر منبر شد و ایستاد و اشاره بطرف خورشید کرده گفت :

مدحی لال الصطفی و لنجله

أنسیت ان كان الوقوف لاجله

هذا الوقوف لخیله و لرجله

لاتقربی یا شمس حتی ینتهی

و اثنی ثنائک ان اردت ثنائهم

ان كان للمولی و قوفک فلیکن

یعنی ای آفتاب غروب نما تا ستایش و تعریف من از پیغمبر و آل او
بپایان برسد .

و توهم اگر میخواهی ای آفتاب ستایش کن آنهارا یاروزی را که بنخاطر او
از حرکت باز ایستادی فراموش کرده ای ؟

ای آفتاب اگر آن روز بنخاطر امیرالمؤمنین از حرکت باز ایستادی باید
امروز هم بنخاطر خدم وحشم او از حرکت باز بایستی

گفتند : پس ناگاه ابرپاره شد و خورشید از پس آن طلوع نمود .

حکایت غریبه

در ریاض روایت کرده آورده اند که : عربهارفتند برای چیدن کمان در صحرا
رسیدند بمخلوق افتاده او را برداشتند آوردند نزد ربیع حاجب منصور ، ربیع آورد
نزد منصور که مشاهده نماید نزد او گذاشت همینکه چشمش بآن خورد گفت :
بیرید دور کنید ، و حضرت جعفر بن محمد را حاضر کنید ، حضرت را آوردند عرض
کرد : خبرده مرا از آنچه در هواست حضرت فرمود : در هوا موج مکفوف است
بقدرت الهی باز داشته شده . عرض کرد سنگینی دارد ؟ فرمود : بلی . عرض کرد :
مکان آن چگونه است .

فرمود : خلقی است که بدنهایشان مانند بدن ماهی ، پرهایشان مانند
پرند ، و برای آنهاست بال مانند خروس و تنغ تنغ میکنند مانند خروس ، و بالها
دارند مانند مرغ ، رنگهایشان سفیدتر است از نقره خالص .

ربیع گوید : منصور گفت : طشت را بیاورید آوردم همان مخلوق در آن بود
بخدا قسم همان طور بود که حضرت بیان فرمود همینکه نظر حضرت بآن افتاد
فرمود : همان است .

در حیوة الحیوان در لفظ حیه از تاریخ احمد بن خلکان نقل میکنند که عمادالدوله علی بن بویه که پدرش اسباب گذرانی غیر از سید ماهی نداشت و ضمناً سه پسر داشت اول عمادالدوله دوم رکن الدوله حسن سوم معزالدوله تماماً پادشاه شدند .

برای عمادالدوله از اتفاقات عجیبه اینکه همینکه مالک شیراز شد در اول سلطنت خود اصحاب او جمع شدند خواهش مال کردند چیزی نداشت نزدیک شد امر پادشاهیش از هم بیاشد خیلی مهموم و متفکر شد در خلوتی به پشت خوابیده فکر میکرد و در تدبیر کار بود دید یک ماری در سقف از روزنه‌ی بیرون شد بر روزنه دیگر رفت ترسید فرانشها را خواست امر کرد نردبانی بیاورند و مارا بدست بیاورند همینکه بالا رفته در جستجوی مار بودند دیدند روی سقف سقف دیگر دارد گفتند : همچو جائی است امر کرد آنجا را باز کنید باز کردند دیدند صندوقها نیست پانصد هزار زر سرخ در آنها است حاضر کردند قسمت لشکریان کرد و کارش محکم شد .

تدارك لباسی برای خود گرفت جویای خیاط استادی شد گفتند : همچو استادی هست که سابق خیاط باشی دیوان بود گفت : بروید حاضر نمائید حاضر کردند ثقل سامعه داشت و از سلطان سابق و دیعه‌ائی نزد او بود خیال کرد که برای او اسباب چینی کرده‌اند و باین جهت او را خواسته‌اند همینکه عمادالدوله بر او خطاب کرد قسم یاد کرد که بیش از دوازده صندوق پیش من نیست که نمیدانم در آنها چه هست عمادالدوله در عجب شد چند مأمور همراهش کرد رفتند صندوقها را آوردند اموال و اجناس و جواهرات گرانمایه بود ، و این اسباب بزرگی برای نیک بختی او فراهم شد .

در سال سیصد و هشتاد و سه درگذشت و عقب نداشت .
 در کنز المدفون سیوطی مینویسد : یکنفر دراز کشیده بخوابد و چهار نفر
 دو نفر بالا یعنی مساوی سینه و دو نفر دیگر مساوی دو زانو اینطرف آنطرف
 انگشتهای سبابه خودشان را زیر تنه آنشخص بگذارند یکی از آنها آهسته بگوش دومی
 گوید : (شیخ الاجنة قدمات) دومی بگوش سومی گوید : (بماء غسلوه) سومی
 بگوش چهارمی گوید : (بحنوط و بقطان کفنوه) چهارمی گوید : (بتراب دفنوه)
 همگی بدون تبسم و خنده گویند : (جورت جورت جورت) از زمین خود بخود
 بلند میشود بدون زحمت و زور .

گویند سنگ بزرگی را بهمین ترتیب باهفت تن میشود از زمین بلندش کرد
 بجای شیخ الاجنة بگوید (مات الحجر) .
 راوی گوید : آقای میرزا موسی تبریزی ادعای تجربه نموده والله العالم .

برای گشاده شدن حیض

روناس ۱۵ مثقال ، تخم کرفس ۱۵ مثقال ، تخم ابهل ۱۰ مثقال ، حناء ۱۵
 مثقال ، مایه خمیر ۱۵ مثقال ، سرکه دوساله يك پياله اجزاء را کوبیده و خمیر -
 مایه را در میان سرکه شیره بکشند ممزوج نموده جای گرمی بگذارند تا کاملاً ترش
 شود چهار پنج روز بخورد حیض باز میشود .

طریق دیگر

سیله تخمه و گلاب با عسل جوشانیده سه روز ناشتا بخورد حیض باز میشود .
 نیز کندرو عسل آمیخته بخورد و عسل بآب کندر بجوشانند .
 در کتاب در المنظیم مینویسد : هر کس بیکار بماند و شغلی نداشته باشد سوره
 یوسف را بنویسد هنگام شب از خانه خارج کشته و در شکاف دیواری پنهان کند ، و موقع

برگشتن به پشت سر خود نگاه نکنند بعد از سه روز او را بشغلی دعوت میکنند و مشغول گردد ، کرارا تجربه شده است .

ختم مجرب

نیمه شب جمعه با طهارت بدن و لباس مکان خلوت رفته دور کعت نماز بخواند به نیت حاجت مثل نماز صبح بعد از نماز صدمر تبه صلوات و بعد هزار مرتبه یا الله ، و هزار مرتبه یا هو ، و هزار مرتبه سبحانك يا لاله الا انت سبحانك انى كنت من - الظالمين ، بعد صد مرتبه صلوات بفرستد .

ختمی است از مرحوم شیخ بهائی :

بسم الله الرحمن الرحيم ،

يامفتح الابواب يامقلب القلوب والابصار ، يا دليل المتحيرين ، و يا غياث المستغيثين تو كلت عليك يارب فاقض حاجتى واكف مهمى ، ولاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ، وصلى الله على محمد وآله اجمعين :

از روز جمعه شروع نماید تا روز یکشنبه ده روز متوالی هر روز صدبار بدون کم و زیاد ، چنین منقول است از شیخ اگر حاجت بر آورده نشد لعنت نماید .

ابطال السحر

هفتاد بار این آیه را به کاسه آب پاکی بخوانند و بگوشه های محل کسب وجلو منزل مسکونی خود بپاشد : يامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان ، مجرب .

فائدة

برای شخصی که شهوت او را بسته باشند نوشته در کمر بندد و با عیالش

نزدیکی کند :

مستحصلة بعد از حذف مکررات : ظلم امر صواب و تر که سرور فيه . یعنی
 نمیشود از حرفیکه انگشت گذارد نه نه شمرده مهمی را یادداشت کند لوح اثبات
 وی ل ای لی ف ل ف و ا و ح ی ی ی ص ت ل ص س ر ه س هل س ه
 ل ف ج ح ف خ ات ذ ای م ص ی ی ل ع ال هن و هری ج لم ز ظ ل ز ام
 ل ا ر ال اه ت ر ف م ال م ل ا و ای ر م ا م ل ب د ه غ ب م ت ر ن ش ه ذ
 س ا ر ای ا د ای ل ص ل د ت ر م ال ر ص و ه ج و م ت ط ا د د ا د ز ان دل
 م ع ق ب ن ل ف و و ر ا ه و ا ع ص ب ا ق و ت ل ز ت د ه ل ب ا ر ای و و ل
 ع ص ت ل ک ال و ن ب ا ر ه ا ه ل ل ا س ق ر س ح ا س د م ر ر خ ش س ح ر و
 ض وی ی د ا س ر ل ر ب ر ا د ذ ن ر ت ت .

السر المستتر : بسم الله الرحمن الرحيم و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و
 يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لا حبه في ظلمات الارض و لا
 رطب و لا يابس الا في كتاب مبين .

خلاصه از علم شریف جعفر

میباش ز سر حرف آگاه	گر طالب صادقی در این راه
ز آینده و از گذشته خویش	بنویس سئوال بی کم و بیش
و آنگاه به فارسی نطق آر	اول عدد حروف بردار
کردی تو نمود کشف مبهم	کن هر دو عدد بهم دگر ضم
وز نصف سئوال است حالش	خواهی تو اگر ره وصالش

و آنگاه بمذعات ره جوی

وز بعد عدد حروف برگیر	ملفوظی حرف را عدد گیر
کردیم ترا بحق محول	تا باب ضمام باب اول

وز بعد شه سریر لولاک لولاک لما خلقت الافلاک
 میجوی امام پیشوا را سر دفتر کشور صفا را
 یعنی که پس از الف بدلخواه از نقش مهین کعب را خواه
 یعنی عدد الفدرای ملفوظی گرفته و مابقی را هفت هفت طرح کند شش شش نیز
 میشود آنچه ماند نقش مهین کعب است .

مثال : مرقد شریف جناب فاطمه بنت خدیجه در کجای مدینه است مثال
 این است ی ا ل ه م ر ق د ش ر ی ف ج ن ا ب ف ا ط م ه ب ا ن ت خ د ی ج ه
 در ک ج ای م د ی ن ه ا س ت .

عدد کبیر ۲۸۴۹ صغیر ج وسط ص ، ط م ض غ غ ۳۲۵۵ ب ل ، نقاط
 و حروف : ۷۱ ، ۴۱ ، ط م ض غ ج ص ر ب ل ه ا ع ص ا م ه ض ل غ ب
 ج ز ص .

مستحضره کردیم در نام آخر را هوض کردیم . م غ ص ب ه ع ا ل
 ر ج ض ط .

مستحصله ی س غ ف ی ر ص ظ ض ط ض ج ر غ ، خ ا ن ه خ و د م د ف و ن
 پاسخ خانه خود مدفون از رساله محمود دهدار .

اشخاصیکه اولادشان نمیشود یعنی نطفه ندارند چهل عدد زرده تخم مرغ
 تازه بدون سفیدی و مقدار نخود سفید گمه آنها بردارند بریان نمایند مثل نان در
 شور بپزد با عسل صاف کرده صبا ناشتا بخورند .

در ریاض الریاحین منقول است . پادشاهی گوهری بغلام خود سپرد و آن گوهر
 در نزد ملازم شکست ملازم در اضطراب عظیم افتاد شخصی باو گفت : این چند بیت
 را بغوان با اخلاص و صدق متوسل باش ، در آنحال شخصی آمده و گفت : جاریه

پادشاه را مرضی عارض گشته و اطبا میگویند : گوهر را صلایه کنند و باو بدهند
 پادشاه میگوید : هر چه زودتر گوهر را بشکن و صلایه کن بیار .
 و در نسخه معتبر باضافه دو بیت نوشته شده بخصوص برای اولاد بدن از کسیکه
 ناامید باشد : بعد از نماز صبح ۸ بار و وقت خواب ۷ بار خوانده شود .

و کم لله من لطف خفی	یدق خفاء عن فهم الزکی
و کم یسراتی من بعد عسر	و فرج کربة القلب الشجی
و کم امر تساویه صباحا	و تأتیک المسرة بالعشی
اذا ضاقت بك الاحوال يوماً	فتق بالواحد الفرد العلی
توسل بالنبی فکل خطب	یهون اذا توسل بالنبی
و بالمولی العلی ابی تراب	و بالنور البهی الفاطمی
و بالاطهار اهل الذکر حقاً	سلالة احمد الولد الوصی
ولا تجزع اذا ما ناب خطب	فکم لله من لطف خفی
ای محرم راز مصطفی ادر کنی	یا صاحب تاج لافتی ادر کنی
در خانه غم فتاده ام یا مولا	از بهر خدا ولی حق ادر کنی

یارب تو بفضل خویش بستان و بده .

احضار جن

این اورا در با اجازه پیش از طلوع آفتاب ۲۷ مرتبه بخواند ، در وقت غروب
 آفتاب در برابر آفتاب ۴۷ مرتبه بخواند روز آخر هفت نفر ظاهر میشود هر حاجتی
 داشته باشد به آنها اظهار کند بر آورده کنند بعد بسمله سبحانک یا کوئیا ، سبحانک
 یا الوئیا ، سبحانک سخنر لنا الجن و تابعهم بحق حَقِّک یا سبحان ، هفده روز در وقت معین
 شده ، و باید در بین خواندن اختلاف و فاصله نداشته باشد .

جهت خفاء

اگر خواهی کسی ترا ببیند و تو او را به بینی در پوست آهو بنویس و جسم
 هد هد در میان آن بگذارد و با کسی سخن نکو و با خوددار :
 و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرضوا عنها انامن المجرمین منتقمون ،
 و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون ان الذین
 ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه ولهم عذاب عظیم واضله -
 الله علی علیم ،

جهت احضار

سکاکه گوید : چون کسی کند و سندروس بخور کند و سوره و الصافات را
 تاشهاب ثاقب بخواند و بگوید : احضر وایا فلان نام ببرد آنرا که خواهد یکی از
 ملوک جن حاضر شود .

دقیقه

در بحار است راوی گوید : شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : قدر الله
 المقادیر قبل ان یخلق السموات و الارض بخمسین الف سنه ، یعنی خداوند مقدرات
 را قبل از آفرینش آسمانها و زمین تقدیر فرمود : و آنهام یقیناً سالهای دنیائی نیست ،
 و نیز کسی گمان نکند گل و طینت که ذکر شد و اقتضات آن تغییر پذیر نیست و
 همیشه بریک حال است و اگر نه توبه بود و نه انابه ، و دعا و مناجات مثل ،
 اللهم فامحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء نتیجه نخواهد داشت ، و همچو نیست
 که اگر خوب باشد تا آخر ناچار خوب خواهد شد و اگر بد باشد تا آخر باید بد
 باشد بلکه آن بآن قابل تغییر است اولاً و بالذات لا بشرط و بهیچ وصفی متصف
 نباشد و بس بر حسب موجبات و اسباب وجودیه ترقی میکند و مقتضای محاسن و

مدح میگردد ، یا تنزل و اقتضای فباحث و مذمت میشود ، یا اینکه يك حال میماند .

شعر

التفس كالطفل ان تمهله شب على حب الرضاع وان تفلطه ينظم

یعنی نفس مانند طفل شیرخوار بهر چه عادتش بدهی بآن بر و مند گردد اما از آنوقت که نمودا باعادات و اخلاق بد باشد که تغییر آن در نهایت اشکال خواهد بود پس تأئین در آن دارد بنیه ابویں ولقمه وصلب ورحم ووقت جماع و خیالات آن ودایه و مربی و آب وهوا ومحل وخوراك و مصاحب واستماع .

و نیز سرفرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر میشود :

حقیقة السعادة ان یختم الرجل علیه بالسعادة ، و حقیقه الشقا ان یختم علیه بالشقا ، و معلوم است که آن بآن درتغییر و تبدیل است .

و اشاره باینمطلب علم ذاتی و علم اضافی است که حضرت پیغمبر (ص) برس منبر گفت دست راست خود گرفت فرمود: این کتاب خداست که اهل بهشت رادر آن نوشته بنام خود و پدران آنها ، کم و زیاد نمیشود اهل سعادت ، کار اهل شقاوت میکنند تا اینکه گفته میشود گوئیا شقی هستند بلکه آنهایند بعد خدایتعالی آنها را دستگیری میکند قبل از مردن اگر چه بفواق ناقه‌ی باشد ، و همینطور اشقیاء کاز سعادت میمانند تا آنجا که گویند گوئیا از سعدا هستند بلکه آنهایند و تا آخر که خدا آنها را از سعدا بیرون میآورد پیش از مرگ اگر چه بفواق ناقه‌ی باشد ، سعید آنست که سعید میشود بقضای الهی .

معلوم است که خاتمه عمل باید خیر باشد که گفته اند بهر حال انسان بمیرد بهمان حال خواهد بود و بهمان حال محشور خواهد شد .

بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که : چون کسی

خواهد از دنیارود از گناهان پاک باشد مانند طلای بیغش ، و مظلّمه احدی نزد او نباشد که او طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه ۱۲ مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را باسمان بکشاید و بگوید :

اللهم انى اسئلك بأسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك ، واسئلك باسمك العظيم وسلطانك القديم، يا واهب العطايا ويا مطلق الاسارى ، ويا فاك الرقاب من النار اسئلك أن تصلى على محمد وآل محمد ، وأن تعق رقبتى من النار ، وأن تخرجنى من الدنيا سالماً ، وأن تدخلنى الجنة آمناً وأن تجعل دعائى اوله فلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره صلاحاً انك انت علام الغيوب .

بعد فرمود که : این دعای مخفی است که حضرت رسالت پناه (ص) تعلیم فرمود ، و امر نمود که : تعلیم حسنین علیهم السلام نمایم .

از حضرت امام محمد تقی منقول است : هر که بعد از نماز خفتن ۷ مرتبه سوره انا انزلناه بخواند در زمان حقتعالی باشد تا صبح .

و هکذا روایت شده بعد از خفتن سوره حمد و توحید و معوذتین راده مرتبه بخواند .

فایده

در لمعه و غیره است مرحوم شیخ بهائی نزد افضل و اعلم علمای مصر همچو مینمود که من بدین توام يك روز گفتند : راضیها که نزد شما بنید در حق شیخین چه میگویند ؟ شیخ بهائی گفت : دو حدیث برای من گفته اند که مرا عاجز کرده اند گفتند : کدام است ؟ شیخ جواب داد : میگویند : مسلم که از بزرگان اهل سنت است در کتاب صحیح خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود : « من آذی فاطمة فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ، ومن آذی الله فقد کفر »

هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده ، و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده ، و هر که خدا را اذیت کند کافر است .
 و نیز پنچ ورق بعد از آن این حدیث را روایت کرده :
 ان فاطمة خرجت من الدنيا وهي غاضبة على ابي بكر و عمر .
 فاطمة رفت غضبناك برای عمر و ابي بكر بود . نمیدانم با این دو حدیث چه کنم ؟ عالم گفت : امشب و اگذار تا کتاب را تا صبح مطالعه نمایم ، صبح آمدگفت :
 من به شما نمیگفتم شیعه‌ها در نقل احادیث دروغ میگویند در شب کتاب را دیدم
 فاصله این دو حدیث از پنچ ورق بیشتر است .

ایضاً

چند عمل سبب توفیق زیارت بیت الله الحرام میباشد .
 اول : يك سال تمام مدام بعد از نماز صبح سوره عم را خواندن است .
 دوم : هزار مرتبه لاحول و لا قوة الا بالله گفتن است . حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس هزار مرتبه لاحول و لا قوة الا بالله بگوید خدا باو حج را روزی نماید اگر اجل او نزدیک شده تأخیر کند تا حج را باو روزی نماید .
 سوم : سوره حج را از سه روز یکروز بخواند بدین طریق روز جمعه شروع نماید روز شنبه و روز یکشنبه بخواند ، دوشنبه بخواند و هکذا روز پنجشنبه بخواند . اینجانب به این عمل اقدام و در همان سال که هزار و سیصد و چهل شمس بود موفق زیارت خانه خداوند تبارک و تعالی شدم ، و از حسن اتفاق همان سال مذکور شیعه و اهل سنت متفق در عید اضحی و روز قربان بود .
 چهارم : در کتاب وسائل الشیعه مذکور است در یک مجلس هزار مرتبه ماشاء الله گفتن است من قال ماشاء الله فی دفعة واحدة الف مرة رزق الحج فی عامه
 قال امیر المؤمنین علیه السلام للحسن ابنه : یا بنی ألا اعلمک اربع خصال

تستغنی عن الطب؟ فقال: بلی یا امیر المؤمنین .

قال: لانجلس علی الطعام الاوانت جائع، ولاتقم عن الطعام الاوانت تشتهیه، وجود المضغ، واذانمت فاعرض نفسك علی الخلاء، فاذا استعملت هذا استغنی عن الطب . حضرت امیر علیه السلام بفرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ای فرزند آیا تعلیم نمایم برای تو چهار کلمه تا ببرکت آنها از طب بی نیاز شوی؟ عرض کرد: بلی یا ابا .

فرمود: منشین بر طعام خوردن مگر اینکه در حالتیکه کرسنه باشی، و دست مکش از خوردن مگر در وقتیکه هنوز میل خوردن داری، و طعام را درست خورد و ریزه کن بعد از آن فرو ببر، و وقتیکه میخواهی بخوابی خود را به مستراح برسان، پس زمانیکه اینهارا استعمال کنی از طب بی نیاز شوی .

قال رسول الله صلی الله علیه واله: من توحا قبل الطعام عاش فی سعة و عوفی من بلوی فی جسده .

حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس دست خود را پیش از خوراک و غذا بشوید در معاش او وسعت و در بدنش عاقبت حاصل شود .

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قیام الیل مصححة للبدن، ورضا الرب، و تمسک بأخلاق النبیین، و تعرض لرحمة الله .

حضرت امیر (ع) فرمود: بر پا شدن برای نماز شب صحیح کننده بدن و خوشنود کننده خدا، و چنگ زدن با اخلاق پیغمبران، و خود را مورد رحمت خدا قرار دادن است .

از امالی صدوق قال: فقد النبی (ص) رجلاً من الانصار فقال ما غیبك عنا؟ فقال: الفقر یا رسول الله و طول السقم فقال له رسول الله (ص): الا اعلمك کلاماً اذا قلت ذهاب

عنك الفقر والسقم؟ فقال: بلى. قال: اذا أصبحت وامسيت فقل.
 لاحول ولاقوه الا بالله توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ
 صاحبة ولاولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيراً.
 مردی از انصار مدتی از خدمت حضرت رسول (ص) غایب شد پس از چندی
 که آن بزرگوار او را دید از سببش پرسید جواب داد که: فقر و احتیاج و بیماری
 طولانی مرا از خدمت شما باز داشته حضرت رسول (ص) فرمود: آیا تعلیم دهم
 برای تو دعائی را که از تو فقر و علت مزاج را بر طرف کند؟ گفت: بلی آن بزرگوار
 کلمات شریفه مذکور را به آن مرد تعلیم فرمود که هر صبح و شام بخواند.
 آن مرد گفت: بخدا قسم نخواندم آنرا مگر سه روز که فقر و بیماری
 بر طرف گردید.

از کتاب بحار الانوار قال الصادق علیه السلام اربعة تهرم قبل الهرم:
 ۱ - اكل القديد . ۲ - القعود على النداة . ۳ - الصعود في الدرج . ۴ - مجامعة
 العجوز، پناه بر خدا از چهارمی.

حضرت صادق (ع) فرمود: چهار چیز است که انسانرا پیش از فرارسیدن
 وقت پیری پیر میکند خوردهن گوشت خام، و نشستن در جای نمناک، و بالارفتن در
 پله‌ها، و جماع کردن بازن سالخورده.

دو چیز باعث مرض سل میباشد: اول زیاد ماهی خوردن، و دیگر اشنان
 یعنی (چوبك) خوردن.

عن الصادق علیه السلام: اكل الحيتان يورث السل.
 قال رسول الله (ص): من كثر همه سقم بدنه، ومن ساء خلقه عذب نفسه.
 حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس اندوه او زیاد باشد بدن او مریض

میشود و هر کس خلق او بد باشد خودش را معذب کرده .

خواص پیماز

مستدرکات الوسائل عن النبی (ص) قال : اذا دخلتم بلدة ویا فخرتم وباءها فعلیکم ببصلها فانه یجلی البصر و ینقی الشعر ویزید فی ماء الصلب ویزید فی الخطاء وینذهب بالحماة وهو السواد فی الوجه والاعیاء .

حضرت رسول (ص) فرمود : زمانیکه داخل شوید بشهریکه مرض عمومی و بیماری شایع در آنجا باشد از پیماز آنجا بنخورید که پیماز چشم را روشن و موی را پاکیزه ، و منی را فراوان و قوت پاها را زیاد و سیاهی رنگ و رخسار را میبرد و خستگی را نیز برطرف میکند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : چهار چیز است که چشم را روشنی می بخشد منفعت دارد ضرر ندارد پرسیدند : چه چیز است آن چهار چیز ؟ فرمود : خوردن مرزه بانمک ، خوردن سیاه دانه باگردو بواسیر را می سوزاند و باد را دفع میکند و رنگ را خوش و معده را خشن و زبر و گرده ها را گرم میکند و مرزه بانمک باد را از قلب رفع ، سده را باز و بلغم را میسوزاند و بول را میافزاید و دهن را خوشبو و طبیعت را نرم و بوی بد را از دهن زایل و آلت رجولیت را قوی میکند .

فایده

چند چیز موجب تصفیه خون است کاهو خوردن ، چغندر خوردن ، سیب خوردن است .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است بجهت برطرف شدن زردی رخسار : کباب خوردن است .

باز هم از آن امام روایت شده بجهت رعاف (یعنی خون دماغ) سیب خوردن است .

از مکارم الاخلاق قال الرضا (ع) : من اكل السفرجل على الريق طاب مائه ،
و حسن و جهه .

حضرت رضا علیه السلام فرمود : هر کس ناشتابه بخورد آب او (یعنی منی)
یا کیزه و صورت او زیبا گردد .

قال رسول الله : كلوا اليقطين فانه من اكلها حسن و جهه وهي طعامی و طعام
الانبياء من قبلی .

حضرت پیغمبر فرمود : بخورید کدو را زیرا هر کس کدو بخورد صورت او
زیبا شود ، و کدو خوراك من و خوراك پیغمبران است که پیش از من بودند .

عن الصادق علیه السلام نعم الطعام الزيت يطيب النكهة و يذهب بالبلغم و يشد
العصب و يذهب بالوصب و يطفى الغضب .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : خوب طعامی است زیتون بوی دهن را
خوش ، و بلغم را زایل ، و رنگ را صاف و عصب را محکم ، و مرض را میبرد ، و آتش
غضب را خاموش میکند .

باز آنحضرت فرمود انار خوردن منی را زیاد و اولاد در اخوش صورت میکند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : گلابی دباغی میکند معده را و تقویت
میکند آنرا .

گلابی و به در این فائده هر دو برابر است لیکن گلابی بعد از خوردن فایده اش
بیشتر است از ناشتا خوردن ، هر کس را ثقل معده عارض شود باید گلابی بخورد که
گوارا کننده است طعام را .

حضرت صادق (ع) فرمود : در فایده سنجد گوشت او گوشت را میرویانند ،
و استخوانش استخوان را ، و پوست آن پوست را با وجود این کرده ها را گرم و معده

را دباغی میکند ، و امان است از بواسیر و تقطیر بول ، و ریشه جذام را میبرد و بر میکند باذن خدا .

از کتاب خصال قال امیر المؤمنین علیه السلام : اکل التفاح نضوح للمعدة .
حضرت فرمود : خوردن سیب معطر کننده و شستشودهنده معده است .
حضرت رضا علیه السلام فرمود : انجیر خوردن بدبوئی دهان را زایل ، و دهان و استخوان را محکم ، و موی سر میرویاند و درد را از بدن انسان برطرف میکند باوجود آن احتیاج بدو نمیشود .

فائده خوردن سرکه

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : چه خوب خورش است سرکه ، سرکه قوت صفا را میشکند و دل را زنده میکند و لثه را محکم و گرم معده را میکشد .

فضیلت خضاب

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : يك درهم خرج کردن در خضاب افضل است در نزد خدا از خرج کردن هزار درهم در راه خدا .

و در خضاب ۱۴ خصلت است بادرا از گوش برطرف ، تیرگی چشم را زایل ، رگهای داخل بینی را نرم ، بوی دهان را خوش ، لثه را محکم ، درد را دفع ، و سوسه شیطان را کمتر مینماید .

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که میفرماید : خوردن زردک (یعنی هویج) گرده ها را گرم و آلت تناسل مرد را قائم میکند . کاسب پولون یو خدی یا خبرون - .

داود گفت : بآن حضرت عرض کردم فدای تو بشوم چطور بخورم و حال

آنکه دندان ندارم؟ فرمود: امر کن کنیز آنرا برای تو بجوشاند و بیزد پس بخور.

مستدرکات الوسائل عن رسول الله صلى الله عليه وآله: اللحم بالبيض يزيد في الباه حضرت رسول (ص) فرمود: خوردن گوشت با تخم مرغ قوه باه را زیاد میکند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: بخورید خر بوزه را زیرا که در آن ۱۰ خصلت جمع گردیده پیه زمین است، درد و علت در آن نیست، خوردنی و آشامیدنی است، میوه و ریحان است، شست و شو دهنده شکم است، قوه باه را زیاد و مثانه را پاک و پاکیزه، و بول را فراوان و آسان میکند.

خواص حلیم

حضرت صادق (ع) فرمود: پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد بنده از ضعف و کمی قوه و قوت جماع پس امر کرد او را بخوردن حلیم.

خواص انجیر

عن ابی ذر: اهدى الى النبى طبق عليه تين فقال لاصحابه كلوا.

ابی ذر گفت: بحضرت رسول (ص) يك طبق انجیر آوردند هدیه آن بزرگوار باصحابش فرمود: بخورید اگر بگویم میوه ایست که از بهشت نازل شده هر آینه میگویم انجیر است زیرا که این میوه ای است هسته ندارد، بخورید انجیر را که بواسیر را قطع و نفرس را رافع بخشد.

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود: در تره چهار خصلت است بادرازائل و دهانرا خوشبو و بواسیر را قطع میکند و امان است از جذام.

چند چیز موجب برص است خوردن در حالیکه سیر باشد باعث برص است خوردن و آشامیدن در حال جنابت.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آبی که آنرا آفتاب گرم کرده با آن وضو بگیرد و غسل نکند و خمیر نکند زیرا که موجب برص است .
 باز فرمود: هر کس مجامعت کند با همسرش در حالیکه حیض است اگر اولادی از او متولد شود بمرض جذام و برص مبتلا شود سرزنش نکند مگر خود را .

مکارم الاخلاق

عن الصادق علیه السلام : علیکم با لباً ذنجان بورانی فهو یؤمن من البرص .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد بخوردن بادنجان بورانی زیرا که شفاء و امان است از برص .

دیگر حنا کشیدن بعد از نوره بلافاصله امان است از جذام و برص .
 روایت شده: کرفس خوردن سبب قوه حافظه و پاکیزگی قلب و زائل کننده دیوانگی و جذام و برص است .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال وحی کرد به حضرت موسی که در موقع خوراک خوردن ابتداء کن بانمک و ختم کن بانمک زیرا که در نمک از هفتاد درد دواست آسانترین آنها دیوانگی است و جذام و برص .
 حضرت صادق علیه السلام فرمود: شستن سر با خظمی در هر جمعه امان است از برص و جنون .

حضرت رسول (ص) ابویوب انصاری را دید آنچه که از سفره طعام کنار افتاده برداشته میخورد فرمود: مبارك باد (یعنی زیادی باد در عمر تو) باز مبارك باد در آنچه خدا از نعمت ها بتو داده ، مبارك باد در تو یعنی زیادی در علم و کمالات تو .
 ابویوب عرض کرد: یا رسول الله این برکات برای غیر من نیز هست اگر بکنند

مثل آنچه من کردم ؟ فرمود : هر کس بخورد آنچه را که تو خوردی برای اوست آنچه گفتم ، پس از آن فرمود : هر کس بکند آنچه را که تو کردی نگاه میدارد اورا خدا از دیوانگی و جذام و برص و زیادی صغرا و ابلهی .

عن النبی صلی الله علیه و آله : من فرج من مؤمن کربة من کرب الدنیا فرج الله عنها ثنمین و سبعین کربة من کرب الدنیا اهنوها البرص .

حضرت رسول (ص) فرمود : هر کس بر طرف کند از قلب مؤمن يك غصه را از غصه های دنیا بر طرف کند خدا از او هفتاد و دو غصه از غصه های دنیا که آسانترین آنها برص است .

چند چیز موجب جذام است

خوردن دشول یا دشبیل تحریک میکند جذام را ، غسل کردن در آبیکه در آن قبلا غسل کرده اند و دیگر خلال کردن دندانها با چوب ریحان و با چوب انار ، و سائیدن پاها در حمام با سفال .

حضرت رسول (ص) فرمود : هر کس بضرر مسلمانان طعامی را احتکار کند در پاداش این عمل خداوند اورا مبتلا به جذام و بی چیزی میکند .

چند چیز موجب امن از جذام است

چغندر خوردن ، و دیگر سنجد خوردن ، و دیگر شلغم خوردن است ، و دیگر تره خوردن ، و ابتدای طعام بانمک .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : من شرب الحرمل اربعین صباحا کل یوم مثقالا لاستنار الحکمة فی قلبه و عوفی من اثنین و سبعین داء اهنوها الجذام .

حضرت رسول (ص) فرمود : هر که ۴۰ روز هر روز يك مثقال اسپند میل کند قلب او بانور حکمت نورانی گردد و از ۷۲ درد عافیت یابد آسانترین آنها جذام است .

اسپند نکویدده و خرد نکرده فرومیرند مانند فرو بردن بعضی قرصها بقدر یکم مثقال بعد از خوراک بردهان ریخته بواسطه آب فرو برده شود زیرا اگر بکوبند یا دردهان خورد کرده میل شود سم است .

منافع و فوائد اسپند بسیار است مانند تصفیه خون ، و تقویت معده ، و زیادی شیر مادران ، و قوه باه مردان ، و فربه کردن بدن ، آسانی بول و حیض ، و نرم کردن طبیعت ، و رفع درد کمر ، و باد روده ها ، و مواد غلیظه و بلغم غلیظ ، و گرم کدو ، و تنگی نفس ، و سرفه و یرقان و قولنج و صرع و فالج و جنون و نسیان و بی خوابی .

۱۲ شب هر شب مقدار یک مثقال و نیم میل کردن بترتیب فوق بجهت عرق النساء و درد رانها نافع است .

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: چهار چیز است که از آنها ترس دیوانگی میباشد:
 ۱ - غایط کردن میان قبور . ۲ - راه رفتن در یک پا کفش و یکی ندارد .
 ۳ - تنها خوابیدن . ۴ - بول کردن در آب ایستاده زیرا که آن باعث بر طرف شدن عقل میباشد .

حضرت رسول (ص) فرمودند : نخواستید بکنفر در حالیکه دستش چرب دارد اگر اینطور بخوابد در نتیجه از شیطان جنون بر او برسد مذمت نکند مگر خودش را .
 باز پیغمبر اکرم (ص) فرمود : بسبب صدقه دادن هفتاد قسم از اقسام شر و بلا شمرد که انسان بجهت صدقه دادن از آنها محفوظ گردد .

روایت شده : هر کسیکه بعقلش صدمه رسیده باشد بر او سوره یس بخواند ، یا اینکه نوشته و بآب آنرا شسته و آن آبر را باو بیاشاماند شفاء یابد .

اگر بازعفران در ظرف بلوری بنویسند و آبش را باو بیاشاماند بهتر است .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : خربوزه را ناشتا خوردن باعث فالج میباشد .

باز فرمود : خرماى برنى ناشتا خوردن سبب فالج است .

از حضرت امام رضا (ع) روایت شده : خواندن آیه الکرسی در وقت خواب امان است از مرض فالج .

شخصی بحضرت امام جعفر صادق (ع) عرض کرد که : من در بدنم احساس بی تابی میکنم فرمود : شیر بخور زیرا که گوشت میرو یاند و استخوانرا محکم مینماید .

حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود : به خوردن قوت مرد را زیاد و ضعف او را برطرف میکند .

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : موی بدن وقتیکه دراز باشد منی را قطع ، و بندهای بدن سست ، و باعث ضعف و سل میشود ، و نوره گذاشتن منی را زیاد و بدن را قوی ، و پیه کرده ها را بیشتر ، و بدن را قریه میکند .

چند چیز موجب ضعف جسم است

شام نخوردن .

فی مکارم الاخلاق عن الصادق علیه السلام : لاتدعوا العشاء ولو بثلاث لقم بملح ، ومن ترك العشاء ليلة مات عرق فی جسده لایحیی ابداً .

شام خوردن را ترك نکنید ولو به سه لقمه با نمک باشد و هر کس شام خوردن را ترك کند رگی در بدن او میمیرد که هرگز زنده نشود .

خاک خوردن ، اشنان خوردن .

حضرت صادق (ع) فرمود که : علت تحریم و تحلیل از روی رغبت و دلخواه

نیست بلکه خداوند عالم مخلوقات را خلق نمود و آنچه را در آن صلاح آنها است میداند ، و آنچه قوام بدن آنها و صلاح جسم ایشان است حلال فرموده ، و آنچه ضرر ببدن و جسم ایشان دارد منع کرده ، پس آن بزرگوار فرمود : اما ضرر را کل میته اگر کسی بخوردنش عادت کند بدنش ناتوان و لاغر ، و قوتش بر طرف ، و نسل او منقطع گردد ، و از دنیا نرود خورنده میته مگر بامر که ناگهانی .

چند چیز موجب سنگ مثانه است

حبس کردن بول ، حبس کردن منی در موقع حرکت شهوت ، طول دادن بجماع
چند چیز موجب بندشدن بول است
بول کردن در آب ایستاده .

مستدرکات الوسائل حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: بول کردن در آب روان
سلس البول میآورد ، و در آب ایستاده سبب شاش بند است .

حنان بن سدید گفت : بودم در خدمت حضرت صادق (ع) در سفره طعام آن
بزرگوار يك پاره ترب بمن داد و فرمود : ای حنان بخور ترب را که در آن سه
فایده است برگش باد را دفع میکند ، و مغزش بول را آسان ، و ریشه اش بلغم را
بر طرف میکند .

حضرت صادق (ع) فرمود که : سه چیز است بدنرا خراب میکند و گاهی سبب
کشته شدن انسان هم میشود خوردن گوشت خام ، و دائما بحمام رفتن ، و مجامعت
با پیره زنها .

مداومت کردن بخوردن تخم ، مداومت بخوردن ماهی .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مداومت کردن بخوردن تخم مرغ سبب عارض
شدن کلف در روی است .

فرمود : خوردن گوشت خام در شکم انسان تولید کرم میکند .
 حضرت رسول (ص) فرمود : سر که بخورید که کرمهای شکم را میکشد .
 انجیر خوردن زیاد شپش در بدن ایجاد میکند .
 عن النبی (ص) الدعاه حال السجود یزیر العلیل دعا کردن در سجده در دهها رامیبرد .
 حضرت موسی (ع) برای خدا به سجده افتاد پس خدا باو وحی کرد ای موسی
 سرت از سجده بردار و دست خود را بسجده گاه خود و بهر جائیکه از بدن خود دست
 برسد بکش ، و مسح کن بصورت خود و بهر جائیکه دست برسد بکش که آن سبب
 امان است ترا از هر گونه بیماری .

چند چیز باعث زیادی عقل میباشد

حضرت رسول (ص) فرمود : بر شما باد خوردن خرفه اگر چیزی باشد
 که عقل را زیاد کند خرفه است .
 باز فرمود آنحضرت : بخورید کدورا اگر در علم خدا درختی خفیف تر از این
 بود آنرا بجهت برادرم یونس میروبانید .
 به خوردن .

عن الرضا علیه السلام : علیکم بالسفرجل فانه یزید فی العقل .
 بر شما باد به خوردن زیرا که عقل را زیاد میکند .
 ترنج خوردن عقل را زیاد و دل را شاد مینماید .
 کرفس خوردن عقل را زیاد میکند .
 کندر خوردن .

حضرت رضا (ع) فرمود : زیاد صرف کنید از کندر و بخورید آنرا خالص
 و بخائید او را ، دست ترین این بمن خائیدن است زیرا که آن بیرون میآورد بلغم

را از معده و معده را پاکیزه میکند ، و عقل را محکم و طعما را گوارا میکند .
 شنبلیله خوردن و بوئیدن بوی خوش عقل را زیاد و قوه باه را میافزاید .
 مسواک کردن ، حجامت کردن ، مشاوره کردن .
 نهج البلاغه قال امیر المؤمنین علیه السلام : من شاور الرجال شارك فی عقولهم .
 حضرت امیر (ع) فرمود : هر کس با مردان در امورات خود شوری کند و
 مصلحت نماید در عقل های ایشان شرکت کرده .

علامت کامل شدن عقل

حضرت امیر المؤمنین (ع) میفرمود : ستایش شده بخدا با چیزی که بهتر
 از عقل باشد ، و بدرجه تمام نرسیده عقل انسانی مگر اینکه دارای چند خصلت
 باشد ، مردم از کفر و شر او در امان باشند ، و بر شد و خیرا و امیدوار شوند ، و زیادی
 مال او در راه خدا خرج شود ، و از حرف زدن زیاد خودداری کند ، از مال دنیا بقوت
 قناعت نموده ، و تمام عمر خود را از تحصیل علم سیر نشود ، با رضای خدا رفتار کردن
 محبوبتر باشد با او از رفتار کردن با رضای مردم اگر چه در اول در نظر مردم خوار
 و در دوم در نظر ایشان عزیز و محترم باشد ، فروتنی را از بزرگی بقلمدادن خود
 پیش مردم دوست تر دارد ، احسان و خوبی مردم را نسبت بخودش زیادتر حساب کند
 اگر چه کمتر باشد ، احسان و خوبی خود را بمردم کمتر حساب کند اگر چه بیشتر
 باشد ، همه مردم را در نظر خود از خودش بهتر ، و خودش را از همه ایشان بدتر
 بداند ، و این خصلت عمده تمام خصلت ها است .

چند چیز سبب نقصان عقل است

شوخی و مزاح کردن زیاد ، ترك گوشت خوردن چهل روز ، زیاد خوردن
 گوشت وحش و کاو .

چند چیز موجب زیادی قوه حافظه است

۱ - عسل خوردن . ۲ - کندر خوردن . ۳ - قرآن خواندن . ۴ - مسواک کردن . ۵ - مجامعت کردن . ۶ - زعفران و سعد و عسل را باهم مخلوط هر روز ۲ مثقال خوردن است .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : هر کس بگیرد از زعفران خالص جزوی و از سعد یک جزو و علاوه نماید بر آن دو مقابل انگبین را هر روز دو مثقال میل کند از شدت قوه حافظه ترس اینست که ساحر گردد .

چند چیز موجب نسیان و کمی حافظه است

سیب ترش خوردن ، گشنیز خوردن ، پنیر خوردن ، نیم خورده موش خوردن بول کردن در آب ایستاده ، خواندن الواح روی قبرها ، ازمیان دوزن راه رفتن ، شیش زنده انداختن بزمین .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : پرهیز کنید از پر خوردن زیرا که سخت کننده دل ، و تنبل کننده از بجا آوردن نماز ، و خراب کننده بدن است . حضرت رسول (ص) فرمود : ۴ چیز دل را میمیراند نافرمانی پس از نافرمانی ، زیاد گفتگو و صحبت کردن با زنها و سر بسر گذاشتن ، و ستیزه کردن با احق ، و هم نشینی با مردگان .

سؤال کردند مقصود از مردگان چیست ؟ فرمود : هر ثروتمندی که غافل از حق -

تعالی باشد :

و دیگر خون خوردن .

حضرت صادق (ع) فرمود در علت های تحریم محرمات اما خون خوردن سبب

زیادی صفرا ، و حرارت دهن ، و بدبوئی بدن ، و بدی خلق و نادانی ، و سختی دل

و کمی مهربانی و رأفت است بدرجه که اطمینان حاصل نشود شاید اولاد پدرش را را بکشد، و به خویش و قوم و یارانش اطمینان نکند و ایشانرا بقتل برساند .
حضرت رسول (ص) فرمودند : زیاد خنیدن قلب را میمیراند ، و نورانیت صورت را میبرد .

چندچیز موجب رقت قلب است

امیرالمؤمنین (ع) فرمود : عدس خوردن دل را نرم و اشك چشم را زیاد میکند .
دوحدیث است هر کس بخواهد دلش نرم شود انجیر زیاد بخورد .
حضرت رسول (ص) فرمود : هر کس از قساوت قلب خود بددل باشد یتیمی را بنزد خود طلبیده و با او ملاطفت و مهربانی نماید و دست خود را بسر او بکشد دلش نرم گردد زیرا که برای یتیم حقست .

چندچیز موجب قوت قلب است

شاهه کردن مو در حال نشسته .
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : به خوردن دل ضعیف را قوی و معده را خوشبو و دل را پاکیزه و ترسورا شجاع مینماید .
کافی عن رسول الله (ص) الطیب یشد القلب یعنی بوی خوش دل را قوی میکند .

چندچیز موجب نوردل و برطرف شدن وسواس است

سر که خوردن دل را نورانی میکند .
قال رسول الله (ص) : من اكل رمانة اثار قلبه و رفعت عنه وسوسة الشيطان اربعین صباحا .
حضرت رسول (ص) فرمود : هر کس يك عددانار بخورد دل او نورانی ، و برطرف کند از او وسوسه شیطان را تاچهل روز .

حضرت رضا از پدراناش از حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل فرمود: داخل شدم بحضور حضرت رسول اکرم (ص) روزی در حالیکه در دست آن بزرگوار به بود و میخورد و بمن داد و میفرمود: بخور یا علی زیرا که این هدیه خداست بمن و تو. فرمود: خوردم و یاقتم در آن به هر لذت را، پس فرمود: یا علی هر کس سه روز ناشتا به بخورد ذهن او صاف و دل او پر از علم و حلم گردد، و از شر ابلیس محفوظ میماند.

دیگر شستن سر با سدر، هر کس بشوید سرش را با برگ سدر بر طرف کند خدا از او وسوسه شیطان را تا هفتاد روز و نافرمانی نمیکنند.

مکارم الاخلاق قال امیر المؤمنین (ع): اذا وسوس الشیطان الی احدکم فلیتعوذ بالله ولیقل بلسانه وقلبه: آمنت بالله ورسوله مخلصاً له الدین.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: وقتی که وسوسه کند شیطان یکی از شماها پس باید پناه ببرد بخدا، و باید بگوید بازبان و قلبش: ایمان آوردم بخدا و رسول او در حالیکه خالص کنندهام برای او دین او را.

از حضرت رسول (ص) روایت شده: خواندن سوره قل اعوذ برب الناس و سواش را منع کند.

و دیگر خواندن تسبیح حضرت زهراء علیها السلام.

از خصال: میل و رغبت نکردن بدنیا، و بی رغبت بودن در دنیا قلب و بدن انسان را راحت میکند.

چند چیز موجب غم و اندوه است

پوشیدن کفش سیاه، در آستانه خانه نشستن، از میان گوسفندان گذشتن شلوار را ایستاده پوشیدن، پاک کردن دست و صورت با دامن.

چند چیز موجب سرور و برطرف شدن اندوه است

انگور سیاه خوردن ، به خوردن .

قال : السفرجل يذهب بهم الحزين كما يذهب اليده الجبين .

فرمود به خوردن غصه غمناك را برطرف میکند مانند برطرف کردن دست

عرق جبین را .

زیتون خوردن .

عن رسول الله (ص) : عليكم بالزيت فانه يكشف المرة ، ويذهب البلغم ، ويشد

العصب ، و يحسن الخلق ، و يطيب النفس ، و يذهب بالغم .

حضرت رسول (ص) فرمود : بر شما باد خوردن زیتون زیرا که صفراء را

زائل ، و بلغم را برطرف ، و عصب را محکم ، و خوی را نیکو ، و نفس را پاکیزه ،

و اندوه را میبرد .

گوشت دراج خوردن .

حضرت رسول (ص) فرمود : هر کس در دلش درد و غمش زیاد باشد باید

گوشت دراج بخورد .

استعمال عطر کردن .

(روایت)

امیر المؤمنین (ع) فرمود : تورات ختم شده است به پنج کلمه پس دوست

دارم من که هر صبح آنرا مطالعه نمایم .

اول آنکه : مالداریکه مردم از مال او منتفع و بهره مند نشوند پس او

و آجر مساوی اند .

دوم آنکه : فقیری که اظهار ذلت نماید در نزد مالدار و غنی برای طمع در

مال او پس او و سکه مساوی اند .

سوم آنکه : عالمیکه عمل نکند بعلم خود پس او و شیطان مساوی اند .

چهارم آنکه : سلطانیکه عدالت نکند با رعیت خود پس او و فرعون

مساوی اند .

پنجم آنکه : زنیکه بدون ضرورت و لزوم از خانه اش بیرون برود پس او

و گنیز مساوی اند .

فائده

دانایان گفته اند : خیر الاشیاء جدیدها ، و خیر الاخوان قدیمها .

(شعر)

چیزیکه گران خریدم ارزان ندم

و آن دل که تو را خواست بصدجان ندم

پرورده شدم بنافذ در نعمت تو

یا جرم من است بیش یا رحمت تو

کردند بمن حمله چو پیدا گشتند

دیدند که میگیرد شان وا گشتند

من دل بکسی جز بتو آسان ندم

صدجان بدم در آرزوی دل خویش

آنم که پدید گشتم از قدرت تو

صدسال بامتحان کنه خواهم کرد

در رهگذرم سگان هویدا گشتند

چون از سگ نفس من خبر دار شدند

(روایت)

پیغمبر اکرم (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود : کسیکه بترسند مردمان

از زبان او پس او از اهل جهنم است فاعتبروا یا اولوالابصار .

از حکیمی پرسیدند که : سختترین مصائب چیست ؟ گفت : احتیاج کریم

به لئیم باز از ادیبی سؤال کردند : که آسایش و آرامی دنیا در چیست ؟ گفت :

در ترك دنیا .

قطعه

بحقارت نکه مکن بکسی که بود هیئتش پژو لیده
و آنکه اندر زمانه بسیار است گنجهای بخاک پوشیده

رباعی

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که برگردن او میبینی دستی است که برگردن یاری بوده است
(مسئله)

هرگاه شخصی سیلی و مانند آن بر روی کسی بزند بقسمیکه روی او سرخ یا سبز یا سیاه شود برای او لازم است که اگر سرخ شود یکمقال و نیم شرعی طلا بدهد ، اگر سبز شود سه مقال و اگر سیاه شودشش مقال طلا باید بدهد ، اگر بسایر بدن انسان وارد شود نصف این مقدار مذکور باید داده شود .

لطیفة

شخصی ریسمانی بسرخر خود بسته بود و از پیش میرفت عیاری آمد و آن ریسمانرا باز کرد و خر را برفیق خود داد و ریسمانرا بسر خود بست چند دقیقه گذشت سرفه کرد صاحب خر بعقب نظر کرد عوض خر آدمی را بر ریسمان بسته دید گفت : چه شد خر من ؟ گفت همان منم چون بمادر بی ادبی کردم در حق من نفرین نمود خدا مرا خر کرد حال دل مادرم بر هم آمده دعا کرده دو باره آدم شدم پس آن مرد ریسمان خر خود گشود و از وی عذر خواست که من نمیدانستم چند وقت از تو بار کشیدم و بر تو سوار شدم الحال از تقصیر من بگذر .

چند روزی بگذشت که در میان مال فروشان خر خود را دید که او را دیفر و ختمند پیش آمد سر بگوش خر بگذاشت و گفت : ای بی شرم دو باره بمادرت بی ادبی کردی که خر شدی دیگر من تو را نمیخرم .

خلقت عجیب ملخ

خداوند ملخ را بصورت ده حیوان آفریده روی او مانند روی اسب ، چشم او مثل فیل ، شاخش مثل گوزن ، گردن او مثل گاو ، سینه او مثل شتر ، شکم او مثل عقرب، ران او مثل شتر ، پای او مثل شتر مرغ ، دم او مثل مار، جناح او مثل شتر.

واقعه مطرود شدن شیطان

چون شیطان از درگاه حضرت احدیت رانده شد بملائکه گفت : من قبول دارم که خداوند عالم عادل و حکیم و قادر و علیم است ، ولیکن مرا بر حکمت او چند اعتراض است .

اول : میدانست پیش از آفریدن من از من چه صادر خواهد شد پس چرا مرا آفرید ؟

دوم چون مرا خلق کرد چرا مرا تکلیف بطاعت خود نمود و حال آنکه از طاعت من او را هیچ نفعی نمیرسد و از معصیت من باو ضرری نمیرسد ؟ سوم آنکه چون مرا تکلیف بطاعت خود کرد دیگر چرا تکلیف کرد باطاعت آدم و سجده برای او ، و چون سجده نکردم چرا مرا لعنت کرد و از بهشت بیرونم کرد و عقاب برای من لازم کرد و حال آنکه برای او هیچ فایده نبود و از برای من ضرر عظیم بود .

چهارم آنکه مرا لعنت کرد و از درگاهش راند چرا مرا تمکن داد و در بهشت راه داد تا آدم را فریب دهم و او نیز از بهشت بیرون آید .

پنجم آنکه چرا مرا بر بنی آدم مسلط گردانید تا ایشانرا به معصیت وادارم و مستوجب دوزخ شوند .

ششم - آنکه چون مهلت خواستم چرا مرا مهلت داد باید مرا هلاک کند تا خلق از شر من آسوده شوند .

پس چون ابلیس این اعتراضات را کرد خطاب بملائکه رسید که : باو بگویند : چون تو قبول داری که من خداوند حکیم و عادل هستم دیگر در افعال من چون و چرا مکن و در کار من فضولی منما .

لطيفة

شخص احمق متکبری آدمیرا اجیر کرد تا خدمت او کند باو گفت که : دستمال بیاور نزدیکی بینی من نگاه دار نگاه داشت گفت : بینی مرا تو بگیر ، هر چه میگرد چیزی بیرون نمی آمد آقا متغیر شد که چرا بینی مرا نمی گیری ؟ گفت : هر چه گفتمی کردم فینش را هم من بکنم ؟

صید ملخ

اگر ملخ را بگیرد بدست یا بآلت و بعد از آن بمیرد مسلماً خوردنش حلال است ولی اگر قبل از گرفتن آن بمیرد حرام است .

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود : شبی خضر نبی را در خواب دیدم و به وی گفتم : تعلیم کن مرا چیزی که بواسطه آن بردشمنان مظفر و منصور باشم گفت : یا علی بگو : یا هو یا من هو یا من لاهو الا هو .

صبح این خواب را بحضرت رسول (ص) عرض کردم فرمود که : اسم اعظم بتو تعلیم کرده و همین اسم در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه و تعالی بپرکت این اسم مرا نصرت داد .

از حضرت سجاد (ع) منقول است که : از حق سبحانه و تعالی درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در جواب بمن نمودند که بگو : اللهم انی اسئلك باسمك الله الله الله الله لاله الا هو رب العرش العظيم ، پرکت این اسم هر چه خواستم کرامت فرمود .

حکما گفته اند که : طالب دنیا همیشه گرفتار اندوه و ملال است زیرا که

یافته است آنچه را که خواسته است ، و چون یافت در اندیشهٔ محافظت آن و چون محافظت نمود غمگین است که بدیگری خواهد گذاشت .

سؤال نوشیروان از بوذرجمهر حکیم

سؤال نمود که : بهتر از زندگی چیست ، و بدتر از مرگ کدام ؟ حکیم مذکور گفت : بهتر از زندگانی نیکنامی است ، و بدتر از مرگ بدنامی .

باز سؤال کرد : از نعمتهای دنیا چه چیز بهتر است ؟ گفت : سه چیز یکی فرزند صالح ، دوم دولت حلال سوم نیک کرداری و صاحب جمال .

(رباعی)

خواهی که خدا کار نکو با تو کند ارواح ملایک همه رو با تو کند
یا هر چه رضای او در آن نیست مکن یا راضی شو بهر چه او با تو کند

چند بیت دیگر

زخوی یک و ز خلق کریم خوشخوئی عجب مدار که بیگانه آشنا گردد
ولی ز شومی خلق درشت و بدمهری بسی بود که پسر از پدر جدا گردد
سلطان منم و منت سلطان نکشم از بهر دو نان منت دو نان نکشم
نفسم چوسگ است و من مثال سگبان از بهر سگی منت سگبان نکشم
بر چرخ لوای دولت افراشته گیر دنیا همه در زیر نگین داشته گیر

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : از دنیای شما سه چیز را دوست دارم الطیب والنساء و قره عینی الصلوة .

عطر ، زن ، نماز .

حضرت امیر علیه السلام فرمود : دوست دارم از دنیای شما سه چیز را شمشیر زدن در راه خدا ، اکرام مهمان نمودن ، و روزه گرفتن در فصل تابستان .

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند : از دنیای شما سه چیز را دوست دارم
 خواندن قرآن ، انفاق کردن در راه خدا ، و نظر نمودن به صورت رسول خدا .
 حضرت پیغمبر (ص) فرمود : صدقه بر پنج قسم است یکی به ده برابر ، یکی
 به هفتاد برابر و یکی به هفتصد برابر و یکی به هفت هزار برابر و یکی به یکصد هزار برابر .
 پرسیدم یکی به ده برابر کدام است ؟ فرمود : صدقه بدهی بکسیکه اعضا و
 جوارح او سالم باشد دوم بکسیکه علیل باشد سوم به پدر و مادر چهارم به اموات پنجم
 بطالب علم .

قدر سه چیز را سه طایفه میدانند قدر جوانی پیران ، قدر صحت بیماران
 و قدر نعمت محتاجان .

یارب زکرم به بخش تقصیر مرا	مقبول بکن ناله شبگیر مرا
پیری و گناه ماجرا ایست عجیب	لطف تو کند چاره تدبیر مرا

لطیفة : زنی پیش بوذرجمهر آمد و از او مسئله پرسید بوذرجمهر گفت :
 امیدانم . زن گفت : از پادشاه این همه پول و انعام میگیری مسئله مرا نمیدانی ؟
 بوذرجمهر جواب داد : پادشاه آنچه بمن میدهد در مقابل آنچه می از او میگیرم است که من میدانم
 اگر در مقابل آنچه امیدانم بمن چیزی میداد خزائن پادشاه وفا نمیکرد .

بزرگ زاده چومفلس شود بدویونند که شاخ گل چونهی گشت بارور گردد
 لئیم زاده چو منعم شود از او بگریز که مستراح چوپر گشت کند تر گردد
 امیر المؤمنین (ع) فرمود : کودک هر سال باندازه چهار انگشت خود از جهت
 قد نمو میکند یعنی قامت کودک باندازه چهار انگشت بلندتر میشود .

باز حضرت فرمود : هر که اراده زن گرفتن نماید باید زیر اختیار نماید که
 بزمین نزدیکتر باشد یعنی کوتاه قدر باشد و میان دو شانه او فاصله زیاد باشد و هم

کندم گون باشد ، اگر مورد پسند نباشد مهریه اش بعهده من باشد یعنی
 زنیکه دارای این صفات باشد البته مورد پسند و موافق طبع او خواهد شد .
 پیغمبر اکرم (ص) فرمود : یا باذر غنیمت شمار پنج چیز را پیش از پنج چیز -
 جوانی خود را پیش از پیری ، صحت بدن خود را پیش از بیماری ، ثروت خود را پیش
 از بی چیزی ، فراغت خود را پیش از مشغولی ، و زندقی خود را پیش از مرگ .
 باز پیغمبر اکرم (ص) فرمود : لایؤمن احدکم حتی یحب لایخیه ما تحب لنفسه .
 یعنی مؤمن نیست کسی از شما تا آنکه دوست دارد از برای برادر دینی خود
 آنچه را که دوست دارد از برای خود .

چو دنیا رو نماید بنده را همه بیگانگانکش خویش گردند
 چو بر گردد ز روزنیک بختی در و دیوار بروی نیش گردند

فائده

پیر هیزید از مجالست با کسیکه مبتلا بمرض سل است و در منزلیکه او هست
 منزل نکنید چون مسریست .

هر گاه برگ ریواس را بکوبند و آب او را بر موی بمالند هرگز سفید نمیشود .
 گویند خروس در مدت عمر یک بیضه نهد و آنرا بیضه الفقراء گویند . چنانچه
 شاعر گوید :

انعام خواجه بامن مسکین بعمر خویش چون بیضه خروس یکی بود و بس
 امیر المؤمنین (ع) میفرماید : هر کس بنهایت آرزوی خود برسد باید نزدیک
 شدن مرگش را منتظر شود ، یعنی بمنتهای آرزو رسیدن علامت فرارسیدن مرگ است .
 حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید : هر کس خود را بمردم نیازمند و فقیر
 نماید در حالیکه بی نیاز است - فقیر و نیازمند میگردد .

روایت

هر کسیکه صحیح المزاج و تندرست است ولیکن خود را بمردم بیمار نمودار نماید بیمار و مریض میگردد .

حضرت رضا (ع) فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم نزدیکتر است بأسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدش .

روایت: فرمود رسول خدا (ص) هر گاه می دانستید چنانچه من میدانم هر آینه خنده میگردید کم و گریه میگردید بسیار .

باز فرمود گریه نکردن از سختی دل است ، و سختی دل از بسیاری گناه است ، و بسیاری گناه از بسیاری آرزو است ، و بسیاری آرزو از فراموشی مرگ است ، و فراموشی مرگ از محبت بمال دنیا است پس محبت دنیا سر تمام خطاها است .

روایت

اشخاصیکه کم ذهن و فراموش کار هستید بیائید تجربه نمائید و عمل کنید . در حدیث حضرت سلمان آمده که: حضرت پیغمبر اکرم (ص) فرمود: هر کس آیه الكرسي را بزعفران بر کف دست راست خود نویسد و آنرا بزبان خود بلیسد و هفت نوبت چنین کند هر گز چیز فراموش نکند و فرشتگان ادر آن آموزش دهند .

حکایت

از حکایات و نوادر قصصیکه ظاهراً شنیده شده از شخص موثق قصه شیخ ابراهیم ترك معروف بصاحب الزمانی است با حضرت امام رضا (ع) ، و مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی - قدس سره - نزیل مشهد مقدس ، و این قضیه را خود احقر از عده زیادی از اکابر علماء و فضلاء قم شنیدم نقل کردند آن جماعت که : شیخ ابراهیم مزبور بخراسان و زیارت حضرت رضا (ع) مشرف میشود و مدتی زیاد توقف نموده

تا منخارجش تمام میشود .

گفت : پس از تمام شدن منخارج مدیحه‌ای ساختم جهت آستاندار مشهد یا دیگری از بزرگان که تردید از حقیر است حاصل حرکت نمودم که بروم و قصیده را برای طرف خوانده وصله بگیرم درراه متنبه شده با خود گفتم : از حضرت حیا نمیکنی که زیارت او آمده و مدیحه برای او میگوئی وصله میخواهی فوراً استغفار کرده و آن مدیحه را بنام حضرت نموده و بحرم مطهر مشرف شدم و پس از زیارت عرض کردم سیدی مدیحه‌ای برایت سروده‌ام و تمنای صله دارم .

پس آهسته آن مدیحه را خواندم و تقاضای صله کرده نزدیک بضریح شدم خواستم بضریح را بوسه دهم دستی بردست من خورده مصافحه نموده و چیزی در دست من گذارده دیدم يك اسکناس ده تومانی است فوراً متوجه شده عرض کردم : سیدی کم است باز دست دیگر مصافحه نموده ده تومانی دیگر بردست من گذارد باز گفتم : مولائی کم است باز ده تومانی دیگر رسید تا شش مرتبه دیگر حیا نموده و ادب کردم و گفتم : مرا کافیست ، پس بضریح را بوسیده بیرون آمدم تا رسیدم بکفش کن آستانه که دیدم شیخ جلیل‌القدر شیخ حسنعلی اصفهانی که بکرامت و مکاشفات مشهور بود وارد صحن شده و بعجله طرف من آمده و گفت : شیخ ابراهیم بامولایم خوب بهم ریخته‌ای مدیحه‌ای برایش میخوانی وصله میگیری بده بمن آن صله را که از حضرت گرفته‌ای من از هیبت شیخ دست در بغل کرده و آن شصت تومان را با کمال ادب بیرون آورده بایشان دادم ایشانهم دست در جیب برده و پاکتی بمن عطا نموده و از همانجا مراجعت کرده پاکت را باز کردم دیدم مبلغ ۱۲۰ تومان دو برابر آن است رحمة الله علیه .

حکایت

و اعطی در بالای منبر میگفت : هر کس را خدا يك دختر بدهد يك در بهشت بر روی او بکشد و هر کس را دو دختر بدهد دو در بهشت بر روی او بکشایند و هكذا ، شخصی عرض کرد : بهشت چند در دارد ؟ گفت : هشت در دارد . گفت : مرا دوازده دختر داده آنچه در کجا گشاده خواهد شد ؟ جواب از جهنم .

حکایت زن

مردی از دست زن گریخت تا بکوه قاف رسید شیطان بروی ظاهر شد و از وی پرسید که در اینجا چه میکنی ؟ گفت : از دست زن فرار کرده ام گفت هنوز اینجائی یعنی باید رفته باشی بموضعی نامتناهی .

قال الصادق (ع) ما اجتمعت عشرة آلاف درهم من حلال قط - حضرت صادق (ع) فرمود : جمع میشود ده هزار درهم از حلال هرگز .

سختمی های دنیا پنج چیز است ۱ - مدیونی ۲ - سهوآل کردن ۳ - مسافرت نمودن ۴ - جدائی ۵ - دختر داشتن .

نقیسه

در میان مردم بزرگتر آن کسی است که بیشتر به دیگران خدمت کرده باشد فائده : گویند : در حسبی الله لا اله الا هو علیه تو کلت و هورب العرش العظیم هفت خاصیت وجود دارد ۱ - عزت ۲ - رفعت ۳ - وسعت ۴ - نعمت ۵ - محبت ۶ - قوت ۷ - قدرت .

۸ عدد کبیر ۶۶ عدد وسیط ۴۸ عدد صغیر ۸ میباشد .

فائده

سائی اگر هلیله زرد و کشی بچشم کم گردد آب رفتن چشم تو در زمان

فائده : گویند هر غائبی را خواهی حاضر کنی سورة والضحی رایازده مرتبه بخوان حاضر شود .

گویند فقیله را در سر که خیسانده و خشک شود بعداً بانفت روشن کنند در نهایت درخشندگی میباشد .

بجهت حافظه - گویند : بجهت زیادی قوه حافظه این دعا را بخواند :
اللهم ارزقنی فهم النبیین و حفظ المرسلین و الهام الملائكة المقربین آمین
یارب العالمین .

بازهم جهت حافظه آیه ۲۸۵ بقره را در ظرف پاک نویسند و آب چاهی که شیرین باشد بشویند هر کس آن آب را ناشتا بخورد حفظ اوزیاد گردد .

روی من علی (ع) : هر کس ۵۰ مرتبه الله اکبر ، ۱۰ مرتبه بسم الله و بعد آیه الکرسی و سورة اخلاص و معوذتین را بنویسد و بر بازوی خود بینند طلسم عظیم القدر است ، سؤال نمیکند از خدا مگر این که عطا میفرماید خدایتعالی .

در نزد شاطر عباس از شعرای معروف پنج نفر از روی مزاح باد گفتند : ما هر يك کلمه‌ی گوئیم آنها را برای ما بنظم آور شاطر عباس قبول کرد یکی گفت (ترنج) و یکی گفت (نردبان) دیگری گفت (چراغ) و دیگری گفت (باد) و دیگری گفت (غربال) شاطر فوری این شعر را سرود .

ترنج تو چیدن به نردبان خیال چراغ بر لب باد است و آب در غربال

نقیسه

فتحعلی شاه روزی بادو تن از ملکه‌های خود یکی بنام جهان و دیگری بنام حیات نشسته بود شاه این شعر را خواند :

نشسته‌ام بمیان دو دلبر دو دلم که را بمهر بیندم در این میان خجلم



جهان گفت : تو پادشاه جهانی جهان ترا باید .
 حیات گفت : اگر حیات نباشد جهان چه کار آید .
 یکی دیگر از زنان هر مسرا در پشت در جریانرا شنید نام آن زن بقاء
 بود گفت :

حیات و جهان هر دو شان بیوفا است بقا را طلب کن که آخر بقا است

شعر حسابی

وقت سخن مترس بگو آنچه گفتنی است شمشیر روز معر که زشت است در نیام
 در مقام حرف بر لب مهر خاموشی زدن تیغ راز بر سپید در در جنگ پنهان کردن است
 گویند: اگر کسی آیه ۱۴۳ سوره انعام را بر نان بنویسد وزن آنرا باروغن بخورد
 مطیع و منقاد شوهر گردد .

گویند : اگر کسی آیه ۵۹ سوره انعام را بر صفحه قلع بنویسد و از دکان یا
 منزل خود آویزد خیر و برکت آن بسیار شود .

شخصی به حضرت امیر المؤمنین (ع) شکایت کرد از مرضیکه مبتلا بود
 آنحضرت فرمود : زن داری ؟ عرض کرد : بلی فرمود : بزنت بگو قدری از مهرش
 را بتو به بنشد آن عطیه زوجهات را بده غسل بخنر با قدری آب باران مخلوط
 کن بخور شفاء یابی .

بعد از سه روزی آمد پرسید این چه معالجه‌ی بود که بسیار مال صرف کردم
 و طبیب‌ها عاجز شدند بجزئی چیزی علاج فرمودید ؟ حضرت فرمود : که خدادار
 خصوص مهر زن میفرماید : فان طبن لکم عن شیئی منه نفساً فلكوه هنياً مریئاً ،
 و در خصوص آب باران میفرماید : وانزلنا من السماء ماء مبارکاً و در خصوص غسل
 میفرماید : و فیه شفاء للناس هر گاه جمع شد هنياً مریئاً با برکت و شفاء - البته

مرض را رفع میکند .

حضرت باقر (ع) فرمود: که چهار چیز است که از گنجهای برونی کوئی است
کتمان حاجت ، کتمان صدقه ، کتمان درد ، و کتمان مصیبت .

اشعار ثلاثی

با درد بساز چون که دوی تو منم در کس منگر که آشنای تو منم
گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی شکرانه بده که خوبهای تو منم
تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی از همه رو بخدا آره که آسوده شوی
در حدیث آمده که طفل را دو ماه بعد از حولین شیر میتوان داد و بعضی آنرا
حمل بر ضرورت نموده اند و بغیر آن حرام دانسته اند و همچنین نسبت به بزرگ
نظر بحدیث لارضاع بعد فطام .

حضرت امیر (ع) فرمود: کسیکه نیست از برای اوسخائی و نه حیائی پس
مردن او بهتر است از زندگانی .

روایت

کسالت را با سستی تزویج کردند فقر از ایشان متولد شد .

شخصی آمد از اهل چین خدمت امام جعفر صادق (ع) عرض کرد: در شهر ما
درختی است که در تمام سال از آن درخت روزی دو بار گل بهم میرسد و شکوفه
میکند نوشته است بر گل اول: لاله الا الله، و بر گل که آخر روز میکند نوشته
است علی ولی الله .

روایت

هرگاه متاع تو کساد شود یا آنکه ترا دختری باشد شوهری بهم نرسد این
آیه را بر متاع یا دختر بخوان: یرجون تجارة لن تبور، تجربه کرده اند

بسیاری از اصحاب ما .

روایت

از برای هر چیز سیدی است پس سید بشر آدم است ، و سید ولد آدم حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام است ، و سید روم صهیب است ، و سید فارس سلمان است ، و سید حبش بلال است ، و سید شجر سدر است ، و سید طیور نسر است ، و سید شهور ماه مبارک رمضان است ، و سید ایام روز جمعه است ، و سید کلام عربیة است ، و سید عربیة قرآن است ، و سید قرآن سورة بقره است .

چهار کس پادشاهی روی زمین کرده اند و مشرق و مغرب را تحت تصرف خود در آورند دو مؤمن که آن سلیمان بن داود و ذوالقرنین باشد ، و دو کافر که آن بخت النصر و عمرو باشد .

پیغمبر اکرم فرمود : همینطور که جواب سلام واجب است جواب نامه هم لازم است .

دوای مار و عقرب گزیده

سیر را کوبیده تا نرم شود و بجای عقرب گزیده و مار زده ضماد نمایند در دش را ساکن و ساکت میکنند ، و اگر آماس داشته باشد رفع میکنند اما زود زود تجدید نمایند تا خشک نشده عوض نمایند دو باره تازه کوبیده ضماد نمایند ، گویند بسیار مجرب است .

وقتی اسکندر بجننگ دارا آمده بود یکی از خواص او سفارش کرد که : خوبست شبانه حمله بریم جواب داد : مگر میخواهی فتح بدزدیم .

نفیسة

یکی از بزرگان شجاعان گوید : خواب در سنگر لذتی مردانه دارد و

استراحت در بستر مزه زنانه دارد .

مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آمد بکوه آواز خوش ده تا خوش آید

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی بناخنی که توانی گره گشائی کرد

فرمودرسول خدا : زندگی بامردم است ، و زندگی مردم باوجوداست ، و زندگی

وجودباروح است ، و زندگی روح باعقل است ، و زندگی عقل باعلم است ، و زندگی

علم باعمل و زندگی است ، عمل با اہتمام است .

اگر آذان و اقامه را بنویسند و برصاحب صداع بندند نفع خواهد

بخشید انشاء اللہ .

تائفس باقیست آہ سرد نباید کشید دست و دل از سفره نامرد میباید کشید

هر چه میخواهی طلب کن سائل از شاه نجف گر کسی منت کشد از مرد میباید کشید

حکماء گفته اند که : چهار چیز است که بدن را خراب میکند . ۱ - جماع

باشکم پر . ۲ - حمام در حال سیری . ۳ - خوردن گوشت کهنه . ۴ - جماع با

پیره زنان از همه بدتر .

بعضی از بزرگان گویند که : مامداومت نمودیم بر خواندن این اسماء شریفه

که یا قوی یا غنی یا ولی یا وفی ۱۳۹۸ مرتبه از برکت آنها دولت و ثروت

بما روی داد .

گویند : هر گاه کسی در هر شب ۱۱۵ مرتبه بگوید یا عالی یا کافی همه امورات

او کفایت یابد انشاء اللہ .

گویند : اگر آیه الکرسی را بنویسد و بر بازوی خود بندد بهر جابر و دعزیز

و محترم باشد .

گویند : اگر آیه الکرسی را بخواند و به انار شیرین بدمد و پیش از چهار

ماه بحامله دهد فرزندش پسر شود انشاء الله .

اگر روغن تازه را باریحان بجوشانند و بر موی بمالند موی سیاه نماید .

فایده

اگر زرده تخم مرغ با دارچین آمیخته شود سه روز بی در پی بخورد فر به شود .
 در اخبار وارد استکه : سر که چند خاصیت دارد یکی آنکه قلب را حیات
 می بخشد ، دوم آنکه عقل را زیاد میکند ، سوم آنکه شهوت غیر مشروع رامیبرد
 و بر طرف میکند .

شعر

شد مزین از قدوم میهمان کاشانهام خانهام فانوس مهمان شمع من پروانهام
 حضرت موسی عرض کرد : خداوند چرا روزی میدهی احمقانرا و محروم
 میکنی عاقلانرا ؟ فرمود : بجهت آنکه عاقلها بدانند تحصیل رزق بحیله و مکر نیست .

فائده

سه چیز است که هر کسی می رسد تا هر وقت ، باشد و هر کجا باشد چه انسان باشد چه
 حیوان ، چه شاه باشد چه گدا ، چه زن باشد چه مرد ، چه غنی باشد چه فقیر بلکه
 به هر جنبه این سه چیز میرسد . اول رزق مقدر ، دوم جزای عمل است ، سوم
 مرگ است .

خوبست که کس همیشه خوش خوباشد با خلق جهان رئوف و خوشرو باشد
 چون بابد و نیک هر دو قادر باشی انصاف بده کدام نیکو باشد
 سه طایفه است اگر چه بعدل و انصاف با ایشان رفتار نمائی بتوستم و ظلم
 خواهند نمود : ۱ - مردمان دون و پست . ۲ - خاندانات یعنی اهل و عیالت
 ۳ - خدمت گذاران .

از خنجر دوست هر که قربان گردد شك نیست که پای تابسر جان گردد
 در آتش اگر قدم نهی از سر صدق آن آتش سوزنده گلستان گردد
 خمیر مایه دکان شیشه گرسنگ است عدد شود سبب خیرا اگر خدا خواهد

جهت زیاد شدن شیر زن

کشک سائیده را بآب ترب مخلوط کنند و بخورند شیر زیاد میشود. مجرب
 روزی شیطان بنزد فرعون آمد و گفت: چطور مدعی الوهیت شده‌ای حال
 آنکه من درس از تو بزرگتر هستم و چنین ادعائی ننمودم؟ فرعون گفت؟ راست
 میگوئی توبه میکنم بخداوند از گفته خودم. شیطان گفت: چنین حرفی زن که
 اهالی مصر خدائی ترا قبول کرده‌اند. بعد فرعون گفت: آیا در همه روی زمین
 کسی پیدا میشود که از من و تو خبیث تر باشد؟ گفت: بلی پرسید کیست؟
 جوابداد: کسی است که برادر دینی او از وی اعتذار نماید او عذر او را قبول نکند
 چنین شخصی از من و تو خبیث تر است.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: کسیکه برادر دینی او از وی اعتذار نماید
 سخنش راست باشد یادروغ و این شخص اعتذار او را قبول نکند در کنار حوض
 کوثر با من ملاقات نمیکند.

از کلمات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

آنچه بر قضا و قدر فائق آید صبر است، آنچه که آدمی را صیقل میدهد
 کار است.

آنچه که کهنه‌اش بهتر است دوست است، آنچه که از علم بهتر است
 تجربه است.

آنچه که برای مرد تنگ است غصه است، آنچه پیش از مرگ آدمی را

میکشد نو میدی است .

آنچه که هر قدر راز باشد کوتاه است عمر است ، آنچه که کمش زیاد است دشمن است .

آنچه که زیادش هم کم است ایمان و جوانمردی است .

علاج سیاه سرفه

یگانه علاج سیاه سرفه برای اطفال کل کدو ۳ مثقال مانند چای دم کنند باو بدهند نافع است .

یا زنده نیستم من یا زندگی نه اینست بر مرگ آفرین بادگر زندگی همین است
 کر جان بلب رسیدن باشد نشان مردن هر صبح و شام ما را هنگام واپسین است
 یا حاصلی بجز غم علم و هنر ندارم یا قسمت من و تو در زندگی همین است
 گویند : دود فند یا شکر بدماغ رساندن بجهت ناله نافع است .

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : زمانیکه امت من ربا خوار شدند زمین لرزه و فرو بردن زمین اهلس ظاهر میشود .

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : اگر کسی بازن حیاض مجامعت کند اولاد بوجود آید که بمرض جذام یا برص مبتلا شود ملامت نکند مگر خودش را ، و امام جعفر صادق (ع) فرمود که : خورنده خون صفرا در بدنش زیاد میشود و دهانش بگندد و تنش بدبو گردد و اخلاق و عقلش فاسد و دلش سخت شود ، و مهر و محبتش بطوری کم گردد که حتی پدر و مادر و فرزندان او از او اطمینان نداشته باشد که شاید ایشانرا بکشد لذا حقتعالی میته و خون خوردنش را حرام فرموده است در سوره مائده ، آیه چهارم .

دور کعت نماز توسل بحضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه

شیخ طبرسی صاحب تفسیر در کتاب کنور النجاج روایت کرده از احمد بن الدربی از خدامه ابی عبدالله حسین بن محمد بزوفری و او گفته است که بیرون آمده از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام که : هر کس را بسوی حق تعالی حاجتی باشد پس باید که بعد از نصف شب جمعه غسل کند و بجای نماز خود رود و دور کعت نماز گذارد و در کعت اول بخواند سورة حمدر ا و چون به ایاک نعبد و ایاک نستعین برسد صد مرتبه آنرا مکرر کند و بعد از آنکه صد مرتبه تمام شود تتمه سورة حمد را بخواند و بعد از تمام شدن سورة حمد قل هو الله را یکمرتبه بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد ، و سبحان ربی العظیم و بحمده را هفت مرتبه در رکوع بگوید ، سبحان ربی الاعلی و بحمده را در هر یک از دو سجده هفت مرتبه بگوید ، و بعد از آن رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول بجای آورد ، و بعد از تمام شدن نماز این دعا را بخواند پس بدرستی که حق تعالی البته حاجت او را بر آورد هر گونه حاجتی باشد مگر آنکه حاجت او در قطع کردن صله رحم باشد و دعاء اینست :

اللهم ان اطعتك فالمحمدة لك ، وان عصيتك فالحججه لك ، منك الروح و منك الفرج ، سبحان من انعم و شکر ، سبحان من قدر و غفر ، اللهم ان كنت عصيتك فاني قد اطعتك في احب الاشياء اليك وهو الايمان بك لم اتخذلك و لدا و لم ادع لك شريكاً منامنك به على لامناً منى به عليك و قد عصيتك يا الهى على غير وجه المكابرة و الخروج عن عبودتيك و لا الجحود لر بوبتيتك ولكن اطعت هواى و ازلنى الشيطان فلك الحججة على و البيان وان تعذبني فبد نوبى ، وان تغفرلى و ترحمنى فانك جواد كريم .

و بعد از آن تانفس او وفا کند یا کریم تا کریم را مکرر بگوید ، بعد از آن بگوید : یا آمناً من کل شیء و کل شیء منك خائف حذر اسئلك با منك من كلشی و خوف كلشی منت ان تصلى على محمد وال محمد وان تعطينى اما بالنفسى و اهلى و ولدى و ساير ما نعمت به على حتى لا اخاف و لا احذر من شیء ابدأ انك على كلشی قدیر ، و حسبنا الله و نعم الوكيل یا کافی ابراهيم نمرود و یا کافی موسى فرعون ان تصلى على محمد و آل محمد ، وان تكفينى شر ... فلان ابن فلان (و بجای او نام شخصیرا که از ضرر او میترسد و نام پدر او را بگوید) و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را رفع نماید و کفایت کند و تضرع و زاری کند بسوی حق تعالی پس بدرستیکه نیست مرد مومنى و نه زن مومنه که نماز را بگذارد و این دعا را بخواند مگر آنکه گشوده میشود بر او درهای آسمان برای بر آمدن حاجات او ، و دعای او مستجاب میگردد و در همان وقت و در همان شب هر گونه حاجتی باشد ، و این بسبب فضل و انعام حق تعالی است بر ما و بر مردمان .

در کتاب معتبر منقول است هر کس این تهلیلات را بخواند ثواب ۳۶ حج ، ۳۶ ختم قرآن ، ۳۶ بنده آزاد کردن ، ۳۶ دینار صدقه دادن ، ۳۶ اندوهگین را نجات دادن ، بعد فرمودند خداوند ۶ چیز عطاء میفرماید ۱ - فقر و درویشی میبرد ۲ - سؤال نکیر و منکر آسان شود ۳ - از پل صراط رد میشود ۴ - از هر گم مفاجاة خدا نگهدارد ۵ - دوزخ برای او حرام میگردد ۶ - از تنگی قبر نجات مییابد : بسم الله الرحمن الرحيم لاله الا الله الجليل الجبار ، لاله الا الله الواحد القهار لاله الا الله العزيز الغفار لاله الا الله الكريم الستار ، لاله الا الله الكبير المتعال ، لاله الا الله وحده لا شريك له الها واحد اربا و شاهداً واحداً صمداً و نحن له عابدون ، لاله الا الله وحده لا شريك له الها واحد اربا و شاهداً واحداً صمداً و نحن له قانتون

لااله الاالله وحده لا شريك له الهأ واحداً ربا وشاهداً احدأ صمداً ونحن له صابرون ،
لااله الاالله محمدرسولالله على ولى الله ، اللهم اليك وجهت وجهى واليك فوضت امرى
وعليك توكلت يا ارحم الراحمين .

قاعده ايست بين نزاع دو نفر

حکماء برای اسکندر قاعده ی وضع نمودند و بعضی نسبت را به حکیم
ارسطاليس ميدهند و بعضی ايشانرا نبی پندارند ، و آن قاعده اينست که : هرگاه
محرابه درميان دو قوم يادو نفر يا دولشکر مناظره و جدال داشته باشد و خواهد
که نزد حکام رود بمحا کمه بايد اسم آن دو خصم را جدا جدا بحروف ابجد جمل
حساب کند و نه نه طرح کند آنگاه به باقى مانده نظر کند اگر هر دو زوج اند
يا فردند ظفر و غلبه با آن است که عددش کمتر است مثل آنکه از يکى سه واز يکى
پنج مانده باشد ظفر با آن است که سه مانده است ، و مثل اينکه از يکى دو و از
يکى چهار مانده ظفر با آن است که دو مانده است ، و اگر از يکى زوج ماند واز
ديگرى فردماند ظفر با آن است که عددش بيشتراست مثل آنکه از يکى سه و از
يکى چهار بماند ظفر با آن است که عددش بيشتراست که چهار باشد ، يا مثل آنکه
از يکى پنج واز يکى دو مانده باشد ظفر با پنج است ، و اگر از هر دو زوج مساوى
بماند مثل آنکه از هر دو چهار ياشش يا دو ياهشت بماند مطلوب غالب است ، و
اگر از هر دو فرد مساوى بماند مثل آنکه از هر دو يك يا سه يا پنج ياهفت يا نه
بماند طالب مظفر است يعنى آنکه ابتدا دنبال آن ديگرى رفته است .

در فرد و زوج نصرت زاعداد کمتر است و در مختلف شوند ظفر ز آنکه کتر است
مطلوب غالب است در زوج مستوى در فرد مستوى چه طالب مظفر است
تمام احکام غالب و مغلوب در اين بيت مندرج است و اين حساب را وضع

نموده‌اند مگر بر اصل قدیم صحیح و خواص و طبایع که اول آن منسوب است بفیثاغورث حکیم ، واصل این علم آسمانی است و نزد معصوم بوده است و دلیل بر صدق آنکه هر غالب و مغلوب از زمان آدم الی کنون را باین حساب در آوری درست آید مثل قصه داود و جالوت که از داود شش و از جالوت هشت می‌ماند و شش غالب است ، و از موسی شش و از فرعون یک می‌ماند و شش بربک غالب است ، و از اسم هلاکوخان دو می‌ماند و از اسم المعتصم بالله عباسی چهار می‌ماند و دو غالب است بر چهار ، و نظر در این علم باید از طلوع آفتاب باشد تا زوال ، و اما جمیع ابجد از این قرار است .

(شعر)

یکان یکان شمر ابجد حروف تاحطی پس آنکه از کلمن تائخذ شمر ده ده

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص

۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

۱۰۰۰ ۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰

جدول النوم

خواب بر هفت نوع است ۱. خواب غفلت ۲. خواب شقاوت ۳. خواب لعنت ۴. خواب عقوبت ۵. خواب راحت ۶. خواب رخصت ۷. خواب حسرت .

اما خواب غفلت خواب در مجالس ذکر است ، و خواب شقاوت در وقت نماز است ، و خواب لعنت وقت صبح است ، و خواب عقوبت بعد از نماز صبح است ، و خواب راحت فیلوله است ، و خواب رخصت بعد از نماز عشاء است ، و خواب حسرت خواب شب جمعه است ، و خواب مابین طلوع فجر و طلوع شمس

مذموم است زیرا که قسمت ارزاق در این وقت است پس هر که در خواب باشد روزیش کم است .

مواقع استخاره

روز یکشنبه برای استخاره تا ظهر خوب است و از عصر تا مغرب نیز خوب است .

روز دوشنبه خوب است تا طلوع آفتاب ، و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء .

روز سه‌شنبه خوب است از چاشت تا ظهر ، و از عصر تا عشاء آخر .

روز چهارشنبه خوب است تا ظهر ، و از عصر تا عشاء آخر .

روز جمعه خوب است تا طلوع آفتاب ، و از زوال تا عصر .

روز شنبه خوب است تا چاشت ، و از زوال تا عصر .

و این جدول از کلمات خواجه نصیر طوسی است .

سه چیز موجب بواسیر میباشد . ۱ - خوردن ماهی و تخم مرغ ۲ - خوردن

گل و خاک ۳ - و در مستراح زیاد نشستن .

درمخزن الادویه مینویسد که : زیاد خوردن گوشت مرغ خانگی باعث نقرس

میشود و بواسیر .

هشت چیز موجب رفع بواسیر است - ۱ - خوردن انجیر ۲ - خوردن سنبعد

۳ - خوردن ترمه ۴ - خوردن هویج ۵ - خوردن برنج ۶ - خوردن سیاه دانه

باگردو ۷ - خوردن شربت زرشک ۸ - طهارت گرفتن با آب سرد و شستن محل

غایط را با بیکه در آن سعد داخل کرده باشد .

رسول خدا (ص) فرمود : کسیکه آیه ۱۰ سوره آل عمران را نوشته و در

قفلیکه بردر خانه زده‌اند بیاویزد آن خانه محفوظ ماند .

معجت شه مردان مجوز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او از حضرت امیرالمؤمنین (ع) منقول است : هرگاه مشکلی مرا پیش آمد این کلمات را به سه پاره کاغذ مینوشتم و در آب می انداختم آن مشکل حل میشد ، و کلمات این است : هو الحافظ والكافی وحده .

عجیبه

مرغ نصر میگویند جیفه را در فاصله چهارصد فرسخ می بیند و هم چنین است قوه شامه او و چنانچه به ماهی و مورچه هم خداوند شامه قوی عطا فرموده ، و بالهای او بقسمی قوی است که مابین مشرق و مغرب را در یک روز پردازد مینماید ، و هزار سال عمر میکند ، و سید طیور است .

ابوحنیفه از حضرت اما جعفر صادق (ع) پرسید که سبب تفقد سلیمان هد هد را چه بود که حقتعالی در سوره نمل آیه ۲۰ قصه او را بیان میفرماید ؟ در جواب فرمود : تا موقع آب بروی نماید چه او آبرا در زمین میبیند هم چنانکه یکی از شما روغن را در شیشه می بینید ، ابوحنیفه چون این بشنید رو باصحاب کرد و بخندید حضرت فرمود که : چرا می خندی ؟ گفت : من ظفر یافتم بر تو در این سخن فرمود که : چگونه ؟ گفت : کسیکه آبرا در زیر زمین تواند دید دامرا در زیر خاک نتواند دید که بگردن او میافتد و او را میکیرند ؟ فرمود : نعمان ندانسته ای که چون قدر نازل شد باصره از بینائی کور شود ؟

در حیوانات هد هد و سگ و شتر و نسر نور چشمشان زیاد است .

گویند : اگر آیه نور را بنویسند و بشویند و از آن آب در چشم کشند تاریکی و ضعف چشم را میبرد .

گویند : هرگاه پوست خشکیده کدو را بسوزانند و بر جراحتی بریزند

که خون آن بند نمیشود رفع آنرا مینماید .

لطيفة

شخصی گفت : من دیشب خواب دیدم نصف آن راست و نصف آن دروغ است گفتند : چگونه باشد نصف راست و نصف دروغ باشد ؟ جواب داد : در خواب دیدم که گنجی پیدا کرده ام و بردوش خود کشیده بخانه میبرم از بسکه سنگین بود خود را نجس کردم چون بیدار شدم دیدم زیر جامه ام ملوث است ولی از گنج خبری نیست . از امیر المؤمنین (ع) نقل است که فرمود : توانگری طلب کردم در قرآن خواندن دیدم ، بزرگی طلب کردم در درویشی یافتم ، شرف و سروری طلب کردم در خاموشی یافتم ، راحتی طلب کردم در بی طمعی دیدم ، روشنائی طلب کردم در نماز شب خواندن یافتم ، رضای حق را طلب نمودم در روزه گرفتن یافتم ، رستگاری از دوزخ طلب کردم در ترك آزار دلها یافتم ، راحت و آسانی طلب کردم در راستی یافتم .

خوردن طعام شب مانده موجب زردی رخسار و باریکی ساق و ضعف معده و زیادى بلغم میباشد .

(حکایت)

درویشی مداح روی بیارگاه حضرت امیر علیه السلام نهاد چون بدر رواق رسید عرض کرد یا امیر المؤمنین این قندیلهای طلا و نقره که برای تو آویخته اند ترا چه حاجتی است بر آنها یکبار بمن بده تا بقیه عمر از پر تو عطیه تو بر فاهیت بگذرانم ، پس قندیلی جدا شده و افتاد درویش خواست که آنرا بردارد خدام مانع شدند و قندیلرا برداشته و بهمان جا انداختند ، پس روز دوم و سوم همان کیفیت واقع شد ، و در دفعه آخر خدام واقعه را بعرض سید مرتضی رساندند که آیاقندیلرا

بدرویش بدھیم یا نه ؟ آن بزرگوار فرمود قندیلرا بہ درویش ندهید بلکہ درہمان مقام بیاویزید پس درویش را محروم ساختند چون شب شد حضرت فاطمہ زہراء علیہا سلام بخواب سید آمد و فرمود ہر فرقہ دیوانہای دارد و این درویش دیوانہ آل محمد است قندیلکہ امیر المؤمنین باو بخشیدہ است باو واگذار و خود ہم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم ، از آن پس حضرت صدیقہ طاہرہ علیہا سلام بخواب درویش آمد کہ سید مرضی اکتون بنزد تو میآید و قندیلرا بتو میدہد ہر چہ میخواہی از او بستان پس از آن راضی شو .

مجملاً سید از خواب بیدار شد و درویش را پیدا کردہ و قندیل را باو دادہ پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت: آنکہ بخواب تو آمدہ بخواب من ہم آمدہ تا فلان مبلغ ندهی از تو راضی نخواہم شد پس مبلغی کزاف از سید گرفت و از او راضی شد .

شعر

دنیا و آخرت بگناہی فروختم سوداچنین خوش است کہ یکجا کند کسی
ہر دل کہ ہوای عالم راز کند باید گرہ علاقہ را باز کند
دام است تملقات دنیای دنی در دام چگونہ مرغ پرواز کند

از حضرت امیر المؤمنین (ع) پرسیدند: بہترین آنچه با انسان دادہ شدہ چہ چیز است ؟ فرمود: عقل داشتہ باشد گفتند: عقل اورا نباشد ؟ فرمود: اورا برادر مؤمنی باشد کہ با او مشاورہ نمودہ از او استفادہ نماید گفتند: اگر اینہم نباشد ؟ فرمود: در مجالس سکوت اختیار نماید و حرف نزنند . گفتند: اگر اینہم نباشد ؟ فرمود: پس مرگ فوری بیاید اورا دریا بد یعنی چنین شخص مردن او بہتر از زندگی میباشد .
زمانیکہ حضرت نوح (ع) بکشتی شوارشد نحو استکہ عقرب را سوار کشتی

نماید عقرب گفت : من بانو عهد کردم که هر کس که بگوید : سلام علی محمد و آل محمد و علی نوح فی العالمین او را نیش نزنم .

شرف نفس بعلم است و فضیلت بادب نیست بی علم و ادب هیچ شرف انسانرا
گرفته‌ی کار میسر بخور و شهوت و خواب بیش بودی شرف از اهل خرد حیوانرا
نه آرزو بدلم یار دلنواز دهد نه دل بدست کسی داده‌ام که باز دهد
گویند : هر کس یکبفته موی سر خود را به لیل به شوید هرگز سفید نکردد .
قال امیر المؤمنین (ع) : الفقر الموت الا کبر فرمود که : فقر مرگ بزرگی است .

نقیصه

۲۸ چیز موجب صحت بدن است ۱ - خوردن میوه جات در اوئل آنها
۲ - خوردن سه کف آب حمام دست نخورده ۳ - خوردن ۲۱ عدد مویز سرخ صبح
ناشتا ۴ - خوردن آب باران ۵ - طعام نخوردن مگر در وقتیکه گرسنه باشد ۶ خودداری
از خوردن در حالیکه سیر نشده باشد ۷ - جویدن طعام کاملاً پیش از فرودن آن ۸ - شستن
دست پیش از خوراک ۹ - در وقت خواب دفع بول و غائط کردن ۱۰ - نماز شب
خواندن ۱۱ - صدقه دادن ۱۲ - آب خوردن در روز ایستاده ۱۳ - کم آب خوردن
۱۴ - مسافرت کردن ۱۵ - کم خوردن ۱۶ - کم خفتن ۱۷ - کم حرف زدن
۱۸ - حج و عمره بجا آوردن ۱۹ - عطریات استعمال نمودن ۲۰ - طلا و نقره همراه
داشتن ۲۱ - همیشه با وضو بودن ۲۲ - نلک آخر شب بیدار بودن ۲۳ - استنشاق نمودن
۲۴ - باعتدال مواضع نمودن ۲۵ - روزه گرفتن ۲۶ - بعد از حمام بقدمها آب سرد
ریختن ۲۷ - حفظ کردن از سرمای پائیز ۲۸ - حفظ نکردن از سردی هوای بهار .
گفتن : لاحول ولا قوة الا بالله تو کلت علی الحی الذی لایموت والحمد لله الذی لم
یتخذ صاحبه ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا

۱۳ چیز موجب بیماری و انحراف مزاج است ۱ - شام نخوردن ۲ - پر خوردن ۳ - میان نهار و شام چیز خوردن ۴ - شب ایستاده آب خوردن ۵ - زیاد آب خوردن ۶ - در اثناء خوراك آب خوردن ۷ - جلو آفتاب نشستن ۸ - گوشت خام خوردن ۹ - در جای نمناك نشستن ۱۰ - بالا رفتن از پله ها ۱۱ - مجامعت با زن سالخورده ۱۲ - ماهی خوردن زیاد ۱۳ - زیاد غصه خوردن .

هشت چیز موجب برص است خوردن گوشت خوك ، در حالیکه سیر باشی چیز خوردن ، خوردن و آشامیدن در حال جنابت مگر اینکه وضو داشته باشی یا دستها را بشوئی و مضمضه نمائی ، استعمال آبیکه با تابش آفتاب گرم شده باشد ، جماع کردن با زن حائض ، مالیدن بدن با خرقه‌ی که در حمام است ، در شب تره تیزك خوردن ، روز چهارشنبه تنویر کردن .

نه چیز امن از برص است ۱ - بادمجان خوردن ۲ - کرفس خوردن ۳ - حنا کشیدن ۴ - دمل در آوردن ۵ - ابتداء کردن اول خوراك به نمك و ختم کردن آن ۶ - شستن سر با ختمی ۷ - ناخن گرفتن روز جمعه ۸ - بر طرف کردن غصه از قلب مؤمن ۹ - جمع کردن خوراك که از سفره کنارا افتاده است .

هشت چیز موجب جذام است اول خوردن دشبیل ، دوم خوردن خون ، سوم غسل کردن با آبیکه قبلا غسل شده ، چهارم خلال کردن دندان با چوب ریحان و انار پنجم سائیدن پاها با سفالیکه در حمام میباشد ، ششم احتکار طعام ، هفتم مجامعت کردن با زن حایض ، هشتم بادمجان را زیاد خوردن .

جهت ادای قرض که تجربه شده بسیار موثر است

حضرت امیر علیه السلام فرمود : به جناب پیغمبر اکرم (ص) از قرضی که بر ذمت داشتم و قدرت بر اداء آن نداشتم شکایت کردم حضرت فرمود : یا علی

بخوان این دعا را : اللهم اغنني بحلالك عن حرامك و بفضلك عن سواك .
 گویند : کلمه الله الصمد را در ثلث آخر شب جمعه با وضو و بقبله با حضور
 قلب هزار مرتبه گفتن اثر عظیم دارد .
 میگویند که : چون دو هزار و پانصد و شصت اسم جلاله که الله باشد در قرآن
 است بجهت مطالب مشروعه در خلوت با وضو و بقبله با حضور قلب بعد مذکور
 بگوید یا الله مؤثر و حاجت بر آورده میشود .

روایت

هر کس از مؤمنی چیزی روایت کند که باعث خفت اوشود در نظرها
 خدایتعالی او را از ولایت خود بیرون کند بولایت شیطان و شیطان نیز قبولش نکند
 گویند : اگر زهره بز را با نوشادر حل نموده بر هر موضعی بمالند دیگر
 موی بر نیآورد .

گویند : بجهت توانگری که از حساب آن عاجز آید در سه شب جمعه هر شبی
 دور کعت نماز گذارده در هر رکعتی ده مرتبه سوره حمد و یازده مرتبه توحید بخواند
 بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرستد .

بجهت قوه حافظه ۴۱ روز آیه ۹ سوره حجر را بر الجیر خشک بخوانند و هر روز
 چند عدد میل شود .

مرحوم علامه مجلسی در بحار از فرحة الغری از ابو حمزه ثمالی روایت کند
 که گفت : کنت ازور علی بن الحسین علیهما السلام فی کل سنه مرة فی وقت الحج -
 در هر سال هنگام حج به زیارت سید و مولای خود حضرت علی بن الحسین (ع)
 مشرف میشدم سالی بخدمت آنجناب رسیدم کودکی را دیدم که بر زانوی آنحضرت
 نشسته پس از لمحه ای آن کودک بر خاست که روانه شود چون باستانه سرای رسید

بر زمین افتاد سرش مجروح گشته خون جاری شد امام علیه السلام از جای خویش متن جستن فرموده بسرعت نزد آن کودک آمد و او را از زمین بلند کرد و خون او را پاک نموده فرمود: یا بنی اعیذک بالله ان تكون المصلوب فی الكناسة - ای فرزند پناه میبرم ترا بخدا در کناسه از دار آویخته شوی عرض کردم: پدر و مادرم فدای تودر کدام کناسه را فرمودید؟ فرمود کناسه کوفه عرض کردم: فدای تو کردم این واقعه حتماً خواهد شد؟ فرمود: ای والذی بعث محمداً بالحق ان عشت بعدی لترین هذا الغلام فی ناحية من نواحي الكوفة مقتولا مدفوناً منبوشاً مصلوباً مسحوباً مصلوباً فی الكناسة - آری این امر لا محالة وقوع یابد سوگند بآن خدای که محمد را بحق مبعوث ساخت اگر بعد از من زندگانی کنی این پسر را شاهدت نمائی در ناحیه‌ی از نواهی کوفه برحالتیکه او را مقتول سازند و جسدش را دفن کنند آنگاه قبر ویرانش نموده بدنش را بیرون آورند و در زمین بکشانند و در کناسه کوفه بدار کشند پس از چندی او را از دار فرود آورده آتش زند و خاک او بر باد دهند.

ابو حمزه گوید: معروض داشتم فدای تو کردم این غلام را نام چیست؟ فرمود: زید پسر من است آنگاه چشمهای آنحضرت پرازاشک شده فرمود که: ای ابو حمزه الاحداثک بعدیت ابنی هذا، بینا انا لیلۃ ساجد و را کع اذذهب بی النوم من بعض حالانی فرایت کانی فی الجنة - ترا از واقعه این غلام حدیثی گویم شبی در اثناء آنکه بر کوع و سجود حقتعالی مشغول بودم خواب بر من غلبه کرد در واقعه بدیدم که در بهشتم و حضرت رسول (ص) و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام حوریه ای از حورالعین بمن تزویج نمودند من با آن حوریه مواجهه کردم و در سدره المنتهی غسل نمودم چون روانه شدم هاتفی مرا ندا داد: لیهنتک زیدسه کرت مرا بفرزندم زید تهنیت گفت از خواب بیدار شدم تطهیر نمودم و فریضه فجر بجا آوردم پس صدای

دق الباب بگوشم رسید عقب در شتافتم فاذاً مردیرا دیدم که با اوجاریه ایست و آن شخص آستین جاریه بدست گرفته و جاریه خماری برسرافکنده بود آن مرد را گفتم: ترا چه حاجت است؟ گفت: اراده دارم که علی بن الحسین را ملاقات کنم گفتم: من خود علی بن الحسینم گفت: مرا مختار بن ابی عبید ثقفی فرستاده و ترا سلام میرساند گوید: این جاریه را در نواحی ما آورده بودند من بششصد دینار او را ابتیاع نموده نزد تو فرستادم و ششصد دینار نیز بخدمت انفاذ داشتم که در نفقه خود صرف نمائی، من جواب او را نوشتم و آن مرد شبی در آنجا بیای آورد، ثم قلت للجاریه: ما اسمک؟ قالت: حوراء فھیئوهالی وبت بها عروساً فعلقت بهذا الغلام فاسمیته زیداً، آنگاه از نام جاریه پرسش نمودم گفت: نام من حوراء است پس او را برای زفاف حاضر و آماده ساختند و من با او صحبت برداشتم باین غلام حامله گشت چون این غلام متولد شد او را زید نام نهادم.

ابوحزمه گوید: فوالله مالبت الابرهة حتی رأیت زیداً بالکوفه: در مک نکردم مگر اندکی تازید را در کوفه در سرای معویه بن اسحق دیدم و بخدمتمش رسیدم سلام کردم و عرض نمودم: جعلت فداک ما اقدمک هذا البلد؟ قال: الامر بالمعروف والنهی عن المنکر: فدای تو گردم چه چیز ترا باین شهر آورد؟ فرمود: امر بمعروف ونهی از منکر، و من هم چنان در خدمتمش آمد و شد میگردم تا شب نیمه شهر شعبان بحضرتش شتافتم و سلام دادم و اینوقت آنحضرت در خانه های بارق و بنی هلال انتقال همی داد چون در خدمتمش بنشستم فرمود: یا ابا حزمه برخیز تا بزیارت قبر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام راه برگیریم عرض کردم: چنین کنم فدای تو شوم.

ابوحزمه حدیث را میراند تا اینکه میگوید: أئینا الذکوات البیض فقال:

هذاقبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) برقتیم تا بذکوات رسیدیم زید فرمود: این است قبر امیر المؤمنین (ع) و بعد از زیارت مرقد مطهر مراجعت کردیم و سوگند باخدای سرانجام کار زید چنان گشت که دیدم او را مقبول و مدفون و منبوش و مسحوب و مصلوب نمودند سپس او را بسوختند و خاکش را بر باد دادند.

در بیان سؤال کردن از مخلوق

ابوسعید خدری گفت: ما را سال نکبتی رسید من برخاستم و پیش رسول خدا رفتم بر آنکه او را سؤال کنم و از او چیزی خواهم اول حدیثی که کرد رسول خدا (ص) چون مرا دید فرمود: من استعف اعفه الله، و من استغنی اغناه الله، و من سألنا لم ندر شیئاً نجده هر که عفت کند خدایتعالی او را عقیف گرداند یعنی هر کز سؤال نکند خدای او را از سؤال مستغنی کند، و هر که خویشتمن از مردمان بگریزاند خدایتعالی او را تو انگر کند، و هر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد بر او بخل نکنیم، اینکه رسول (ص) فرمود در بندم سؤال نکنم و تعفف کنم تا خدایتعالی مرا مستغنی کند از سؤال و از رسول (ص) هیچ نخواستم و خدایتعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم و نیز حاجت نبود کسیرا بسؤال کردن.

کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: جمعی از انصار بخدمت حضرت پیغمبر آمده سلام کردند حضرت رد سلام بر ایشان فرمود عرض کردند: یا رسول الله ما را بشما حاجتی هست فرمود: حاجت خود را بگوئید گفتند: حاجت عظیم است فرمود: بگوئید آن کدام است گفتند: حاجت ما آنستکه ضامن شوی که خداوند عالم ما را به بهشت ببرد، حضرت سر بزیر انداخت چنانچه عادت متفکران است چیزی بر زمین میزد بعد از آن سر برداشت و فرمود: ضامن میشوم بشرط آنکه از

از هیچ کس چیزی سؤال نکنید بعد از آن طریقهٔ انجماعت آن بود که هر گاه یکی از ایشان در سفر بود تازیانه از دستش میافتاد راضی نمیشد که بکسی بگوید که تازیانه را بمن ده از برای آنکه سؤال نکرده باشد و خود پائین میآمد و بر میداشت، و برس سفره هر گاه تشنه بودند و یکی از هم نشینان آب نزدیکتر بود باو نمیگفت که کوزه آب را بمن بده و خود برمیخواست آبرا بر میداشت و میخورد.

در مدح مولا علی (ع)

رو مدینه را در جوی و پس دروی خرام
تا کی آخر خویش را چون قلعه بر در داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر دراست
خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن
تا دل عیسی و مریم باشد اندر بند تو
کی روا باشد دل اندر بند هر فرداشتن
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن
زشت باشد چشم را بر نقش آذر داشتن
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد
دل اسیر سیرت بسو جهل کافر داشتن
آفتاب اندر سماء با صد هزاران تاب نور
زهره را کی زهره باشد چهره انور داشتن
مر مرا با او نمی آید ز روی اعتقاد
حق زهرا بردن و دین پیغمبر داشتن

و آنکه او را برعلی مرتضی خوانی امیر
کافر مگر میتواند کفش قنبر داشتن
تاسلیمان وار حیدر باشد اندر صدر ملک

زشت باشد دیورا بر تارک افسر داشتن

حکیم سنائی

انعام حضرت امیر (ع) در حق ملاحسن کاشی

ملاحسن کاشی مرد عالم و فاضل و محقق و مدقق و منشی و شاعر ماهری بود ،
در ریاض گوید که : او در ترویج مذهب شیعه باعلامه حلی و شیخ علی کرکی قدس -
سرهما برابر میباشد زیرا که از برای او حق عظیمی در زمه مؤمنین در باب هدایت
ایشان و القاء دین حق و دعوت مذهب تشیع دارد و بدین جهت فرقه عامه قدیمه و
حدیثاً الی الان او را دشمن میدارند و باعلامه حلی معاصر بود در زمان سلطان محمد
خدا بنده به سلطانیه آمد و در آنجا وفات یافت و قبرش آنجا معروف است و او عالم
جلیل القدر عظیم الشانی بود و تألیفاتی دارد و در مدح حضرت امیر علیه السلام قصائد
سبعه فارسیه دارد معروف هفت بند ملاحسن کاشی ، و الحق خوب گفته و بین عوام و
خواص مشهور است .

و دولت شاه در تذکره خود گفته که : ملاحسن کاشی از خواص شیعه علی (ع) بود
واحدی از مردم بلطافت او تکلم نکرده .

حکایت

گویند که : ملاحسن بعد از زیارت کعبه معظمه و حرم حضرت رسالت پناه (ص)
بعزم زیارت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بیدار عراق عرب افتاد و بعتبه بوسی
آن آستان مشرف شد این منقبت را در روضه مطهره گفت :

ای زبده آفرینش پیشوای اهل دین وی زعزت ماح بازوی توروح الامین
 در آن شب حضرت امیر علیه السلام را در خواب دید که هذر خواهی او میکند که
 ای کاشی از راه دور دراز آمدهی ترا و حق است بر من یکی حق مهمانی و دیگری حق صلّه
 شعر اکنون باید که ببصره روی و آنجا بازرگانی است که او را مسعود بن افلج گویند
 او را سلام ما برسانی و گوئی که: در سفر بحر عمان در آن سال کشتی تو غرق خواست بشود
 تو یک هزار دینار نذر کرده و آن کشتی را با اموال بساحل رسانیدیم اکنون از عهدۀ آن
 نذر بیرون آی و از خواجه آن زر را بحوالۀ ما بستان .

کاشی ببصره آمد و خواجه را پیدا کرد پیغام حضرت امیر علیه السلام را رسانید
 بازرگان از شادی بشکفت و سوگند خورد که این حال قضیه را با کسی نگفته بودم
 فی الحال زر تسلیم کرد و مولانا را عذر خواهی کرد و خلعت فاخر بر آن مزید کرد
 و بشکرانۀ آنکه فرمان شاه ولایت را آورده دعوت وافی بصالحان و فقراء شهر داد .
 و مولانا حسن کاشی در عهد شباب مرد نیکو صورت و خدای ترس و بجز مناقب
 ائمه اطهار علیهم السلام نگفتی و بمدح ملوک اشتغال نمودی و قصائد او در منقبت
 شهرت عظیم دارد .

شطری از هفت بند

شمار وجود تو بر نایدار شود بمثل سپهر کیل و قضاء عامل و قدر کیل
 ستارگان فلک سر بسر فرو ریزند اگر برند ز دیوان هیبت تو مثال
 خرد ز رفعت قدر تو قاصراست که نیست بقدر قدر تو اندازه قبای مقال

وصف مراتب

معنی هر چار دفتر خواجه هر هشت خلد داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین
 عالم علم سلوئی راز دار لو کشف ناطق حق نفس پیغمبر امام المقین

مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال در بود ممکن نه الارحمة للعالمین

طفلی چهار ماهه شنیدی بجز علی که در میان مهد چنین کارزار کرد

گاهی میان باز و کبوتر قضا گذار گاهی بعلم حل سئوالات مار کرد

از کتاب طب الرضا راجع به معده

وادخل الخلا لحاجة الانسان البث فيه بقدر ما تقضى حاجتك ولا تطل فيه فان

ذلك يورث داء الفيل .

برای قضای حاجت بجای خلوت برو و بقدری که نیازت برطرف شود در آن
تأمل کن زیاد در بیت الخلا نشستن مورث داء الفیل میشود ، تخلیه روده دو مرتبه
در شبانه روز از شرائط مهم تندرستی است ، بیوست مزاج که آنرا ام الامراض باید
نامید همان چیزی است که علاوه بر ایجاد درد و ناراحتی مولد بیماری های خطرناک
میباشد مانند سرطان ، ضعف اعصاب مفرط ، جنون و غش و رعشه و فلج سگته ، و
خونریزیهای موضعی ، بواسیر ، روماتیسم ، دردهای مختلف مفاصل ، زکام و سرما
خوردگی ، سردرد و سرگیجه ، کم نوری چشم ، و سوء هاضمه ، و صدها ناراحتی
دیگر از عوارض بیوست مزاج است ، علت همه بیوست مزاج و مرتب نبودن کار
معده است ، برای تخلیه باید جای خلوتی را اختیار کرد که سرو صدائی نباشد و
چیزهائی نبوده باشد که چشم و نظر را بخود جلب کند زیرا تخلیه يك عمل باطنی
است که بكمك بعضی از جوارح و اراده انجام میگردد در آن موقع نباید محسوسات
خارجی اراده را بخود متوجه کند و اگر نه عمل تخلیه کامل صورت نمیگیرد .

گویند : هر که در روز چهارشنبه هفتاد بار آیه ۲۲ حشر را بخواند بر اهالی

علم و قلم فائق آید و فتوحات از برای او دست دهد و حوائج او برآورده

شود و غنی و مکرم گردد .

روایت

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: سه خصلت است در هر کس باشد علامت منافق است و لواینکه نماز بخواند و روزه بگیرد . ۱ - دروغ بگوید ۲ - غیبت برادر دینی کند که او راضی نباشد ۳ - خلف وعده نماید .

چند چیز موجب استجاب دعا است

۱ - در اول دعا بسم الله گفتن است ۲ - صلوات فرستادن است ۳ - قطع امید از مردم کردن و حقیقتاً بخداوند متوسل شدن ۴ - حضور قلب و امیدوار بودن با استجاب دعا ۵ - اصرار و رزیدن و مکرر خواستن از خدا ۶ - انگشتر عقیق و فیروزه داشتن است ۷ - چهل نفر از مؤمنین را دعا کردن قبل از حاجت خود ۸ - چهل نفر از مؤمنین در یکجا جمع شده دعا کنند ۹ - ختم کردن دعاء بگفتن ماشاء الله لا قوه الا بالله .

چند چیز موجب سنگ مثانه است

۱ - حبس کردن بول ۲ - حبس کردن منی در موقع حرکت شهوت ۳ - موقع مجامعت به جماع طول دادن ۴ - بعد از جماع یا خروج منی فوری بول کردن است .
حضرت امیر علیه السلام فرمود : در آب ایستاده بول کردن سلسل البول میآورد .

عن النبی صلی الله علیه وآله : من احب علیاهون الله علیه سكرات الموت وجعل قبره روضة من ریاض الجنة .

هر کس علی را دوست بدارد خداوند سكرات مرگ را بر او آسان گرداند و قبر او را باغی از باغات بهشت قرار میدهد .

در مدح مولا علی علیه السلام

(مرحوم عباسقلی خان متخلص به مظهر این اشعار را سروده)

اشجار شوند ارقلم و بحر مدادش	آرند دو صد قلزم و جیحون و فراتی
و آنکه زازل تا بابد جمله نگارند	از صد یکی اوصاف نکنجد بصفاتی
هرگز نتوانند و نفهمند و نیابند	ز آن وصف اشاراتی و ز آن مدح نکاتی
تا هست حیاتم بجهان مهر تو روید	بی حب تو ای شه چه حیوانی چه هماتی
محرورم ز خویشم من بیچاره ولیکن	دلشاد از آنم که شفیع عرصاتی
گیری ز کرم دست من ایدست خداوند	اندر همه احوالم و اندر سکراتی

نقل عبارات عاۃ

در کثرت فضائل حضرت امیر (ع)

در انوار البهیة گوید: حکمی عن الشافعی انه قیل له ماتقول فی حق علی؟ قال: ماقول فی حق من اخفت اولیائده فضائله خوفاً و اخفت اعدائه فضائله حسداً و شاع بین ذین ماملء الخافقین، و درینابیع الموده از محمد بن منصور نقل کرده قال: سمعت احمد بن حنبل یقول: ماجاء لاحد من الصحابه من الفضائل مثل ما لعلی - بن ایطالب (ع)، و قال احمد: قال رجل لابن عباس: سبحان الله ما اکثر فضل علی ابن ایطالب (ع) و مناقبه انی لاحسبها ثلثة آلاف منقبة فقال ابن عباس: اولاً تقول انها لی ثلثین الفا اقرب.

نقل کرده اند که: بشافعی گفتند: درباره علی (ع) چه می گوئی؟ گفت: چه بگویم در حق کسی که فضائل او را دوستان از ترس مخفی نموده و دشمنان از روی حسد و در بین اینها باندازه فضائل او شایع شده که زمین و آسمان را پر کرده.

محمد بن منصور گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: برای هیچیک

از صحابه فضائلی مانند فضائل علی بن ابیطالب (ع) وارد نشده .
 واحمد بن حنبل گوید : مردی با بن عباس گفت : سبحان الله فضائل و مناقب
 علی بن ابیطالب (ع) چقدر زیاد است من خیال میکنم که سه هزار باشد . ابن عباس
 گفت : چرا نمیگوئی که به سی هزار نزدیکتر است .

خبر شقیق بلخی و آنچه مشاهده کرده از امام کاظم (ع)

شیخ اربلی از خشنام بن حاتم اصم از پدرش حاتم از شقیق بلخی روایت کرده
 که : در سال ۱۴۹ هجج میرفتم چون بقادسیه رسیدم نگاه کردم دیدم مردمان بسیار
 برای حج حرکت کرده اند و تمامی بازیئت و اموال بودند پس نظرم افتاد بجوان
 خوشروئی که ضعیف و گندم گون بود ، و جامه پشمینه ای بالای جامه های خویش
 پوشیده بود ، شمله ای در برداشت و تعلیم دریای مبارکش بود و از مردم کناره کرده
 و تنها نشسته بود .

من با خود گفتم که : این جوان از طایفه صوفیه است میخواهد بر مردم کل
 باشد و سنکینی خود را بر مردم اندازد در این راه بخدا سوگند که نزد او میروم و او را
 سرزنش میکنم چون نزدیکش رفتم و مرا دید فرمود : یا شقیق - اجتمبنوا کثیرا من
 الظن ان بعض الظن اثم ، ای شقیق پیر هیزاز بدگمانی که بعضی از بدگمانی گناه است این
 بگفت و بر رفت من با خود گفتم : این امر عظیم بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود
 بگفت و نام مرا برد نیست این جوان مکر بنده صالح خدا و بروم و از او خواهش
 کنم که مرا حلال کند ، پس بدنبال او رفتم و هر چه سرعت کردم او را نیافتم .

این گذشت تا بمنزل واقعه رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز میخواند
 و اعضایش مضطرب است و اشک چشمش جاریست من گفتم : این همان صاحب من
 است که در جستجوی او بودم بروم از او حلیت بخواهم پس صبر کردم تا از نماز

کشکول عطاری

فارغ شد بجانب اورفتم چون مرا دید فرمود . یا شقیق اتل : وائی لغفارلمن تاب و آمن وعمل صالحاً ثم اهددی ای شقیق بخوان : بدرستیکه من بخشنده هستم کسی را که توبه کرده وعمل صالح نماید وهدایت پیدا کند . این بفرمود وبرت من گفتم : باید این جوان از ابدال باشد زیرا که دو مرتبه مکنون مرا گفت پس دیگر او را ندیدم تا بزباله رسیدیم دیدم آنجوان رکوه در دست دارد لب چاهی ایستاده ومیخواهد آب بکشد که ناگه رکوه از دستش درچاه افتاد من نگاه کردم دیدم سربجانب آسمان کرده وگفت :

انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا اردت الطعاماً

خدای من رسید من من غیر از این رکوه ندارم او را از من مگیر .

شقیق گفت : سوگند بخدا دیدم که آب چاه جوشید وبالا آمد آن جوان دست بجانب آب بردور کوه را بگرفت و پراز آب کرد ووضو گرفت وچهار رکعت نماز گذارد پس بجانب تل ریگی رفت و از آن ریگها بگرفت و در رکوه ریخت و حرکت داد و بیاشامید .

من چون چنین دیدم نزدیک او شدم سلام کردم وجواب شنیدم پس گفتم : بمن هم مرحمت کن از آنچه خدا بتو نعمت فرموده -- فرمود : ای شقیق همیشه نعمت خداوند درظاهر و باطن باما بوده پس گمان خوب بپروردگارت ، پس رکوه را بمن داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است ، و بخدا سوگند که لذیذتر و خوشبوتر از آن نیاشامیده بودم پس سیر وسیراب شدم بعدیکه چند روز میل بطعام وشراب نداشتم ، پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وارد مکه شدم ایمه شبی او را پهلوی قبه السراب دیدم مشغول بنماز است و پیوسته مشغول گریه و ناله بود و باخشوع تمام نماز میگذارد تا فجر طلوع کرد پس در مصلاهی خود نشست و تسبیح

کرد و برخاست نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت شوط طواف بیت کرد و بیرون رفت .

من دنبال اورفتم دیدم اورا حاشیه و غلامانی است بر خلاف آن وضعی که در بین راه بود و مردم بر گرد او جمع میشدند و بر او سلام میکردند ، پس من بشخصی گفتم که : این جواب کیست ؟ گفت : این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام است گفتم : این عجایب که من دیدم اگر از غیر او بود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی ندارد .

علاج صفرا یا زرداب

من ارادان یظفی لهب الصفراء فلیأکل کل یوم شیئاً رطباً بارداً .
کسیکه می خواهد آتش صفراء را در خود خاموش کند هر روزه مقداری از چیزهایی که خنک و رطوبی است میل کند و بدن خود را استراحت بدهد و کمتر حرکت کند و بچیزهایی که از دیدن آنها خوشنود می شود بسیار نگاه کند .
اختلافات مزاج و بیماریهای بدن منحصر بکمبود ویتامین ها و تسلط میکربها نیست که درمانش نیز متوقف بتکمیل آنها و کشتن میکربها باشد بلکه شرایط دیگری از خارج و داخل در تأمین احتیاجات بدن و سلامتی تن لازم است بر فرض که ریشه های اختلافات و امراض کمبود ویتامین ها و املاح لازم در بدن ما منحصر بهمان مقدار است که اکتشاف گردیده علاوه دلیلی نیز در دست نیست که کسریهای بدن ما فقط از راه دهان و شکم تأمین گردد .

اکرام و انعام حضرت امیر (ع) در بارهٔ صفراء

ابو عبدالله حسین بن احمد بن ابی الججاج بغدادی (ره) شاعر مشهور و از کبار شیعه است در فن هجو گوئی متفرد ، وغالب در اشعار او هزل ، و در جد نیز سخنان

خوب دارد دیوان او ده مجلد، و او را از شعر بمرتبۀ امری القیس نهاده اند زیرا که هر يك مخترع طریقی خاص اند، و اکثر اشعار وی در مناقب اهل بیت علیهم السلام و مطالب اعداء دین و مدایح شرفای بغداد و سلاطین آل بویه و وزرای ایشان واقع شده، در روز سه شنبه بیست و نه جمادی الاخر در سال سیصد و نود و یک در نیل که موضعی است میانه کوفه و بغداد وفات یافت و جنازه او را از آنجا بی بغداد آوردند، و وصیت کرده بود که در پائین پای حضرت امام موسی کاظم (ع) دفن کنند و بر قبر او نویسند: و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید.

وسید اجل شریف رضی قدس سره او را مرثیه گفت.

و در ریاض العلماء از درالنضید سید جلیل علی بن عبدالحمید نجفی صاحب انوار المصیئة نقل کرده که: چون سلطان مسعود بن بویه دیلمی سور نجف اشرف را بنا کرد و از تعمیر قبۀ مبارکه و کوچ کاری داخل و خارج حرم شریف فارغ گشت داخل روضۀ مطهره شده ضریح مقدس را بوسید و باحسن ادب نشست و شریف مرتضی علم الهدی قدس سره نیز حاضر بود پس ابو عبدالله حسین بن حجاج بغدادی داخل شده قصیدای که اولش یا صاحب القبة البيضاء علی النجف بود در باب حرم خواند و چون بهجوخلفاء ثلاثه و ائمة اربعة عامه و ذکر آراء فاسده و قبیحه ایشان رسید سید مرحوم بروی عتاب کرد و از انشاد آنها در حضور امام نهی فرمود، و این حجاج منقطع شده دیگر نخواهد در همان شب حضرت امیر (ع) را در خواب دید که فرمود: دلت شکسته شو مرتضی علم الهدی را فرستادیم خانه تو که معذرت بخواهد از تو و تو بسویش بیرون نرو که امر کردیم او وارد شود بر تو، و سید مرتضی (ره) در همان شب دید که پیغمبر (ص) نشسته و ائمه هدی علیهم السلام در اطراف او تشریف دارند سید مقابل ایشان آمده سلام کرد و ایشان توجه فرمودند

سید را گران آمد و عرض کرد: یا موالی انا عبدکم و ولدکم و مولاکم من عبد شما و فرزند شما و موالی شما هستم بچه جهت مستوجب کم لطفی از شما بوده ام فرمودند: بجهت آنکه خاطر شاعر، ابو عبد الله بن حجاج را شکسته‌ای میروی خانه او و معذرت میخواهی و ببری او را نزد مسعود بن بویه و عنایت و شفقت ما را در حق وی برسانی چون سید از خواب بیدار شد آمد خانه ابن حجاج و در بکوفت ابن حجاج صدا زد: یاسیدی الذی بعثک الی امرئی ان لا یرج الیک آنکس که ترا خانه من فرستاده مرا امر فرموده که بیرون نیایم تا تو بیائی و بر من وارد شوی سید فرمود: نعم سمعاً و طاعة لهم و داخل گردید و معذرت خواست و اعتذار بنمود و او را نزد سلطان آورده هر دو قصه را چنانچه دیده بودند نقل نمودند سلطان انعام کرده بروی تمجید نمود و بر تبه جلیله او را اختصاص داد و بر فضلش ازعان کرد و بانفاد قصیده امر فرمود پس گفت:

یا صاحب القبة البيضاء علی النجف من زار قبرک و استشفی لیدک شفی
 زوروا ابالحسن الهادی فانا کم تحظون بالاجر و الاقبال والزلف

حکایت

از دار السلام محدث نوری از شخص موثق و مؤتمن آقا محمد تاجر، از نورالدین محمد گفت: زمانی که در بندر بربک مشغول تجهیز سفر دریا بطرف بندر کنک که یکی از بنادر معموره است بودم نقل کردند جماعت کثیر از مردمان ثقه و معتمد از اهل گیلان و آنها تردد میکردند به شهرها جهت تجارت گفت: داخل شدم یکدفعه در سفر هند و بودم در بنگاله نزدیک شش ماه و حجره داشتم و در همسایه من شخص غریب حجره داشت، و در تمام اوقات متحیر و مستغیث و در حال گریه و زاری مهموم و مغموم و متفکر و ساعتی هم از این حال فارغ نبود زمانی که من

دیدم با این حالات و استدمات بر این حال قصد نمودم از حال این شخص مطلع باشم علت و سبب آن چه بوده است پس با او مانوس شدم بازبان لین و مهربانی استفسار حال نمودم دیدم در آخرین درجه ضعف و ناتوانی که بطوریکه استخوانها تحلیل رفته و شکسته و ضعیف و نهیف شده .

پس از این سؤال نمودم که سر مطلب شما چیست در جواب گفت : دوازده سال قبل مقداری اجناس گرانبها و پر قیمت جمع نموده بودم بطریق کشتی با جماعتی بقصد تجارت روانه شدیم وقتی که با کشتی بوسط دریا رسیدیم ناآنجا با کمال آرامی راه میپیمودیم تا اینکه بیادعاصف و بلاء مبرم گرفتار شدیم بطوریکه کشتی غرق و تمام اموال و مسافری غرق در این گیر و دار از حسن تصادف يك تخته پاره بود چسبیدم تا اینکه غرق نشوم بعد از لمحهای دیدم موج مرا با تخته پاره با اینطرف و آنطرف حرکت میدهد تا اینکه چشمم به جزیره افتاد تا اندازه ای تشویش واضطرار بم برطرف شد ، قدری قوت گرفتم و دائماً موج مرا حرکت میداد تا اینکه مرا رساند بساحل همینکه خودم را به ساحل رسانیدم اول سجده خداوند تبارک و تعالی را بجا آوردم نظر کردم دیدم جزیره ایست پر از درخت و اشجار مثمره و خیلی باصفا و طراوت و خالی از بشر با این حال گردش میکردم و از میوه های درختان خوردم و قدری قوت پیدا کردم اما متوحش بودم که مبادا درنده های جزیره مرا آسیبی برسانند و از بین ببرند همینطور گردش میکردم تا رسیدم به وسط جزیره دیدم يك منبع آب صاف و زلال پیدا است و یکدرخت بزرگی هم بالای این آب قرار دارد نشستم قدری آب به سر و صورت زدم همینطور متفکر و نگاه میکردم ناگاه آب که از حرکت ایستاد دیدم يك زنی عربان با آخرین درجه حسن و صباحت در آب نقش بسته متوجه شدم که در درخت نشسته خواستم که به بالا نگاه کنم این چه

منظره ایست. دیدم بازبان ایرانی گفت: آیا از خدا حیا و شرم نمیکنی آیا من حلال هستم بطرف من نگاه میکنی؟ خجالت کشیدم و سر به زیر انداختم و سؤال و قسم دادم بخدا که تو از ملائکه یا از جن و چه کسی هستی؟

پس گفت: سه سال است در این جزیره تعیش میکنم، پدر من از اهل ایران بود و قصد مملکت هند را نمود زمانیکه کشتی ما بوسط دریا رسید طوفان و گرداب همه را غرق و منهم با تخته پاره ای باین جزیره رسیدم دیدم همینطوریکه ما دچار شدیم واقع افتاده، در این هنگام من گفتم: آیا شخصی شما را خطبه بکند راضی هستید دیدم سکوت اختیار کرد فهمیدم که رضایت دارد و منهم خطبه عقد را خواندم، و بودیم تا یکسال تا اینکه خداوند تبارک و تعالی فرزندی عنایت نمود هکذا سال دوم پسر دومی را حضرت و اهب العطا یا ارزانی داشت الان که می بینید در حاضر العرض بایک حال خوش و انبساط زندگانی بدون آلائش در آن جزیره بسر میبریم تا اینکه پسر اولی بسن نه سالگی و دومی به هشت سالگی رسیدند بطوریکه من و مادر بچه ها یک ستر عورت بیشتر نداشتیم و بچه ها لخت و عریان بودند و من گاهی با مادر بچه ها صحبت میکردیم و از گذشته ها و این پیش آمد غیر مترقبه، این بچه ها بسکه با ذکاوت و هوش سلیم داشتند سؤال کردند غیر از این محل باز هم جایی هست. و زندگی دیگری هست؟ در این حال مادرشان کاملاً این بچه ها را واقف و فهمانید غیر از این محل شهرهائی و آدمهائی و اسباب زندگانی و معیشت دیگری هست. اما ما از آنها دور افتاده ایم سؤال کردند: آیا ممکن نیست ما بطرف آنها برویم؟ مادرشان جواب داد این دریای زخار مانع از این است مگر اینکه سفینه داشته باشیم سوار شده برویم، بچه ها از طرز وضع سفینه سؤال کردند مادر کیب کشتی را با آنها مشروحاً گفتیم و در ضمن در جزیره یک درخت کهنسالی بود و وسط آن خالی

بود رفتیم بطرف همان درخت اشاره کردیم اگر آن درخت از بیخ کنده شود ممکن است مثل بلم از آن استفاده گردد .

بعداً این بچه‌ها رفتند وسط جزیره گوهی بود و سنگ پاره‌هایی داشت از آن سنگ‌های نازک و تیز استفاده کرده هر روز مقداری از آن درخت کهن را زدند تا مدت ششماه درخت را از بیخ انداختند و ما را اطلاع دادند رفتیم دیدیم که الحق مثل بلم میشود استفاده کرد، خلاصه کلام از علف‌ها طناب درست کردیم و بستیم تا اینکه به آب دریا انداختیم و در جزیره مخصوصاً عسل‌هایی بود مقداری در وسط بلم جا دادیم و مقداری از میوه‌های خوردنی برداشتیم و دیگر هم آنجا عنبر اشهب بود که خیلی قیمت داشت تا توانستیم برداشتیم و همه اینها را فراهم آورده یکوقت دیدم این دو تاپسر رفتند میان بلم من از ترس رفتم که آنها را بیاورم و مادرشان را هم متفقاً بنشینیم همینکه رفتیم میان زورق دفعتاً طناب از درخت بریده شد و موج دریا بی اختیار زورق را برد وسط دریا در این حال مادر بچه‌ها اینطرف آنطرف میدوید همینطور بچه‌ها باحال زار و گریان و پریشان و من هم مبهوت خودم را نگاه داشته و بچه‌ها را هرطوری بود آرام میکردم تا اینکه جزیره که مادر آنها آنجا مانده بود از نظر غائب شد اما زورق با موج و تلاطم دریا خود بخود میرفت تا اینکه هفت شبانه روز در دریا بودیم تا اینکه رسیدیم بساحل دریا .

اما من و بچه‌ها عور و بی‌ستر و لباس بودیم منتظر شدیم تا شب فرار رسید با همین حال با اضطراب تمام راه افتادیم تا اینکه روشنی آتش بنظر رسید بطرف روشنی رفتیم دیدیم يك باب عالی در این باب ایستادیم معلوم شد این خانه یکی از رؤساء یهود میباشد در این وقت صاحب منزل بیرون آمد مقداری از عنبر اشهب برایش دادیم در مقابل لباس و فرش بماداد تا اینکه ستر عورت نمودیم و شب را بپایان رسانیده

آمدیم بازار همین حجره را گرفتیم تدریجاً از عنبر اشهب آوردیم و فروختم و سرمایه دار شدم تا اینکه درزی تجار قرار گرفتیم و تا حال چند سال است که در فراق آن ضعیفه مادر بچه‌ها همه اوقات گریان و نالان و بچه‌ها هم بی آرام میباشند.

از گفتن این قضیه من هم مهموم و مغموم شده گفتم قضا و قدری است از طرف خداوند باید صبر و تحمل نمائید اما من در این باره يك فكر بخیالم رسید آن اینست در این نزدیکی امام ضامن ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء را در پیشگاه حضرت و اهب العطا یا واسطه و شفیع قرار دهید و زیارت آن بزرگوار قصد و عزیمت و نذری هم در دل معقود بنمائید تا اینکه چاره ای برای مشکل شما پیدا شود.

در این وقت بشنیدن این اسم آن بزرگوار گفت: يك قندیلی از در خالص سفارش میدهم درست نمایند تا برای حرم مطهر آن بزرگوار بیرم و مطلب ماندن مادر بچه‌ها را در جزیره بحضرت معروض میدارم و قتیکه قندیل درست میشود بابت خالص و اراده راسخ زیارت حضرت ثامن الحجج راه میافتند - و در همان شب متولی باشی حرم امام ثامن در خواب حضرت را زیارت و میفرمایند که صبح همین شب شخصی با این نام و نشان قصد زیارت و قندیلی میآوردند استقبال نمائید متولی با چند نفر اشخاص مقام بلند بامعیت آنها به استقبال به يك منزلی مشهد میآیند و قتیکه ملاقات مینمایند بیفهمد که از طرف حضرت لطفی در کار هست با آن حال که وارد حرم مطهر میشود با حال سکینه و وقار و تضرع و التجاء بعد از غسل و آداب زیارت وارد حرم مطهر میباشد و از متولی باشی حرم درخواست ماندن در حرم مینماید و اجازه میدهند بعد از تمامی رفتن زوار از حرم با حال توجه تام و تضرع و مناجات درخواست وصول عیال خودش مینماید در این حال بسجده میافتد و در حال سجده خواب غلبه مینماید

در آن حال زیارت آن امام همام مهربان را رؤیت مینماید و میفرماید بلند شو عیالت در درب حرم میباشد همین حال بلند میشود و درب حرم خود بخود باز میشود بی اختیار میرود میبیند عیالش بدون لباس و ساتر در درب ایستاده فوراً عیالش را به سر عیال میاندازد و سؤال مینماید چطور آمدید؟ در جواب میگوید: بعد از مفارقت شما و بچه‌ها در تمام شب و روز ناله و گریه وزاری داشتم اما در همین شب در کنار دریا ایستاده بودم فالان و متحیردفعتاً دیدم در جزیره يك نور زائد الوصفی نمایان شد دیدم يك سیدی خیلی نورانی بمن فرمودند چشمهایت بهم بگذار و چشم‌های خودم بهم گذاشتم دیدم که در این مکان میباشم شما رسیدید بعداً متولی و سایر بزرگان حرم اطلاع پیدا میکنند چند روزی چراغانی برای این مطلب مهم برپا میکنند و مردم میدانند که ائمه اطهار علیهم السلام بهمه شعیان خود کمال رأفت و مهربانی را دارند (از کتاب الزام الناصف فی اثبات حجة الغایب)

فائدة

این رساله ایست که پادشاه کسری سؤال کرد از حکیم ارسطو در باب شرایط چند که بزرگان را بدان حاجت‌یست و منفعت یابند بنا بر این بنظم آورده تا بفهم نزدیکتر آید .

بدان ای خردمند فرخ خیر	که ملحوت خیری و ترسان زشر
که در دور کسری که او شاه بود	زهر نیک و بدجانش آگاه بود
مرا و را اگر زحمتی رخ نمود	که آسان طریق علاجش نبود
حکیمان هادی ز بهر علاج	نمودند سعی قرار مزاج
چه از ریح صحت شد او را پدید	شدش اعتقادی بدیشان مزید
ز جمله حکیمان یکی سال خورد	که نامش ارسطو بدان نیک مرد

تو را هست بر صحت ما نظر
 کز آن تندرستی بیابم ز تو
 که صحت در او مایه بینیم فاش
 توئی سایه لطف پروردگار
 مکن آن فراموش هرگز تو لیک
 بماند تو را صحت جان بجا
 چنان زی تو و قدرت حق نگر
 نماید ز اهل هنر در جهان
 نویسند خوانند بر احترام
 خلایق بصحت رساند بتو
 نگردد نهی و بدانی تمام
 حواس تو از رنجها سالم است
 که گردد خراجت قوی با نظام
 مزاج تو هرگز نگردد ضعیف
 که دندان بزحمت کند لخت لخت
 کز آن رنج یابی و آزار از آن
 مزاج از گوار یدنش عاجز است
 مکن التفات و مسر روزگار
 که تا عادت تن نگردد دگر
 که خون پاسبان است در ملک تن
 مکن بی ضرورت ز تن خون نرون

بدان گفت کسری که ای نامور
 مرا هست امید تعلیم تو
 یکی نسخه ی بهر دفع معاش
 بدو گفت حاذق که ای شهریار
 بیاموز از من تو ده چیز نیک
 اگر در عمل آری این پندها
 باشی تو رنجور عاجز دگر
 شهنشه چو در حکمت وصف آن
 بآب زرین پندها را تمام
 که آن دفع رنجست صحت ز تو
 یکی آنکه تا معدهات از طعام
 چو در معدهات اشتها صادقست
 نیابی تو از هیچگو نه طعام
 پس آنکه بخور از طعام لطیف
 دوم آنکه چیزی که او هست سخت
 مخور هیچ از آن تا نیابی زبان
 چه دندان ز خائیدنش عاجز است
 سیم آنکه هرگز بداروی کار
 چو بر تو ضرورت نیفتد مخور
 چهارم نگهدار خون در بدن
 بود قوت زندگانی ز خون

نکو بشنو و پند من سرور را
 پرو بال بگشای پرواز کن
 بگردد قوی و بود دشمنت
 تعلل مکن ز آنکه پیش آیدت
 مثانه کند سست و مجروح و ریش
 بود فارغ او کو نصیحت شنید
 نکو بنگرای غافل با صفا
 گذر کن بمبر ز تو غافل ممان
 سبک شو وضو ساز آنکه بیا
 شو آنگاه با بخت فیروز جفت
 بحمام این پند از من شنو
 عرق کن که گردد وجود تو نرم
 در اطراف شهوت مکن سعی بیش
 شود عاجز اندر سر افکنندگی
 شود پیر او زود با عجز و درد
 مشو جمع با او که زهر است و نیش
 پی او ز دنیا بیاید برید
 مر او را مبین آرزو رو بهیچ
 که شوره زمین تاورد هیچ بار

دیگر قی به بیخیم نصیحت ترا
 بهر هفته بکروز قی باز کن
 که لشکر کشد بلغم اندر تنت
 ششم آنکه چون آب پیش آیدت
 بدانکو نگرده بداد آب پیش
 کند ریگ اندر مثانه پدید
 بهفتم نصیحت بسمع رضا
 بهر خواب هنگام شب ای جوان
 بکن بول و غائط تو از خود جدا
 در آسایش خواب آنکه بخت
 بهشتم تو هر هفته البته رو
 سرد تن بشوی و بخور آب گرم
 نهم آنکه اندر همه عمر خویش
 بکاهد ز شهوت ترا زندگی
 جوانی که در شهوت اسراف کرد
 دهم آنکه باشد بسال از تو بیش
 زنی را که فرزند نآید پدید
 زنی کو نزاید ز فرزند هیچ
 بشوره زمین تخم آدم مکار

وصیت لقمان به فرزندان

وصیت میکنم ترا به شش خصلت که علم گذشته‌ها و آینده‌ها در این شش خصلت جمع است .

خصلت اول : مشغول مکن قلبت را بدنیای مگر بقدر ماندنت در دنیا ،
 خصلت دوم : عمل کن برای آخرت بقدر باقی ماندنت در آخرت ، خصلت سوم :
 اطاعت کن خدا را بقدر حاجت باو ، خصلت چهارم : باید سعی تو همین آزاد
 کردنت از آتش باشد ، خصلت پنجم : باید جرأت تو بر معصیت بقدر صبر تو
 باشد ، خصلت ششم : هر وقت اراده معصیت خدا کردی جائی برو که خدا نباشد .

ترجمه از کتاب طهارة الاعراق ابن مسکویه

اعراض از مادیات انسان را بحق تعالی نزدیک مینماید تا آنکه از مرتبه طبیعت صعود مینماید و بقرب حق تعالی فائز میگردد و بمشاهده انوار عظمت الهی مشرف میگردد و از قربان و نزدیکان حضرت حق محسوب میگردد ، و مسرور میگردد بحفظ حقیقی که از وی تعبیر به قره العین کنند چنانچه در کتاب کریم فرموده : (فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قره العین جزاء بما كانوا يعملون) و آن لذت و حظی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بخاطر احدی خطور ننموده چنانچه گفته شد: سعادت هر موجودی باین است که در آن خصوصیت و مرتبهئی که از باقی موجودات امتیاز یافته کامل گردد ، و بمنتهای کمال لایق بنخود برسد و چون کمال و تمامیت انسان بهمان قوه ممیزه او است لهذا وقتی کامل میگردد که در این خصوصیت ممتاز گردد .

بزرگترین اسبابی که میتوان بوی بساحت قرب الهی واصل گردید عبارت از تعقل و تفکر است قوه فکر و عقل بالاترین فیض سبحانی و منبع فیوضات غیر متناهی

است و انسان بدو بال عقل که عبارت از علم و عمل است میتواند خود را از حضيض عالم ناسوت بعلو مرتبه ملکوت رساند، و اولیاء الهی از همین راه منشاء الهامات و مصدر فیوضات گشته اند،

پس از اینجا معلوم میشود که همین طوریکه مردم در شقاوت تفاوت بسیار دارند در سعادت نیز مراتب بسیار دارند و سعادت هم در پر تو تمیز و فکر حاصل میگردد و هم از حیث موضوعی که در آن تدبر و تفکر و اندیشه مینماید چنانکه گفته اند: بهترین اقسام تفکر و تدبر این است که در بهترین امور بکار برده شود. و همین طوریکه انسان در مرتبه ترقی و تعالی مرتبه بمرتبه و درجه بدرجه کسب کمالات نموده بالا میرود تا آنکه مجاور حرم قدس گردد همین طور اگر از آن مرتبه اعراض نمود و روگردانید از مرتبه انسانی تنزل مینماید و مرتبه مرتبه و درجه بدرجه پائین میآید تا به عالم حسی میرسد آنوقت در نتیجه چنانچه مبینیم همت خود را مصروف میگرداند بر امور مادی دنیوی و اعراض مینماید از ملک ابدی و نعمت همیشگی و عمر خود را صرف مینماید در امور پست بی مقداری که اگر کسی بچشم بصیرت آنها را بنگرد میفهمد که اینها فاقد وجود اند و فی الحقیقه اعدامند و بهیچ وجه شیئیت و استقلالی برای آنها متصور نیست.

پس از آنکه اجمالاً معلوم شد که سعادت را انواع و اقسامی است معلوم میشود که ضد سعادت یعنی شقاوت را نیز انواع و اقسامی است و افعالی که باختیار واراده از بشر صادر میگردد یکی از دو قسم خارج نیست یا اختیار میکند عملی را که در وی خیر و فضیلت است یا اختیار میکند عملی را که خالی از فضیلت و سبب انحطاط وی میگردد آنوقت مایل میگردد با مورستی که وی را از مرتبه کمال انسانیت ساقط میگرداند، و چون خیرات و ملکات و اموری که بشر را بسعادت و خوشبختی

میرساند بسیار است و اسباب و لوازم فراوان دارد و بدون آنها هیچ فردی بسعادت نمیرسد و یکنفر نمیتواند متکفل تمام امور گردد لهذا قادر متعال عده بسیاری از بشر را معاون و کمک یکدیگر قرار داد تا آنکه همگی باهم بکوشند و بهم کمک دهند تا آنکه بآن سعادت که مشترك بین آنهاست فائز گردند .

اینست که گویند : انسان مدنی الطبع است یعنی نمیتواند زندگی انفرادی بنماید ، و برای یکنفر ممکن نیست بتنهایی تمام اساس زندگی خود را ترتیب و تنظیم دهد بدیهی است که بقاء و ثبات نوع بشر و ترتیب معاش شخصی هر فردی بسته باعانت کلیه افراد است چطور میتواند يك نفر بتنهایی متکفل امور خود گردد در صورتیکه احتیاج ب غذا و لباس و غیره دارد ، و در ترتیب هر يك محتاج بآلات و اسباب بسیار است ، مثل اینکه در فراهم شدن غذا اول بایستی آلات آهنگری را بدست آورد پس از آن اسباب و آلات زراعت از قبیل بذر پاشیدن و آب دادن و درو کردن و آرد کردن پس از آن خمیر نمودن و نان پختن و نیز در ترتیب لباس و مسکن چقدر انسان محتاج باسباب و آلات است اینست که مدبر امور و ناظم عالم هر فرد را بکاری مشغول نموده و محبت آنرا در دل وی انداخته .

هر کسی را بهر کاری ساختند مهر او را در دلش انداختند

راجع به سلامتی و تندروستی

بهترین و نافع ترین راه همان است که حضرت ثامن الائمه صلوات الله و سلامه علیه بجهت مأمون خلیفه عباسی بیان فرموده اند که بنام (طب الرضا) مشهور است .

مقدمه اول باید دانست که خلقت انسان و کالبد بشر از چهار چیز ترکیب یافته است . ۱ - خون - ۲ - بلغم - ۳ - صفراء - ۴ - سوداء - هر شخصی با بصیرت

اگر قدری متفکر شود حتماً به خالق خود پی میبرد (من عرف نفسه فقد عرف ربه) حال بگذریم اگر صحبت در معرفت نفس شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود چه خوش گفته است سعدی شیرازی :

چار طبعی مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش
گر یکی زین چهار شد غالب جان شیرین بر آید از قالب

مادامیکه این چهار عنصر در حد اعتدال اند مزاج انسان صحیحاً در کار خود مشغول است و قتیکه یکی از اینها غلبه پیدا کرد انسان در این وقت مریض میشود پس باید متوجه باشد که چهار عنصر در میزان اعتدال بکار خود ادامه دهد، و عمده امراض هم از کثرت پر خوری و امتلاء معده است که انسان مریض الحال مینماید. بطوریکه در اخبار و احادیث وارد شده کسی اگر بطور صحیح مراعات نماید اصلاً مریض و ناخوش نمیشود چنانچه پیغمبر (ص) فرموده: مادامیکه اشتهای غذا ندارید غذا نخورید و قتیکه مشغول غذا خوردن هستید و قتیکه کاملاً سیر نشده اید دست از غذا بردارید.

بهترین اسلوب برای تندرستی و صحت مزاج همین راهی است که حضرت امام رضا علیه آف التحیه و الثناء به جهت مأمون خلیفه عباسی فرموده است و خلاصه آنها را به خوانندگان گرامی عرضه میداریم.

احوال چهارگانه

عین عبارت از طب الرضا (ع) :

و اعلم ان احوال الانسان التي بناه الله عليها وجعله متصرفاً بها اربعة احوال
بدان حالات آدمی را که خداوندش بر آن آفریده و بآن متصرفش گردانیده چهار است.

حالت اول

الحالة الاولى الخمس عشر سنة الى خمسة وعشرين سنة و فيها شبابه و حسنه و بهائه و سلطان الدم في جسمه .

اول پانزده سالگی که جوانی و خوبی و طراوت و بهجت او در این دوره از عمر است در این مدت خون در مزاج او بر سایر اخلاط غالب است .

اعتدال واقعی و حقیقی در هیچ امری وقوع پیدا نمیکنند زیرا اعتدال واقعی با سکون برابر است، معتدل حقیقی آنست که بهیچ جهتی از جهات متمایل نباشد و در اینصورت هیچ حر کتی نخواهد داشت و این معنی با مفهوم مرگ مساوی است ، مزاج آدمیزاد نیز پیوسته دست خوش افراط و تفریط است چیزی که هست گاهی این افراط و تفریط زیادتر از حد لزوم میشود ، در این صورت بدن دچار اختلالاتی شده و بیماری پدید میآید ، و گاهی بمقدار کافی و لازمست و این شرط سلامتی و رشد و معنای حرکت و زندگی است ، مراحل محسوسی که در گذران عمر بر اثر افراط و تفریط اخلاط پدید می آید بموافقت عدد اخلاط اربعه بچهار بخش تقسیم شده است از هنگام تولد تا آخرین لحظه بلوغ و رشد طبیعی خون دائماً رو به ازدیاد و عروق در توسع است و بهمین جهت بدن با سرعت بزرگ میشود و تحلیل بدن نسبت به تبدیل آن خیلی کمتر است تبدیل بدن از نظر علم قدیم بعده خون و بلغم است و تحلیل آن وظیفه صفراء و سوداء است .

حالت دوم

ثم الحالة الثانية من خمس و عشرين سنة الى خمس و ثلاثين سنة و فيها - سلطان المرة و الصفراء الى ...

حالت دوم - از بیست و پنج سالگی است تا بسی و پنجاه سالگی در این قسمت

از عمر غلبه باصفراء است که بنهایت شدت و قوت میرسد در این مرحله از عمر که صفراء در مزاج استیلا پیدا میکند تبدیل نسبت به تحلیل کم میشود و بهمین جهت بدن لاغر میشود، در این دوره از عمر رنگ رخساره میل بزردی پیدا میکند میل بآب شدید میگردد زبان بار زرد پیدا میکند خشک و سنگین می گردد، خواب کم و فکری زیاد، تخیل قوی میشود، در این مرحله از عمر صبر و ظرفیت کم میشود، شتاب و عجله در کارها زیاد میگردد نوع استقلال و اعتمادی در نفس پیدا میشود که از آن تعبیر به عناد و لجاجت میکنند - در این مرحله شخص کمتر حاضر باطاعت و پذیرفتن نصیحت است، در اوایل این دوره بکنوع تحیر و بلاهدفی انسانرا زحمت میدهد احوالی که برای این مرحله از عمر شناخته شده از نظر اغلیت و اکثریت است بنابراین ممکن است که افرادی در این سنین از عمر باشند و در حالاتشان استثنائات بسیاری وجود داشته باشد.

حالت سوم

ثم یدخل فی الحالة الثالثة الی ستین سنة فیکون فیها سلطان المرة السوداء وهی سن الحکمة .

آنگاه داخل حالت سوم میشود و این حالت تا شصت سالگی است و در آن مرة سوداء غالب است، این دوره روزگار حکمت و پند و اندرز و معرفت و غیرت است لازمه این سن انتظام امور و دور اندیشی است - در این دوره رأی صادق و متین، دل ثابت و محکم است تصرفات حوادث شخص را دگرگون نمیسازد در این مرحله از عمر پوست بدن بواسطه غلبه سوداء چروک پیدا میکند رنگ صورت و چهره تیره میشود بدن لاغر و حس گر سنگی زیاد و هوس مکرر میشود، در این سن شخص بفکر و تجربیات مغرور میشود سوء ظن و بدبینی او زیاد میگردد، تردید و دودلی

و اندیشه‌های منحرف بانسان دست می‌دهد در خواب و خیال شخص اشیاء را برنگ سیاه می‌بیند ، در این دوره از عمر فشار خون بالا می‌رود و این بواسطه زیادی سوداء و رسوباتی است که در خون پیدا شده مجاری عروق را تنگ میکند غلظت و سنگینی خون موجب کمی حرارت غریزی و خو سردی و ثبات و سکون میشود و بهمین جهت شخص در این سن صبور و درکارها دوراندیش و باظرفیت می‌گردد .

حالت چهارم

ثم یدخل فی الحالة الرابعة وهی سلطان البلغم الی ...

پس آنگاه داخل در حالت چهارم میشود - در این سن بلغم غلبه میکند و این حالتی است که بچیزی تغییر نمیکند مگر پیری و ناتوانی ، تلخی زردگی کم شدن نیرو ، فساد و بی نظمی ، نشانه این حالت آنستکه حافظه کم و نسیان زیاد میشود . شخص چیزها را و کسانرا که با آن مربوط بوده نمی‌شناسد در حضور مردم چرت میزند هنگام خواب بیدار میماند و در موقع بیداری خوابش میبرد روش و عادت دیرین خود را از دست میدهد ، بهجت روی او کم میشود از قدرت روئیدن ناخن و موی او کاسته میگردد .

بلغم سرد و خشک است ، سردی و خشکی همان معنای مرگ و فنای اجسام میباشد ، در این مرحله از عمر اگر شخص قبلاً زیاد تحت تصرف سوداء نبوده و لاغر شده باشد رو بچاقی میگذارد خواب و خیالش زیاد و رطوبات دهان و بینی زیاد و ادرار غیر منظم و مسلسل شده به یبوست مزاج مبتلا میشود ، رنگ صورت پریده و سفید می‌شود و استخوان ها پوک و اعصاب ناتوان می‌شود حواس پنجگانه کند و ضعیف و خیالات قوی و در خواب و خیال اشیاء را برنگ سفید و خاکستری می‌بیند ، در این سن عمل تحلیل و تبدیل کند میشود زیرا سلول‌های مرده بواسطه کم شدن

حرارت نمیسوزند و جای خود را بسلول های زنده و جوان نمیدهند در نتیجه مواد رسوبی بدن زیاد شده پوست می خشکد و ماهیچه ها جمع میشود .

بابا افضل

افضل الدین محمد کاشانی مشهور به (بابا افضل) از حکمای بزرگ و عرفای متعبر است و خواجه نصیر الدین طوسی بفضل و کمال وی اعتراف کرده است، و بعضی اورا خالوی خواجه نصیر گفته اند - رساله های بسیار در حکمت و عرفان و اخلاق تألیف فرموده است مانند : مدارج الکمال ، ينبوع الحیات ، المفید للمستفید ، جاودان نامه ، عرض نامه ، ره انجام ، آغاز انجام ، منهاج المبین در منطق ، چهار عنوان و این اخیر معلوم نیست که مختصر چهار عنوان کیمیای سعادت بوده باشد شاید چهار عنوان دیگری از تصنیفات خود او باشد و ما بمناسبت این انتساب شرح حال او را آوردیم ، در گذشت این حکیم بسال هفتصد و هفت بوده است ، و قبر وی در مرق کاشان است رباعیات حکیمانه و لغز بسیار گفته است که از آنها آورده میشود :

ای نسخه نامه الهی که توئی وی آئینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

ای در طلب گره کشائی مرده در وصل بزاده و ز جدائی مرده

ای در لب بحر و تشنه در خواب شده ای بر سر گنج و از گدائی مرده

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی چیزیکه نپرسند تو خود پیش مگوی

گوش تو دو دادند و زبان تو یکی یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

گفتم همه ملک حسن سرمایه تست خورشید فلک چو زده در سایه تست

گفتا غلطی زمانشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده ای پایه تست

گر کافرو گبر و بت پرستی باز آ	باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
صد بار اگر توبه شکستی باز آ	این درگه ما درگه نومیدی نیست
گرد در بام دوست پرواز کنند	برخیز که عاشقان شب راز کنند
الا در دوست را که شب باز کنند	هر جا که دری بود شب در بندند
سر بر خط فرمان توداردزن و مرد	ای ذات تو بر کل ممالک شده فرد
بر دامن کبریاش نشیند کرد	گر جمله کائنات کافر کردند
آورده ز فضل خویش از نیست بهست	ای جمله خلق را ز بالا و ز پست
در خانه عفو توجه هشیار و چه مست	برد ز گه عدل توجه درویش چه شاه
و زهر که فرو خوری اسیر تو شود	بر هر که حسد بری امیر تو شود
کان دست گرفته دستگیر تو شود	تا بتوانی تو دستگیری میکن
و آرایش مهر و ماه و پروین کردند	آرور که مر کب فلک زین کردند
چه توان کردن نصیب ما این کردند	این بود نصیب ما ز دیوان قضا

سبب قتل حسین بن منصور حلاج

از جلد دوم کتاب حبیب السیر منقول است: در تاریخ سیصد بعد از هجرت قمری حلاج بسعی حامد وزیر مؤاخذ گشته بعالم آخرت شتافت تفصیل این اجمال آنکه حسین بن منصور بعد از آنکه مدتی بر ریاضت و عبادت گذرانیده بصحبت سهل بن عبدالله استری و جنید بغدادی و ابوالحسن نوری مشرف گردید دعویهای بلند کرده بسخنائی که ظاهراً تکلم بآن مجوز نبوده متکلم گشت کیفیت این حال بعرض حامد وزیر رسیده بگرفتن جمعی از مریدان حلاج فرمان داد و آنجماعت بعد از تخویف و تهدید گفتند که ماداعیان حسین بن منصوریم و نزد ما بتحقیق پیوسته

که حسین خدا است و او بر احياء اموات قدرت دارد .
 چون حسین را بمجلس وزیر برده از وی پرسیدند که این چه دعاوی باطل
 است که از تو نقل میکنند انکار نموده گفت : اعوذ بالله که من دعوی الوهیت کنم و
 من بی‌وسه بصیام نهار و قیام لیل گذرانیده بغیر از ارتکاب اعمال خیر شغلی ندارم .
 حامد در باب تجویز قتل او از علماء فتوی طلبیده ایشان گفتند که : تاجریمه
 بروی ثابت اشود ما فتوی ندهیم و متقدر این قیل و قال شنیده علی بن عیسی را
 فرمود تا با حسین بن منصور مناظره نماید ، علی بن عیسی او را بخطابی درشت
 مخاطب گردانیده حلاج گفت : بر این سخن کلمه می میفزای و الا زمین را بگویم که
 ترا فرورد ، عیسی توهم کرده از معارضه او استغفار نموده و حامد وزیر حسین را
 محفوظ ساخته بجد تمام در تفتیش معایب او اهتمام فرموده در آن اثنا عورتی جمیله
 خوش لجه بمجلس حامد رفته گفت : من چندگاه صاحب اسرار حلاج بودم و سخنی
 چند از وی نقل کرد که با عقیده اهل اسلام منافات تمام داشت اما با وجود آن حال
 اهل علم و کمال حکم بقتل او نکردند .

و سبب کشتن حسین آن باشد که سطری چند بخط حلاج بدست افتاد مضمون
 آنکه هر کس را آرزوی حج پیدا شود و زاد و راحله نداشته باشد اگر میسر گردد در
 سرای خود مربع سازد و آنرا از نجاسات نگاه دارد و هیچکس را بدانجا در نیآورد
 و در ایام حج آن خانه را طواف کرده چنانچه معهود است مناسک زیارت بیت الله بجای
 آورد ، بعد از آن سی یتیم را به آنجا برده نیکوتر طعامی که دسترس داشته باشد
 ایتم را ضیافت کند و بنفس خویش دست آنجماعت را بشوید و هر يك از ایشان را
 میراهن پوشانیده هفت درهم ببخشد این عمل اوقائم مقام حج باشد .

و چون حامد این نوشته را دید فرمود : تا علماء و فقهاء و قضاة را حاضر

ساختند و این صحیفه را برایشان خواند .

ابوعمر و قاضی از حلاج پرسید که : این کلمات را از کجا نوشته ؟ حلاج جواب داد : از کتاب اخلاص که مصنف حسن بصری است ، و بروایتی گفت که : از کتابی که مؤلف او ابوعمرو عثمان مکی است ، و هلی ای تقدیر بن ابوعمرو قاضی گفت : ما آن کتاب را دیده ایم و این سخن در آنجا نیست و چون حامد این مقال را از ابوعمرو شنید با قاضی خطاب کرد که آنچه گفتی بنویس و ابوعمرو اهمال نموده و حامد گفت : اگر او کشتنی نیست چرا گفتی و قاضی عاجز شده نتوانست که مخالفت وزیر کند لاجرم با باحت خون حسین فتوی بنوشت و سایر علماء متابعت قاضی نمودند .

در روضه الصفاء مسطور است که آنچه بعضی از مورخان گفته اند که شیخ جنید نوشت که حلاج بحسب ظاهر کشتنی است خلاف واقع مینماید زیرا که خواجه محمد پارسا و بسیاری از علماء اخبار نموده اند که : پیش از قتل حسین بن منصور به نوزده سال شیخ جنید فوت شده بود ، القصه چون فتوی اباحت خون حسین مکمل گشت کیفیت حال بعرض مقتدر رسیده فرمان داد که حسب الشرع او را بکشند ، و حامد باشحنه ای گفت که فردا حلاج را بر سر جسر درجله برده هزار تازیانه بزنی ، و اگر از ضرب تازیانه نمیرد دست و پایش بریده سرش را از بدن جدا گردانیده بردار کن و کالبدش را سوخته در درجله افکن و اصلا گوش بسخن وی مکن ، و شهنه بموجب فرموده عمل نموده خلق بسیار بر سر جسر گرد آمده و چون سیاط ششصد تازیانه بر حلاج زد حلاج شهنه را گفت که : نصیحتی دارم که اگر آنرا بامیر المؤمنین گویم بافتح قسطنطنیه برابری کند و شهنه بنا بر وصیت بدین سخن التفات نکرده هزار تازیانه را با تمام رسانید و اصلا حلاج اضطراب ننموده بلکه آهی هم نکشید آنگاه

جلاد اعضای مهم حلاج را فیصل داده و جسدش را سوخته و خا کسترش در شط انداخت بعد از آن آب دجله زیاد شده مریدان حلاج این معنی را حمل بر کرامت حلاج کردند .

برضمیر از گیاه پوشیده نماید که علماء و مشایخ درباب رد و قبول حسین بن منصور خلاف نموده اند و اکثر آن طایفه بملو مرتبه اوقائل گشته سخنانش را تاویل فرموده اند و درسنه سیصد و ده ابو جعفر محمد بن جعفر طبری که در علم تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ ماهر بوده و تفسیر و تاریخی که مؤلف اوست سمت اشتهار دارد وفات یافت در تحفة المکیه مذکور است که قوت کتبات محمد بن جریر بمرتبه ای بود که هر روز چهل ورق تحریر می نمود و بعضی از مصاحبانش بعد از آنکه فوت شده بود حساب مصنفات آنجناب نمودند از وقت بلوغ تا هنگام ارتحال از دار ملال روزی به چهارده ورق رسید و مدت عمرش هشتاد و چهار سال بوده .

شب عید است و گرفتار زن خویشتم	داد از دست زلم
اوست جفت من و من جفت ملال و محنم	داد از دست زلم
هم کرب ژر ژه زمن خواهد و هم چادر وال	مد و فرم امسال
خود نه شلوار بپایم نه لباسی به تنم	داد از دست زلم
پای مانده چو خر در گل و دل گشته پریش	او بفکر قر خویش
گویدم عطر بخر تا که بز لقم بسز نم	داد از دست زلم
مشهدی باقر هیزم شکن امروز ز نش	رخت نو کرده نقش
من نه کمتر زن باقر هیزم شکنم	داد از دست زلم
گفته بودم که نگیرم زن تا گردم پیر	پدرم گفت بگیر
گفتم این لقمه بزرگ است برای دهنم	داد از دست زلم

خواست جوراب فرنگی که برایش بخرم	نبود سیم و زرم
وطنی گسر بخرم طرد کند از و طنم	داد از دست زرم
گشت در خانه ماشیون و فریاد بلند	داد و بیداد بلند
مشت زد بر دهنم آخ دهنم آخ دهنم	داد از دست زرم
گفت عطارچو اشعار بخندیدن حال	شددراین حال مقال
بی جهت نیست تو بینی که به شب در به درم	داد از دست زرم

اگر صدزن را در یکجا جمع نمائی به اندازه يك مرغ خانگی عقل ندارد و دلیل محکم این مثل آنستکه غالباً زنهای پنجاه و شصت ساله با آن چین و چروک صورت خودش را آرایش میدهد و به مردهای اجنبی نمایش میدهد ... فاعتبروا یا اولی الابصار .

عید نوروز چیست

نخستین روز است از فروردین ماه و از این جهت روز نوام نهاده اند زیرا که پیشانی سال نو است و آنچه از پس اوست از این پنج روز همه جشنهاست .

مهرگان چیست

پانزدهمین روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر ضحاک و بکوه دماوند بازداشت و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند بر کردار آنچه از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان است بزرگ بود و ورام روز نام است و بدین دانندش .

قصه سلطان محمود و ابوریحان بیرونی

ابوریحان در دربار علی خوارزمشاه مورد احترام و طرف محبت و نوازش شاهانه بود زیرا خوارزمشاه شخصاً مردی هنرپرور و دانش دوست بود و حسن سلوک وی با علماء و دانشمندان سبب شد که یکمده از بزرگترین مردان جهان فضل بجانب خوارزم سفر کنند چنانچه زمانی پیش آمد که ابوعلی سینا فیلسوف بزرگ و شهیر ، و ابوریحان استاد بی مانند ریاضیات و نجوم ، و عبدالمسیح عیسوی امام علوم پزشکی و طب ، و ابونصر از دانشمندان بزرگ و چند نفر دیگر در دربار خوارزم هم صحبت و همدم شدند و پرتو فضل و دانش ایشان شهر اورگنج را بصورت آفتاب جهاتاب جلوه گر ساخت که تمامی بلاد اسلام بلکه تمامی دنیای متمدن آن زمان بشهر مزبور رشک میبردند . اما روزگار همان طوریکه عادت اوست بر اجتماع و قران آن اختران نور پاش حسد برد و بزودی سنک تفرقه میان ایشان افکند .

حکمای بزرگ مذکور در صحبت و معاشرت یکدیگر شادمان و خوشدل میزیستند و علی خوارزمشاه روز و شب در مجلس ایشان حضور مییافت و از منادمت و صحبت آنان سود میبرد .

از طرفی سلطان محمود غزنوی پادشاه پرنخوت و مغرور غزنین میخواست دربارش بوجود بزرگان دانش و علم آراسته باشد زیرا شکوه سلطنت و دولت را آن عصرها بوجود عده بیشتری از علماء و ادباء و شعراء و مورخان و نویسندگان تشخیص میدادند همانطور که اکنون نیز هر ملتی که عده دانشمندانش بیشتر است در دیده اهل عالم محترم است ، سلطان محمود به علی خوارزمشاه نامه ای نوشت تا آن شش نفر دانشمند را بدربار وی کسبیل بدارد اما از آنجا که محمود بتمصب

مذهبی و استبداد فکری شهرت یافته بود و دانشمندان مزبور اکثر مذاق تشیع داشتند بعلاوه مشرب فلسفی آنان با مشرب خشک سلطان وفق نمیداد بهیچ روی راضی بترك خوارزم و سفرگزین نمی شدند تا بار دیگر محمود نامه تهدید آمیز فرستاد و خوارزمشاه را بسپاه ویلان کوه پیکر خود بیم داد ، و یکنفر سفیر با پول فراوان و وسایل مسافرت روانه نمود که دانشمندان شش گانه را با خود بیاورد .

خوارزمشاه پنهانی با ایشان گفتگو کرده گفت : از اطاعت سلطان محمود مرا چاره ای نیست اینک هر کدام مایل هستید برای سفرگزین آماده شوید و هر کدام مایل نیستید شبانه از شهر اور گنج بگریزید ، بوعلی سینا و برخی دیگر شبانه رو بگریگان گریختند ، اما ابوریحان با یکنفر دیگر از دانشمندان ناچاره ازم غزین شدند لیکن از کینه درونی سلطان محمود امان نیافت که از صحبت وی نفرت داشته و از دربار گریزان بود .

نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله خود مینویسد : محمود غزنوی روزی در قصر خود نشسته بود خطاب به ابوریحان بیرونی گفت : من از کدام يك از این چهار در بیرون خواهم رفت حساب کن در پاره کاغذ بنویس ابوریحان بکمک اسطرلاب حساب کرد و بر پاره کاغذ بنوشت ، سپس محمود فرمان داد که تیشه و میل آورند و در پنجمی کنند و از آن در بیرون شد سپس کاغذ ابوریحان را آوردند نوشته بود : (از چهار در بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود) محمود سخت عصبانی شد و فرمان داد او را از بام بزمین اندازند اتفاقاً بیرونی بردامی افتاد و آهسته بزمین فرود آمد پس از چندی محمود از کرده خود پشیمان شد خواجه حسن میمندی جریانرا گفت و ابوریحان را نزد محمود برد محمود گفت اگر هیچ چیز بر تو پوشیده نیست چرا برای بحال واقف نبودی ؟ ابوریحان طالع

تحویل خود بیرون آورد در آنجا از این ماجرا خبر داده بود محمود باز در غضب شد و مدت شش ماه او را زندانی کرد پس از آنکه سلطان محمود اجازه آزادی داد خطاب بوزیر خود گفت: پادشاه اینطور میباشد.

دانشمند نامی اسلامی ابومعشر بلخی

منجم و ریاضی دان بزرگ شرق ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی قاضی الشهره حکیم و منجم معروف و متعصب فلسفه و حکمت و علوم عقلیه بوده و تعصب‌های بسیاری در این باب بکار می‌برده و روی این اصل با حکیم مشهور فیلسوف العرب ابویوسف یعقوب بن اسحق کندی کدورت بی‌نهایت داشته و اعتراضات بسیاری بدو وارد آورده، و همواره در تشنیع و بدگوئی او اهتمام تمام بکار برده و مردم را بروی می‌شورانیده است تا آنکه کسی بتحریرک نهانی کندی پیش او رفته و محسنات ریاضیات و فلسفه و علوم عقلیه را در نظر وی جلوه‌گر ساخته بحدی که او نیز بعد از سن ۴۷ سالگی بتحصیل ریاضیات پرداخته و با اشتیاق فراوان بتحصیل و تکمیل نجوم و احکام نجومی و علوم عقلیه که از جنس معلومات کندی بوده اشتغال یافته و بدین وسیله تعوض وی از کندی قطع شد.

باری ابومعشر در اثر آن حرص قوی و همت فتور ناپذیر در تمامی شعب حکمت خصوصاً در ریاضیات و نجوم و هیئت دارای بصیرتی فوق‌العاده و استاد کل وقت و سرآمد اهل فن و منجم مخصوص خلیفه وقت عباسی بوده، و نوا در بسیاری درصابت استخرجات نجومی وی منقول و احکام عجیبه صادقه بدو منصوب میباشد در وفیات الاعیان گوید: وقتی یکی از مقصران دولتی از بیم جرم خویش و سیاست شاه وقت متواری شده و چون از اصابت استخرجات نجومی ابومعشر آگاهی داشت محض اینکه جای او را از روی قواعد نجومی پیدا نکرده باشد بدین روش

تدبیر نمود که درتوی طشتی خون بسیاری ریخته وهاونی از طلا درمیان آن خون نهاده و خودش بالای آن هاون جای گرفت پس جاسوسان سلطان جدی وافی بکار برده نشانی از وی نیافتند ناچار ابومعشر را احضار بجهت اطمینانی که باصابت احکام وی داشتند از قواعد علمی او استمداد کرده و تعیین محل اختفای آن مقصر را از وی درخواست نمودند ، پس آن دانشمند بعد از اعمال قواعد مربوطه بهمین مقصد متحیر و ساکت مانده و در جواب استفسار از سبب آن اظهار داشت که : امری بس عجیب مشاهده کرده و آن مقصر فراری را بالای کوهی از طلا می بینم که در وسط دریای خون بوده و یک شهری مسینه نیز بدان دریا احاطه دارد و در تمامی عالم مکانی بدین صفت سراغ ندارم .

پس حسب الامر سلطانی تجدید نظر کرده و باز همان حکم را تایید نمود ، پس سلطان از همه جانا امید شد و فرمان داد جارچیان داد زدند که خود آن مقصر و آن کسیکه امان داده و پناهش داده در امان هستند چون مقصر ندای امان شنید بادل آسوده نزد سلطان رفته و آن حیل و چاره جوئی را بعرض رسانید پس آن حیلت وی و حسن اصابت حکم ابومعشر مورد تحسین واقع گردید .

احمد رفعت همین قضیه را بطور خلاصه نقل کرده و همی گوید : وقتی انگشتری قیمتی از پادشاه بلخ مفقود شد و حل این عقده را از ابومعشر درخواست نمود آن حکیم گفت که : خدایش اخذ کرده و این حکم بحسب ظاهر باعث خنده و مسخره گردید و به جهلش منتسب داشتند تا آنکه در میان اوراق قرآن مجیدش پیدا کردند ، و مهارت آن حکیم بیش از بیش مورد تحسین گردید از تألیفات او است اثبات علم النجوم ، الاختیارات علی منازل القمر ، اقتران التحسین فی - برج سرطان ، بغیة الطالب فی معرفة الضمیر ، المطلوب و الطالب و المغلوب و الغالب

که در مصر چاپ شده - تحاوید سنی العالم ، تحاوید سنی المواید ، تفسیر المنامات من النجوم ، زیج القرات ، زیج الهزات ، طبایع البلدان ، الکدخداه ، المدخل الصغیر ، المدخل الکبیر ، هیأت الفلك و اختلاف طلوعه ، الهیلاج و غیر اینها .

وفات ابومعشر در بیست هشت رمضان دو یست و هفتاد دو هجری قمری بعثت صرع در شهر واسط واقع و جمعی به تشیع وی رفته ، و ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه نیز که بذکر تألیفات وی پرداخته تأیید همین مطلب است .

بالجمله ابومعشر از مشهور ترین و بزرگترین استادان ریاضی و از ستاره شناسان بزرگ مشرق زمین است این دانشمند بزرگ شرقی در اسلام که از یک خانواده تازه مسلمان در شهر بلخ بدنیاً آمده و مثل همه مردمی که تازه پیرو دینات نوینی میشوند در دین خود بسیار تعصب داشت ، وی در جر که طلاب فقه و حدیث وارد شده بود نزد علمای پارسای مدرسه طاهریه بلخ بعنوان دانشجوی پرهیزکار شهرت یافته بود ، و در مقدمات عربی پیشرفته قدری از ادبیات و ریاضیات مقدمات را هم دیده بود در سالهایی که تحصیلات ابومعشر پیشرفتی نموده او را بردیف فضلاء رسانده بود .

دانشمند نامی اسلامی ابن فضل الله

منجم و جغرافیا دادن شهیر و محقق تاریخ ملل و نژادهای مختلف ابن - فضل الله احمد بن یحیی یا محیی الدین بن فضل الله بن احمد بن عدوی و عمری النسب ملقب بشهاب الدین و مکنی بابی العباس - کاتب دمشقی و مشهور باین فضل الله از افاضل عصر خود که در ادبیات و شعر و انشاء و حید دوره خود بوده و در هیأت و اسطرلاب و تاریخ و جغرافیا خصوصاً در تاریخ هند و ترک و مغول نیز دستی توان داشته است ، و تألیفات زیادی نیز در موضوعهای مختلفه دارد .

ابن فضل الله عمری مؤلف کتاب مسالك الابصار فی ممالك الامصار که معاصر ابی المعالی محمد بن ابی المظفر قلاوون پادشاه مصر بوده کتاب بسیار نفیسی بنام فوق در بیست مجلد در جغرافیا تألیف کرده است .

مؤلف کشف المظنون مینویسد که : ابن فضل الله عمری کرمانی دمشقی لکن در مقدمه خود کتاب ابتدا اسمی از کرمان در میان نیست بلکه مؤلف خود را مصری میداند ، این کتاب علاوه بر ذکر مسالك الممالك و اوضاع هر کشور اغلب جغرافی مبانی عظیمه را نیز شرح داده و اصطلاحات لغوی و اسماء مختلفه زمین را نیز مینویسد ، و اغلب اشعاری که در هر باب وارد شده نیز ذکر میکنند میتوان گفت که این کتاب علاوه بر اینکه يك کتاب جغرافیائی است اثری ادبی نیز بشمار میرود .

قلقشندی مؤلف کتاب نفیس (صبح الاعشی) بسیار از این کتاب نقل میکند و تا چند سال قبل کسی يك نسخه کامل این کتاب را سراغ نداشت چنانچه احمد زکی پاشا برای کشف مجلد اول این کتاب اکثر کتابخانه های اروپا را کنجکاو کرده بود و تنها نسخه ای را که کامل تصور میکردند نسخه کتابخانه ایا صوفیا بوده در صورتیکه مجلد اول آن نسخه طوری که احمد زکی پاشا در ضمن اوراق باطله کتابخانه (طوپ قیو) در استانبول بکتاب مزبور برمیخورد و بلافاصله آن نسخه را کاملاً با مجلد نسخه ایا صوفیا بوسیله فوتوگراف عکس بر میدارد و تاکنون مجلد اول در مطبعه دارالکتب المصریه بطبع رسیده و امیدواریم که بطبع سایر اجزا بدوستان کالای فضل و ادب منت گذارند .

ابن فضل الله در مسالك الابصار نیز راجع بکروی بودن زمین بحث میکند و در این باب میگوید که : عالم کروی است و کسیکه حرکت آفتاب را از شرق

تا غرب بنگرد و سیرستارگان از مطلع تا محل غروب ملاحظه کند این نکته را عیاناً مشاهده خواهد کرد چه اینها در نیم دایره دیگر نظیر دایره نخستین بطرف غرب بگناه حرکت میکنند و به این طریق يك دایره کامل تشکیل می یابد، و چیزی که از اقوال اهل علم و نظر بدست می آید این است که گیتی کروی است و زمین مرکز آن میباشد و آب بنوعی آنرا احاطه کرده که به هیچ وجه از آن جدا نمیشود مگر قسمتی که سر از آب بیرون آورده.

تمام کتب جغرافیا و هیأت که از مسلمین در دست مانده کروی بودن زمین را تصریح میکنند چنانچه دایره المعارف بستانی در حرف ارض مینویسد مسلمین اضافه بر اینکه بکروی بودن زمین قائل بوده اند خطوط عرض و طول و دایره نصف النهار و مساحت دور زمین را تعیین کنند و چون دشتی مسطحی برای کار لازم بود ابتداء در صحرای سنجان از نواحی موصل و تاشهر موصل سه روز راه است ارتفاع قطب شمال را با اسطرلاب ربع مجیب و دیگر آلات مرصدی اندازه گرفتند سپس چوب بلندی عمودوار بر زمین فرو کرده ریسمان بسیار درازی به سر چوب مذکور بستند و مستقیماً بطرف شمال حرکت کردند در يك نقطه دیگر مجدداً ارتفاع قطب شمال را اندازه گرفتند معلوم شد که ارتفاع محل دومی یکدرجه بالاتر از نقطه اولی است بعد از آن زمینی را که اندازه گرفته بودند مساحی کرده شصت شش میل و دو ثلث میل بیرون آمد عدد مزبور را در سیصد و شصت درجه فلکی ضرب کردند معلوم شد که مساحت دور زمین بیست و چهار هزار میل میباشد، مجدداً بمحل ستون برگشتند و رو بطرف جنوب رفتند و نسبت به قطب جنوب همان عمل را تکرار کردند باز بیست و چهار هزار میل بیرون آمد برای حصول اطمینان کامل بار دیگر مأمون آنها را مأمور کرد که در دشت پائین کوفه که باز دشت مسطح وسیعی است این عمل را تکرار کنند در آنجا هم نتیجه مثل دشت سنجان بیرون آمد.

ابن یونس

منجم و دانشمند بزرگ و تنظیم کننده زیج مشهور حاکمی در مصر - ابن یونس علمی بن ابی سعید عبدالرحمان یا احمد بن یونس مصری صدفی حاکمی مکنی بابی الحسن و معروف با بن یونس از اکابر منجمین و متخصصین علم نجوم بوده و تمام عمر خود را در مرصد و اعمال نجومی بسر برده و زیج حاکمی را در مصر ترتیب و تنظیم کرد که مفصلترین زیجهای آن زمان بود، چون پس از انحطاط دوره عباسی و پیدایش ممالک مستقل اسلامی بغداد از نظر علمی پس افتاد و برعکس علم و ادب بممالک دیگر اسلام انتقال یافت که مهمترین آن مملکت مصر در زمان فاطمیان محسوب میشد آنان در کوه المقطم نزدیک قاهره در زمان الحاکم بالله متوفی بسال ۴۱۱ هجری رصدخانه ای ساختند که بنام رصدخانه حاکمی شهرت یافت، و ابن یونس ستاره شناس معروف مصری زیج حاکمی را در آن رصدخانه تنظیم کرد، رصدخانه حاکمی در مصر تادیر زمانی یگانه مرجع علمای هیأت بود.

ابن یونس در علوم دیگر نیز بهره ای بسزا داشته و شعر خوب نیز میگفته است از تالیفات او :

الزیج الکبیر الحاکمی که بامر الحاکم بامرالله پادشاه مصر تألیف کرد و در دو مجلد است درپاریس چاپ شده، الطول والعرض لبعض بدن الجبال که با ترجمه لاتینی درلیدن چاپ شده، و سایر تالیفات دیگر.

زیج در اصطلاح علماء هیأت و نجوم عبارت است ازجداولی که کمیت حرکات سیارات در آنها ضبط شده اند بنابر آنکه سیارات بگرد شمس مدارات مستدیره تامه پیمایند چه بدینفرض مقدار حرکت هر سیاره را در هر لحظه میتوان تعیین کرد و برای آنکه مواقع محسوبه سیارات مطابق بامر صعود شود اصلاحات در

جداول تأمل شده‌اند و برای آن اصلاحات جداولی نیز وضع کرده‌اند موسوم به تعدیلات .

خلاصه زیج کتابیست که حاوی جداول راجعه بحركات سیارات و تعدیلات باشد که بتوان هر وقت موقع حقیقی سیاره را از روی آن جداول تعیین کرد، و قدیمترین زیج مشهور زیج بطلمیوس است که در کتاب مجسطی ذکر کرده است . زیجهای مشهور که بوسیله علماء هیئت و نجوم اسلامی ترتیب داده شده بدین قرار است : ۱- زیج ابراهیم بن حبیب فزاری ۲- زیج ابن المسیح ابوالقاسم اصبح بن محمد الغر ناطی متوفی ۴۲۶ هجری ۳- زیج ابن شاطر انصاری دمشقی منجم معروف متوفی ۷۷۷ هجری که آنرا ملخص کرده و بعضی بر آن شرح نوشته‌اند ۴- زیج ابن یونس در چهار مجلد معروف به زیج حاکمی ابن یونس است که در ۳۹۹ هجری وفات کرده چنانچه در فوق گفته شد بامر الحاکم بالله پادشاه مصر تألیف کرده و دو مجلد است ۵- زیج بتائی متوفی ۳۱۷ هجری که معروف به زیج مأمونی است ۶- زیج ابوحنیفه دینوری متوفی ۲۸۲ هجری ۷- زیج ابو معشر بلخی متوفی ۲۷۲ هجری ۸- زیج الغریبک که بمساعدت موسی قاضی زاده رومی و غیاث الدین جمشید و ملا علی قوشچی تدوین شده تاریخ زیج ۸۴۱ هجری است ۹- زیج ایلخانی که در فارس است و خواجه نصیر الدین طوسی متوفی ۶۷۲ هجری از ارضادی که در مراغه کرده بود تألیف شده و شروع باین کار در ۶۵۷ بود ۱۰- زیج خاقانی که غیاث الدین جمشید کاشانی در تکمیل زیج ایلخانی واقاهه براهین هندسی بر قواعد آن نوشته ۱۱- زیج کوشیار معروف به زیج جامع ۱۲- زیج سنجری که عبدالرحمن خازنی منجم بزرگ برای سلطان سنجر سلجوقی نوشته ، عبدالرحمن خازنی که یکی از ارکان ریاضی ایران محسوب میشود تاریخ وفاتش معلوم نیست ولیکن از قرائن میتوان تاریخ حیات او را دانست ۱۳- زیج محمدشاهی که در هزار و صد و سی و یک

هجری در شاه جهان آباد هندوستان تدوین شده .

دیگر زیجهائست که دانشمندان اروپائی و مسیحی ترتیب داده‌اند یکی زیج آلفونس (آلفس دهم پادشاه اسپانی) ، و زیج کپرنیک منجم بزرگ لهستانی است که در کتاب خودش ۱۵۴۳ میلادی نشر کرده است ، زیج کیپلر منجم معروف آلمانیست که شاگرد نیکوبراهه است و در ۱۶۲۷ میلادی منتشر شده است.

مرصد

مرصد در اصطلاح علمای نجوم جائیست که منجمین بشکل مخصوص با آلات و ادوات لازم درست میکنند و از آنجا ستاره‌ها را می‌بینند ، رصدخانه عمده اسلامی بدینقرار است (۱) رصدخانه ماهون در بغداد (۲) مرصد بنوشا کرد در کنار جسر بغداد (۳) مرصد شرف الدوله بن عضد الدوله (۴) مرصد الحاکم بامر الله (۵) مرصد بنو الاعلم (۶) مرصد بنائی در حدود شام (۷) مرصد خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه (۸) مرصد الخ بیک در سمرقند (۹) مرصد اصفهان (۱۰) مرصد مصر (۱۱) مرصد اندلس .

شیخ شرف الدین طوسی

منجم مشهور و ریاضی‌دان عالیقدر واضع اصطلاحات اسطرلاب و رافع نواقص هیئت شیخ شرف الدین طوسی از منجمین و ریاضی‌دان عالیقدر زمان خود بوده است ، و اصطلاحات نیکوئی در اسطرلاب تأسیس کرد باین قسم که کره و اسطرلاب را در یک خط ترسیم کرده آنرا اعصار نامید و رساله بدیعی در آن باب تألیف کرد .

شیخ شرف الدین نخستین کسی است که این موضوع را بوجود آورد که هیأت در کره بصورت جسم در آمد و در سطح و خط نیز موجود شد و چیزی جز نقطه باقی

نماند بطوریکه جرجی زیدان مینویسد : پس از آنکه مسلمانان رصدخانه‌های عالی تأسیس کردند و زریح‌های منظم ترتیب دادند نام بلند هیأت شناسان اسلام در سراسر جهان پراکنده گشت ، و اروپائی‌ها از دور نزدیک بعلمای مسلمانان اندلس که نزدیکشان بودند مراجعه میکردند بلکه برای حل مشکلات علمی خود بممالک شرقی اسلامی نمایندگانی میفرستادند از آنجمله ابن ابی صبیعه میگوید : آبرور پادشاه فرنگی فرستاده‌ای نزد بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل فرستاد تا مشکلاتی از علم نجوم برای پادشاه حل کند و بدرالدین فرستاده را بکمال الدین بن یونس ستاره شناس مشهور معرفی کرد ، و بیشتر دانشمندان اسلام حق بزرگی در پیشرفت علم هیئت و نجوم بلکه سایر علوم نیز داشته‌اند چنانچه مردم اسپانی اعتراف دارند که پاندول (رقاصه) ساعت تعیین وقت را مسلمانان بآنان آموخت و مسلم است همان پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربوط بعلم نجوم میباشد، مسلمانان مدت زمانی پیش از آن اختراع ساعت را میدانستند و مشهور است که هارون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد خود فرنگیها این خبر را نقل کرده‌اند ، وهم چنین دیگر از کارهای مهمیکه در پیشرفت علوم بوسیله مسلمانان انجام گرفت اینستکه اگر آنان کتابهای یونانی را بتازی ترجمه نمیکردند اصولا علم هیأت و نجوم از میان میرفت چه اکنون میبینیم نسخه اصل یونانی آن کتابها موجود نیست و فرنگیان در نهضت علمی خود از ترجمه‌های عربی استفاده کردند و البته این برای مسلمانان افتخار بزرگی استکه با اقدامات مفید خود نگذارند علوم پیشینیان نابود گردد ، مثلا اکنون ترجمه عربی کتابهای تو خارس - ار ستلوس - میلاوس - کریات نادون شرح نادون بر مجسطی موجود میباشد واصل یونانی آن مفقود شده است نه تنها در مورد علوم نجوم و هیئت چنین پیش آمده‌ی شده که اصل کتاب ازین

رفته و ترجمه‌اش مانده باشد بلکه در قسمتهای ادبی نیز چنان بود از آنجمله کلیده و دمنه که اصل فارسی باستانی آن مفقود شده و فردگیان از ترجمه عربی آن استفاده کردند .

نخستین خلیفه‌ایکه بستاره شناسی و عمل باحکام ستاره معتقد بود و بدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمی‌برد منصور بود که ستاره شناسان را تشویق و آثار را به بارگاه خود آورد پس از وی سایر خلفا از او پیروی کردند ، ایرانیان در آن روز از ستاره شناسی اطلاع داشتند و لذا منصور جمعی از ستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش خواند و مشهورترین آنان نوبخت زردشتی است که بدست منصور اسلام آورد نوبخت از حرکات ستاره‌ها و نتایج آن حرکات باخبر بود و چون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه جا نوبخت را باخود می‌برد سرانجام نوبخت بواسطه پیری از ملازمت خلیفه در سفر و حضر عاجز گشت و بفرمان خلیفه پسر خود ابو سهل نوبخت را ملازم خلیفه قرارداد ، خاندان نوبخت مدت‌ها در خدمت عباسیان باقی ماندند و کتابهایی در حرکات کواکب و احکام آن برای عباسیان ترجمه کردند منصور شرحی بیادشاه روم نگاشته از وی خواست ترجمه عربی پاره‌ای از کتب علمی را از نجوم و هندسه برای او بفرستد پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی کتب علوم طبیعی و شاید کتاب محیطی که در علم نجوم است و جزو آن کتابها بوده است برای وی فرستاد .

خواجه نصیر طوسی

یکانه نابغه عصر خود خواجه نصیرالدین طوسی ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن مشهور بشیخ الحکماء فیلسوف و دانشمند بزرگ شرق .

ولادت و وفات خواجه

امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم بمناسبت ذکر فضایل سواد مینویسد که: خواجه اصلا اهل قهر و دسواد بوده و بمناسبت متولد شدن در طوس بطوسی مشهور شده است و ولادتش اول طلوع آفتاب ۱۱ جمادی الاولی ۵۹۷ هجری و وفاتش ۱۸ ذیحجه ۶۷۲ هجری مدت حیاتش ۷۷ سال و هفت روز بوده است، وفات خواجه در رصافه بغداد اتفاق افتاد.

در جامع رشیدی مسطور است که: خواجه طوسی وصیت کرد ویرا در جوار امام موسی کاظم علیه السلام دفن نمایند لذا او را در سر باب مخصوصی که ناصر بالله خلیفه عباسی در پای قدم امام (ع) برای خویش ترتیب داده بود دفن کردند. حمدالله مستوفی تاریخ وفات خواجه را بنظم در آورده است.

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه ای که چو او مادر زمانه ازاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحججه به روز هجدهم در گذشت در بغداد
خواجه در دانش و بینش شهرة آفاق میباشد و خدمات کشوری و مذهبی ایرانی
و اسلامی که از آن یگانه دهر بعمل آمده طاق و مسلم مخالف و مؤلف و یگانه
و بیگانه است.

وزارت خواجه برای هلاکو

ناصرالدین محتشم امیر قهستان از فضلاء امراء اسمعیلی بوده است - و پس از اطلاع بر کمالات خواجه ویرا در فائین از توابع قهستان احضار نمود، کتاب اخلاق ناصری در اخلاق از تألیفات او بنام ناصرالدین و در فائین تألیف شده است پس از آنکه خواجه قصیده عربی در مدح مستعصم عباسی انشاء کرد بالنامه ای نزد ابن علقمی وزیر خلیفه فرستاد که بحضور خلافت تقدیم نماید، ابن علقمی

عین مکتوب و قصیده را نزد ناصر الدین فرستاده و دربارهٔ خواجه سعادت کرد ناصر نیز خواجه را محبوبس کرد همینکه بسمت قزوین حرکت کرد علاء الدین محمد سلطان اسفعلیه‌ها به مجاورت وی گماشت خواجه در قلاع اسماعیلیه تا سنه ۶۵۳ بتألیف و تصنیف اشتغال داشت در همان ایام هلاکو خان بطلب قاضی شمس الدین احمد بمحاصرهٔ قلاع اسماعیلیه پرداخت نصیر الدین خورشاه قائد اسماعیلیه خواجه نصیر را از محبس بیرون آورده نزد هلاکو فرستاد خواجه بحضور هلاکو آمد و این دو بیت را خواند .

سال عرب چوشصد و پنجاه و چار شد یکشنبه روز اول ذیقعدہ با مداد
خورشاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت بر خاست پیش تخت هلاکو بیستاد
هلاکو که از فضایل خواجه سابقه داشت ویرا با خود بیفداد برد اهالی
نیجف و کربلا و حله ازیر کت قدوم خواجه خوشحال شدند ، وی شخصاً به حله اسدیہ
رفته نجم الدین ، و شیخ سدید الدین یوسف والد علامه حلی ، و سعیدالدین محمد بن
جهم و بسیاری از علمارا ملاقات کرد شرح مناظرات و مباحثات خواجه با علمای
مزبور در کتب تواریخ مشهور است .

بنای زیج مراغه بوسیلهٔ خواجه

چندی از فتح بغداد نگذشته بود که هلاکو خواجه را بساختن رصد خانه تشویق کرد و خواجه نیز کتاب زیج ایلخانی را برای وی تألیف کرد هلاکو کلیه موقوفات را بخواجه واگذار کرد تا عشر آنها را بمصرف بنای رصدخانه برساند و از هر جهت در پیشرفت مقصود خواجه مساعدت کرد ، خواجه بامر هلاکو مشاهیر حکماء و منجمان هیأت را مانند مؤید الدین عروسی ، و فخر الدین اخلاطی ، و نجم الدین قزوینی ، و محیی الدین مغربی ، و فخر الدین مراغه و غیره را بمراغه

احضار کرد تا آنکه در سال ۶۵۷ بنا بقولی رصد خانه مراغه را با تمام رسانید، و کتابخانه بسیار عالی در اطراف رصد خانه تأسیس کرد و مقدار بسیاری از کتب نفیسه قدیم و جدید در آنجا جمع آوری کرد که قسمت مهم آن از کتابهای بغداد و شام و جزیره بود که در فتنه تاتار غارت شده است و تعداد آنها بالغ بر چهار صد هزار مجلد میگردید.

جرجی زیدان مینویسد: زیج حاکم بادرالله فاطمی (۳۸۶ - ۴۱۱) که بر کوه القطم بناء کرده محل اعتماد ستاره شناسان بوده تا اینکه خواجه نصیرالدین طوسی زیج خود را در مراغه ترکستان بنا کرد و سنه ۶۵۷ زیج سابق متروک شد. خواجه در سال ۶۷۲ با عده ای از شاگردان خود از مراغه به بغداد عزیمت کرد و در همانجا در ۶۷۲ هجری وفات یافت.

خواجه در موقع تاریخ و باریکی قیام کرد که مسلمانان خصوصاً ایران و ایرانیان در اثر حمله و هجوم لشکر مغول که شهر بشهر رفته و فرمان قتل عام داده و بر پیر و جوان و مرد و زن و عالم و عامی و عارف و جاهل رحمی نکرده بلکه شکم اطفال شیرخواره را نیز با سر ریزه پاره کرده و حیوانات را نیز میکشته اند تا آنکه نزدیک بود نام ایرانی از صفحه تاریخ محو و نابود گردد این تا بقه زمان وزارت هلاکو - خاترا پذیرفت و بدان وسیله مغول را تحت نفوذ خود آورده و در حقیقت بر عقل هلاکو مسلط بوده برای اصلاح بلاد و ارشاد عباد به بغداد رفته و تا آنجا که میتوانست در احیای این خاک پاک و ترویج علم و ادب و پیاداشتن دین و مذهب اهتمام تمام بکار میبرد حتی در آن گیر و دار و با آن همه وقایع جانگداز خانمانسوز که معمولاً قدرت تنظیم ضروریات یومیه داخلی نمیشد هلاکو خان بر غبت خواجه امر بساختن مرصد کرد.

وهلا کوخان نیز نخست بعد از اینکه بعلم نجوم که وقایعی را که حتمی الوقوع است بر طرف نمیکند مایل بود این دانشمندیگان محض اشعار به یکی از فواید آن علم گفت: پادشاه امر فرماید که طشت بزرگ مسی بی اطلاع اهل آن مجلس از بالای عمارت بیابین اندازند و همچنان کردند پس تمام حضار از صدای هولناک بر افتادن آن طشت در اضطراب شده و فقط خواجه وهلا کو در اثر اطلاع قبلی اصلاً متأثر نگردیدند پس خواجه اظهار داشت که فایده علم نجوم اینست که مردم پیش از وقت از وقوع حادثه مستحضر شده و در حین وقوع دچار اضطراب و وحشت نمیکردند پس هلاکو او را تحسین کرده و امر داد که اهتمام در آن امر خطیر گردد.

خواجه در سال ۶۵۷ هجری قمری احمد بن عثمان مراغی معمار معروف وقت را امر داد که در روی تل بلندی که در شمال غربی مراغه که در آن موقع پایتخت مغول بوده و در زمان حاضر در زبان آذربایجانیها بهرصد داغی (کوه رصد) معروف است ساختمان وسیع و باشکوهی در کمال آراستگی تأسیس داد، و صنوف دقایق حکمت و صناعت در اصول نجوم هیأت بکار برده بود، و خود هلاکو خان و بعد از فوت او پسرش آباقا خان نیز علاوه بر اموال بیشماری که برای مصارف این کار بر خزانه و عمال دولتی حواله داده بودند و چنانکه گفته اند اوقاف سرتاسر کشور را برای تأمین مخارج رصدخانه در تحت اختیار خواجه گذاشتند که عشر آنرا در این مرام عالی مصروف دارد و حکما و منجمین اسلامی را که شایسته این امر خطیر بوده اند از اطراف و جوانب و علاوه بر ایشان یک نفر دانشمند چینی نیز که در آن موقع در مراغه حاضر بوده و در تاریخ معمول چینیان کمکی داشته و ایشان بعضی از آلات رصدی پیشینیان را که ناقص بوده تکمیل و بعضی دیگر را نیز که محل ضرورت بوده خودشان اختراع نمودند.

بعقیده بعضی از ارباب سیر (منکوقاآن) از پادشاهان مغول که با کثرت هوش و فراست امتیاز خاصی داشته تأسیس رصدخانه‌ای را در عهد خود تعمیم داده و نخست جمال‌الدین محمد بن طاهر بخاری را بانجام این مرام عالی برگماشته و چون او قدرت این امر با عظمت را به تنهایی نداشته است هنگام فرستان هلاکو به ایران دستور داد که خواجه نصیر را که قبلاً آوازه کمالات او را شنیده بود بدربار روانه دارد که در مغولستان رصدخانه تأسیس کند ولی در موقع مقتضی هلاکو چنان دید که این کار بامراو بوده و در ایران وقوع یابد، و بهر حال چنانچه اشاره شد جمعی از استادان نجوم و ریاضی را برای یاری این کار بموجب انتخاب خواجه از بلاد بعیده متفرقه جلب و در مراغه احضار شدند تا زیر دست آن فیلسوف یگانه این امر خطیر را بطور کامل انجام دهند که بعضی از آنها اساس این هیئت علمیه رصدیه بوده، و برخی سمت معاونت آنها را در عمل رصدی داشته‌اند خواجه دومرتبه یکی در سال ۶۶۲ دیگری نیز اندکی پیش از وفات خود برای بازدید اوقاف به بغداد مسافرت کرد که پس از وضع مستمریات و حقوقه مقرر و مخارج آنها را ازادرا برای صرف در عمل رصدخانه در تحت نظر بگیرد و در این اثنا هر چه را از آلات رصدی و کتب منهبه از شام و بغداد و موصل که مقدورش بوده بدست آورده و در مراغه کتابخانه بس عالی و چنانکه اشاره شد بیش از چهار صد هزار کتاب را حاوی بوده تأسیس داده، و مدرسه بسیار با عظمت نیز در آنجا بنا نهاده و افاضل اهل علم را که مثل مور و ملخ در اطراف و نواحی مختلفه پراکنده بودند در آنجا جمع و وسائل فراغت آنها را فراهم آورده بطوریکه محصلین و دانش جویان از هر طرفی رو بدان قبله آمال آوردند و هر کسی فراخور مقام علمی خود علوم متنوعه از استادان ماهر فرامی گرفتند.

بالجمله خواجه در نتیجه عمل رصد، زیج ایلیخانی معروف را بنام هلاکو خان نگارش داده و چند جدول هم که در زیجهای سابق نبوده در آن افزوده و بهمین

جهت اعتبار تمام یافته ، و مؤرخین اروپا نیز موافق نقل معتمد در سال هزار و شصت و سه از هجرت مطابق هزار و شصت و پنجاه و دوم میلادی در شهر لندن جدول عرض و طول بلاد را از روی همین زیج ایلخانی ترجمه و نشر کردند ، اما کمترین مدت رصدی سال تمام که یکدوره زحلی است وقت لازم دارد و متأسفانه خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصد خانه وفات یافته اینک عمل رصد و زیج ناتمام مانده و اگر چه صدر الدین پسر بزرگ خواجه و بعد از فوت او نیز برادر کهنترش اصیل الدین عهده دار تکمیل آن بودند مع ذلك ناقص ماند و کم کم رصد خانه متروک شد تا در این زمان فقط نامی از آن مانده ، و آن تل شمال غربی مراغه را رصد داغی (کوه رصد) میگویند پس از آن هیأت رصدیه نیز که برای این مرام عالی از اطراف وجوایب احضار شده بدون اخذ نتیجه بازگشتند و غیاث الدین جمشید کاشانی کتابی در تکمیل همین زیج ایلخانی خواجه که ناقص مانده بود تألیف و به زیج خاقانی موسوم گردانید .

در باره ولادت حضرت مولای متقیان

بریت خدا نور و صفای دگر آمد	این کیست که در خانه حق بی خسر آمد
این نور خدائی است که داخل بحر شد	بالطف نهان بود کنون جلوه گر آمد
مهر است مگر میدمد از رخنه دیوار	ماه است مگر از افق کعبه بر آمد
سر الله اعظم سبب سجده بر آدم	در قبله گه آخر ز پس پرده در آمد
سر حلقه خلقت پدر عالم هستی	سر چشمه و یابنده علم و هنر آمد
حسنی که پراکنده بهر دور و زمان بود	مجموع بیکجا شد و در یک نفر آمد
در بیت احد قدرت حق پرده بر افکند	از بیت اسد شیر صفت یک پسر آمد
محبوب خدا نفس نبی همسر زهرا	معشوق بشر باب شبیر و شیر آمد

جبریل امین فرش زمین شهر خود کرد
 از مقدم او باغ ارم گشت گل افشان
 افراشته شد پرچم پیروزی قرآن
 آمد اسد الله بهوا داری احمد
 پوینده ره کعبه بیادش همه عشاق
 بی گفته او هر قلمی نای تهی بود
 هرگز دگرا نرا نبود جای قیاسش
 مافوق علی ایست کسی غیر محمد
 گمراه چه آرد پس از این عذر گنااهش
 بر خیز و حسان چنگ بدامان علی زن
 در باره اینکه انسان هر اندازه به خداوند تبارک و تعالی حسن ظن داشته بهمان
 میزان نتیجه خواهد برد .

در قرآن مجید میفرماید : ذلکم ظنکم الذی ظننتم بر بکم اردیکم فاصبِحتم
 من الخاسرین ، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در کتاب علی (ع)
 هست که رسول خدا بر متبر فرمود : بحق آنخدائی که جز او خدائی نیست که
 بهیچ مؤمنی عطائی نشد در دنیا و آخرت مگر بحسن ظن و کمان یکو بخدای
 خود ، و خوشحالی در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان ، و بآنخدائی که غیر
 آن خدائی نیست که عذاب نخواهد کرد مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر
 بعلمت بدگمانی و کوتاهی در امید بیرورد کار خود و بد خوئی و غیبت مؤمنان را ،
 و بآنخدائی که سوای او خدائی نیست که هیچ بنده ای کمان خود را بخدا خوب
 نکرد مگر آنکه خدا موافق او با او سیر میکند زیرا که او کریمست و جمیع

خیرات بدست اوست وحیا میکند از خلف گمان نیکوئی بنده خود و باطل ساختن امید او ، پس نیکو کنید به پروردگار خود گمان خود را و رغبت نمائید بسوی او بطاعت .

با کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد	فضل خدا را که تواند شماره کرد
چندین هزار صورت الوان نگار کرد	آن صانع لطیف که بر فرش کاینات
از بهر عبرت نظر هوشیار کرد	ترکیب آسمان و طلوع ستارگان
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد	توحیدگوی او نه بنی آدم است و بس
جان در رهش دریغ نباشد نثار کرد	سرچسبست تابطاعت او بر زمین نهم

* * *

که بر بخت و روزی قناعت نکرد	خدا را ندانست و طاعت نکرد
خبر کن حریص جهان گردد را	قناعت توانگر کند مرد را
که بر سنگ گردان نروید نبات	سکونی بدست آور ای بی ثبات
که تن پروران از هنر لاغرند	خردمند مردم هنر پرورند

اجرو و ثواب کسیکه مومن را شاد و خوشنود نماید

در حدیث وارد است : ان الهم یدیب الجسد - غصه بدن را آب میکند و در حدیث دیگر وارد است : الهم نصف الهرم - نصف پیری و شکستگی انسان از غصه است ، و در خارج هم ملاحظه میشود اشخاص حساس و غصه خور غالباً مریض میباشند و زود از دنیا میروند .

مؤلف گوید : چون گرفتاری بغصه و غم از اعظم مصائب روزگار است از این جهت در اخبار فضیلت زیاد ذکر شده از برای اشخاصیکه غصه و غمی از دل مؤمنی بزدایند چنانچه ما بعضی از آنها اشاره میکنیم .

اول: مرحوم مجلسی در بحار نقل میکنند که: یکی از دوستان و شیعیان حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام که در اهواز بود خراج زیادی از طرف والی و حاکم اهواز از او مطالبه میکردند که بکلی از هستی ساقط میگرددید و راه چاره‌ای از برای خود ندید جز اینکه خود را در مدینه حضور امام زمان خویش برساند و از آن حضرت تقاضا نماید توصیه‌ای در باره او بجا کند چون شنیده بود که او شخصی است در حقیقت شیعه و علاقه‌مند به حضرت موسی بن جعفر (ع) لذا بهر وسیله بود خود را پس از انجام مناسک حج در مدینه منوره حضور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسانیده و راه استخلاص خود را از حاکم خواست آنجناب این نامه شریفه را بجا کم نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان الله تحت عرشه ظلالا لا يسكنه الا من اصدق الى اخيه معروفاً او نفس عنه كربة او ادخل على قلبه سروراً وهذا اخوك والسلام .
 در زیر سایه عرش الهی قرار نمیگیرد روز قیامت مگر کسیکه در باره برادر خود نیکی کند، یا غصه‌ای را از قلب او بزدايد یا قلب او را خوشنود گرداند و صاحب نامه برادر دینی تو است والسلام .

نامه را آن شخص گرفت و باهواز بازگشت و شب تاریکی درب منزل حاکم آمد و آهسته درب را کوبید و گفت: فرستاده صابراست - از راه تقیه از موسی بن جعفر علیه السلام بصا بر تعبیر مینمودند - چون پیغام بجا کم رسید با کمال عجله با پای برهنه بدرب منزل آمد و آن شخص را در برگرفت و میان هر دو دیده‌گان او را میبوسید و میگفت: قربان این دیده‌گان که بجمال آقای من روشن گردیده و او را با اتفاق خویش باطاق مخصوص خود آورد و جای خود نشاید و خصوصیات حال آقا و وضع زندگی او را میپرسید و اظهار خورسندی میکرد، همینکه نام حضر ترا دید

بوسید و بردیده گذاشت و فوراً دفتر محاسبات آنشخص را آورد و قرض او را قلم زد و رسید او را با داد و سپس از لباس و پول و عطیه های ارزنده هرچه ممکنش بود از برای او آورد و گفت : آیا خوشنود شدی ؟ عرض کرد : آری بالله و او را با کمال احترام از خانه بیرون کرد و تادرب منزل هم از او مشایعت نمود .

آنشخص میگوید : بشکرانه این عمل سال دیگر هم ایام حج مکه مشرف شدم و سپس در مدینه حضور آقا قیام حضرت موسی بن جعفر (ع) آمدم و داستان حاکم را برای آنجناب بیان کردم حضرت صورتش از شنیدن این داستان برافروخته گشت و اظهار خوشنودی مینمود عرض کردم : مگر عمل حاکم با من شما را هم مسرور نمود ؟ فرمودند : بلی بخدا قسم عمل او مرا و جدم علی (ع) وجد دیگرم پیغمبر اکرم (ص) و خدا را خوشنود گردانید .

دوم : مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل میکند که : حضرت صادق (ع) فرمودند : خداوند وحی فرستاد بسوی حضرت داود (ع) که بنده ای از بندگان من يك حسنه بجای آورد و من او را برای آن حسنه میآمرزم و وارد بهشت میکنم داود عرض کرد : پروردگارا آن کدام حسنه است ؟ خطاب شد : یفرج عن المؤمن کربة ولو بتمره آنستکه غصه و غمی از دل مومن برطرف نماید .

در مدح حضرت ولی عصر عجل الله فرجه

ای حریمت کعبه توحید را در کن یمان	آستان مستجار است و درت دارالامان
پیش کرسی جلالت عرش کمتر پایه	بیت معمور جمالت قبله هفت آسمان
چرخ اعظم همچو گوئی در خم چو گان نست	خرگهت را که کشان آسمان یکر یسمان
شاهبازان فضای قدس را عنقاو قاف	یکه تازان محیط معرفت را قهرمان
شاهدزیبای بزم جمع و جمع و شمع جمع	دره بیضاء وحدت ناظم عقد جمان

هیکل جود فتوت را توئی انسان عین
 چیست با فرمان تو کلک قضا لوح قدر
 فیض سبحانی و آن لاهوت ربانی قرین
 مادرگیتی طفیل طفل مطبخ خانهات
 ای بطلعت صورتی بیرون زمرآت خیال
 در گلستان حقائق شاخه طوبی توئی
 خانه، وحی و نبوت را چراغ دودمان
 هر که در دیوان تو خدمتگذار و ترجمان
 امر کاف و نون و آنعزم همایون تو امان
 خوان احسان تر آباء علوی میهمان
 وی برفعت سر معنائی که ناید در گمان
 در چمن زار معارف قد تو سرو چمان

در ذم دخانیات

باید صد آفرین گفت بر انسان که در میدان نبرد گوی سبقت را از دست مار و
 افعی ربوده است، زیرا آنان بمختصر جرم دخانیات هلاک میشوند اما انسان بدست
 خود هفتاد سال ربه ونای و سینه خود را از جرم و کثافات دخانیات اندوده است و
 باز بصورت آدم زنده بر روی زمین راه میرود و از سینه‌ی که مخزن جرم دخانیات نموده
 دائماً سرفه میکند و زجر میکشد تا کی اجل او رسد و از تنگی نفس راحت گردد.
 چند شعریکه سروده شده بدین مناسبت ذکر میشود:

ایکه بادست خود آتش میزنی اموال خویش

سینه از دودش چو شب تاریک ظلمانی مکن

گر سخن رانی رها کن دود و در گردش مگرد

یاز مطبخ خانه با مردم سخن رانی مکن

دشمنی بر جان خود کردن ز نادانی بود:

در حضور مردم دانا تو نادانی مکن

دود از دود است که پیچد بر تو چون دود قز

در کف او مضمحل ملک سلیمانی مکن

بشنو از من این سخن گر عاقل و فرزانه‌ی

چون علی خود را براه دود قربانی مکن

موجبات غم

در سفیه البحار مسطور است که : شخصی حضور حضرت رسول اکرم (ص) مشرف شد - و عرض کرد : من ثروتمند بودم فقیر گشتم ، صحیح بودم مریض شدم ، عزیز بودم ذلیل گشتم ، همیشه قلبم با فرح و انبساط بود اکنون مثل اینکه غم عالم بمن رو آورده است و چنان راه ارتزاق بروی من بسته شده که هر چه روز تا شب میدوم بیش از قوت لایموت بدستم نمی آید مثل اینکه اسم من از دفتر روزی خوردند گان خدا محو گردیده حضرت فرمودند : ممکن است تو موجبات حزن و غم را برای خویش فراهم نموده باشی و لذا چنین گرفتار گشته ای عرض کرد : موجبات غم چیست ؟ فرمودند : ۱ - نشسته عمامه بسر بستن ۲ - ایستاده زیر جامه پوشیدن ۳ - ناخن خود را با دندان کندن ۴ - صورت خود را با دامن خویش خشک آیدن ۵ - در آب ایستاده بول نمودن ۶ - در بستر بروی صورت خوابیدن ۷ - از وسط کله گوسفند عبور کردن ۸ - ریش خود را با دندان جویدن ۹ - باخصیتین خود بازی کردن ۱۰ - بادیست راست استنجااء کردن ۱۱ - بریکتای در تکیه نمودن ۱۲ - بادیست چپ غذا خوردن ۱۳ - در میان قبور قدم زدن ۱۴ - در قبرستان خنده نمودن ۱۵ - از میان دو زن عبور نمودن .

داستان عبرت

یکی از موثق ترین رفیق صمیمی اینجانب که نامش را مجاز نیستم ببرم نقل کرد موقعیکه در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند شنیده که : شخصی از طلاب با آخرین درجه ضیق معاش بوده که اهل و عیالش غالباً گرسنه بسر میبردند ، فشار

کشکول عطاری

مضيقه و عزت گذران بجائی میرسد دلش تنگ میآید رو میکند با پای پیاده بمسجد جامع کوفه و آنجا بقبر شریف حضرت مسلم بن عقیل که در گوشه مسجد واقع افتاده پناه میبرد و مشغول زیارت و راز و نیاز و تضرع می شود.

در این حال بحضرتش معروض میدارد: یا مسلم عمویت علی بن ابی طالب (ع) راجع به قضایای مشهور و معلوم به پدرت عقیل آهن داغ گشته بردستش میگذارد بالاخره شما در نزد خداوند تبارک و تعالی قرب و منزلتی دارید گشایش و فرج مرا از خدا بخواهید سینه من تنگ گشته از حرم و مسجد بیرون و بطرف نجف رهسپار میگردد در بین راه می بیند يك سنگ شفاف و زیبا نظرش را جلب مینماید بر میدارد در دستش همینطور میآید تا میرسد بنجف یکنفر از آشناها می بیند میگوید: فلانی بینم این سنگ را درست نگاه میکند میگوید: اینرا ببرید فلان زرگر تا کاملاً معلوم نماید میبرد نزدش وقتیکه زرگر میبیند میگوید: بهتر این است ببرید فلان زرگر آن بهتر از من میشناسد بالاخره میبرند پیش آن زرگر آنهم کاملاً باذره بین اینور آنور نگاه میکند بعداً میگوید: این طور اشیاء را در بغداد فلان شخص یهودی خریدار این جوره چیزها میباشد بالاخره یکسر میبرد بغداد نزد همان یهودی آنهم کاملاً نگاه میکند و میگوید: من این سنگ را بمبلغ دوست دینار میخرم در همان مجلس مبلغ مذکور را میدهد خوشحال برمیگردد نجف اول يك خانه خریداری نموده وسایر لوازمات منزل مهیا مینماید. بعد از مدتی همان یهودی از بغداد سفارش مینماید بیایید بغداد کالت دارم آن شخص میآید بغداد یهودی میگوید: سنگ شما را من به دوهزار دینار در لندن به یکنفر فروخته بودم حال همان آدم سفارش نموده بعد از تحقیقات دقیق و کامل این سنگ قیمتی نبوده مرجوع میشود طلبه در جواب میگوید: خودت

با کمال دلخواهی خریداری نموده و منهدم تمامی پولها را خرج نموده دیناری در دست نیست یهودی میبندکار از کار گذشته چیزی عاید و وصول نمیشود میگوید: این چه سری بود که این سنگ این طور در نظر جلوه نموده تا شما به خانه و زندگنی برسید .

اثرات سبزیها

منقول از کتاب عجایب المخلوقات صفحه ۲۶۷ :

قت

پیرسی است گویند علف چهار پا میباشد و روغن او ریشه را زایل میکند و ریشه را بهتر از این دوا نیست .

عاقرقرها

اگر او را با سر که بیزند و در دهن گیرند درد دندان را زایل کند و دندان سست را سخت کند .

سهم (کنجد)

شیخ رئیس گوید: اگر عصاره ورق او بر سر نهند موی را دراز کند ، و بذر او نافع بود از برای ضربه و شقاق اگر طلا سازند و اگر بخورند تن را قریه کند خصوصاً که بمقشر باشد و بر لسع و گزیده فایده عظیم دارد ، و ادرار حیض تا غایتی که گفته اند بیم بود که بچه را از شکم بیندازد ، و اگر آنرا بریان کنند با بذر الخشخاش یا بذر الکتان در ماده منی بیفزاید .

ریواس

شیخ رئیس گوید که : ریواس طاعون را دفع کند و بصر را تیز کند ، و اگر عصاره او در چشم کشند از بهر دفع حصه دخانی نافع بود و اگر مست او را بخورد

مستی را دفع کند و غشیا را بنشاند .

خطمی

گیاهی مشهور است. اورا گلی سرخ و سفید هم باشد .

شیخ الرئیس گوید : اگر باسر که بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند بهق را زایل کند. و اگر بکوبند و بهر بهق طلا کنند چرب را نافع و اگر بجوشانند در آب و آب آنرا بیاشامند عسر البول و زادن دشوار را نافع بود ، و اگر ورق خطمی رومی یا کرات و تخم بکوبند و بر لذع مار و کژدم نهند نافع بود ، و همچنین از بهر جمله زهرها نافع بود ، و اگر سر بدان بشویند موی سر را نرم کند ، و اگر یکمقال از آن بیاشامند قولنج را نافع بود ، و اگر اورا بجوشانند و آب آنرا باقند بقاعده چای بیاشامند امراض صدر را نافع بود و خفقان را .

خس

یعنی کاهو - صاحب الفلاحة گوید : اگر خواهند که طعم کاهو بغایت خوش بود اوراق سفلابی اورا ببرند و اوراق بالائی بغایت خوش شود و ورق او برودت آورد و عطرش را بنشاند و باه را ضعیف کند ، و از برای اینمعنی زنان خادمان را پیوسته از آن دهند و زمانی که شوهر ایشان غایب باشد کاهورا باسر که خوردند شهوت را بنشاند ، و خوردن کاهو خواب آورد و باخرما خوردند تا تدارك برودت او کند و دماغ را ترکند و اگر بردهن افشانند سم عقرب را نافع بود .

اثر نعناع

نعناع معروف است و لطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودنه در آخر گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و قم معده و مفرح ، و مرفق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده ، و محرك باه و آروغ ، و کشنده

کرم شکم ، و آب او با سرکه قاطع نفت الدم ، و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غیشان وقی و هیضه ، و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهة درد سینه و پهلو ، و نضح رطوبات سینه و ریه ، و تنقیه آن مفید خصوصاً با هرسیاوشان بجوشانند ، و چون دو شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد اوست . و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار نمودن شیر منجمد پستان و نضح دمل ، و بانمک جهت گزیدن سگک دیوانه ، و مضموغ او جهت گزیدن عقرب و بتهنائی جهت بواسیر بغایت نافع ، و دافع درد سرد ، و بامویز جهت ورم اثیان و درد آن ، و حمول او قبل از جماع مانع حمل ، و قطور او باماء عسل جهت درد گوش ، و سقوط او یکدانک از عصاره او باروغن گل سرخ ناسه دفعه جهت خنازیر که درگردن ظاهر گردد بغایت مؤثر است .

تبصرة للعارفين

منظور از نوشتن این مقاله اینست که قارئین و مطالعه کنندگان توجه کامل نمایند که علت و سبب چیست که بعضی از مردم موفق و موید هستند به اعمال صالحات . در کتاب نجم ثاقب صفحه ۲۴۹ حکایت از سید رضی الدین محمد بن محمد آوی که او را سید علی ابن طاوس به برادری اختیار فرمود از کسانی میباشد که خدمت حضرت بقية الله عجل الله فرجه مشرف شده اند ، نوعی از استخاره را از آنجناب روایت نموده چنانچه علامه و غیره نقل کرده اند .

در حکایت نگاه داشتن ابریق و منع سید از فیض نماز شب اشاره ایست بتصدیق آنچه در اخبار معتبره رسیده که عقوبت پاره ای از گناهان محروم شدن از جمله عبادات است ، و در خصوص نماز شب کلینی و صدوق از جناب امام جعفر صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود : هر آینه مرد میگوید دروغی پس محروم میشود بسبب

آن از نماز شب پس چون محروم شد از نماز شب محروم میشود بجهت آن از روزی، و مراد از روزی روزی حلال است اگر مراد اسباب زندگی جسمانی باشد از مأكول و مشروب و غیر آن و گرنه مراد علوم و معارف و هدایات خاصه است که قوام حیات روح به آنست.

و نیز هر دو بزرگوار روایت کرده اند که: مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد پس گفت: بدرستی که من محروم ماندم از نماز شب پس امیر المؤمنین (ع) فرمود: تو مردی هستی که مقید نمود ترا گناهان تو

در عدة الداهی مرویست که رسول خدا (ص) فرمود: بدرستی که گاه مرتکب میشود بنده گناهی را پس فراموش میکند بسبب آن علمی را که آموخته بود.

و در کتاب جعفریات مرویست که: امیر المؤمنین (ع) فرمود: گمان نمیکنم احدی از شما فراموش کنید چیزی از امر دین خود را مگر بجهت گناهی که بجا آورده آنرا.

و نیز در عدة مرویست که خداوند وحی کرد به داود (ع) که: من کمترین چیزی که خواهم کرد بینده ای که عمل نمیکنند به آنچه میداند از هفتاد عقوبت باطنیه اینک بر میدارم از دل او حلاوت ذکر خود را.

و در معالی الاخبار مرویست از حضرت سجاد (ع) در خیر طولانی در تقسیم گناهان و در آنجا فرمود: گناهی که روزی مقسوم را برگرداند اظهار بی چیزی کردن، و خواب ماندن، و نماز عشاء و صبح را از دست دادن، و نعمت الهی را کوچک شمردن، و از معبود خود شکایت داشتن است.

حکایت

در کتاب دارالسلام نقل از امام جمعه رشتی شده که فرموده بود: سفریکه باصفهان رفتم روزی با اتفاق نوکریکه همراه داشتم بقصد تخت فولاد از برای

زیارت اهل قبور رفتم در بین راه چون پیاده میرفتم خسته شدم و بنو کرم گفتم ایگاش قلیان برداشته بودیم و اینجا در کنار آب زاینده رود قلیانی میکشیدیم تازفع خستگی ما میشد بعداً رفتم تا اینکه رسیدیم بقبرستان تخت فولاد نوکر من در اول قبرستان نشست و لکن من در قبرستان گردش میکردم و از برای اموات فاتحه میخواندم و چون شب جمعه نبود قبرستان خلوت بود و فقط در آخر قبرستان دیدم شخصی حصیری در زیر پای خود انداخته و چمدانی در کنار خود گذاشته و نشسته است بطرف او رفتم چون نزدیک رفتم او بمن سلام داد از سلام او دانستم شخص ملائی است و کم کم دیدم درمن عظمت او جلوه میکند بنحویکه در سخن گفتن با او خود را گم کرده ام .

اول مرتبه فرمود : چرا با اینکه اسلام دستور داده وارد بر مورود سلام کند شما که بر من وارد شدید سلام نکردید ؟ عرض کردم : میخواستم نزدیکتر بیایم و سلام کنم فرمود : نه اصلاً سلام کردن بر توگران بود سپس فرمودند : مثل اینکه میل داشتی اینجا قلیانی بکشی قلیان در چمدان من هست او را مرتب کن تا بکشیم عرض کردم : نوکرم را صدا بزنم بیاید قلیان را مرتب کند فرمودند : نه خودت قلیان را مرتب کن من چمدان را باز کردم قلیانی مرتبی دیدم با تنباکوی نم کرده ، فوراً قلیان را مرتب نمودم و بافندک ذغال مو که سر قلیان گذاشته بودم روشن کردم و مشغول قلیان کشیدن شدم .

دوم فرمودند : دو قبر پیغمبر در این قبرستان است اگر میل داری قلیان را در میان چمدان بگذار تا تو را بزیارت قبر آنان ببرم من فوراً سر قلیان را خاموش نمودم ، و مرا در دو نقطه از قبرستان برد و بزیارت نامه مخصوصی آن دو پیغمبر را زیارت کردیم من عرض کردم : از شما زاد سفری میخواهم فرمودند : دنیا

چندان غصه ندارد که تو زاد سفر از من بگیری عرض کردم: پس دعائی بیاد من بدهید تا اینک در شدائد بخوانم فرمود: بنویس عرض کردم: کاغذ ندارم فرمود: برویم در چمدان کاغذ هست برگشتیم فرمود: از چمدان کاغذ بیاور زود باش من باید مازندران بروم، من در چمدان کاغذ زیادی دیدم. ولیکن اصلاً از قلیانیکه خودم در او گذاشتم اثری نبود خیلی تعجب کردم ناگاه بانگ بر من زد بنویس: یا محمد یا علی یا صاحب الزمان ادر کنی ولا تهلکنی.

من عرض کردم: محمد و علی و امام زمان چون سه نفرند پس باید بنویسیم ادر کنی ولا تهلکونی که صیغه جمع باشد فرمودند: دو جمله اخیر استغاثه بامام زمان است و او یکی است پس همان ادر کنی ولا تهلکنی درست است شیخنا، چون این کلمه را فرمودند من دیگر کسی را ندیدم از نو کرم پرسیدم شخصیکه من با او صحبت میکردم کجارت؟ گفت: کسی باشما نبود برگشتیم و شبها از این موضوعی که دیده بودم خوابم نمیرد تا از اصفهان بکاشان آمدم، و در کاشان چون صیت فضل آقای شیخ محمد تقی را شنیده بودم بدیدن او آمدم و او را عالم بسیار بانقوی دیدم و او هم چون مرا شناخت اظهار کرد که میل دارم امشب در منزل ما بمانی قبول کردم و شب را در نزد او ماندم، در موقع خواب دو رختخواب در اطاق پهن کرد یکی از برای خود و دیگری از برای من بمجرد اینکه خوابیدم صدا زد حضرت آقای امام جمعه زیارت شما امام عصر (ع) را در تخت فولاد اصفهان مبارک باشد فقط از او دعا گرفتی اگر اصرار نموده بودی زاد سفر هم بتو میداد آری ماهم گاهی که حضورش مشرف میشویم از ابهت و عظمت او آنچه را میخواهیم سؤال نمائیم فراموش میکنیم، من از رختخواب پریدم که دست و پای و صورت آشیخ محمد تقی را ببوسم نگذاشت و فرمود: این اسرار را بکسی مگو.

یکی از شعراء قرن دوم که بسیار اشعار عالی سروده راجع به توحید و بی‌اعتنائی برای دنیای دنی بنام ابوالعتاهیه این کلام منسوب به مشارالیه میباشد.

و فی کل شیء له آیه
تدل انه واحد .

وشیخ سعدی شیرازی هم گفته است :

برگ درختمان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفترست معرفت کردگار
هر گیاهی که از زمین روید
و حده لا شریک له گوید

خواص مار

اولا مار در حدود هزار سال عمر میکند ، هر سال یکمربه قالبی از پوست خود بتمامی بیرون میآید ، و دارای سی دنده میباشد که هر گاه تا نصف بدن او در سوراخی رود که اضلاع او گیر کند هیچ کس گرچه پهلوان باشد نمیتواند او را بیرون کشد و بسا باشد که از کمر نصف شود و از سوراخ بیرون نیاید ، و هر گاه چیزی را مثل جوجه و امثال آن بخورد چون درستی فرو میدهد خود را بر درختی می پیچد و فشار میدهد تا اینکه استخوانهای او درهم شکسته شود که بتواند معده اش او را هضم نماید ، زبان مار مشتق میباشد نه آنکه دو زبان داشته باشد ، چشم او گردش نمیکند بلکه مثل میخ در حلقه ثابت است و هر گاه چشم یادندان یادم او کنده شود دو مرتبه مثل اول روئیده میشود و هر گاه چشم مار سفید شود که دگر جایی را نه بیند چشم خود را بر زاریا نج یعنی بادیان که گیاه معروفی است میکشد فوراً آب چشم او گرفته میشود و بینامیکردد .

خواص ملخ

کسیکه به عسر بول مبتلا است و بول او قطره قطره میآید اگر خود را بملخ دود دهد بزودی این مرض از او دفع میشود ، و کسیکه بمرض استسقاء مبتلا است

وزیاد آب میخورد اگر دوازده عدد ملخ بگیرد و سر آنهارا بادمشان بزند و با مقدار
کل یاس جوشانده و بخورد بسیار نافع است .

خواص وزغه یعنی سوسمار ترکی کرتمکله

مثل مار است و پادارد مار مولک هم میگویند بقدری سم دارد که اگر از
روی خوردنی رد شود آن خوراک مسموم میشود اگر خود را به نمک زاری برساند
در او میغلطد و نمک همراه خود میآورد ، و هرگاه از نمکی که بر بدن اوست
بانسای بنشیند یا از او بخورد مبتلا بمرض برص میشود ، و اگر خون او را بجائیکه
بواسطه داء ثعلب موی او ریخته است بمالند موی او روئیده میشود ، و کبد او درد
دندان را ساکت می کند ، و اگر گوشت او را بر جائیکه عقرب یا مار زده است
بگذارند زهرش کشیده می شود ، اگر پوست او را بر روی فتق گذارند بسیار
نافع است .

وزغه در خانه ای که بوی زعفران آید داخل نمی شود .

خواص خوگ

اگر زهره او را بر بواسیر بگذارند بسیار نافع و بزودی او را معالجه مینماید
کسیکه به سنگ مثانه مبتلا باشد اگر زهره او را بخورد بسیار نافع است هرگاه
زهره او را با سر که ضما د کنند و بر جراحت بگذارند نافع است .

خواص بوزینه

بنابر نقل دمیری در حیاة الحیوان پوست او را بر هر درختی بیاویزند سرما
در او اثر نمیکند و اگر از پوست او غربالی درست کنند هر دانه را در او بریزند از
شر ملخ و سایر آفات آن زراعت سالم میماند ، هرگاه طعامی مسمومی جلو بوزینه
گذارند اگر سم او بسیار کم هم باشد او میفهمد و هرگز از او نمیخورد و لذا سلاطین از

برای آنکه مبادا غذای آنها را مسموم کرده باشند غالباً بوزینه‌ها نگاه میداشتند که توسط او غذای خود را آزمایش نمایند مبادا مسموم باشد .

خواص خفاش (شب پره)

اگر سر او را در بالشی بگذارد هر کس سر بر آن گذارد خوابش نمیرد ، اگر سر او را در ظرف مسی باروغن زنبق خوب بپزند بدست و پائیکه رعشه دارد بمالند بسیار نافع است ، و اگر بفالچ یا کسبکه ورم آورده بمالند بهبودی حاصل میشود ، وزهره او را اگر برفرج زبیکه زائیدن بر او سخت است بمالند بزودی وضع حمل او میشود ، و زبیکه خون ریزی دارد پیه او را شاف کند و بر دارد بسیار نافع است .

مردیکه بتقطیر بول مبتلا است اگر پیه او را بعورتش بمالند شفا می‌یابد ، و اگر خون او را همان مقدار شیر مخلوط نمایند و بعانه کسی که هنوز موی در عانه‌اش روئیده نشده بمالند هرگز در عانه او موی روئیده نمیشود ، اگر همانطور کسی موی زهار را بر کند و زائل کند و سپس از خون او با شیر بمالند دیگر موی در نیاید .

عجایب خلقت خفاش

اولا روز نمیتواند مثل سایر پرندگان در پی آب و دانه و غذا از برای خود و بچه‌هایش برود در عوض حکیم توانا دو ساعت از اول غروب و طلوع آفتاب را که پرندگان دگر در آشیانه های خود آرمیده اند میدان گرم پراستفاده از برای او قرارداده که از آشیانه خود بیرون می‌آید و دهان خود را میگشاید و مقداری در اطراف پرواز میکند و از پشه‌ها و ملخهای جو صید میکند و بزودی سیر شده با آشیانه خویش بر میگردد ، و مرغان چشم دار باید از صبح تا غروب بهزازان

زحمت و خطر آمد و شد کنند تا اینکه شاید خود را سیر نمایند ولیکن خفاس بدو ساعت بدون خطر خود را سیر نموده با شیانه خود بر میگردد و در نزد بجهای خود که یا سه یا هفت عدد است آسوده میخوابد و آنها را تا شب شیر میدهد و نوازش مینماید .

روزی حضرت صادق (ع) از کسی سؤال فرمودند که مردم میگویند : خفاس فقط هوا میخورد حضرت فرمودند : اگر حیات او تنها بهوا بود خداوند باو دندان نمیداد زیرا خدا کار عبث نمیکند و بعلاوه بول و فضله نداشت پس دندان و بول و فضله دلیل است بر آنکه چیز جویدنی میخورد..

راوی عرض کرد : پس با اینکه او روز آرمیده است از کجا ارتزاق میکند؟ فرمود : در اوائل شب و روز پرواز میکند حشرات را در هوا صید مینماید .

علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه مفصلی راجع به خفاس دازد و آثار صنع خدا را در او بیان میکند تا اینکه میفرماید : فسبحان من جعل الليل لها نهاراً و معاشاً و النهار سکناً و قراراً .

حکایت

در کتب تواریخ ضبط است : روزی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح در مسجد نشسته بود که ناگاه شخصی باحال پڑ مردگی و ساق پای پراز خون وارد مسجد شد چون چشمش بحضرت رسول افتاد حضور آن حضرت عرض کرد : از برای نماز صبح میآمدم ناگاه سگ فلان شخص یهودی که در همسایگی منزل دارد پرید و پای مرا مجروح کرد و از فضیلت نماز جماعت صبح محروم گشتم ، شخص دیگری هم برخاست و عرض کرد : آری من هم روزی بدست آن سگ مبتلا گردیدم و از نماز صبح محروم گشتم ، شخص ثالثی هم بهمین نحو از

دست سگ یهودی شکایت کرد .

حضرت فرمود : اگر چنین است کشتن آن سگ واجب است زیرا سگ عقور را باید کشت و باتفاق اصحاب خود متوجه منزل یهودی گردیدند چون به یهودی قضیه را اطلاع دادند فوراً رفت سگ را قلاده کرد و از خانه بیرون آورد اما بمجرد آنکه آن سگ چشمش بجمال دل آرای خاتم النبیین (ص) افتاد باعجاز آنجناب بسخن آمد و بحضرت سلام کرد بنحویکه تمام اصحاب شنیدند سپس عرض کرد : من با این چند نفریکه بشما شکایت از من نموده اند دشمنم و روزی آنها را خواهم کشت مگر آنکه از عقیده و رفتار خود توبه کنند زیرا آنان جلسه مخفیانه در منزل میکردند و روزی هم در منزل صاحب من همین یهودی بودند و مشورت در قتل علی (ع) پسر عم تو میکردند شخص یهودی بدیدن این معجزه مسلمان شد و منافقین هم توبه نمودند . شعر :

ایکه خواهی در تمام عمر خود آسوده باشی

در حصار آهنین دور از بلایا بوده باشی

نکته ای گویم تو را بشنو مکن هرگز فراموش

تا همیشه شاد و خندان خوش دل و فرخنده باشی

بدنیا دل نه بندد هر که مرد است

که دنیا سر بسر اندوه و درد است

بقبرستان گذر کن تا به بینی

که دنیا با رفیقات چه کرده است

راجع به سکوت

چون سخن گفتن غالباً از خطر خالی نیست لذا دستورات موکده از طرف شارع اسلام راجع بسکوت بما رسیده که مبادا کسی مبتلای بضرر کلام بیهوده و لغو گردد .

مرحوم صدوق در خصال از حضرت صادق (ع) نقل میکند که آنحضرت فرمودند: ما عبد الله بشئ افضل من الصمت والمشى الى بيته : یعنی خدا عبادت کرده نشده بچیزی که بهتر باشد از سکوت و رفتن بزیارت خانه او .
وقال رسول الله (ص) بعلي (ع) عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان و عون لك على امر دينك : یعنی پیغمبر اکرم (ص) بعلي (ع) فرمودند : بر تو باد طول سکوت بدرستی که سکوت شیطان را دور مینماید و تو را بر امر دین کمک میکند .

فائدة

در مقنعه از امامین همامین صادقین علیها السلام نقل شده که فرمودند : کسیکه اذان و اقامه بگوید و مشغول نماز شود خداوند امر میکند دو صف از ملائکه در نماز باو اقتداء کنند و کسیکه فقط اقامه تنها را بگوید يك صف ملائکه باو اقتداء میکنند ، مستحب است بین اذان و اقامه پایك قدم جلو بگذارد و دعا بخواند یا سجده کند .

و گفتن اذان در منزل موجب برکت و رفع بلا میشود چنانچه در دهوات راوندی از هشام بن ابراهیم نقل شده که گفت : من مبتلا بمرض و نداشتن اولاد بودم و از این دو امر حضور حضرت امام رضا (ع) شکایت نمودم بمن فرمودند : در منزل خود با صدای بلند اذان بگو چون قریب یکسال این وظیفه را مراعات نمودم خداوند تبارك هم کسالت مرا بر طرف نمود و هم اولاد زیاد بمن عنایت کرد .

و هر که چهل روز خوردن گوشت را ترك نماید اخلاق او زشت خواهد شد ، مستحب است در گوش او اذان گفته شود ، هم چنین بچه ای که بدنیا می آید مستحب است در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود ، و مستحب است هر کس هر کجا صدای مؤذن را شنید آهسته با او متابعت نماید اگر چه در حال تخیلی باشد ، و در این مورد حضرت صادق علیه السلام فرمودند : ذکر الله حسن علی کل حال یعنی ذکر خدا در همه حال نیکو است .

هکایت

در کتاب منتقم حقیقی نقل شده است که : یکنفر از علمای نجف اشرف بنام آقای شیخ حسن میگوید : شوق زیارت و ملاقات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بر سرم افتاد بنحویکه دیگر طاقت صبر نداشتم تا اینکه مراجعه نمودم بوظائفیکه انسانرا موفق بزیارت آن بزرگوار میکند . من جمله در کتابی یافتم که هر کس چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله که در یکفرسخی نجف اشرف واقع است برود و اعمال آن مسجد را بجا آورد موفق بزیارت امام عصر (ع) میشود لذا تصمیم گرفتم که این عمل را هر چند برای من بسیار مشکل است انجام دهم تا شاید فیض حضور مبارک آنجناب نصیبم گردد ، تا حدود سی و چهار شب چهارشنبه این عمل را بجای آوردم شب چهارشنبه سی و پنجم قدری حرکتم از نجف بطول انجامید حدود مغرب رسیدم بکمیل که بیرون شهر نجف و آخر وادی السلام است بین کمیل و مسجد سهلا تمامش بیابان بود لذا مرا ترس فرا گرفت که يك فرسخ راه را در بیابان چطور تنها بروم میخواستم برگردم دلم راضی نشد که وظیفه سی و چهار هفته خود را خراب نموده از ارفع ید نمایم آخر الامر توطین نفس نموده بطرف سهله حرکت کردم و از ترس جان خود میلرزیدم و میدویدم .

کشکول عطاری

تا اینکه رسیدم بخندق کوفه که نزدیکهای مسجد زید واقع است ناگاه شنیدم کسی مرا از عقب سر با سم خود و پدر صد امیزند چون بعقب سر توجه نمودم دیدم شخصی بزی مردم عرب با کیفه و عقال که عبای بسیار عالی بر روی لباسهای خود افکنده بود در دنبال من می‌آید و صورت زیبای او بنحوی در من جلوه کرد که آنچه بغاطرم بود فراموش نمودم و فقط خیره خیره بجمال دل آرای او تماشا میکردم ، مصراع .

گوش به بینی دست از تریج بشناسی روا بود که ملامت کنی ز لیخارا
 و من هر گز تصور نمی‌کردم که این آقا امام زمان من و آنکسی است که من بسراغ او می‌روم ایستادم تا اینکه نزدیک آمد و بر من سلام کرد جواب سلام او را دادم ، فرمود : شیخ حسن شب تار یک تنها کجا می‌روی ؟ عرض کردم : قصد مسجد سهله را دارم فرمود : مگر حاجت مهمی داری ؟ عرض کردم : تشنه زیارت امام عصر می‌باشم و می‌خواهم شاید بدین وسیله این سعادت عظمی را درک نمایم لبخند بروی من زد و فرمود : من هم قصد مسجد سهله دارم و باشما می‌آیم و باهم روان شدیم تا اینکه بمسجد زید رسیدیم که در کنار مسجد سهله قرار دارد دیدم بطرف مسجد زید رهسپار گردیدم و فرمود : مسجد زید هم خوب است دو رکعت نماز تعحیت مسجد بخوانیم و باتفاق هم بمسجد زید رفتیم .

پس از دو رکعت نماز تعحیت مسجد آقا شروع کردند بخواندن دعائیکه باید بعد از نماز خوانده شود من دیدم گویا در دیوار و سنگ ریزه‌های مسجد با او دعاء می‌خوانند مرا بهت عظیمی فرا گرفت که این چه منظره ایست ولیکن متوجه نشدم که این نعمه داری از حنجره امام عصر است که در دیوار با او هم ناله می‌باشد پس از نماز به من رو کرد و فرمود : شیخ حسن شام خورده‌ای ؟ عرض کردم : نه من غذا همراه ندارم در مسجد سهله غذا می‌خرم فرمودند : من غذا دارم و سفره‌ای از زیر عبای

مبارک بیرون آوردند و گشودند دیدم دو قرص نان و چند دانه خیار سبزی که از ته آنها آب میچکید مثل اینکه الساعة آنها را از بوته کنده اند با اینکه آنوقت در عراق فصل خیار نبود در آن فصل در بازار نجف يك دانه خیار هم یافت نمیشد بایکدیگر غذا خوردیم و روانه بمسجد سهله شدیم و در تمام مقاماتیکه مسجد دارد نماز خواندیم ، و در آخر مقامات مسجد که معروف بمقام حضرت صادق (ع) است نشستیم من عرض کردم : خسته شدیم اگر اجازه دهید من اینجا آشنا هستم بروم قلیان و قهوه و چاهی تهیه کنم بیاورم فرمودند : ما از فضول معاش دوریم و هرگز خود را باین چیزها معتاد نمیکنیم من هم بعداً که متوجه شدم این آقا امام زمان بوده لب باینگونه چیزها نزد .

فرمودند : آقا شیخ حسن استخاره بلدی بگیری ؟ بمن بر خورد کرد که این مرد معلوم میشود مرانشخص بی سواد می داند والا استخاره داهر کس بلد است میخواستم سخن نندی بگویم ولكن خود داری نمودم و عرض کردم بلی استخاره قرآن و تسبیح هر دو را خوب بلد میباشم فرمود : استخاره با تسبیح را چطور میگیری ؟ عرض کردم : يك بنحو الاستخاره با تسبیح معروف باستخاره امام زمان است ومن غالباً آن استخاره را میکنم فرمود : اورا از برای من شرح ده عرض کردم : تسبیح را بدست میگیرم و سه مرتبه میگویم : اللهم صل علی محمد و آل محمد استخیر الله بر حمته خیرة فی عافیة و يك قبضه از دانه های تسبیح را در دست میگیرم و سپس دو تادو تا میاندازم باقی مانده اگر دو تا باشد حکم بیدی استخاره میکنم و اگر یکی باشد استخاره را خوب میدانم فرمودند . شیخنا درست استخاره نمیکنی به نحوی که گفتم استخاره کن و اگر باقی مانده دو باشد استخاره بد است ولكن اگر یکی باقی بماند یقین بخوبی حکم استخاره مکن بلکه قصد ترك آن عمل بنما و سپس

استخاره کن اگر ترك آن عمل بد است آنوقت حکم بخوبی استخاره کن والا اگر عمل و ترك هر دو خوب باشد استخاره میانه است :

شیخ حسن میگوید : از بیانیۀ آن مرد فهمیدم شخص ملای با اطلاعی است و از اورعبی بر من عارض شد عرض کردم من تعقیبات زیاد بلد هستم و لکن میل دارم شما هم دعائی بمن یاد دهید که بعد از نمازها بخوانم فرمودند : بعد از هر نماز این دعا را بخوان :

اللهم سرحنی من الهموم والغموم ووحشة الصدر . سپس فرمودند : بعد از نماز صبح سورۀ یس ، و بعد از نماز ظهر سورۀ عم ، و بعد از نماز عصر سورۀ نوح ، و بعد از نماز مغرب سورۀ واقعه ، و بعد از نماز عشاء سورۀ ملك بخوان . عرض کردم : قنوت نماز زیاد بلد هستم و لکن میخواهم شما قنوتی بیاد من دهید که افضل از همه باشد فرمودند : این قنوت را بخوان :

اللهم صل علی محمد وواله اللهم انی اسئلك بحق فاطمة واینها و بعلها و بنیها ولسر المستودع فیها ان تصلى علی محمد وواله ان تفعل بی ما انت امله ولا تفعل بی ما انا امله برحمتك یا ارحم الراحمین .

شیخ حسن میگوید : سؤال کردم ما اگر خواسته باشیم کتابی را مدرك قرار دهیم و از روی او فتوی بنویسیم بیجه کتابی مراجعه نمائیم؟ فرمودند : بکتاب شرائع محقق زیرا تمام مطالب آن مطابق با واقع است مگر دو سه مسئله آن که اشتباه نوشته شده است .

شیخ حسن میگوید : پرسیدم من از سفر آخرت بسیار میترسم چه عملی بجا آورم بحال من خیلی منتج باشد؟ فرمودند : این چند عمل را بجا آور که از برای سفر آخرت بسیار نافع است اول از برای امواتی که کسی را ندارند تا از برای آنها خیری

بجا آورند یا اگر کسی راهم دارند بیاد آنها نیستند تو کار خیر بجا آور و قبور آنها را زیارت کن و قرآن از برای آنها بخوان، دوم هر چه میتوانی زیارت قبر امام حسین (ع) مشرف شو که از برای دنیا و آخرت تو بسیار نافع است.

شیخ حسن میگوید: حضور او عرض کردم: اگر اجازه دهید من تا بیرون مسجد بروم و برگردم فرمود: برو بمجرد آنکه از مقام امام صادق (ع) قدم پائین گذاشتم متوجه شدم نکند این آقا امام زمان من باشد نگاه کردم او را در جای خود ندیدم و بهر کجای مسجد دویدم او را نیافتم.

علم الهام

حدیث علم الهام که بلسان بهتر میتوان آنرا علم اعطائی و موهبتی نامید علمی است که بدون تعلیم و تعلم ظاهری و متداول زمان بعنایت خداوند متعال بر قلوب افرادی خاص عنایت میگردد، و ناخوانده و نا نوشته انسان در آن علم تبهر و آشنائی پیدا میکند بحدویکه از علوم اکتسابی بهتر و برتر میتواند آنرا درک و از آن استفاده نماید، بطوریکه از لسان روایات استفاده میشود این علم موهبتی که مختص بقلوب متوجه به خالق و با افراد زحمت کشیده ایکه بر اثر صرف وقت و ریاضت بسیار در کارها با آنها از طرف خداوند متعال افزایه میگردد و از اینجاست که مشهور است: لیس العلم بکثرة التعلم بل هو نور یقذفه الله فی قلب من یشاء یعنی دانستن به زیادتی یاد گرفتن نیست بلکه او نور و روشنائی است که خداوند در قلب کسی که می خواهد قرار می دهد.

بنابر این این علم همانطور که احتیاج به تعلیم ندارد زمان هم در او بی اثر است زیرا امکان دارد در طفل چند روزه نیز این علم افزایه گردد کما اینکه قرآن مجید درباره حضرت عیسی (ع) در سوره مبارکه مریم آیه ۳۰ میفرماید: فإشارت الیه

قالوا كيف تكلم من كان في المهدي صياقال اني عبدالله آتاني الكتاب وجعلني نبيا يعني مريم بهسوی عیسی اشاره نمود گفتند : چگونه ما با طفلی که در گهواره است سخن بگوئیم عیسی گفت من بنده خدا هستم بمن کتابی عطا فرموده و مرا پیغمبر قرار داده ، و در سوره و الشمس میفرماید آیه ۸ : فالهمها فجورها وتقویها ، و در کتاب دائرة المعارف مهرجانی جلد ۱۱ ص ۱۹۱ متذکر است که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود : سه روز ابتداء تولد من که در خانه کعبه میمانم خاص خداوند متعال قرار گرفتم و از نعم بهشتی خود و مادرم استفاده کردم عنایت از ذات اقدس الهی بر من شد که نعمت علم الهام بود و از خانه کعبه که بیرون آمدم و مادرم مرا بدست رسول خدا (ص) داد که بایشان چنین عرض کردم : اللهمنی الله تعالی .

و نیز در کتاب منابر العلیه ص ۱۶۷ و در کتاب زندگانی چهارده معصوم بقلم گلپایگانی ص ۱۳۸ متذکرند که : آنحضرت در همان ملاقات اول با رسول خدا (ص) عرض کرد : یا رسول الله اجازه بده بخوانم حضرت فرمود : چه بخوانی؟ امیر المؤمنین عرض کرد تورات موسی ، و انجیل عیسی ، و زبور حضرت داود و صحف انبیاء (ع) را ، و با اجازه رسول خدا (ص) يك يك آنها را تلاوت نموده سپس اجازه خواستند که قرآن هم که تا آنوقت هنوز نازل نشده بود بخوانند و با فرمان پیغمبر اکرم (ص) آیه از اول سوره مؤمنون قرائت کردم .

بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون .

علم اغذیه شناسی

طریقه استفاده از اغذیه که برای هر ذی روحی لازم و واجب است که در تمام مدت عمر از آن استفاده برد علمی است بسیار ارزنده که مانند دیگر علوم است ، از حضرت امیر المؤمنین (ع) ضمن روایاتی بسیار رهنمائی های فراوان فرموده اند که

چه باید خورد و چگونه باید خورد که با رعایت اختصار در این حدیث چند جمله از فرمایشات آن بزرگوار تذکره داده میشود .

۱ در کتاب کفایة الواعظین جلد ۱ ص ۵۹ مینویسد که حضرت علی (ع) دربارهٔ غسل میفرماید : اشرف المطعومات العسل یعنی بهترین خوراکی ها عسل است .
 ۲ - در جلد هشتم کتاب اولین دانشگاه ص ۱۹۳ مینویسد حضرت (ع) فرمود : علیکم باللحم فان اللحم ینبت اللحم یعنی بر شما باد گوشت خوردن بدرستی که گوشت خوردن در بدن گوشت می‌رویاند .

از هر چه بگذری سخن دوست بهتر است

قضیهٔ آشنا شدن مرحوم مبرور عارف و حمید عصر جناب شیخ رجبعلی خیاط طهرانی باشیخ کریم پاره دوزمر دکامل عیار که شخص شخیص ولی عصر عجل الله فرجه به دردگان مشارالیه تشریف می‌آوردند و آنهاییکه زمان حیات ایشان را درک نمودند فعلا در قید حیات میباشند و به خود حقیر مؤلف کتاب اشخاص با اعتماد گفتند که ذکر دائمی مرحوم مبرور جناب شیخ کریم پاره دوزصلوات بوده باین معنی اورا شیخ کریم صلواتی میگفتند .

برگردیم سر مطلب وقتی جناب شیخ رجبعلی به اولین ملاقات جلسهٔ جناب شیخ کریم حاضر میشود میبیند که لباس ظاهری جناب شیخ کریم در وضع کهنه و مندرس میباشد در قلبش تصمیم میگیرد که لباسی به ایشان داده شود بعد از لحظهٔ جناب شیخ کریم رومیکنند به جناب شیخ رجبعلی میفرماید : از این فکرهایی که کردی بگذر فوراً میفهمد مقام جناب شیخ کریم را و بعداً رفاقت و صمیمیت داشته تا آخر عمر ، بعد از رحلت جناب شیخ کریم شبی از شبها مرحوم شیخ رجبعلی جناب شیخ کریم را رویاً میکهد و در ضمن صحبت درخواست مینماید فلان علم و مطلب را بمن

ارائه دهید در جواب شیخ کریم میگوید: من میگویم فلان مطلب را بشرط اینکه شما وقتیکه در جلسه مسجد جامع طهران با رفقاء بودید يك پسر بچه از جماعت بچه‌ها می‌آید پیش شما مینشیند و شما او را بمسائل و هدایت آشنا میسازید اگر اجر آن عمل را بمن ارائه بدهی تایادت بدهم مرحوم شیخ رجلی میگوید نه نمیدهم. معلوم میشود عملی نیست مثل عملی که انسان شخصی را به راه هدایت و اسلام و ابداً دارد، از اینجاست آیه وافی هدایه و من احیی النفس فکانما احیی الناس جمیعاً یعنی اگر کسی یکنفری را زنده کند گویا که همه مردم را زنده نموده.

و دیگر از اشخاص موثق و متدین شنیدم که وقتیکه حضرت حاج آقا یحیی سجادی پیش نماز مسجد معروف حاج سید عزیزالله و خود حقیر سالها با ایشان نماز خوانده‌ام در مجلس جناب شیخ کریم حاضر میشد و به آب ریختن به دست شیخ کریم افتخار میکردند رحم الله معشر الماضین که بمردی جهان سپردندی.

در سفینه البحار از ابن مسعود نقل شده که: حضور حضرت رسول اکرم (ص) عرض کرد: کدام يك از عبادات در نزد خدا محبوب تر میباشد؟ فرمود: بجا آوردن نماز در اول وقت، بعد فرمودند: یا بن مسعود کسیکه امر نماز را سبک شمارد خداوند او را مبتلا میکند به پانزده خصلت و گرفتاری ۱ - برکت از عمر او برداشته میشود ۲ - برکت از مال او بیرون میرود ۳ - طراوت ایمان از صورت او برداشته میشود که هر کس بصورت او نگاه کند تشخیص میدهد تارك الصلوة است ۴ - دعای او بطرف آسمان نمیرود ۵ - مشمول دعای صالحین نمیکرد ۶ - در حال ذلت از دنیا میرود ۷ - تشنه و گرسنه جان میدهد ۸ - خداوند ملکی را در قبر او مسلط نمیکرد تا اینکه او را عذاب نماید ۹ - قبر بر او تنگ میشود ۱۰ - قبر او تاریک میگردد ۱۱ - در روز قیامت خداوند ملکی بر او مسلط میگردد تا اینکه

اورا بصورت درصحرای قیامت میکشاند و مردم بسوی او نظر میکنند ۱۲- حساب قیامت بر او دشوار میگردد ۱۳- خداوند بسوی او نظر رأفت نمیکند ۱۴- خداوند او را از گناه شستشو نمیکند ۱۵- از برای او عذاب دردناک مهیا میباشد.

در معجزات حضرت امام حسن عسکری (ع)

از عیسی بن صبیح روایت است که گفت در اوقاتی که مادر محبس بودیم حضرت امام حسن عسکری (ع) را نیز حبس کردند و آوردند آنحضرت را در محبس ما و من بآنجناب عارف و شناسا بودم فرمود: توشصت و پنجسال و چند ماه و روزی عمر کردای، و بود با من کتاب دعائی که تاریخ ولادت من در آن نوشته شده بود و رجوع بآن نمودم یافتم چنان بود که آنحضرت خبر داد پس فرمود: فرزندی روزی تو شده؟ گفتم: نه گفت: خدا یاروزی کن او را ولدی که عضد و بازوی او باشد همانا خوب عضدی است ولد پس متمثل شد باین شعر:

من كان ذا ولد يدرك ظلًا مته ان الذليل الذي ليست له عضد

یعنی هر که صاحب ولد باشد او داد خود را بگیرد و بدرستی که ذلیل آنکسی است که عضد و بازو ندارد من گفتم. فرزندی داری؟ فرمود: آری بخدا قسم زود است که خداوند تعالی پسری کرامت فرماید که پر کند زمین را از عدل و داد اما آنان فرزند ندارم آنوقت متمثل شد باین دو شعر ابی نواس:

لملك يوماً ان ترانى كأنما بنى حوالى الاسود اللوابع

فان تمیماً قبل ان یلد الحصى اقام زماناً وهوفى الناس واحد

روزی در محفلی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کردند آهی کشید و گفت: علی (ع) و شخصیهائی که در آن مجلس بودند، گوینده به ابونواس گفت: تو که در انشاء اشعار به سحر و اعجاز کشیده‌ای نمیخواهی از علی (ع)

یاد کنی ، نمیخواهی به ثنای علی (ع) لب بگشائی ؟ اندکی فکر کرد اشعار ذیل را
ارتجالاً سرود :

مدحه یخمد ناراً مؤصده	قيل لی قل فی علی مدحة
جاوز اللب الی ان عبده	قلت لا اقدم فی مدح امرء
لیلة المعراج لما صعده	والنبي المصطفى (ص) قال لنا
فاحس القلب ان قد برده	وضع الله علی کتفی یدہ
فی محل وضع الله یدہ	و علی واضع اقدامه

عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی گوید

فان انالمدحه قالوا معاند	يقولون لی قل فی علی مدائحها
ولا اننی عن مذهب الحق حائد	وماصنت عنه الشعر من ضعف حاجس
عليه ابنتی قرآننا و المساجد	ولکن عن الاشعار والله صنت من
خلقن مداد و السموات کاغذ	فلو ان ماء الابحر السبعة التي
اذالخط افنا هن عادت عوائد	واشجار خلق الله اقلام کاتب
اذا کل منهم واحد قام واحد	وکان جمیع الانس والجن کتباً
لماخط من تلك المناقب واحد	وخطوا جميعاً منقباً بعد منقب

روایت محمد بن یوسف گنجی شافعی

در کفایة الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) گوید : روی
ابوالفرج علی بن الحسین الاصبهانی فی کتابه بسنده : ان السید الحمیری قال يوماً
یا معاشر الکوفیین من جائنی منکم بفضیلة لعلی علیه السلام لم اقل فیها شعراً فله
فرسی هذا وما علی ، فجعلوا یحدثونه و ینشدهم حتی اتاه رجل منهم فقال : ان -
امیر المؤمنین علیه السلام عزم علی الرکوب فلبس ثیابه واراد لبس الخف فلبس احد

خفیه ثم اهوی الی الاخر لیأخذه فانقض عقاب من السماء فحلّق به فسقط منه اسود و انساب فدخل جحر اقلبس علی (ع) الخف .

قال : ولم یکن قال فی ذلك ففکره نسیئة ثم قال : قد قلت :

الا یاقوم للعجب العجاب	لخف ابی الحسین وللحجاب
اتی خفاله فانساب فیه	لینهش رجله منه بناب
فخر من السماء له عقاب	من العقبان او شبه العقاب
فطار به فحلّق ثم اهوی	به للارض من دون السحاب
الی جحرله و انساب فیه	بعید القعر لم یرتج بیاب
کریه الوجها سود ذوبصیص	حدید الناب ازرق ذولعاب
فدفع عن ابی حسن علی	نقیع سماته بعد انساب

قال : ثم حرك فرسه ومضى ، و ذکره فی الاغانی کما اخر جناه سواء

یعنی سید حمیری روزی گفت : ای گروه اهل کوفه هر کس فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین (ع) بیاورد که من در باره او شعری نگفته باشم این اسب من از آن او باشد و باکی ندارم پس شروع کردند در گفتن احادیث و سید شعری در باره هر حدیثی میخواند تا اینکه مردی آمد و گفت : روزی امیرالمؤمنین (ع) قصد نمود که سوار مر کب شود پس لباس خود را پوشید و خواست که کفش بپوشد پس يك لنگه کفش را پوشیده خواست لنگه دیگر را بپوشد ناگهان عقابی از هوا بزمین آمده کفش را ربوده بهوا پرواز نمود و برگرداند پس يك مار سیاهی از توی کفش بزمین افتاد در سوراخی خزید پس امیرالمؤمنین (ع) کفش را پوشید و سید در این باره شعری نگفته بوده پس لحظه ای فکر کرده گفت : در این باره شعری گفته ام بس اشعارش را سرود .

دربارهٔ محبت مولای متقیان

از کعب الاحبار روایت شده است که: رسول خدا (ص) روزی داخل شد
بر امیر المؤمنین (ع) در حالتیکه بسیار خوشحال و فرحناک بود آن بزرگوار سلام
کرد بر امیر المؤمنین (ع) و ایشان هم جواب سلام آن بزرگوار داده عرض کرد:
یا رسول الله ندیدم شمارا در هیچ روزی بدین قسم خوشحال و فرحناک باشید فرمود:
حبیبی و قره عینی آمدم که ترا بشارت دهم بدرستی که در این ساعت جبرئیل بر
من نازل شد و گفت که: حق سبحانه و تعالی بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که
بشارت ده علی را: که شیعیان مطیع و عاصی او از اهل بهشت خواهند بود.

پس حضرت امیر المؤمنین (ع) بجهت تعظیم پروردگار بسجده افتاد و چون
سرازسجده برداشت دستهای خود را بلند کرده عرض کرد که: شهادت دهید بر من
که نصف حسنات خود را بخشیدم بدوستان و شیعیان خودم حضرت زهرا (ع) نیز
متابعت کرده عرض کرد: ای پروردگار من شاهد باش که من هم نصف حسنات خود را
بشیعیان علی بن ابی طالب (ع) بخشیدم، و امام حسن (ع) متابعت کرده عرض کرد
پروردگار را شاهد باش که من هم نصف حسنات خود را بشیعیان پدرم بخشیدم،
بعد از آن امام حسین (ع) عرض کرد پروردگارا شاهد باش من هم نصف حسنات
خود را بشیعیان پدرم بخشیدم پس رسول خدا فرمود: که شما اکرم از من نیستید
من نیز هبه نمودم نصف حسنات خود را بشیعیان علی بن ابی طالب (ع).

پس جبرئیل نازل شد عرض کرد که: حق جل شانه می‌فرماید که: شما
اکرم از من نیستید من بخشیدم گناهان شیعیان علی بن ابی طالب را و دوستان او را
اگر چه گناهانشان بقدر کف دریاها و ریگک بیابانها و برگ درختان باشد.

ودراین حدیث شریف بشارتی است از برای شیعیان آن بزرگوار که تصور آن ممکن نیست و از واضحات است یک ذره از اعمال هر یک از آن بزرگواران کافی است بر تمام شیعیان را فضلا از نصف حسنات هر یک از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ، و یک عمل امیر المؤمنین (ع) که مقاتله با عمرو بن عبدود بود در غزوه خندق و مقدار زمان آن یکدقیقه بود آنستکه حضرت رسول خدا (ص) فرمود : ضربة علی يوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و ثقلین هبارت از جن وانس است و داخل در ثقلین میباشد انبیاء و مرسلین و بمقتضی ظاهر این حدیث شریف متواترین فریقین آنکه ضربة علی يوم الخندق خیر من عبادة جمیع الانبیاء والمرسلین الاختام النبیین - لانه (ص) افضل من علی (ع) وعمله افضل من عمله والباقی داخل فی عموم الحدیث ولایتعجب من ذلك بل الامر عند الله فوق ذلك ، و یک عمل سید الشهداء علیه السلام شهادت آن بزرگوار است که یک قطره از خون طیب و طاهر آن بزرگوار که ریخته شد فی سبیل الله و فی الجهاد مع اعداء الله کافیست از برای شفاعت تمام گناهان عاصیان از شیعیان ، مولای متقیان .

مداومة اكل البيض يعرض منه الكلف

مداومت در خوردن تخم مرغ عارضه کلف را در صورت پدید میآورد . کلف دانه‌هایی است شبیه بکخد که در روی پوست صورت پیدا می‌شود ، تخم مرغ بیشتر بلکه تمام ویتامین‌هایی را که تاکنون کشف شده دارا است باستثنای ویتامین (ث) که از آن عاری است و این مطلب دلیل است بر اینکه ویتامین (ث) در ترکیب بدن مرغ و شاید همه حیوانات دخالتی ندارد هر چند ویتامین‌ها بطور کلی برخلاف فلزات جزء صالح ساختمان بدن نیستند ، و در ترکیب آن دخالتی ندارند یعنی جزء مرکب آن نیستند ولی وسیله ترکیب اجزاء و بهم پیوستگی

مواد ترکیبی بدن هستند یعنی میانجی و واسطه‌ای میباشند که اجزاء خارجی را بجای اجزای تحلیل رفته می‌نشانند .

اما ویتامین (ث) محرقی سوزاننده است که سایر ویتامین‌ها را محترق و سوزنده میکند و باین عمل مواد لازم را جذب بدن میکند و چون جوجه در میان تخم برای تغذیه محتاج بسوخت و کالری نیست لذا نیازمند به ویتامین (ث) نیز نمیشد .

باری همانطور که درپیش گفتیم کمبود ویتامین (ث) باعث ایجاد رسوبات در بدن می‌شود و همین رسوباتند که مولد بشورات و جوشها و لك‌ها و انواع اگزمای در روی پوست میگردند بنابراین زیاده روی در خوردن تخم مرغ خوب نیست خصوص بعلت داشتن کولتسر ، ولی برای اشخاص پیرمناسب نمی‌باشد .

تودلی‌ها

اكل کلیة الغنم و اجواف الغنم یغیر المئانة .

خوردن کلیه گوسفند و تودلی‌های آن مئانه را تغییر میدهد ، تغییر مئانه عبارت از اختلال مجاری اداراست و در نسخه دیگر : یعکرمئانه ضبط شده یعنی سبب سنگ مئانه میگردد ، اختلال مجاری ادرار مختلف است : سوزش مجرا هنگام دفع بول ، تسلسل بول ، تقطیع بول ، ادرار زیاده از حد معمول و غیره .

تودلی‌های گوسفند دارای مقدار زیادی ویتامین (ب) هستند و از این جهت زیاد خوردن آنها با توجه باینکه فرمانهای معده و روده خود سازنده این نوع ویتامین می‌باشند بیشتر از حد لزوم بدن را از این نوع ویتامین اشباع می‌کند و زیاد شدن این نوع ویتامین در بدن موجب کم بود ویتامین‌های دیگر خصوص ویتامین (آ) و (د) و سبب اختلالات مئانه میگردد ، موجب عفونت چرکی ، ورم پرستان

و بیماری دیابت میگردد کسانیکه بانواع بیماریهای فوق و اختلالات مئانه دچار شده‌اند باید مقدار زیادی ویتامین (آ) و (د) مصرف کنند و از مواد سفیده‌ای نیز بمقداری زیادتری استفاده کنند .

ویتامین (د) در گوشت ماهی و روغن کبد آن و شیر و کره و سبزیجات و کاهو خصوص بر گهای روی آن بمقدار زیاد یافت می‌شود - تودلیهای حیوان نیز از این ویتامین بسیار دارد ولی در خوردن آن نباید افراط کرد که نتیجه معکوس خواهد داد .

قولنج

دخول الحمام علی البطنة یولد القولنج .

داخل شدن حمام باشکم پرمولد درد قولنج می‌باشد در اینکه باشکم پر بحمام رفتن خلاف اصول بهداشت است و عوارض سوئی را در بردارد طب قدیم و جدید خلاف نیست ولی گفتگو در آنست که تبعات سوء این خلاف احتیاط چیست .

میدانیم غذا برای اینکه هضم شود و جذب بدن گردد محتاج بمقداری حرارت است این حرارت درون معده و روده روی غذا تأثیر می‌کند از طرفی بشهادت علم و تجربه وقتی حرارتی از خارج بدن را گرم کند حرارت داخلی بدن کم می‌شود، کم شدن این حرارت احتمالاتی در معده و روده و عمل هضم ایجاد می‌کند که طب قدیم از آن بقولنج و ایلاووسی تعبیر می‌کند ،

علامت کسانیکه باین بیماری مبتلا می‌شوند سردی دست و پا و درد شدید در داخل و خارج شکم مخصوصاً قسمت بالای آن و پریدگی رنگ و گاهی توأم با سردرد و سرگیجه و عرق زیاد و بیحالی . علاج آن حقه و شیاف و امتناع از خوردن

و آشامیدن است، استفراغ بوسیله قی در این حال عملی خطرناک می باشد بعد از سه عمل فوق خوردن شربت عسل که قدری گرم باشد و استراحت به پشت بسیار لازم و تأثیر خوب می بخشد .

فلج شدن

الاجتسال بالماء البارد بعدا كل السمك يورث الفالج .

شستشوی بآب سرد بعد از خوردن ماهی مورث فالج است ، فواید شستشوی بدن با آب سرد روشنتر از آنست که محتاج بدلیل و توضیح باشد ، یکی از فایده های مهم آن تحريك و تقویت دستگاہ پی است و این خاصیت بعلت تأثیر انعکاسی است ، آب سرد حرارت بدن را زیاد میکند .

ماهی مخصوصاً اگر از دریا های آزاد و اقیانوس های بزرگ باشد مخزن انواع ویتامین ها و املاح می باشد بغیر از ویتامین (ث) که مقدار قابل توجهی از آن در ماهیها دیده نشده است و بهمین جهت ماهی برای آنکه کاملاً هضم و جذب بدن شود نسبت بسایر خوراکیها محتاج بحرارت بیشتری است و بهمین لحاظ وقتی ماهی می خوریم حرارت معده و امعاء ما بمراتب زیادتر و فعالیت اعضای داخلی بیشتر می گردد . در این هنگام آب سردی که از خارج در بدن ما تأثیر می کند اثرش ناگهانی و موجب اختلال نظم اعصاب و بسا باعث تصلب دفعی عروق و شکستن آنها و تهیج ناگهانی اعصاب و توقف آنها خلاصه مقدمه و بلکه علت عارضه فلج و سکنه های ناقص و نرمی مغز می گردد .

قدما می گفتند : ماهی سرد است و بعد از خوردن غذاهای سرد نباید در آب سرد رفت زیرا این عمل موجب سکنه و فالج و ثقل سر می شود ، سردی طبیعت که بگاهی نسبت میدادند ظاهراً همان مراد است که فوقاً شرح داده شد .

جذام

انبان المرثة الحايض يورث الجذام في الولد :

تزدیکی با زنان حایض جذام را به فرزند ارث میدهد، از قدیمترین ایام زن در حال حیض مورد استفاده مرد قرار نمیگرفت، نفرت و ایز جاری که در این حال مانع مقاربت میشد یکی از راهنمائیهای طبیعت بود که مردم را بسوی آنچه خیر و صلاحشان بود دلالت و از آنچه مصلحتشان نبود باز میداشت.

در همه ادیان و مذاهبی که در دنیا پیدا شده آمیزش مرد با زن در حال قاعدگی ممنوعست زیرا قوانین آسمانی همان نوامیس فطری طبیعی است، پرهیز از آمیزش با زن در حال قاعدگی از مسلمیات تمام مردم روی زمین حتی قبایل وحشی و دور از تمدن است جز اینکه دانشمندان در علل این مانعیت اختلاف کرده اند دکتر هانا استون و دکتر ابراهام استون آمریکائی در کتاب خود (بحث در ازدواج) میگویند: ممنوعیت اعمال غریزه جنسی در حال قاعده کی خالی از مصلحت نیست جز اینکه در بعضی از قبایل دور از تمدن این پرهیز بعد افراط رسیده مثلا زن را در حال حیض نجس میدانند و او را در اطاقی حبس می کنند ولی امروز این کارها جزء خرافات محسوب می شود، ولی آمیزش در این موقع سبب طولانی شدن دوره حیض و ایجاد درد و سوزش و ناراحتی های بعدی می شود و ممکن است بدستگاه تناسلی زن صدمه بزند و موجب نفوذ حیض بآلت تناسلی مرد شده مقدمات بیماری هائی را فراهم کند فساد دستگاه تناسلی مرد وزن روی فرزند تأثیر دارد زیرا نطفه سالمی را نمیتواند بر رحم تحویل دهد و رحم نمیتواند نطفه را سالم در خود پیرو راند.

سنگ مثانه

الجماع من غير اهراق الماء على اثره يوجب الحصاة

بول نکر دن بعد از عمل مجامعت مولد سنگ میشود، مایعی که هنگام آمیزش از مرد خارج میشود شامل دو قسمت است قسمت عمده آن عنصر تولیدی است که اسپرما توژئید نام دارد. قسمت دیگر مایع لزجی است که حامل اسپرما توژئید میباشد این مایع از ترشحات غدد تناسلی ایجاد میگردد، هنگامیکه اسپرما توژئیدها بوسیله عمل مکانیکی اعصاب بخارج حرکت میکنند غدد بکار افتاده و قسمتی از همان مایع را قبلا بیرون میفرستد و باین وسیله مجاری دفع منی را از عفونات ادرار پاک کرده راه خروج اسپرما توژئیدها را تأمین میکنند زیرا ادرار معمولاً خاصیت اسیدی دارد و اسید برای اسپرما توژئیدها دشمنی آشکار است - بعد از تعطیل عمل مکانیکی اعصاب غالباً کمی از منی در قسمت آخر مجاری میماند هنگامیکه مجاری ادرار تحریک میشود اسپرما توژئیدها بسوی کیسه منی بر میگردند و چون راهی نمیابند بجدار مجاری می چسبند و پس از مدتی میمیرند و بواسطه ترشح غلیانی متعجز شده بصورت سنگ در میآیند چنانچه بعد از تعطیل عمل مکانیکی دستگاه تناسلی شخص ادرار کند و فرصتی بارتجاع اسپرما توژئیدها ندهد ادرار مجاری را اسیدی کرده و بقایای آنها را بیرون میفرستد. در نتیجه شخص از این جهت مبتلا بسنگ نمیشود فائده ادرار بعد از مجامعت مشروط بانزال منی نیست زیرا اهمیتقدر که دستگاه دفع مجهز شد اسپرما توژئیدها از محل خود خارج میشوند.

دیوانگی

الجماع بعد الجماع من غیر فصل بینهما بغسل یورث للولد الجنون .
 آمیزش پی در پی بی آنکه غسلی میانش فاصله شود بقرزند ارثی از جنون
 میدهد ، بعد از عمل مجامعت ولو اینکه انزال منی نشود باید بدن را شستشوداد زیرا
 عمل مذکور یکنوع تشنجی در اعصاب و دماغ پدید میآورد و شستشوی بدن خصوص
 اگر با آب گرم صورت بگیرد مسامات بدن را باز میکند ، و به این وسیله به عمل
 تنفس کمک کرده و اضطراب قلب و جهاز تنفس را بر طرف میکند اعصاب را آرامش می بخشد
 و دستگاه سازنده منی را تقویت کرده دوباره برای کار آماده مینماید ولی اگر بدون
 فاصله شستشو بعمل مذکور مبادرت گردد خستگی و فرسودگی اعصاب و دماغ موجب
 یکنوع اختلاف مغز و لاموقت در شخص میگردد .

در میان بیماریهای توارثی چیزی که از همه وجودش ثابت تر است انتقال جنون
 و اختلافات عصبی است و همانطور که گفته شد لازم نیست پدر دیوانه رسمی و دائمی
 باشد بلکه جنون موقت او هنگام آمیزش روی طفل اثر دارد و بهر اندازه که مستی
 بیشتر و جنون شدید تر باشد طفل دیوانه تر و اختلال عصبی او زیادتر باشد .

ازدیاد عقل

من أردادان یزید فی عقله یتناول کل یوم ثلث هلیجات بسکر ابوج .
 کسیکه میخواهد عقلش نیرومند گردد هر روز سه دانه هلیله را بانبات میل
 کند ، یکی از انواع ویتامین هائیکه در تنظیم سلسله اعصاب خصوص مغز دخالت
 تام دارد ویتامین (ب) است بطوریکه بیشتر مبتلایان بجنون و اختلالات مغزی را
 چون تحت معاینه قرار دادند دچار این کمبود یافته اند و با همین ویتامین معالجه شده اند ،
 ولی در مقابل اشخاص زیادی نیز دیده شده اند که مصرف این نوع ویتامین در آنها
 نتیجه معکوس بخشیده و اختلالاتی بوجود آورده است این آزمایش نشان داده است

که کمبود این ویتامین علت تاهه اختلالات عصبی (مغزی) نیست بلکه کمبود مواد دیگری نیز مؤثر است که از آن جمله آدنین و ستیوزین میباشد و این دو ماده در بسیاری از غذاها مانند جگر و قاروه و مغز گوسفند و گوساله بحد کافی وجود دارد جز اینکه مرتب خوردن این غذاها ولو بمقدار کم عکس العمل سوء دارد خون را غلیظ میکند ، اشتهاى غذا را کم و کبد را تنبل و صفرا را زیاد مینماید و مرتب نخوردن آن نتیجه مطلوب نمیدهد .

هلیله سیاه وزرد و ملاس سیاه و شکر سرخ و نبات هندی که آنرا از شکر سرخ و گاهی از نی شکر میسازند دارای خواص فوق هستند بدون آنکه مداومت آنها عوارض نامطلوبی ایجاد کند در نسخه دیگر بجای نبات شکر طبرزد ضبط شده است .

عسل

اعلم ان للعسل دلائل يعرف بها نفعه من ضره .

عسل نیز دارای نشانه‌هایی است که بآنها سود و زیانش از هم شناخته میشود عسلی که بوئیدن آنها تولید عطسه میکند و آنها که نوشیدنش سکر و مستی می‌آورد و و آنهائیکه چشیدنش گلورا می‌سوزاند این انواع از عسل خوب نیست بلکه سم و کشنده است .

عسل سالمترین خوراکیها است بشرطیکه از اول سالم بعمل آمده باشد ، بعضی از غذاشناسان معتقداند که عسل هیچگاه مسموم گرفته نمیشود زیرا زنبوران عسل در کار خود اشتباه نمیکنند ، بعضی این ادعا را باین مدلل می‌کنند که اگر ممکن بود عسلی از مواد مسموم تهیه شود پیش از آنکه بعمل بیاید خود زنبورها را هلاک میکند زیرا عسل در معده آنها بعمل می‌آید اما این ادعا درست نیست بررسی زندگی

و کار زنبوران عسل ثابت کرده است که زنبورها شیرۀ گلها را نمیخورند بلکه در دهان نگهداشته و تحت ترشحات بعضی از مواد شیمیائی و عملیات مکانیکی دست و دهان آنرا بعمل میآورند ، علاوه دیده شده که گهبان از ورود بعضی از زنبوران که حامل مواد خوبی نیستند جلوگیری می کنند این دلیل است که زنبورها نیز گاهی دچار اشتباه می شوند و بهمین منوال خود نگهبانان نیز ممکن است در تشخیص و معاینه با اشتباه بیفتند .

برای تندرستی

از کتاب مرگ مصنوعی سقا باشی ص ۳۷۰ : تنها کاری که باید کرد اینست که خود را از زنجیرهای تمدن مادی که بدست و پای ما بسته رهایی دهیم و بطبیعت بازگشت کنیم یعنی ابدأ دوا نخوریم و باغذا معالجه امراض خود را بکنیم برای نیل باین منظور نخستین کاری که لازمست بکنیم اینست که باید هر چه کمتر غذای پخته بخوریم زیرا غذای پخته ویتامین ها را نابود و معده را تنبل میکند باید بخوبی جویدن غذا اهمیت بدویم قدرت دندانها در خورد کردن غذا بر ارب بیشتر از قدرت ماهیچه های شکم است ، نجویدن علاوه بر اینکه موجب سوء هضم میشود وضع روحی آدمی را خراب میکند ، حیواناتیکه غذا را خوب میجویند همیشه آرام و برد بار بوده طاقت فوق العاده دارند ولی حیواناتیکه باشتاب میخورند و غذا را نجویده می بلعند بیقرار و کم حوصله و تند خو میشوند .

بعد از جویدن غذا سلامتی کبد مهم است ، کبد یعنی جگر سیاه محوری است که دور آن عمل جذب و دفع انجام می گیرد بدین معنی که کبد مواد مغزی را جذب و مواد سمی را دفع میکند ، کبد پالایشگاه بدن است پیدا است وقتیکه وضع این پالایشگاه مختل میگردد بیماریهای جهاز هاضمه ، بیماریهای کلیه ویرقان تولید می شود در

نتیجه خون نیمه مسموم می‌شود و شخص دچار فقر الدم (کم خونی) می‌گردد از این رو رعایت این نکته فوق‌العاده لازم است که باید غذائی خورد که کلاً فوق‌العاده بر کبد تحمیل نشود، و باید جداً از پر خوری خودداری کرد.

از غذاهاىمیکه باید با احتیاط خورد غذاهاى سرخ کرده است زیرا روغن داغ مواد حیاتی غذا را میکشد و آنرا از ویتامین محروم می‌گرداند مخصوصاً نباید غذای نشاسته‌ای از قبیل نان سرخ کرده خورد زیرا چربی به نشاسته می‌چسبد و در معده بسختی حل می‌گردد، بطور کلی هر چیز سرخ کرده دیر هضم است. مثلاً سیب‌زمینی که در حرارت پخته شده یعنی در تنور کباب شده در عرض نیم ساعت هضم می‌شود و سیب‌زمینی که در آب جوشانده می‌شود پس از دو ساعت هضم می‌شود اما سیب‌زمینی که در روغن سرخ می‌شود در عرض پنج ساعت هضم می‌گردد. برای اینکه کبد خوب کار کند و استراحت نماید بهتر است شام را در غروب صرف کرد و آنهم بمقدار کم زیرا شام سنگین اختلالات عظیم در معده تولید میکند، صبحانه باید دیر صرف بشود زیرا در هنگامی که از خواب بر می‌خیزیم مقدار زیادی بلغم در شکم هست که باید دفع شود، بعضی اشخاص صبح يك گرسنگی آتشین احساس میکنند این قبیل اشخاص بر آستی گرسنه نیستند و گرسنگی کاذب آنان ناشی از امتلاء معده است.

در انتظار فرج

چون شیعیان و دوستان از غیبت ولی عصر در حزن و اندوه اند، بایستی با انتظار فرج شمع فروزان امید را از تند باد حوادث حفاظت نمایند و مانند کسی که در انتظار دوستی باشد دعا کنند خدای عالم فرج امام زمان را نزدیک فرماید تا ظلمات جهل و غیبت بر طرف شود،

باید دوستان برای سلامتی امام عصر (ع) صدقه بسیار دهند و تا می‌توانند به حج خانه خدا بروند که در هر سال بطور قطع امام زمان بطواف خانه کعبه می‌رود تا شاید آنجا فیض زیارتش دست دهد البته هوا خواهان او همیشه او را بعظمت و مجد یاد میکنند و مردم اسم مبارک او را بر زبان می‌رانند از احترامات لازمه دریغ نمی‌دارند. شیعیان و دوستان باید بدرگاه خدای عالمیان تضرع و زاری نمایند و خواستار حفظ ایمان از دزدان راه دین و شیطان و نفس اماره باشند و از آنحضرت همواره استمداد و استعانت نموده استغاثه کنند که از شاهراه حقیقت دور نیفتند جز او ما را پناهی نیست.

شیخ برقی در کتاب محاسن روایت میکند که حضرت امام رضا علیه السلام در جواب یکی از دوستان که از انتظار فرج پرسید فرمود: فانظر وانی معکم من المنتظرین و استشهدا فرمود بآیه: فارتقبوا انی معکم رقیب و انتظر وانی معکم من المنتظرین و ثواب بسیاری در انتظار ظهور و دعای توسل و فرج بیان فرموده. شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که محمد حمیری مسائلی از آنحضرت سؤال کرده بود این زیارت از ناحیه مقدسه برای او بیرون آمد که هرگاه خواستید توجه کنید بوسیله ما بسوی خداوند تبارک و تعالی و بسوی ما پس بگوئید چنانچه خدایتعالی فرموده: سلام علی الیس تا آخر بصفحه ۵۲۵ مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی رجوع شود.

مجلسی اعلی الله مقامه و جماعتی از علماء مرقوم فرموده اند هر روز بعد از نماز صبح مولای خود حضرت صاحب الزمان (ع) را باین نحو زیارت کنید.

اللهم بلغ مولای صاحب الزمان تا آخر در ص ۵۳۹ سطر ۱۴ کتاب مفاتیح الجنان ثبت است مراجعه شود.

اما نماز توسل بآن حضرت - در کتاب نجم الثاقب از شیخ طبرسی نقل کرده که از ناحیه مقدسه رسیده و جماعت کثیری هم تجربه نموده اند بر این نحو - بعد از نصف شب جمعه غسل کند و بمحل نماز رفته دور کعت نماز بگذارد ، و در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون بایک بعد و یا یک استمعین برسد صد مرتبه تکرار کند و بعد از آنکه صد مرتبه تمام شود تمه سوره حمد را بخواند ، و بعد از تمام شدن سوره حمد سوره قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند و رکوع کند باز که هفتم مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده ، و در سجود هفتم مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید ، و رکعت دوم را مانند رکعت اول بجا آورد و بعد از تمام شدن نماز این دعا را بخواند که هر گونه حاجتی داشته باشد البته بر آورده است مگر حاجات غیر مشروع اینک دعا :

اللهم ان اطعتك فالمحمدة لك فان عصيتك فالحجة لك ، منك الروح ومنك الفرج ، سبحان من انعم و شكر ، سبحان من قدر و غفر ، اللهم ان كنت عصيتك فاني قد اطعتك في احب الاشياء اليك وهو الايمان بك لم اتخذ ذلك ولداً ولم ادع لك شريكاً منأمنك به علي لامنأمني به عليك، وقد عصيتك يا الهی علی غیر وجه المكابرة ولا الخروج عن عبوديتك ولا الجحود لربوبيتك ولكن اطعت هواي وازلني الشيطان فلك الحجة علي والبيان فان تعذبني فبذنوبي غير ظالم لي وان تغفر لي و ترحمني فانك جواد كريم

از کتاب منتقم حقیقی ص ۲۸۴

مفضل بن عمر روایت میکنند که: حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در بصره خطبه‌ی بیان فرمود که در آن اسامی اصحاب قائم را با ولایاتی که از آن برمیخیزد بیان فرموده است .

آنحضرت چون مردی قوی بنیه و آهنین دل بر منبر بالا رفت و پس از حمد و

سپاس حقتعالی پیغمبر را بیزردگواری یاد کرد آنگاه خطاب بمردم فرمود :

ای گروه مردم من وجیب من محمد (ص) مانند این دو انگشتان هستیم اشاره بانگشت ابهام وانگشت وسطی فرمود، و هیچ آیه‌ی نیست در قرآن که ما از آن آگاه نباشیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کلمه و جمله علمی نبوده که بمن نیاموزد، از بود که هزار مسئله علمی بمن آموخت و در هر مسئله هزار باب علم و دانش گشود و هر بابی هزار نوع از علوم و فنون بود اکنون ای مردم از من بپرسید هر چه بخواهید قبل از آنکه مرا نیابید، از عرش بپرسید که بشما خبر میدهم اگر نگوئید علی سحراست همانطور که پسر عم را با این کلمه تحقیر کردند، من شما را خبر میدهم از سر چشمه خوابها و غوامض مسائل و خزائن علوم و دانش و از آنچه در قعر زمین است آنگاه شروع باین خطبه نمود .

بنام خدای بخشنده مهر بان، سپاس و ستایش خدای اکه آفرینش آسمانها و زمین از او است، اوست که این عالم را خلق کرده و زمین را پهن کرده و گشوده است و قدرت حرکت داده و کوهها را استوار نموده و چشمه ها را منفجر ساخته و از میان سنگ کوهها آب را شکافته و بیرون آورده، و بادها را فرستاده تا موجودات را در سطح زمین بسیر و حرکت در آورد و تخم و نباتات را در یکدیگر تلقیح نماید، اوست در امورات جو تعدیل میکند و آسمانها را تزئین نماید و ستاره های درخشان آنرا برای تزئین مردم زمین چون گل شکفته، و افلاک را بحر کت منظم و مستدیر بیضی در منظومه شمسی حرکت داده و ما را روشن بخشن فرموده و ابرها را مسخر کرده تا باران رحمت بریزند و تقسیم بمنازل مردم نمایند و مقدار هر ملت را بموقع برسانند .

اوست که روی کره تارک را بنور شمس روشن نموده و اجسام را تحت سیطره

قدرت قاهره خود خواص داده، و ابرها را از آن خواص و ابخره به تقطیر آورده و همه را مسخر خود فرموده و اوست که دنیا را باین نظم نوین منظم فرموده و مصادر امور را بتقدیر خود مصدر کرده است، اوست ضامن ارزاق و موجود و مقسم و آفریننده استخوانها و گوشت و پوست و رگ و پی و هر يك عضو را به تناسب خود نشو و نما میدهد .

سپاس و ستایش او را و شکر نعمت های بی پایان او را ، آری شهادت میدهم بیگانگی او ، و شهادت میدهم که اسلام دین کامل و مطلوب و پسندیده اوست و هر کس ایمان آورد ایمن از عذاب میگردد ، شهادت میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده او و خاتم النبیین است که در رسالت سابقه بر همه داشته و در رسول فاتح و مظفریست که خردمندان استقبال از آئین او کردند ، خداوند او را برای امتی برگزید که بت پرست بودند و در تیه گمراهی و ضلالت بسر میبردند و در راه جهالت و عصبیت آن ماهر و به پیروی شیطان مفاخره میکردند پیغمبر (ص) آنها را هدایت میکرد و از عصیان و لغزش و انحراف باز میداشت و از مکر و کید و خدعه و شیطنت منع میفرمود .

رسول خدا آنها را نصیحت میکرد و آنها او را ساحر میخواندند و دعوت شیطان را بر دعوت قرآن تزجیح میدادند اما رسول خدا اکابر آنها را با استقامت و پافشاری بتوحید دعوت میکرد و در مقابل عناصر لجوج و عنود پایداری میفرمود :

ای گروه مردم اعمال شما محقق شد که چه راهی در پیش گرفتید و اجل نزدیک شد و زمان کوچ کردن رسید از عمر علی کمی بیش نمانده است ، ای مردم سلوئی قبل ان تفقدونی پیرسید از من آنچه بخواهید قبل از آنکه علی را نبینید .

ای مردم منم که از کائنات بشما خبر میدهم ، منم مبین آیات ، منم سفینه نجات ، منم حقیقت سرخفیات ، منم صاحب بینات و معجزات ، منم افاضه گمنده

فرات ، منم اعراب نهندۀ تورات ، منم جمع کفندۀ یریشانی ها ، منم ظاهر کفندۀ معجزات ، منم سخن گوی بااموات ، منم برطرف کفندۀ مکروهات ، منم حلال - مشکلات ، منم زائل کفندۀ شبها ، منم شیر جنگها ، منم زایل کفندۀ مهمات ، منم آیت برگزیده حق ، منم حقیقت اسرار ، منم آشکار کفندۀ رموز وحیدر کرار ، منم وارث علم سیدمختار ، منم محو کفندۀ کفار ، منم پدرائمۀ اطهار ، منم ماه تابان ، منم شعر زبرقان ، منم شیر شرز ، منم سعادت مطلوبه ، منم محرك کواکب وزحل وثواقب (یعنی بزرگترین جرم فلکی) ، منم چشمۀ جاری فضیلت و نیکوکاری ، منم پدر سبطین ، منم میزان عدالت ، منم نخیرۀ مشکور ، منم مصحح زبور ، منم مسئول تأویل ، منم مصحف و انجیل ، منم فصل الخطاب ، منم مبدء کتاب ، منم چشمه سانیکوکاران ، منم سرسورۀ بقرۀ و بنی اسرائیل ، منم سنگینی میزان ، منم برگزیدۀ رحمن ، منم خلاصۀ آل عمران ، منم علم اعلام ، منم جعلۀ انعام ، منم پنجمین اهل کساء ، منم بنیان اخبار ، منم صاحب اعراف ، منم مبین اسلاف ، منم معلم گرام ، منم ملجاء توبه و ندم ، منم صاد و ميم ، منم سرا بر اھيم ، منم آيۀ محکم رعد ، منم مستنبط هود ، منم نحلۀ خلیل ، منم آيت بنی اسرائیل ، منم مخاطب کھف ، منم محبوب صحف ، منم طريق اقوم ، منم سورۀ من تليها من تذکرۀ آل طه

منم ولی اصفیاء ، منم ظاهر بانبياء ، منم مکرر فرقان ، منم آلاء الرحمن ، منم محکم ، منم طور سنين ، منم امام آل یس ، منم حاء حواميم ، منم قسم آلم ، منم سائق الزمر ، منم آيۀ القمر ، منم راقب مرصاد ، منم ترجمۀ صاد ، منم باطن مبرور ، منم عمید قاف ، منم قارع احقاف ، منم مرتب الصافات ، منم معنی والذاریات ، منم سورۀ واقعه ، منم العادیات والقارعه ، منم نون والقلم ، منم مصباح الظلم ، منم

مأول قرآن و مبین بیان ، منم صاحب ادیان ، منم ساقی عطشان ، منم عقدایمان ، منم قسیم جنان ، منم کیوان امکان ، منم تبیان امتحان ، منم امان از میزان ، منم حجت خدا برانس و جان ، منم ابوالائمه الاطهار ، منم ابوالمهدی القائم فسی آخر الزمان .

دراین موقع مالک اشتر برخواست عرض کرد : چه زمانی قائم ظهور میکند آیا او از اولاد تو است .

حضرت فرمود : چون باطل جلوه کند و حقایق پنهان و مکتوم گردد ، و لاحق ملاحق گردد ، پشت ها سنگین شود ، امور بهم نزدیک شود ، حجت بر طرف گردد مالکیت درهم گردد ، و سالك مسلوك گردد ، و هالك هلاك شود ، غنی عمومیت یابد مشکلات روزافزون شود ، آرزوها بلند گردد ، امیدها کوتاه شود ، اعداد دهشت آور گردد ، و سانس شیطانى شدت یابد ، فساد جهانگیر شود ، امواج مصائب همهرا فرا بگیرد ، حاج ضعیف گردد ، دشمن سرسخت شود ، و اعراب اختلاف کنند ، مطالبه حقوق و حدود شدت یابد ، فراز و گریختن بسیار شود ، دین ضعیف و چشمه سارها کم آب و مغبون غبن کند و نشاط از میان برود ، هوی و هوس شیوع پیدا کند شعاع نور ندهد ، گوشها نشنود ، عفت از بین برود ، انصاف معحو گردد ، شیطان و سوسه بسیار کند ، مردم بعصیان و گناه جری شوند ، حکومت دست زنان افتد ، حوادث دسته دسته رخ دهد ، راه گریز مسدود گردد نامالایمات هجوم کند . باهم اختلاف بسیار یابند ، بلوا شدت کند : مشکلات افزون گردد ، دعاوی استمرار یابد ، قروض سنگین شود ، مردم سختگیر گردند ممدین دست یابند ، فرمان داران سست رأی شوند ناسخ و منسوخ صادر کنند ، زمین لرزه بسیار گردد ، فرائض تعطیل گردد ، داعیان باطل روزافزون گردند ، اولیاء گوشه نشین و در بر روی خود بینندند ،

اغنیاء خباثت یابند ..

در این جا چند سطر خطبه غیر قابل ترجمه است و بابسیاری از فضلاء هم
بمیان گذاشتیم استطاعت ترجمه نبود گویا رمزی است که در آینده جهان
کشوده شود .

در این جا خطبه حضرت قطع شد که آه سردی از دل پر درد بر کشید و مانند
ماهی بر خود پیچید و لحظه‌ی ساکت شد در این اثناء سوید بن نوفل که از رؤسای
خوارج بود برخواست بحالت استهزاء و سخریه گفت : یا امیر المؤمنین تو آنچه
میگوئی دیده‌ای و میدانی آنچه میگوئی؟

امام (ع) نگاه بی‌کزد و غضبناک شد که ناگهان سوید بن نوفل صیحه‌ی زد
و افتاد و مرد. او را از مسجد بیرون بردند و قطعه و قطعه کردند .

آن‌گاه فرمود: این مرد مانند مرا که بعلم اولین و آخرین واقف استهزاء
میکنند و مدتی درد دل کرده فرمود : میروم خدمت پیغمبر شکایت این امت را
میکنم که چگونه مرا بزحمت جنک و مردم را بکشتار می اندازند ..

در این بین صعصعة بن صوحان و میثم تمار و ابراهیم بن مالک اشتر و عمر بن
صالح عرض کردند : یا امیر المؤمنین استدعا میکنیم جزایان آخر الزمان را برای ما
بیان فرمائی که گفتار شما دل‌های مرده ما را زنده میگرداند و ایمان را قوت
می بخشد فرمود : آری و حرکتی کرده بر یا ایستاد و خطبه بلیغی ایراد فرمود که
مردم را تشویق به بهشت و محترز از دوزخ فرمود .

قال : ایها الناس انی سمعت اخی رسول الله یقول تجتمع فی امتی مائة خصله لم
تجتمع فی غیرها .

ای گروه مردم از برادر رسول اکرم (ص) شنیدم که می فرمود : در امت من

صد خصلت می‌شود. در سایر آنها جمع نمیشود.

هنوز سختش تمام نشده بود که علماء و فضلاء برخاسته نزدیک رفتند و پای او را بوسیدند و عرض کردند: تورا سوگند می‌دهیم بحق پسر عمت پیغمبر اکرم (ص) که این خصال را برای ما بیان فرما و آنچه در آخر الزمان رخ میدهد بنحوی که عالم و جاهل از آن بهره‌مند گردند بفرما.

حضرت باز بر پا ایستاده فرمود: ای گروه مردم من از برادرم رسول خدا (ص) شنیدم که در امت من صد خصلت جمع میشود که در غیر این امت نیست آنحضرت را سوگند دادند که بیان کند فرمود: ستایش خدا را و درود بر نبی برگزیده او باد: ای مردم من خبر بیدهم از جریان آنچه پس از من برای شما رخ میدهد تا ظهور صاحب الزمان قائم آل محمد که از ذریه حسین فرزند من است و این وقایع در آخر زمان رخ خواهد داد گوش فرادهید و بخاطر بسپارید.

روزگاری که فقها مردند و امت اسلام ضعیف و زبون گردید، مردم متابعت شهوات میکنند، امانات کم میشود خیانات شدت می‌یابد، قهوه بسیار میخورند، شعر و دشنام بسیار میگردد، پدرها و مادرها را شتمت میکنند، نماز خواندن متروک می‌شود مساجد مجلس قطع خصوصتها و مراعات می‌شود، حسنات و نیکوئی‌ها کم میگردد، آسمان نیز بر زمین سخت میگردد، در آن عصر سال مانند ماه و ماه چون هفته و هفته مثل روز و روز چون ساعت میگردد، باران کم میبارد، اولاد کم می‌شوند صورتها زیبا مینماید سیرت‌ها بد می‌شود، مردم بصورت آدم و سیرت حیوان باعمال شیطان میگردند، صورتها تلخ‌تر از صبر و عفت‌تر از جیفه مردار و نجس‌تر از سگ و مکارتر از روباه و طماع‌تر از اشتهب میگردند، از منکر نمیهراسند، اخبار را دروغ میگویند، امانت را خیانت میکنند غیبت دوستان را می‌نمایند، اگر مالی

یافتی حسدمی ورزند ، اگر بخل ورزی غضب می کنند . اگر بی اعتنائی کنی دشنام میدهند ، گوشها آماده شنیدن دروغ است ، شکمها مهبای مال حرام است ، زنا حلال می شود ، خمر و سکر رایج می گردد ، ساز و نواز و طرب و غنی معمول می گردد ، فقیر ذلیل و مومن ضعیف می نماید ، عالم و دانشمند زبردست و زبون فاسق مکرم ، مهربان ظالم و ستمکار بزرگ و ضعیف هالك و معدوم می شود ، قوی کسی است که مالک متمکن باشد .

آنها امر بمعروف نمیکنند نهی از منکر نمی نمایند ، غنی دولت است و امانت غنیمت است ، زکوة غرامت است ، مردها مطیع زنان می شوند ، و از پدر و مادر رو میگردانند با آنها جفا میکنند ، در هلاکت برادرها میکوشند ، و صدای فجار بلند می شود که مفاخره میکنند ، فساد راهمه دوست دارند ، غنا و زنا و ربا پیشه میکنند ، معاشرت با علمارا عار و تنگ میدانند ، خونریزی بسیار می شود .

قضات آن عصر رشوه خوارند ، دختران با دختران ، و پسران با پسران تزویج میکنند ، پسران را چون دختر بعروسی و زفاف میبرند ، دولتها از کودکان تشکیل می شود و الحان و غنی را حلال میدانند ، شرب خمر را جایز ، و مردان با مردان و زنان با زنان اکتفا می کنند ، زنان سوار اسبها می شوند و بر مردان استیلاء یابند . و در جمیع شئون زندگی دخالت میکنند .

سه دسته بهج میروند اغنیاء برای تزهت ، و کسبه برای تجارت ، و فقراء برای مسئلت ، آن روز احکام باطل می شود و اسلام پست می گردد ، دولت اشرار قدرت می یابد ، ظلم درهمه شهرها جاری می شود ، فساد عمومیت می یابد ، رشد عقلی کم میگردد ، دلها سایه میشود ضمائر آلوده و کدر است ، سلطنت بدست جا بر و ظالم می افتد ، سخن آنها از صبر تلخ تر و دلهای آنها از مر دراعفن تر ، علماء می میرند و دلها فاسد میشود

و گناهان بسیار می‌گردد ، قرآن‌ها را رنگ آمیزی میکنند ، و مساجد را خراب می‌نمایند ، آرزوها بلند و اعمال کوتاه ، قشون را سان می‌دهند تا عظمت خود را نشان بدهند .

اگر کسی آن روز شبانه روز نماز بخواند چیزی بر او نمی‌نویسند و نمازش قبول نخواهد شد زیرا حسن نیت و ارادت و اخلاص در او نیست ، در نماز بفکر ظلم کردن به مردم و حيله نمودن در معامله ، و ریاست خواستن و مفاخره نمودن آنست ، مساجد را اماکن عمومی قرار میدهند و در آن حکومت میکنند و انتخاب و انتصاب می‌نمایند ، در همان مساجد برخی بر بعضی جور و ستم می‌نمایند و بعضی برخی را می‌کشند ، روی عداوت و دشمنی ، و افتخار ب شرب خمر می‌نمایند .

مساجد را تزئین و آلات غنی می‌بندند و هیچ کس منع نمی‌کنند مردم دیوانه وار مالک اموال می‌شوند ، رؤسا با مستحقان بریاست نمی‌رسند ، زراعت فاسد می‌گردد و بدعتها ظاهر می‌شود ، مردم در عرف باهم فحش میدهند و بهم دشنام می‌آموزند ، اعمال آنها وحشی‌گری و افعال آنها خیانت است ظلم و خشم و جور و ستم از امور عادی آنهاست ، بزرگان آنها بخل می‌ورزند ، فقها فتوی روی تمایل نفسانی می‌دهند ، قضات حکم با آنچه میدانند می‌کند و بزور حکومت می‌نمایند و شهادت می‌گیرند ، هر کس پول دار است بلند پایه است ، هر کس تهی دست است پست است ، فقیر مهجور و محروم التعرض است غنی محبوب و مخصوص ، صلحاء کم و تمام بسیار ، دلها سیاه و سینه‌ها پر کینه ، غورا کهها مرغ و طیور و لباسها خزیمانی و حریر خواهد شد ، مردم ربا را حلال میدانند ، با شهادت دادن معارضه می‌کنند ، عمرها کوتاه می‌شود ، قمار همه جا عزیز است ، آنها حلال را حرام و حرام را حلال می‌دانند ، کردار خود را روی منکرات می‌گذارند ، دلهای مردم مختلف و متمایل

به باطل است .

اثرات سیب

از کتاب طب ابی الجعد الحسن بن بسطام : حدثنا محمد بن خلف عن الوشاء الحسين بن علي عن عبدالله بن سنان قال قال جعفر بن محمد عليهما السلام : اگر بدانند مردم چه چیز در سیب هست دوا نمیکنند به مریضهای خودشان مگر با سیب.

عوذة مجربة

جهت درد دندان بانیت خالص و بی شك و شبهه سورة حمد و معوذتین و قل هو الله احد اول بابسم الله تمامی این سوره هارا بخواند و بعد بگوید :

بسم الله الرحمن الرحيم وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم ، قلنا يا نازكوي برداً وسلاماً على ابراهيم ، و اراد وابه كيداً . فجعلناهم الاخسرين ، و نودی ان بورك من في النار و من حولها . وسبحان الله رب العالمين بعد بگوید : اللهم يا كافي من كل شئ ولا ينفى منك شئ اكف عبدك وابن امك من شر ما يخاف ويحذر من هذا الوجع الذي يشكوه اليك . و دست بروی دندان گذاشته مسح نماید .

عوذة للشقيقة

بجهت سردرد روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) محمد بن ابراهيم السراج میگوید : شکایت کردم بمحضرم امام (ع) از شقیقه که هر هفته يك يا دو مرتبه مرا اذیت می دهد پس فرمود : دست بگذار بر موضعی که درد می نماید و بگو : يا ظاهرأ موجوداً و يا باطناً غير مفقود اردد على عبدك الضعيف اياديك الجميله عنده و اذهب عنه ما به من اذى انك رحيم و دود قدیر سه مرتبه میخوانی .

عوذة لبلابل الصدر

ابوالقاسم تفلیسی قال حدثنا حماد بن عیسی عن حریر بن عبد الله السجستانی عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام گفت گفتیم : یا بن رسول بدرستی که من در سینه خود وسواس و بلابل احساس میکنم و گاهی میشود از قرائت هم باز میمانم فرمودند : کجائی از عوذة امیر المؤمنین (ع) ؟ گفتیم : یا بن رسول الله یادم دهید فرمود : زمانیکه احساس کردی از وسواس پس بگذار دستت را بر سینه و بگو :

بسم الله وبالله اللهم مننت علی بالایمان و اودعتنی القرآن و رزقتنی صیام شهر رمضان فامنن علی بالرحمة و الرضوان والرأفة والغفران و تمام ما اولیتنی من النعم والاحسان یا حنان یا منان یا دائم یا رحمن سبحانک و لیس لی احد سواک ، سبحانک أعوذ بک بعد هذه الکرامات من الهوان وأسألك أن تجلی عن قلبی الاحزان . این کلمات را سه بار میخوانی بدرستی که تو عافیت یابی از این وسواس بعون الله تعالی بعد صلوات میفرستی بر پیغمبر و آل او .

عوذة لوجع البطن

یعنی شکم درد عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم السلام گفت : شکایت کرد مردی به پیغمبر اکرم (ص) که برادر من مبتلا به درد شکم میباشد پس فرمود : به برادرت بگو یک شربت غسل با آب گرم بخورد پس رفت و گفت بعد آمد خدمت پیغمبر (ص) و عرض کرد : یا رسول الله نفع نه بخشید پس فرمود : عوذة نمائید به فاتحة الكتاب هفت مرتبه و قتی که آن شخص رفت پیغمبر اکرم (ص) به امیر المؤمنین (ع) فرمود : برادر این شخص منافق است بجهت این نفع نه بخشید غسل .

عوذة للصداع

محمد بن جعفر البرسی قال : حدثنا محمد بن يحيى الأرمني قال : حدثنا محمد بن سنان السنائي عن يونس بن ظبيان عن المفضل بن عمر عن ابي عبدالله الصادق (ع) عن ابيه عن زى الثقات عن ابيه عن امير المؤمنين عليهم السلام قال : هذه عوذة نازل نمود جبرئيل (ع) بر پيغمبر (ص) كه سر مباركش دردمي كرد پس گفت يا محمد (ص) عوذة برای تحفيف يافتن صداع از تو وجبرائيل گفت يا محمد (ص) هر كس عوذة نمايد با اين عوذة هفت مرتبه بر هر وجع خداوند تبارك شفاء ميدهد و دست مسح كن بر موضعي كه شكايه داري و بگو :

بسم الله ربنا الذي في السماء ، تقديس ذكره ربنا الذي في السماء والارض امره نافذ ماض كما ان امره في السماء اجعل رحمتك في الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطايانا يا رب الطيبين الطاهرين انزل شفاء من شفائك ورحمة من رحمتك على فلان بن فلانة اسم بيرد .

دفع تير وشمشير

از آنجمله دعای تیغ بند است که ابن طاوس در کتاب سعادات از حضرت امیر (ع) نقل نموده و خواص بسیاری نقل کرده مثل آنکه هر که این حرز را با خود دارد بر او خوفي از شیطان وزدان وازیغ و سنان نمی باشد ، و اگر بر پوست آهو نویسند و در زیر سنان و نیزه محکم نمایند در هیچ جهادی مغلوب نشود و دشمنان را مغلوب کند و اگر در خانه گذارد اززدان و حرامی و غارتگران محفوظ ماند بمشک و زعفران و گلاب بر پوست آهو باید نوشت اینست : اهیأه ادناه می سومایع ۵ تالح ۵ همولوجیم ساهو برا ۵ شراهیا ۵ ادمالوا ۵ ساهای ۵ الوهی ۵ الشهبأ ۵ سرعارام ۵ او داب ن صعواب ۵ هو هو بواره .

دوا بجهت بواسیر و تغییر رنگ صورت

احمد بن اسحق قال : حدثنا عبدالله بن عبدالرحمن بن ابي نجران عن ابي محمد الثمالي عن اسحق الجريري قال : قال الباقر (ع) : يا جريري اري لوك قد انتقع أبك بواسير ؟ قلت : نعم يا بن رسول الله وأسئل الله عزوجل أن لا يحرمني الاجر . قال : أفلاصف لك دواء ؟ قلت : يا بن رسول الله والله لقدعالجته باكثر من الفدواء فما انتفعت بشئ من ذلك وان بواسيري تشخب دمأ . قال : ويحك يا جريري فاني طبيب الاطباء ، وراس العلماء ، وراس الحكماء ، ومعدن الفقهاء ، سيد اولاد الانبياء على وجه الارض قلت : كذلك ياسيدي و مولاي . قال : ان بواسيرك اناث تشخب الدماء قال : قلت : صدقت يا بن رسول الله قال : عليك بشمع ودهن زنبق ولبنى غسل وسماق وسروكتان اجمعه في مغرفة على النار فاذا اختلط فخذ منه قدر حمصة فالطخ بها المقعدة تبرأ باذن الله تعالى .

قال الجريري : فوالله الذي لا اله الا هو ما فعلته الامرة واحدة حتى براء ماكان بي فما حسست بعد ذلك بدم ولا وجع .

احمد بن اسحق گفت: حدیث کرد برای ما عبدالله بن عبدالرحمن از اسحق جریری گفت : فرمود امام محمد باقر (ع) به جریری : هیبنم رنگ تو تغییر کرده الم بواسیر داری ؟ گفتم بلی یا بن رسول الله از خداوند میخواهم مرا در این باره اجر کرامت فرماید فرمود : آیا وصف و بیان کنم برای تو دوائی ؟ گفتم : یا بن رسول الله بتحقیق معالجه کردم بیشتر از هزار دوا اما فایده نبخشیده بدوستیکه همواره خون میآید . امام (ع) فرمود : من طبیب طبیبها هستم ؟ و رأس علماء و حکماء هستم ، و معدن فقها هستم ، و سید اولاد انبیاء هستم در روی زمین . گفتم : همینطور است

سیدی و مولای من فرمود: بواسیر تو اناث است خون میآید گفتم: راست فرمودی یا بن رسول الله فرمود: بر تو باد شمع، و روغن زنبق، و لبنی عسل، و سماق. و سرو کتان تمامی اینها را در ظرفی بگذار روی آتش پس زمانی که بهم مخلوط گشتند پس بگیر بقدر فندقی و بر موضع مقعد بمال انشاء الله تعالی بر طرف خواهد شد این مرض والم.

پس جربری میگوید: والله استعمال کردم فقط یکمرتبه تا اینکه این مرض بکلی بر طرف شد.

معالجه بواسیر

از حضرت امام رضا (ع) این دواء بجهت بواسیر منقول است.

هلیله سیاه و بلبله و آمله مساوی بکوبند و از حریر بیرون کنند و قدری مقل ازرق گرفته در آب کند بجوشاند پس این دوا را در میان ریخته خمیر کند و دست باروغن چرب کند و آنرا بقدر عدس حب کند و در سایه به خشکاند، و اگر در تابستان باشد بقدر یکمقال بخورند و در ایام دوا خوردن از خوردن ماهی و سرکه اجتناب نمایند.

ضماد برای بواسیر

اطباء این ضماد را بجهت بواسیر و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزیف و حیض نافع شمرده اند: سفید آب، موم سفید، خفض هر یک جزوی، گل خطمی، مقل هر یک دو جزء باز رده تخم مرغ استعمال نمایند، و هم چنین بخورم ملخ نمایند، و هم چنین روغن وزغ بجهت ورم مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است، و هر گاه از حرارت باشد وزغ بپیه بز کوبیده و در آب بجوشانند تا مهر اشود و روغنی که بر آب بعد از سرد شدن بسته شود بردارند اگر دنباله بادمجان را سائیده اضافه کنند جهت

بواسیر بادی مجرب است .

جهت سردرد

علی بن عروة الاهوازی وكان راوية لعلوم أهل البيت عليهم السلام عن موسى بن جعفر (ع) گفت : گفتم برای آن امام (ع) : یا بن رسول الله در سرم درد پیدا میشود از شدت الم تا سحر بیدار میمانم و این آزار مرا از نماز شب مانع میآید فرمود : یاد اوذ زمانی که احساس کردی این درد را دست خود را مسح کن بر آن و بگو .

اعوذ بالله واعیذ نفسی من جمیع ما عترانی باسم الله العظیم و کلماته التامات التي لا یجاوزهن بر ولا فاجر ، اعیذ نفسی بالله عز وجل و برسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین الاخیر اللهم بحقهم علیک الاجرتنی من شکاتی هذه بدرستی که ضرر نمیدهد بعداً .

دفع غلبه بول در خواب

در مکارم الاخلاق از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده که از برای دفع این علت بر جام نوئی نویسد اینست .

بسم الله الرحمن الرحيم ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیماً غفوراً پس بآب سرد بشویند و ضبط نمایند بعد از آن بر پارچه پوستی طرف صبح همین آیه و سوره الحمد و سه بار سوره اخلاص و معوذتین و آیه الکرسی ولو انزلنا تا آخر سوره حشر، و آیه قل ادعوا الرحمن تا آخر آیه بعد از آن بنویسد .

بسم الله الرحمن الرحيم ان الله یمسك السموات والارض تا آخر بعد از آن بنویسد هو هکذا و لاهکذا غیره امسک عن فلان بن فلان ما یجد علیه من البول پس اگر مرد باشد این تعویذ بر پشت زهار بر ذکرش بندد و اگر زن باشد بر زانویش - پس

قدری زعفران و دو برابری آن سعدمکی کوفته هر يك را جدا بکوبد و سعدرا از حریر صاف کند هر دو را داخل هم با عسل بی موم معجون ساخته حبها بسازد و در وقت خواب یکی از آن معجون با قدری از آن آب ذخیره کرده نوشد و در ایام معالجه آب کمتر بخورد و چون علت زایل شود تعویذ را بکشاید که حبس البول نشود - از کتاب منهاج العارفين نوشته شد .

بجهت مار

از دارنده انگشتر زمرد افعی گریزان است و چون چشم افعی بر زمرد افتد در ساعت چشمش از حدقه بیرون آید ، و پیاز عنصل بـاعث اذیت و مضرت جمیع حشرات است .

معالجه مارگزیده

بر موضع گزیده مار بخواند شفا یابد: بسم الله الرحمن الرحيم آهیا شراهیا آنونی اصباوث ایل شدای اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق و ددا بر او من شر کل حیه و عقرب ثبجج ثبجج قر نیا قر نیا سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین .

بجهت عسر البول و بواسیر

در بحر المنافع آورده که سرگین موش بزهار مانند بول گشاده گردد ، صاحب کتاب تحفة المؤمن میر محمد مومن طیب ذکر نموده که این تر کیب را از زوسر اعظم نام نهاده ام و از جمله اسرار است بجهت اكله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضاء و قطع نمودن خون از جراحت و رویانیدن گوشت و منع ورم آزموده است . موی سوخته ، گلینار ، و شاخ گاو کوهی اگر نباشد استخوان سوخته ، و برگ عناب ، و گل ارمنی از هر يك دو جزء ، و کندر و سفید آب قلعی شسته از

هر يك يكجزة گرفته از حرير گذارنده استعمال نمايند ، و اگر دو دانگه افيون مخلوط گردد باسفیده تخم مرغ سرشته فتيله بسازد درمجرای بول گذارد مسکن درد و دررفع سوزنك نظيری ندارد .

بجھت حافظه

از حضرت امير المؤمنين (ع) منقول است كه : هر كه از زعفران خالص جزئی و از سعد جزئی بگیرد و با عسل بياميزد معجون کرده هر روز بقدر دو مثقال بياشامد حافظه او بمرتبۀ رسد كه ساحر شود .

و در حديث ديگر ابو بصير گويد كه : ب حضرت صادق (ع) عرض كردم كه : چگونه توانيم قدرت يافت بر آن علمي كه تفریع و تعريف فرموده اند برای ما ؟ حضرت فرمود : درهمی قر نقل و ده درم كندر ذكر بستان و نرم بكوب و بعد از آن اندکی را بناشتا سفوف كن كه باعث ازدياد حافظه است .

بجھت فرار مار

از خواص اين اشكال است كه چون بر چهار قطعه كاغذ بنويسند و در چهار گوشۀ خانه دفن كنند مار در آنجا نيايد و اگر باشد فرار ميكند : بسم الله الرحمن الرحيم هيجه هيجه محاطود دهب .

نسخه معجون جهت قوه جماع

بطوريكه از كتاب ابى الجعد از عربی ترجمه شده : برای كسانيكه بول كردن سخت و نتواند نگهدارد و طبش قلب و تنگی نفس و بادشكم و كرم معده و اشتهاى طعام و راحتى درد سينه و زردى چشم و زردى رخسار و برقان و زيادى عطش و سر درد و تب ناقص و درد كهنه دارند .

صورت نسخه

« هلیله سیاه » شش مثقال « هلیله زرد » شش مثقال « سقمونیا » شش مثقال
 « فلفل » چهار مثقال « دارفلفل » چهار مثقال « زنجبیل » چهار مثقال « نانخواه »
 چهار مثقال « خشخاش قرمز » چهار مثقال « نمک هندی » چهار مثقال « دارمشک » دو مثقال
 « قاقله » دو مثقال « سنبل » دو مثقال « شقاقل » دو مثقال « عود بلسان » دو مثقال
 « حب بلسان » دو مثقال « سلنجه مقشره » دو مثقال « علك رومی » دو مثقال
 « عاقر قرها » دو مثقال « دارچین » دو مثقال همه اینها را کوبیده غیر از سقمونیا و
 مخلوط نمایند با اندازه هشتاد و پنج مثقال میباشد در آتش نرم بگذارد بعد مقداری
 عسل شهد داخل نموده در یک ظرف سفالین قرار دهد و مقدار خوراک در وقت خواب
 دو مثقال میباشد .

در ضعف بدن

روایت از امام محمد باقر (ع) است که حضرت نوح به خداوند تبارک و
 تعالی شکایت نمود از ضعف بدن وحی رسید از طرف خداوند عزوجل بر این که :
 گوشت را با شیر طبخ نماید و بخورد بد رستیکه خداوند قرار داده قوت و برکت
 در این دو .

وجع المثانة والاحليل

فرمودند: بگیرند خیار با درنج مقشر نمایند بعد بپزند با آب ریشه هندباء
 بعد آصاف نمایند بعد مقداری شکر طبرزد اضافه نمایند و صبح ناشتا تا سه روز مقدار
 رطل بنوشند بد رستیکه این دوا حیدمجبرب نافع است باذن الله تعالی .

برای دفع ظلم ظالم

ربى هذا عدل منك خلقته وخلقتنى وجعلته قوياً وجعلتنى ضعيفاً ثم سلطته على ولايات منعه من ظلمى ولايات جعلتنى قوياً فانتقم من ظلمه فاسئلك بحكمتك التى خلقته وخلقتنى وجعلته قوياً وجعلتنى ضعيفاً ان تجعله عبرة لخلقك سرعاً ..

فى النشرة (بطلان سحر)

سهل بن محمد بن سهل قال : حدثنا عبدربه بن محمد بن ابراهيم عن ابن اورمة عن ابن مسكان عن الحلبي قال : سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن النشرة للمسحور فقال : ما كان ابي عليه السلام يرى به بأساً .

وعن محمد بن مسلم قال : هذه العوذة التى املاها علينا ابو عبد الله عليه السلام يذكراتها ورائة وانها تبطل السحر تكتب على ورق ويلق على المسحور :

قال موسى ما جئتم به السحران الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين و يحق الله الحق بكلماته ولو كره المجرمون ، أنتم اشد خلقاً ام السماء بناها رفع سمكها فسويها (الايات) فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين والقى السحرة ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى وهرون .

برای بسته بودن حیض

هرزنى كه حيض او بسته باشد مرضاف پودنه كوهى مويز منقى سداب خشك ابهل راگرفته بزه گاوسرشته بردارد كه مجرب است ، ابهل ميوه سر كوهى باشد .

معالجه بواسير

از حضرت امير المؤمنين (ع) منقولست كه : خواندن اين دعا براى بواسير نافع است : يا جواد يا ماجد يا رحيم يا قريب يا مجيب يا بارى يا ارحم صل على محمد واله وارد على وا كفى شروجمى .

نوع دیگر

از حضرت امام جعفر صادق (ع) مرویست که فرمود: سوره یس را با غسل بنویسد و بآب بشوید و بخورد بواسیر را نافع بود.

در بحر المنافع مذکور است که بجهت بواسیر این افسون را بردست راست خواند بعد از قضای حاجت بر آن محل بمالد بسم الله الرحمن الرحیم یا فارغی یا مارغی اذهب بامر الله.

در شأن و جلالت حضرت قمر بنی هاشم (ع)

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق	در روز حشر رتبه او آرزو کنند
عباس نامدار که شاهان روزگار	از خاک گوی او طلب آبرو کنند
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد	میخواست تا که آب کوثرش اندر گلو کنند
دستش فتاداد خدا دست خود به وی	آنانکه منکرند بگو روبرو کنند
گردست او نه دست خدائی است پس چرا	از شاه تا گدا همه روسوی او کنند
دربار او چه قبله ارباب حاجت است	باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

وله ایضا سروده

دید که آب فرات موج زنان میرود	چشمه چشمش ز اشک صورت عمان گرفت
گفت الا ای فرات چشمه آب حیات	کناره کی تا کنون کسی ز مهمان گرفت
ما ز عطش در تعب تو میروی خشک لب	مشک پر از آب کرد بکف سرو جان گرفت
تیر به چشمش زدند سینه سپر ساخت او	دست ز جسمش فتاد مشک بدن دان گرفت
تیر زدندش بمشک دست ز هستی کشید	ریخت چو آبش بخاک سر بگریبان گرفت
گفت که ای بینوا میروی اندر کجا	چون ز تو درخیمه ها سکینه پیمان گرفت
ناله ادرك اخا رسید در خیمه ها	غبار غم دامن شاه شهیدان گرفت

دید تنش غرقه خون ماه رخس لاله گون خون زد و چشم ترش بچشم گریان گرفت
گفت علمدار من مونس و غمخوار من کشتی عمر ترا ورطه طوفان گرفت
خیز که درخیمه ها سکینه باشک و آه کنون بکف دامن زینب نالان گرفت
زین غم عظمی شررفتاد در بحر و بر سینه (خبازرا) آتش سوزان گرفت

کیمیاگری جابربن حیان

یکی از نظریه های علمی جابر درباره تکوین فلزات که بعد از وی قرنهای بسیار در اروپا و آسیا اساس طبیعیات قرار میدادند عبارت از این بود که : کلیه فلزات معروف عالم از دو جوهر به وجود می آید یکی گوگرد و دیگری سیماب یعنی جیوه ، و چنین میگفت : هر گاه گوگرد پاک و سیماب پاک خالی از هر گونه غبار و مواد خارجی بهم جفت شوند با اندازه و مقدار معین و با شرایط مطلوب از ترکیب آنها زرناب حاصل میشود، و هر گاه سیماب بیش از اندازه گوگرد باشد نقره بوجود می آید ، و چون مواد خارجی در ترکیب آنها مخلوط گردد بتفاوت آن مواد مس و آهن و قلع و سرب پدید خواهد گشت .

یکی از علمای اروپای معاصر میگوید : هر چند علوم طبیعی در عصر حاضر فلزات را عنصر واحد و غیر مرکب دانسته است اما هنوز ذوق بشر مایل است برای نظریه جابربراه اثباتی پیدا کند زیرا به تجربه می بینیم هر چه معدن طلا و نقره یافت میشود گوگرد و جیوه نیز همانجا است .

جابر اول عالم طبیعی دان بوده که بوجود فلزات دیگر غیر آنچه نزد قدما معروف بود پی برد او میگفت : بتجربه دریافته ام که فلزاتی نامعروف در سنگ و و خاک هست اما وسیله استخراج آنها را باید فراهم کرد .

قراول فلزی و صندوقی که به آسمان می‌رفت

در افسانه‌های بغداد از قدرت علمی و صنعتی جابر چیزها نقل میشد از آنجمله آنکه جابر برای خالد برمکی یا برای یحیی فرزندش صندوقی ساخت که به‌هوا بالا میرفت و در آن جامیگرفت و مردی از فلزات ساخته بود که کار قر اول می‌کرد و نزدیکی به آن مرد قواعدی داشت، و اگر کسی بدون رعایت آن میخواست از مقابل او بگذرد باشمشیر بفرقش میزد، افسانه سرایان حکایت می‌کردند: کشیزی از سوگلی‌های یحیی برمکی سرمست و خندان شبی خواست بی‌خبر برخواجه خود وارد شود گرفتار ضرب به آن پاسبان آهنین پنجه گردید زخم دار شد و با معالجات جابر بهبودی یافت، بهر حال حقیقت افسانه‌ها چه باشد نمیدانیم اما قدر مسلم اینست نظریه اختراع چیزی شبیه تلفن یا تلگراف از جابر بوسیله علمای طبیعی بعد از وی نقل شده است که می‌گویند ممکن است بارشته‌های فلزی و وسائل لازم دیگر دو نفر دیگر از راه دور باهم صحبت کند.

آزمایشگاه جابربن حیان در شهر کوفه

آزمایشگاه جابر تقریباً دوست سال بر مردم پوشیده ماند و با آنکه خلفا و بزرگان دولت عباسی خیلی راغب بودند بدانند کارگاه وی در کجاست و در آن چه وسائل و اسبابهائی میشود موفق نشدند زیرا در مدتی که جابر پس از بازگشت از تبعید پنهانی در کوفه روزگار می‌گذراند جز دوسه تن از صوفیان وارسته کسی بخانه وی راه نداشت و تنها کنیزی پیر خدمتش را می‌کرد که نیز بعد از وفات خواجه خویش چند روزی بیشتر عمر نکرد، بنابراین راه وصول به آزمایشگاه جابر پیدا نشد تا قرن بعد از وی که در کوفه نزدیک دروازه دمشق میخواستند بنائی تازه بسازند در اثنای

کندن زمین ناگهان يك عمارت زیر زمینی با اطاقها و راه روها و سبک معماری مخصوص ظاهر گشت اما بسیاری از آلات و ابزار و اشیائی که در اطاقها بود باز نکرده و فاسد گشته یا بر اثر خاکریزی های بنائی تازه از صورت نخستین خود در آمده و ضایع شده بود با این وصف وجود چرخها و آلات و ادوات و کوره ها و قرع و انبیق و برخی آلات ریاضی و غیره مایه حیرت و شگفتی مردمان گشته از دربار خلافت مامورینی بکوفه رفتند تا آنچه را شاہان استفاده بیابند به بغداد انتقال دهند .

چنانچه دانشمند محترم آقای رحیم زاده صفوی در کتاب خود مینویسد : یکی از تألیفات عمده جابر بن حیان کتابی بوده در هزار ورق که عالم مزبور طی آن کتاب مقدار پانصد رساله از تألیفات استاد بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق (ع) را کنجانیده بود و بدان طریق آثار آن امام عالی مقام را از گم شدن و تلف شدن محفوظ داشته است .

دایرة المعارف بریتانیا مینویسد که جابر علوم پنهانی را در خدمت امام (ع) فرا گرفت امام ممکن است علوم کیمیا ئی را آنجا نیاموخته باشد ، و چنانچه آقای رحیم زاده صفوی در تألیفات خود مینویسد که نمیدانیم این نظریه را دایرة المعارف بریتانیا از روی چه مدركی گفته است زیرا جابر خودش برای خویشتن استادی جز حضرت صادق (ع) نشان نداده است و همه جا اعتراف میکنند که آنچه را وی میداند از برکت تعلیمات آن بزرگوار میباشد .

بالجمله جابر در زمره نوابغ و داهیان انگشت شماری محسوب شده که تاریخ بشری از آنان تا کنون نام برده است .

تحقیق دقیق

راجع به استجاب دعا در کتابها نوشته اند دیگر احتیاج به تفصیل ندارد چیزی که مورد بحث ماست اینست که: فعلا مقدمات استجاب دعا بکلی مسدود است مگر اینکه شخصی از این محیط ما بیرون رفته با قلب صاف و هوای آزاد مشغول دعا باشد برای شاهد این مطلب يك نمونه برای خوانندگان گرام در میان میگذارم در این سالهای اخیر عده ای از مهاجرین را از خاک دولت عراق به ایران کسب داشتند و معلوم است در بین این عده اشخاصی بودند بنوروزیور علم و زهد و تقوی متصف بودند با این وصف و بودن این حدیث صحیح در حائر حسینی (ع): (وفی قبه اجابة الدعاء) از نود هزار افرادی که در آن تحت قبه مستجاب نشد، معلوم میشود که مقدمه و شرائط دعا را دانا نبودند و الا بطور میشود که در تحت قبه حائر حسینی دعا مستجاب نشود.

خوب است در این باب حقیر از عالم ربانی و مجتهد وقت صاحب تهجد سید بزرگوار و مورد قبول عامه تبریز حضرت الحاج سید مرتضی خسر و شاهی - عطر الله مرقدہ قضیه ای را نقل کنم که در بالای منبر اثناء موعظه این قضیه را بیان فرمودند در تاریخ حدود هزار و سیصد و سی قمری آن موقع بود زوار کربلا عده ای با کجاوه و عده ای با اسب و الاغ و يك عده هم با پای پیاده میرفتند تقریباً بین سه و چهار ماه طول میکشید و خود حقیر با چشم خود دیدم دائی بنده و اشخاص دیگر پیاده رفتند و برگشتند در سالهای هزار و سیصد و سی و هشت قمری بود.

حال آن قضیه که آن سید مرحوم بیان فرمودند اینست که: از شهر تبریز جوانی يك سرشت و با تقوی در حدود سن ۱۸ با گروه زوار پیاده عازم زیارت کربلا میباشد بعد از نائل گشتن زیارت آنسرور عاشقان حضرت سید الشهداء (ع) با قلب

کشکول عطاری

صاف و نیت پاک و بی آلایش قصد اقامت در آن مکان شریف مینماید . و در تبریز فقط يك مادر پیری داشته نامه «ینویسد که : ای مادر عزیز دیگر به آمدن من به تبریز منتظر نباشید مرا محبت ولایت حضرت سید الشهداء منقلب نموده از تمام علاقه دنیوی منصرف هستم و شما هم اگر مایل دیدار من باشید بیائید کر بلا باهم زندگی را انجام دهیم .

برسیدن همین نامه آن مادر پاک سرشت بازوار عازم کر بلا می باشد و بعد از رسیدن کر بلا این زن عقیف صبح بعد از زیارت حرم مطهر هر جا روضه خوانی بود آنجا حاضر بود پسرش هم به شغل شاگرد قهوه خانه اشتغال داشت با حال خوشی این مادر و پسر باقناعت بسر میبردند .

بعد از مدت ها مادر روبه پسر کرد گفت : ای پسر من دیگر در آخر عمر و شما هم تنها خوب نیست بیاترا يك دختری خواستگاری نمایم من هم آخر عمری عروسی داشته باشم پسرک در جواب گفت : مادر من قصد ازدواج ندارم و از این دختر های این زمان نمیخواهم ، و از طرفی بدون اینکه پسر به مادر بگوید هر وقت بحرم مطهر زیارت نائل میشد در بالای سر بحضرت معروض میداشت ایمولای من آیا این حدیث درست و صحیح است که (فی تحت قبته اجابة الدعاء) من فقط يك حوریه میخواهم و بس این سر بین خود و خدا هیچ کس نمیدانست ، بالاخره مادر مذکوره اصرار میورزید پسر بیاترا زن بگیرم و پسر هم سخت در حال امتناع بود مثل الهام از زبان مادر جاری شد مگر تو حوریه میخواهی ؟ گفت : آری مادر من حوریه خواسته ام ، و چند وقتی گذشت این مادر مرتب بمجالس روضه خوانی حضور داشت وقتیکه در مجلس می نشست دید يك دختری بآخرین درجه و جاهت و خوشروئی و نجابت و باوقار که نظیر ندارد میآید سر راست بغل دست مادر مینشیند

این مادر از قلبش خطور کرد: آیا این دختر که بوده باشد آیا میشود من برای پسرم خواستگاری نمایم دفعه علی الله قضیه را در میان گذاشت از حال دختر استفسار نموده که شما دختر که هستید و خانه شما کجا است آیا شود که ترا برای پسرم ازدواج نمایم؟ دختر جواب داد: تو چکار داری پدرم یا خانه ما کجا است دختر وقتیکه بالغه و رشیده و عاقله باشد و راضی به ازدواج شد دیگر چیزی دیگر نمیخواهد.

مادر گفت بالاخره باید تهیه و اسبابی و لباسی و خرجی. دختر جواب داد: اینها هیچ کدام لازم نیست اگر پسر حاضر شود من حاضر این ضعیفه به قالب نمیکنجید این خواب است یا خیال راست است یا دروغ در هر حال آمد به پسر گفت: ای فرزندم آنچه تو میخواهی همایرا پیدا کرده ام مثل جوریه از جمال و کمال و معرفت بی همتا است اگر مایل هستید بلی گفته کار را فیصله دهیم؟ پسر هم بدون تأمل گفت: مادر آن طور که تو میگوئی من راضی هستیم.

در مثل روزهای سابق در مجلس حاضر و دختر هم آمد و نشست بعد از تعارف و گفتگو مادر گفت: دخترم لابد پدرت یا مادرت یا ولیات باید باشد، و دیگر بچقدر مخارج و لباس و غیره معین شود؟ دختر جواب داد: اینها هیچ کدام ضرورت ندارد نه پدر و نه مادر و نه هم خرجی میخواهد فقط رضایت خودم میباشد و بس و خواندن صیغه. مادر گفت: حالا که آنطور است بیایم و پیش یک عالم محل، رفتند و عقد صیغه جاری و همان شب دختر بدون هیچ از این عوالمات و رسومات دنیوی بجز جمله داماد رفت و پسر هم دید واقعا آنطوریکه شاید و باید از حسن و جمال و عظوفت در درجه کمال است تا اندازه ای باین پسر سازگار و خوش رفتار بود که نهایت نداشت.

کشکول عطاری

بالاخره وقتی رسید این پرسر سخت مریض شد بطوریکه حالت احتضار هویدا گردید مادرش خیلی ناراحت و بی آرام بود در این حال عروس نامبرده خود را کاملاً آرایش و زینت نموده و منزل و حیاط و درب منزل را جارو و آب پاشی نموده مثل اینکه منتظر مهمان میباشد ، از این طرف مادر سخت پریشان و در حال اضطراب به عروس گفت : این چه حالت است نمی بینی پسرم در چه حال است ؟ تا حال من زده ای از توقصوری و بی ادبی ندیده بودم الا اینکه حالا می بینم ، يك وقت دختر بصد آمد و گفت : چون مهمانهای عالی مقام داریم تشریف می آورند برای اینست و گفت : ای مادر تا حال ندانستید که من بشر نبودم غیر اینکه يك حوریه از عالم دیگر بخواست دعای پسرت آمده بودم و يك خنده بلند نمود و پرید به بالای طاقچه مادر گفت : این چه سری است گفت : تمام اعمال پسرت ارائه شد هیچ کدام مورد قبول واقع نشد الا يك جفت کفش در راه خدا داده بود آن قبول گردید .

از کوثر نامه راز شیرازی

شد ستم از دل رجان بنده سولای درویشان

از آنرو میکشم بر دیده خاک پای درویشان

شهان ملك معنی بینوایان ره صورت

نشد در صورت و معنی کسی همتای درویشان

شدم مست لقای پربهای طلعت ساقی

جو دارم جرعه از ساغر صهای درویشان

ندیدم چهره زیبای معشوق ازل هرگز

نکستی شاملم گر همت والای درویشان

اگر خواهی جمال با کمال شاهد باقی
 نگر از چشم دل بر طلعت زیبای درویشان
 نیابی در دو کون از آنشهان هرگز نشان زیرا
 که از کوئین و مافیهاست بیرون جای درویشان
 نیارد سر فرود هرگز بکیش و ملت دیگر -
 کسی کا گاه شد از ملت غرای درویشان
 نگر در هیچ سالک هوشیار از سکر لای خود
 ننوشد جرعه تا از خم الای درویشان
 مباح از جیش بی پایان شاه عشق ما غافل
 در عالم عقل و دین زین جیش شدیغمای درویشان
 مباح ای طالب واقف تو نومید از لقای حق
 که وجه حق عنایت گردد از سیمای درویشان
 ز نادانی مزین طعنه بدرویشان حق زاهد
 که سارد در قیامت حق تورار سوای درویشان
 سحر که ساقی باقی عطا کردم یکی ساغر
 چو دیدم بیخود و آشفته در ماوای درویشان
 ز حق مکشوف شد بر از این سراز صفای دل
 که نبود مرد حق جز بنده مولای درویشان

مطرب با آهسته زن تاخوش شود جان در بدن
 تار وحدت زن ولیکن زن بنام بوالحسن
 مطرب بزم ازل بر نام او زد تا کسه جان
 مست و بیخود شد برقص آمد درون شد در بدن
 نام نیک بوالحسن شیرین تر از شهد و شکر
 نام نیک بوالحسن خوشبو تر از مشک ختم
 چون بسمع جان بود آن نغمه از رزو ازل
 بشنود آن نغمه یاد آرد از آن شاه ز من
 نام نیک بوالحسن شمس است و ما چون ذره ها
 چون درخشان شد برقص آئیم در سرو علقن
 بشنود چون نام نیکش زنده گردد جان ز شوق
 ورنه جان در تن بود چون مرده اندر کفن
 بشنود جان نام نیکش بر پرد بر آسمان
 ورنه بر نار هوا بریان چو مرغ بال زن
 دیده گر خواهی گشاید جان بحسن کردگار
 بوالحسن بین بوالحسن بین بوالحسن
 حسن آن پیر ازل بین ظاهر از برنا و پیر
 نام آن شاه بقا برخوان ز روی مرد وزن
 صبر هجران چند گوجانرا گریبان رو بدر
 تا ببینی بوالحسن یا خویشتم در پیرهن

گوی دلراگر تو در چوگان نامش افکنی

شه بيك ضربت کند فارغ ز قید ما و من

نام نيك بوالحسن را درد جان خویش کن

تا نماند حسن نامش روی جانت را حسن

نام نيكش را ز بس دل خواند باسوز و گداز

آتش عشقش بجوش آورد خونم در بدن

ریزد از خون من آن گلرخ ندارم زو دریغ

ليك میترسم که خونم نقش بندد بوالحسن

من شدم منصور ولیکن در میان بیس فرقیهاست

اوانا گفت و بگویم من بجان رودم مزین

شد ز عشق بوالحسن جان دوش در بیت الحرام

ز آنکه بیت الله آمد کعبه آن بوالحسن

زان ذبیح الله خواندی راز را فرزند خویش

کآمدی جانش بفضل عشق آتشه مر نهن

یار بین یار بین یار وفادار بین

جلوه رخسار بین یار بین یار بین

روی چو گلنار بین چشم چو خمار بین

زلف چو زنار بین یار بین یار بین

طالع بیدار بین دولت دیدار بین

صاحب اطوار بین یار بین یار بین

قدوة ابرار بین قاید اخیار بین
 سید احرار بین یار بین یار بین
 مطلع احوال بین مخزن اسرار بین
 حیدر کرار بین یار بین یار بین
 عشق گزین عشق گزین حسن بین حسن بین
 دیده طلب دیده طلب یار بین یار بین

عشق پاک الهی

از کتاب طهارة الاعراق ابن مسکویه ملخصاً اشاره میگردد .

افاضة روح الهی و آن لطیفه ربانی که در انسان بودیمه گذارده شده هر گاه از ملا بست طبیعت و از کدورت انواع بشهوات طبیعی و اصناف محبتهای نفسانی مصفی گردید مشتاق میگردد باصل و مبدء خود آن وقت بچشم عقل خود می بیند خیر اول را که محض وجود و مبرا و منزه است از اینکه مشوب بماده و مخلوط به آن باشد و بسوی او میشتابد و محبت او را در دل خود میپروراند و چون در معرض رحمت او واقع گردید از آن خیر مطلق افاضاتی بوی میرسد و التذان و سروری در خود مییابد که درخور توصیف نمی آید و شباهت بلذائذ و حظوظ جسمانی ندارد آنوقت است که میرسد بان معنای اتحادی که قبلاً توصیف نمودیم .

و کسیکه در معرفت و محبت الهی حائز این مقام و مرتبه گردد خواه تعلق ببدن داشته یا نداشته شرافت حضور برای وی حاصل گردیده لکن پس از مفارقت از بدن و حیات دنیوی باین رتبه عالیه سزاوار تر میگردد زیرا که صفای تام بعد از مردن پدید میشود .

وقتی روح و روان بشر حائز چنین مقامی گردید وی را بصفات و خصوصیات

میتوان شناخت یکی از صفات ممتازه او این است که نقصان با و راه ندارد یعنی نقصان پذیر نمیباشد، و دیگر آنکه دست ظالمین و سلاطین از دامن وی کوتاه است و نمیتوانند خلمی بآن مقام عالی وی برسانند، و دیگر آنکه اینگونه محبت فقط بین اختیار است اشرار را از وی نصیبی نیست.

محبتی که سبب آن لذت و منفعت باشد هم بین اختیار و هم بین اشرار دائر است و آن محبتی است که بزودی منقضی و منحل میگردد زیرا که آن محبت مرضی است و باسباب خارجی تعلق میگیرد و هرگاه لذت و منفعت تمام گردید محبت نیز منقضی میگردد، در محلی که مردم اجتماع مینمایند گاهی محبت و دوستی بین آنان پدید میگردد مثل عده‌ای که در يك کشتی و امثال آن جمع میشوند لکن دوستی آنها نادرستی است که در آن محل جمع باشند و سرش آن انس است که در در طبیعت بشری مأخوذ است که زیرا که انسان مشتق از انس گردیده یعنی وحشی نیست و تنفر از هم جنس خود ندارد و آنگاه شاعر بهر بی گفته :
(سمیت انساناً لانك ناسی) و این شاعر گمان کرده که انسان مأخوذ از نسیان است و این غلط است انسان مأخوذ از انس است .

و این رانیز بدان اگر چه انس و صحبت فطری بشر است لکن برای پیدایش آن اسباب و لوازمی دارد و نخستین وظیفه ما این است که وسائل محبت بهم نوع خود را فراهم نمائیم و شاید اینکه شارع مقدس دستور فرموده که مسلمین برای عبادت در مساجد اجتماع نمایند و نماز جماعت را بچندین برابر برانفراد ترجیح داده برای این است که آن انس که در طبیعت بشر نهفته فعلیت پیدا نماید و در عقاید و ایمان راسخ گردند، و در اعمال خوب شرکت نمایند، و چون می بینیم بامر شارع مقدس اهل يك شهر هر هفته يك مرتبه در مسجد جامع برای نماز جمعه و در هر سال

دومرتبه برای نماز عیدین در بیابان بایستی اجتماع نمایند این خود دلیل واضیحی است که غرض اُلفت واتحاد بین آنهاست که آنهایی که ازهم دورند باهم آشناگردند و یگانگی و وحدت بین آنها پدیدگردد .

و نیز باشخاص مستطیع امر فرموده در تمام عمر یکمرتبه درمکه معظمه و در خانه کعبه اجتماع نمایند برای عبادت و اینکه سال بخصوصی معین فرموده برای اینست که وقتی وسعت داشته باشد و مسلمین همه ساله از اطراف ولایات و محل های دور در آنجا مجتمع گردند و تمام آنها در اُلفت و محبت و شرکت نمودن در اعمال خیر مثل اهل يك محله گردند که هر روز در مساجد و اهل يك شهر که هر هفته در مسجد جامع و اهل يك شهر با قصابات و دهات که سالی دومرتبه در بیابان اجتماع نمایند با این اجتماع آن انس طبیعی آنها بروز مینماید و مایل میگردند بخیراتی که مشترک بین آنهاست و صحبت دین و شریعت در آنها تجدید میگردد و حق را تجلیل و تقدیس مینمایند برای آنکه آنها را براه مستقیم هدایت فرموده و بدین حق و پاینده ئیکه سبب اُلفت و وحدت ایشان گردیده و ادا دار نمود .

حافظ سنت و دین و شریعت و حفظ آن بطوریکه از تغییر و تحریف مصون باشد امام است و او را سلطان نیز نامند و در سابق زمان کسی را بیادشاهی و سلطنت می پذیرفتند که قانون شریعت را اجرا سازد و بامر دین قیام نماید و او امر و نواهی شرع را حفظ کند و کسیکه از قانون شرع اهراس نمود وی را متقلب می گفتند نه سلطان زیرا که در قانون الهی است که مردم را بطور اختیار نه اجبار بعبادت قصوی رساند و سلطان بایستی همان مقررات دینی را اجرا گرداند .

اردشیر پادشاه عجم گفته : دین و سلطان توأم میباشند و قانون الهی به آن دو انجام میگیرد زیرا که دین اساس قانون است و سلطان حافظ او میباشد و هر چیزی

که بی‌اساس وبدون حافظ و نگهبان گردید بزودی ضایع و خراب میگردد . اینست که گفتیم : حافظ و نگهبان دین بایستی در مقررات دینی هوشیار باشد وبوظیفه خود عمل نماید ومسامحه وسهل‌انگاری ننماید و مشغول نگردد بحفظ وظبیعی و امور شخصی خود ، و نیز طالب ریاست وغلبه وجنک جو نباشد مگر در موقع لزوم و هر گاه از بعضی حدود غافل گردد خلل وسستی در دین پدید میگردد و اوضاع شریعت مختل میشود و مردم در پیروی شهوات رخصت مییابد و کم‌کم عیاشی وشهوت رانی بین مردم شیوع مینماید آوقت سعادت بشر که از پر تودین بایستی تأمین گردد روی بانحلال میکندارد ، دشمنی و تفرقه بین آنها پدید میگردد و بالآخره آن نظامیکه مقصود صاحب شریعت بود از وضع قانون الهی (یعنی تدبیر مدن) ضایع میگردد وقتیکه قانون الهی واحکام دین مختل گردید لابد شارع محتاج میگردد بتجدید امر وامام برحق و پادشاه عادل میکمارد .

اینک بر گردیم باصل مطلب و اقسام و انواع و خصوصیات محبت را بیان نمائیم .

محبت و اسباب آن

هر گاه محبت بین دو نفر واقع گردد ممکن است در هر دو باقی ماند ، و ممکن است در یکی باقی ماند و از دیگری سلب گردد مثل محبت که مشترك بین زن وشوهر است ولذت که سبب محبت آنها گردیده ممکن است در هر دو دوام یابد و گاهی در یکی از آنها باقی مینماند و از دیگری قطع میگردد زیرا چنانچه قبلا گفته شد لذت تغییر پذیر است ودائمی نیست سبب محبتی که بین زن وشوهر پدید میگردد و چیزی است یکی لذت ودیگری تدبیر منزل وترتیب معاش خانوادگی که مشترك بین آنها است زن منتظر این است که شوهر بکسب و کار مشغول و وسائل معاش فراهم

نماید و شوهر منتظر این است که زن مال وی را حفظ کند و امور منزل را مرتب نماید و نگذارد چیزی ضایع گردد یا آنکه بیموقع مصرف شود، و هر گاه یکی از زن و شوهر بوظیفه خود عمل ننمودند دوستی آنان مختل میگردد آنوقت است که هر يك از دیگری شکایت مینماید و از هم ملول میگردد و بالاخره بارتش زناشوئی آنها منقطع میگردد یا آنکه بدون رضایت و خرسندی با هم زندگانی مینمایند.

انسان صغیر در اثر علم و حکمت و عمل نیکو مشابه عالم کبیر میگردد

اقتباس از طهارة الاعراق ابن مسکویه .

وقتی علم بمرتبه کمال میرسد که باعمل توأم گردد یعنی آثار خارجی آن که ناشی از ملکات حمیده و عادات جمیله است بمرتبه ظهور و بروز رسد آنوقت است که تمامی افعال و اعمال انسان از روی علم و دانش مرتب و منظم میگردد .

اگر باین مرتبه از دانش رسیدی و تمام اشیاء را بدیده حکمت و معرفت نگریستی و به کلیات موجودات عالم گردیدی و قوای ملکوتی خود را از زنجیر شهوات آزاد نمودی و تمام اعمال و افعال خود را از روی قاعده علمی مرتب و منظم گردانیدی خود بتهائی عالمی میگردی مشابه باعالم کبیر زیرا که در این هنگام آنچه در عالم کبیر منتشر بنظر میآید در نسخه وجود تو بنحو وحدت و بساطت مندرج گردیده پس میتوان گفت تو او هستی یعنی توکل عالم میباشی .

حکماء تمام موجودات را یعنی آنچه غیر حق است مجموع آنرا عالم کبیر گویند و انسان را عالم صغیر نامند زیرا که آنچه در عالم کبیر است نمونه از وی در عالم صغیر انسانی موجود است .

حضرت امیر علیه السلام فرموده :

اتزعم انك جرم صغیر و فيك اطوی العالم الاکبر

آیاتو همچو گمان میکنی که جثه کوچکی هستی در صورتیکه عالم بزرگی در تو پنهان است ، بلکه چنانچه گفته‌اند انسان کامل خود عالم کبیر است و باقی نسبت بوی عالم صغیر زیرا که علت غائی موجودات اوست در حدیث قدسی است :
 لولاک لما خلقت الافلاک خطاب به پیغمبر اکرم است اگر تو نبودی آسمان دزمین را خلق نمیکردم .

پس از آن اگر اعمال خود را از روی قاعده علمی مرتب نمودی آن تاج کرامت و خلافت بر سر تو گذاشته میشود و تو خلیفه و نماینده مولای خود حق جل و علا میگرددی و هرگاه از طریق مستقیم الحراف ننمودی و از طریق نظام و حکمت اولیه عالم خارج نگشتی عالم وجود در تو منطوی میگردد و تو موجودی میگرددی تام و تمام مشابه و موازی عالم کبیر ، چنانچه معلوم و مبرهن است هر موجودی که تام و تمام گردید و به منتهای کمال رسید وجود وی دائمی میگردد و دیگر فناء و زوال بساحت قدس وی راه ندارد و سرش اینست که وجود ضعیف در معرض اضمحلال و فناء است و حوادث بروی غالب میگردد و ویرا فانی میگردد لکن وجود قوی غالب بر حوادث است .

و اگر باین مقام رسیدی بدان که تمام نعمتها را در یافته‌ی و باین کمال مستعد و قابل فیض غیر متناهی و دائمی از طرف مولای خود گردیده‌ی و حائز مقام قریب گشته‌ای که دیگر حجایی و پرده‌ی بین تو و مولای تو نمیباشد و این منتهی درجه تعالی و ترقی بشر است .

امتیاز انسان از حیوان بکشف حجاب و معرفت حق تعالی است

اگر نوع بشر قابلیت این نحو کمال را نداشت و در بین افراد کسی که حائز این مقام و مرتبه باشد یافت نمیشد یعنی باعتبار ذات قابل و مستعد این مرتبه و درجه کمال باشد و ترقیات و استکمالات او ویرا باین پایه و باین مرتبه رساند یعنی بمرتبه که حجاب و پرده بین او و مولای او برداشته شود دیگر تفاوتی بین او و حیوان بنظر نمیآید و انسان نیز در ردیف حیوانات بلکه در قبال نباتات بشمار میرفت و همینطور که حیوانات و نباتات بسوی فناء میروند از جهت آنکه وجود آنها ناقص است و استعداد کمال ندارند و وجود آنها همیشه کمی نیست و در تغییر و تبدیل دائمی میباشند همینطور انسان نیز فناء پذیر بود و نباتات و حیوانات چون راهی بسوی استکمال ندارند اینست که ممکن نیست باقی بمانند و بنعمتهای همیشه گی و نعیم سرمدی برسند و در بهشت موعود اقامت نمایند .

در این کلمات يك عالم معانی مندرج است که ما بناچار باید از وی بگذریم و از تفصیل آن خودداری نمائیم زیرا که موضوع کلام ما علم اخلاق است و اینها راجع بعلم دیگری است لکن اشاره اجمالی بآن میکنیم و آن اینست که گوئیم :

چون موجود حقیقی و وجود سرمدی منحصر بحق تعالی است زیرا که وجود مطلق و خیراتم و موجود تام و فوق تمام و کامل حقیقی است ، اینست که وجود او ازلی و سرمدی است و تمام موجودات محفوف بعدم و نیستی و در طریق زوال قدم میزنند ، و همینطوری که حق تعالی علت وجود آنهاست علت بقای آنها نیز میباشد و بسیاری از ممکنات چون ناقصند استعداد بقا ندارند و در تغییر و تبدیل دائمی میباشند لکن هر موجودی که در اصل خلقت کامل باشد مثل ملائکه مقربین و عقول مجردة یا آنکه پس از سیر و سلوک در استکمالات بدرجه کمال رسید مثل انسان کامل

که قابل بقاء و دارای حیات جاودانی میگردد و سرش اینست که چون حیات دائمی و بقای سرمدی منحصر بحق تعالی است لهذا هر موجودی که خود را در کمال نزدیک باو نمود باقی میماند ببقاء حق تعالی و فائز میگردد بنعمتهای غیر متناهی او و شاید اشاره بهمین دارد قول حق تعالی که در سوره بقره فرموده :

فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انقطاع لها کسیکه کافر شد بهر باطلی و ایمان آورد بخدا چنک زده است بحلقه محکمی که کسیختن ندارد - خلاصه کسیکه در مرتبه علم و عمل کامل گردید و دارای صفات حمیده و ملکات فاضله گردید بمرتبه تمامیت میرسد و چون تام گردید قرب بحق تعالی پیدا مینماید و در مقام امن و امان قرار میگیرد و در بهشت وصال در جوار رب العالمین بنعمت های غیر متناهی محفوف میگردد و مرتبط میگردد باقیانوس کبیر وجود مطلق غیر متناهی حق .

و از این بیان نباید چنین نتیجه گرفت که بنا بر این لازم آید که اشخاص که بحد کمال نرسیده اند باید فانی گردند نه اینطور نیست هر فردی از بشر چون استعداد کمال در وی هست اقتضای بقا دارد .

شوق بعلم با قصد صحیح و خلوص نیت انسان را بدرجات بلند میسرساند

پس از آنکه کلام ما باین منزلت و مقام عالی و شریف رسید که برای انسان مهیا گردیده و گفتیم در استعداد هر بشری هست که خود را باین مقام عالی برساند و مراتب ترقیات بشر را تذکر دادیم و مقامات و مراحل شریف وی را بازگو نمودیم و گفتیم نخستین قدمی که انسان بسوی سعادت بر میدارد و بمراتب عالیه صعود مینماید عبارت از شوق و اشیاق او است بتحصیل علوم اینک برای وضوح در مقام شرح و بسط آن بر می آئیم و میگوئیم :

شوقیکه در انسان پدید می‌گردد اگر با قصد صحیح و نیت خالص باشد گاهی میشود که عیکشاند او را براه مستقیم و منهج قویم و منتهی می‌گردد بکمال انسانیت و آن سعادت نامی است که بسیار کمیاب است ، و بسیار میشود که انسان در سیر و سلوک خود از طریق حق کج می‌افتد و برای کج روی او اسباب فراوان است و بیان آن طولانی است و فعلا حاجتی بذکر آن نداری زیرا که تودر مقام تهذیب اخلاق خود میباشی .

راه روان بسوی حق را مراحل و منازل است کسیکه طالب سعادت و کامیابی است بایستی بهمان راهی که اولیاء حق تعالی و واصلان حرم قدس طی طریق نمودند قدم پشت قدم آنها گذارده و خود را بمرکز کمال برساند و چون طریق مستقیم که منتهی می‌گردد بجوار رب العالمین یکی است و راههای باطل بسیار است و راه زنان و دزدان و قطاع الطریق نیز بی‌شمارند اینست که احدی بتمنائی و بدون رهنمائی که عارف بخصوصیات و منازل و خطرات این راه باشد و اینراه را رفته بر گذشته است برای هدایت یافتن سرگشتگان وادی جهالت ممکن نیست بتواند قدمی پیش برود و بمقصود حقیقی نائل گردد و آن طریق اولیاء و ائمه و پیشوایان دین اسلام است اگر خواهی کامیاب گردی بایستی حلقهٔ محبت و اطاعت آنها را بگردن بیاویزی و خود را بر بسمان ولایت ببندی و از طریق هدایت آنها راهی بحق تعالی پیدا نمائی .

از اینجا معلوم میشود که احتیاج مردم در تعدیل قوای نفسانی و روحانی بمعلم ناصح و خیر خواه مصلح و اشخاصیکه آنها را از طریق انحراف و کج روی بطریق اعتدال و راست روی هدایت نماید بسیار است و بایستی کسانی باشند که آنها را مؤدب و مستقیم گردانند و راه خیر و سعادت بشر را بایشان بنمایند و بسعادت نائل

گردند کمیاب‌اند و از این قبیل اشخاص یافت نمی‌شوند مگر معدودی در قرنی بعد از قرنی .

وفائدهٔ این ترتیب و تأدیبی که از طرف حق تعالی برای اصلاح بشر آمده اینست که مارا بغایت و فائده وجودمان برساند ، و در طریق مؤدی شدن بغایت و فائدهٔ وجود بعبارت دیگر راه رسیدن بسعدت نخستین وظیفهٔ ما اینست که ملاحظه نمائیم مبدأ رازیرا که اومبداً و غایت وجود ما است و بازگشت ما بسوی او است و ملاحظه نمودن مبدأ بمنزلهٔ همان علت غائی است که هر صانع و عاملی قبل از انجام دادن عمل ملاحظه مینماید پس از آنکه غایت یعنی مبدأ را تصور نمودی از آنجا درجه بدرجه تنزل نمائی و پائین آئی يك يك موجودات را تحلیل و تجزیه گردانی تا آنکه برسی به پست‌ترین موجودات که در نازلترین مرتبهٔ وجود واقع است و پس از آنکه سلسلهٔ موجودات را بترتیب طبیعی که بین آنها هست ملاحظه کردی و تصور نمودی آنوقت بایستی باجدیت تمام و کوشش بسیار در مقام عمل بر آئی و از مرتبهٔ نازله‌ئی که هستی شروع بسیر و سلوک نمائی و درجه بدرجه از مرتبهٔ دانی و پست صعود کنی و خود را بدرجهٔ بالاتری برسانی ، و بهر مرتبه‌ای که میرسی مرتبهٔ فوق را بخود ضمیمه و ترکیب گردانی تا آنکه در مرتبهٔ صعود و عروج برسی بآن غایتی که اول در مقام علم تصور نموده بودی و چون هدایت یافتن و سعادت مند گردیدن منوط بهمین طریقی است که بیان نمودیم لهذا محتاج شدیم که موجودات عالیه را ذکر نمائیم چنانچه در اول کتاب در فصول دیگر با آنکه کلام مادر صناعت اخلاق است بآن اشاره نمودیم تا آنکه مشوق و محرک کسانی گردد که لایق و مستحق آنند و استعداد صعود و ترقی بمراتب عالیه دارند زیرا که ممکن نیست انسان مشتاق گردد بچیزی که بهیچوجه نمیشناسد .

تحصیل سعادت از طریق علم

خلاصه کسیکه آرزوی رسیدن باین مقام را در دل خود پیروراند و لایق و قابل رسیدن بآن سعادت نیز باشد نخستین وظیفه او این است که در مقام علم برآید و موجودات عالیه را ملاحظه کند و توجه و عنایت نماید بطرف آنها و باندازه‌ی ولو بتصور اجمالی آنها را بشناسد و پس از معرفت اجمالی شائق و مایل گردد و سعی و کوشش نماید که خود را بایشان برساند و از سنخ آنها گردد آنوقت در مقام عمل برمیآید تعب و زحمت و مشقت این راه را متحمل میگردد تا آنکه بمقصود برسد. و این را نیز باید دانست که هر فردی از بشر آماده و مهیای یکنوع از فضیلتی است که بآن فضیلت نزدیکتر و برسیدن بآن سزاوارتر است لهذا سعادت هر فردی غیر از سعادت فرد دیگری است مگر آنکه بندرت و اتفاق کسی پیدا شود که دارای نفسی مصفا و طبیعت بلند باشد.

و چون مردم در کسب فضائل مختلف و از حیث استعداد متفاوتند لهذا برای رؤساء و زمامداران امور مملکتی و معلمین و مؤسسين اساس و تبحر به مقدار استعداد هر يك را در یابند سپس ویرا بهمان کار و صنعتی که در خور قابلیت اوست و ادار نمایند.

و نیز واجب و لازم است که زمامداران امور مملکتی همت بر این گمارند که در دورشته از علوم مراعات حال مردم را بنمایند یکی در علوم نظری و فکری که و ادار نمایند آنها را که در مقام تحصیل و آموختن آن برآیند و دیگر در علوم صناعی و اخلاقی و اعمال حسی.

چنانچه حضرت امیر علیه السلام در آن حدیث فرمودند: ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادباراً فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها فان القلب اذا اكره عمى یعنی برای

دلها شهوت و میلی است و ادار نمایند مردم را بر آنچه خواهان اویند و اگر برخلاف میل آنها عمل نمایند قلبشان کور میگردد یعنی صلاح و فساد خود را نمیدانند .
 و هر گاه مشتاق گردانیدند آنها را بطرف سعادت و کسب علومی که از فکر و نظر میتوان تحصیل نمود طریق سعادت مند شدن را نیز بایشان بیاموزند و همانطوریکه گفتیم در مرتبه اول یعنی در مقام علم و دانش نخستین وظیفه شخص اینست که ملاحظه مبدء نمایند یعنی توجه کند بحق تعالی و بقدر قوه و وسع او را بشناسد سپس از آنجا بتدریج منزل نماید و موجودات متوسط را مرتبه بمرتبه تجزیه و تحلیل گرداند تا برسد بامور طبیعی و قوای مادی تا اینجا سلسله موجودات بانتهای میرسد و توقف پیدا مینماید آنوقت زمان عمل میآید و در قسمت علوم نظری و فکری کامل گردد :

مکشوف باد که فضیلت علم عقلا و نقلا زیاده از آنست که در سلك تحریر و سمت تقریر درآید و در فضل علم همین بس که این صفات حمیده که در بنی نوع انسان هست از قبیل صبر و شکر و حلم و حزم و شجاعت و سخاوت و غیرت و غیر هادر اکثری از حیوانات نیز میباشد بلکه در اخبار وارد شده که : انسان آن صفات حمیده و اخلاق پسندیده را از حیوانات عجم یاد بگیرد ولی يك صفت کمال هست که از خصایص انسان و متفرد در آن و متمیز است با آن از جمیع انواع مخلوقات و اقسام کاینات حتی از ساکنان ملکوت سماوات و آن عبارت است از علم و در شرافت علم همین بس که همه کس مدعی آن است چنانچه امیر المؤمنین (ع) میفرماید :
 کفی بالعلم شرفاً انه یدعیه من لایحسبه و یفرح اذ انسب الیه و کفی بالجهل ضعة ان یتبرأ منه من هوفیه و یغضب اذ انسب الیه . یعنی در شرافت علم این مقدار کفایت می کند که او را کسی که خوب نمی داند ادعا میکند و وقتی او را به علم نسبت دادند

و عالمش گفتند خوشحال می‌شود، و در پستی جهل و نادانی این مقدار کفایت میکند که کسی که دارای جهل و نادان است از جهل تبری می‌کند و وقتی او را بجهل نسبت دادند و نادانش خواندند خشمناک می‌گردد.

از کتاب اشعة اللمعات جامی

بعد از تمامی سیر الی الله نه بدانجا بود که صدور بود عند انتشاء حقیقة العبد منه سبحانه .

سلوک که سیر الی الله است اولاً و سیر فی الله ثانیاً کی منقطع میشود راه کجا برسد زیرا که اگر چه سیر الی الله منتهی میشود و بنده در آن سیر بهمان اسم که مبدأ انتشاء وی بود راجع میگردد اما بر آن ایستد بلکه بلجۀ وصول در میآید و غوطه میخورد و ابدأً الا بدین در هر آئی گوهری دیگر بدست میآرد، صاحب گلشن راز گوید .

معاد و مبدأ هر يك ز اسمیست	ز حق با هر یکی حظی و قسمیست
و ز آن اسمند در تسبیح دایم	بدان اسمند موجودات قیام
بوقت باز گشتن چون دری شد	بمبدأ هر یکی ز آن مصدری شد
اگر چه در معاش او در بدر شد	از آن در کآمد اول هم بدر شد

و در این مصراع که، از آن در کآمد اول هم بدر شد، اشارت بآنکه بر آن در که کنایت از اسمی است که مرجع وی است نمی‌ایستد و بدر میشود و بلجۀ وصول در میآید.

اگر مرجع عین مصدر باشد، و بعد از رجوع بآن اسم که مصدر بوده باشد باید ایستاد پس آمدن چه فایده دهد، یعنی فایده‌ی که در نظر کامل معتدبها باشد، و اگر نه بعد از آنکه بر مراتب گذشته و از آن منخلع شده خواص آن باقی خواهد بود

همچنانکه آب که بر مرتبه گل گذشته با آب شود خواص گل چون بوی و غیره آن بماند باوی .

نوری - قدس سره - از بی نهایتی و دوری این راه چنین خبر داد میگوید :
دیدم و نگرستم محبوب را نگرستمی که هرگز با آن نگرستن ویرا ننگریسته بودم
زیرا که جمال وی غیر متناهی است .

هر دم ز تو در دیده خیالی بینم در هر دیدن تازه جمالی بینم
چون جلوۀ تو نیست مکرر حاشا کز دیدن تو بدل ملالی بینم

نتیجۀ احسان بروالدین

روایت شده که سلیمان نبی (ع) رسید بدریای عمیق دید يك چیزی هایل
موج شده پس امر کرد به باد تاسا کن شد و امر نمود بر شیاطین تا آنکه بروند وسط
دریا تا اینکه از آن چیز خبری آورد ، وقتیکه غواصی نمودند از دریا يك قبه از در
سفید آوردند و دری هم نداشت و گذاشتند مقابل سلیمان پس تعجب نمود از این قبه
در سفید ، در این حال خداوند تبارك و تعالی را خواند ، در این وقت قبه باز شد دید
يك جوانی در حال سجده است پس حضرت سلیمان سؤال نمود : تو از ملائکه هستی؟
جواب داد : بلکه از طایفه انس میباشم پس حضرت سلیمان فرمود : از چه سبب به این
رتبه رسیدی ؟ جواب داد : از برو احسان به والدین ، من يك مادر پیری داشتم در
پشت خود او را میبرد و در حق من اینطور دعا میکرد : اللهم ارزقه السعادة و اجعل
مقامه بعد مماتی فی موضع لا یكون من الارض و لا من السماء پس بعد از فوت مادرم
اطراف دریا را سیر می کردم پس دیدم يك قبه در سفید و نظر می کردم پس دری از آن
باز شد داخل آن قبه شدم و در بسته شد بقدرت خداوند تبارك و تعالی پس حضرت
سلیمان سؤال نمودند : چه میخوری در اینجا ؟ گفت وقتیکه گرسنه میباشم يك

درخت میروید ثمری میآورد و يك منبع آب سفیدتر از شیر شیرین تر از عسل و سردتر از یخ، جاری پس سؤال نمود چطور شب را میفهمی از روز؟ جواب داد: وقتیکه قبه روشن شد میفهمم روز است وقتیکه تاریک میباشد میدانم که شب شده است بعد حضرت سلیمان امر نمود به حال اولی رفت توی امواج دریا.

در تعریف انگور

در بحار الانوار از موسی بن العلاء از حضرت ابی عبدالله الصادق (ع) روایت میکند که آنحضرت فرمود: لما حسر الماء عن عظام الموءی فرای ذلك نوح (ع) فجزع جزعاً شديداً و اغتم لذلك فاوحى الله اليه كل العنب الاسود ليذ هب غمك. آنحضرت فرمود بعد از وقوع طوفان نوح (ع) همینکه آب از روی استخوانهای مردگان که بغرق مرده بودند بر طرف شد حضرت نوح استخوانها را دید جزع شدید کرده اندوهگین شد خداوند متعال وحی کرد یا نوح انگور سیاه بخور تا غم و اندوهت زایل گردد.

و نیز در بحار الانوار از امیر المؤمنین (ع): العنب ادم وفا كهة و طعام و حلوا: انگور هم طعام و خورش و میوه و شیرینی است.

در تحفه حکیم مؤمن میگوید که: بهترین انگورها شیرین و نازک پوست و بزرگ دانه و کم تخم است و در اغذیه بهترین میوهها است، و بدرجه نهایت بدن را فربه میکند و معدل از جبهه غلیظه. و صاف کننده خون، و مولد خون صالح، و جهت افزونی پیه بدن، و مصلح حال سینه و شش و ملین طبع، و مضر معده رطبه و ریحی، و مصلحش زیره و رازیانه، و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی، و مصلحش تخم کرفس، و باید ما بین دو طعام خورده شود، و دانه او مولد ریاچ و مضر معده و امعاء و سوخته او جهت جراحات نافع است.

دکتر غیاث الدین جزایری در اعجاز خوراکیها میگوید که: انگور ادرار را زیاد میکند و دوی نقرس است که قسمتی از روماتسم است، و خونرا پاک میکند و سینه را نرم میسازد، و آب انگور شیر را زیاد میکند.

خلاصه خوردن انگور برای اشخاص چاق و لاغر و زنان آبستن و زنان شیر دهنده و اطفال شیر خوار جز بر مبتلایان مرض قند برای همه مفید و بی ضرر است.

در ثلثالی الاخبار از میخزن الادویه نقل کرده که: انگور فشرده باشد آب آنرا نوشیدن بهتر است زیرا دانه آن مضر معده و رودهها است و مولد بادها و پوست آن بطلی الهضم است جدا، و آب سرد نوشیدن بعد از خوردن انگور در درجه غایت مفسد است و باعث مرض استسقاء و تب است.

در تحفه حکیم مومن گوید: غنبل الثعلب که بترکی قوش اوزومی نامند و در اصفهان تاجری میگویند با تمام اقسام مبرد و ملطف و مسکن تشنگی است.

فی وسائل الشیعه روی اصبع عن علی (ع) قال: ان نبیامن الانبیاء شکى الی الله قلة النسل فی امته فأمره باکل البیض ففعلوا فکثر النسل فیهم.

در وسائل الشیعه است که اصبع از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمودند: یکی از انبیاء بخداوند عالم شکایت کرد از کمی نسل در امت او پس خداوند عالم امر کرد که بآنها بگو که تخم مرغ خورند آنها تخم مرغ خوردند نسل آنها بسیار شد.

در همان کتاب از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: هر کسیکه از او اولاد بوجود نیاید باید بسیار تخم مرغ بخورد.

در تحفه حکیم مومن است که: حرارت هوا مفسد تخم مرغ است و حافظ

کشکول عطاری

آن از فساد در نمک نگاه داشتن است ، و بهترین آن بزرگ مقداری است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد ، و نیم برشت آن معتدل ترین اغذیه است مایل بگرمی مرکب القوی ، وزرده او کثیر الغذاء و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح او است ، و مقوی شخصی است که خون زیاد از او دفع شده وضعی که از فصد بهم رسیده باشد ، پخته او با سرکه قابض طبع و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره ، و نیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر است ، و باتخم کتان جهت ضیق النفس نافع است .

و جالینوس طبیب مدی و میزانی بجهت نیم پخت کردن تخم مرغ قرار داده که هر گاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماره کنند و با در آب سرد کرده با آتش بگذارند تا سیصد شماره کنند نیم پخت میشود .

در طب راهنما گفته ، زرده تخم مرغ نیم برشت آن صالح الکیموس یعنی جوهر غذائیتش خوب است کثیر الغذاء قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و مبهی ، و جهت اصلاح حال سینه و خشونت آن و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه کرده و زخم کلیه و مثانه ، و زرده تخم مرغ خام جهت تصفیه صوت و حرقت مجرای بول مفید است و از برای معده ضرر دارد ، زرده تخم مرغ خام با کندر برای سرفه خوب است ، و باتخم کتان جهت تنگ نفس خوب است .

فائدة در طب

دکتر غیاث الدین جزایری در مجلد اول ص ۱۱ اعجاز خوراکیها میگوید :
دلائل توسعه داروسازی و غذا شناسی خواص زیاد در مواد خوراکی پیدا شده
و روز بروز اهمیت ادیو بیشتر میشود .

و در ص ۱۰ میگوید: مادر این کتاب شمارا با سرار نهفته در خوراکی ها آشنا کرده و رمز طول عمر بشما نشان میدهد و بشما ثابت خواهیم کرد که کلیه امراض مستقیم و غیر مستقیم با سوء تغذیه ارتباط داشته و درمان همگی بیماریها در مواد غذایی جمع شده است، مادر این جا غذاهای لذیذ خوش بو و خوش طعم را جاننشین دواهای نامطبوع و تلخ و شور می نمائیم و بشما می آموزیم که چگونه باید غذا بخورید تا هیچگاه مریض نشوید، غذای خوب نه تنها اسانرا سیر و سخت ترین بیماری او را درمان میکند بلکه با عمر طولانی می بخشد او را زیبا و خوش اندام میکند رنگ چهره و پوست او را تغییر میدهد فکر و استعداد او را تقویت می نماید.

و در ص ۴۲ میگوید: ما بشما نمیگوئیم: غذا نخورید و نمیگوئیم که بخورید بلکه میگوئیم خوب بخورید کافی بخورید متنوع بخورید ولی سعی کنید هیچ غذا را از مقدار خوراکش بیشتر نخورید، ما میگوئیم: بخورید نه سم و قتیکه غذا را بمقدار کم بخورید فواید آن عاید شما می شود ولی وقتی که زیادتر از مقدار خوراک بخورید نه تنها سم میشود و تأثیر سوء دارد بلکه تمام منافع خود را از دست میدهد.

شخصی میگفت که: من روزی نیم من هویج خوردم این منافع را که میگوئید در آن ندیدم راست می گفت زیرا او هویج را با اندازهی خورده بود که سم بود نه غذا.

و در ص ۵۹ می گوید: فشار خون دلایل زیادی دارد و بصور مختلفه و انواع گوناگون دیده میشود برای عدم ابتلا بفشار خون بهتر بن راه خوردن کلیه خوراکیها کمتر از مقدار خوراک است.

در بحار الانوار مجلد رابع عشر عن ابی الحسن الاصفهانی قال: کنت عند ابی عبدالله

عليه السلام فقال له رجل وانا اسمع : جعلت فداك اني اجد الضعف في بدني فقال : عليك باللبن فانه ينبت اللحم ويشد العظم .

یعنی ابوالحسن اصفهانی روایت میکنند که : در خدمت حضرت صادق (ع) بودم شخصی بآنحضرت عرض کرد و من سخن آنهارا می شنیدم : فدایت شوم من در بدن خودضعف را احساس میکنم حضرت باو فرمود : شیر نوشیدن را بخودت لازم کن بدرستیکه شیر گوشت را می رویاند و استخوان را محکم کند .

و نیز دربحار : قال ابو عبدالله (ع) : الحليب لمن تغير عليه ماء الظهر . حضرت صادق (ع) فرمود : شیر تازه دوشیده برای شخصی که آب کمر او (منی) تغییر کرده نافع است .

دربحار ازطب الائمه نقل مینماید که : حضرت صادق (ع) فرمود که: حضرت نوح ازضعف بدن خود بخداوند عالم شکایت نمود وحی شد که گوشت را باشیر طبخ کرده بخور بدرستیکه من قوت و برکت رادراین دوجیز قرار داده ام .

در کتاب تحفه حکیم ملاحومن است : شیر گاو بهتر از سایر شیرهاست و بعد از آن شیر بز و گوسفند ، و تمام اقسام شیر را که تازه دوشیده هنوز سرد نشده بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیرالغذا و نیکوکننده رخسار و مولدمنی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و ملین طبع و مرطب دماغ و زایل کننده غم است ، و تقویة بدن و قرحه ریه و سل که بی تب خلطی باشد نافع است ، و زیاده نوشیدن آن تولید سنگ مثانه و برص می کند و مطبوخ او با بربرج باعث طول عمر گردد و باگردکان خوردن بدن را فربه مینماید :

شیر تازه دوشیده گرم باحرارت لطیفه سریع النفوذ است بخلاف شیر سرد که چون خواهند میل نمایند باید گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و داغ

کرده شیر باهن و سنگک تفته جهت اسهال و قطور نافع است : و مالیدن او جهت اکثر امراض چشم نافع است حتی مایوس العلاج از مداومت او صحت می یابد خوردن شیر با ترشها یا بعد از آن یا خوردن بامیوه تازه و ماهی و پیاز جایز نیست و مادامیکه شیر از معده نگذشته چیزی خوردن و خوابیدن مضرو مفسد است .

در شماره ۵ طب رهنما می گوید : خوردن شیر بادو برابر آب شیرین خالص ممزوج نموده مدرقوی و پاک کنندۀ مجرای بول است خصوص از جزئی الی هشت نخود زاج سفید و شانزده نخود نبات - این دو بتجربه رسیده .

نتیجه عمر دراز نمودن

عبوة حکماء گویند که : انسانرا از حین تولدش هر سال ترقی باشد تا سی و چهار سال پس شش سال دیگر تا چهل سال بهمان حال بماند ، و از چهل تا پنجاه هر سال نقصانی در قوی راه مییابد ، و از آن تا شصت سال هر ماه يك نقصانی پدید آید ، و از آن تا هفتاد سال هر هفته ، و از آن تا هشتاد سال هر روز ، و از آن تا نود سال هر ساعت و از آن تا صد سال هر لحظه نقصانی راه یابد .

شعر :

نشاط عمر باشد تا بسی سال	چهل آمد فرو ریزد پر وبال
چو شصت آمد نشست آمد بدیوار	چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی	بسی سختی که از گیتی کشیدی
و از آنجا چون بصد منزل رسانی	بود مرگی بصورت زندگانی

در تفسیر ابوالفتوح رازی روایت شده که هارون الرشید طبیبی حاذق (ترسا) داشت نام او بختیشوع به علی و اقدی گفت که : در کتاب شما چیزی از علم طب هست ؟ اقدی گفت : بلی حقتعالی جمله طب را در بیم آیه جمع کرده فرموده است :

کلوا و اشربوا ولا تسرفوا ، گفت از پیغمبر شما چیزی در این باب واقع شده ؟
گفت : بلی جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده و گفته : المعدة بيت الداء
و الحمية رأس كل دواء واعطه كل ما عودته یعنی معده خانه دردهاست و پرهیز کردن
سر همه دواهاست و هر نفس را آنقدر باید داد که عادت کرده باشد .

انعام حضرت امیر علیه السلام در حق شاعری

بحواله سفیر فرنگی ساکن بغداد

دردار السلام گوید : که خبر داد مرا بعضی از فضلاء سادات که در اعلی درجه
و ثوق و اطمینان بود گفت که : من در کتاب بعضی از تلامیذ بحر العلوم (ره) دیدم که
بامر آن مرحوم در باب معاجز حضرت امیر (ع) که بعد از رحلت آنجناب ظاهر
شده تألیف کرده حاصل آنچه من متذکر میباشم و بتحقیق عهد بعید و زمان
طویلی است که شنیده ام بدینقرار است که :

شاعری در عهد شاه عباس مرحوم قصیده‌ی در مدح حضرت امیر (ع) منظوم
داشت و در آخر قصیده طلب صلّه و جایزه از شاه مذکور کرده بود اتفاقاً قصیده در
وقتی واقع شد که از برای شاه غضب شدیدی بواسطه بعضی سوانح طاری بود و
چون شاعر اشاره بمطالبه صلّه نمود شاه از سورت غضب که بچیزی مستشعر نبود
گفت : بر وصله خود را از کسی بگیر که در حق وی مدح گفته‌ی شاعر گفت : بالای
چشم البته باید همینطور باشد و من خطا کردم که نزد تو خواندم و از تو صلّه خواستم
و ملول و محزون بیرون آمد و عازم زیارت حضرت امیر (ع) گردید .

شاه عباس بعد از سکوت غضب و تذکر کلام خویش نادم گشته کسی فرستاد از
پی شاعر که اعتذار بکند و صلّه بدهد قبول نکرد و گفت : شاه حرف حسابی و
درست گفته باید صلّه از ممدوح برسد و در ساعت پیاده و پابرهنه سوی نجف اشرف

بشناقت وهمه جا آمد تا بهمان هیئت سفر و تعب مسیر داخل صحن شریف شده مقابل شباک مطهر حضرت امیر علیه السلام ایستاد بعد از سلام عرض کرد : انک اعرف بالقصيدة منى فلاحاجة الى انشاد هالك و قد انخت راحلتى بفنائك- تو برقصیده من از من اعرف هستی و احتیاج نیست که بخوانم و من بر ساحت تو فرود آمده‌ام و از تو صلّه می‌خواهم که همه کس بداند و بشناسد که از جناب شما است و هرگز از مقام خود قیام نخواهم کرد مگر آنکه بمیرم یا آنچه می‌خواهم در همین جا برسد و پیوسته می‌گیرم و تضرع مینمود تا تاریکی شب در همانجا او را دریافت و خواب ربود.

پس حضرت امیر علیه السلام را در خواب دید که مکتوبی بوی داد و فرمود : هذه حوالة الى سلطان الافرنج ببغداد فاعطه اياه و خذ صلتك منه ، این حواله‌ای است بسوی سفیر فرنگ در بغداد این خط را بده بوی صلّه خود را از او بگیر : شاعر بیدار شد و مکتوب را در دست خود دید که بلغت و خط فرنگ نوشته شده ولی از این حواله در عجب شد و در خیال خود گفت شاید سری در این درج است که من نمیدانم پس بغداد را قصد نمود تا آمد بدرخانه سفیر چون حجاب را دید ترسید که با آن جامه کهنه و لباس مندرس چطور داخل شود و برگشت ، هکذا روز دوم روزسیم بر خود عتاب کرده گفت که ، تو مأمور هستی از جناب آنجناب و کسی قدرت بر اذیت تو ندارد اگر مانع آمدند بر می‌گردی پس داخل شد و کسی مانع نگردید و آمد دید که سفیر تنها در صحن خانه مشی میکند و باحالت تفکر چوب در دست بر زمین می‌زند و چون نظر سفیر بر شاعر افتاد گفت :

این کنت و قد دخلت فی هذا البلد منذ ثلثة ايام و منعنتی من الاكل و المنام کجا هستی که سه روز است بدین شهر آمده و از خورد و خواب مرا باز داشته‌ی شاعر در شگفت افتاد و عذر خود را گفت سفیر فرمود : که بحجاب و دربان سپرده بودم که مانع نباشند و ترا بدیشان وصف کرده بودم و او را نزد خود نشانید و طعامی

کشکول عطاری

خواست شاعر بواسطه کفر او نخورد سفیر گفت : بخور من نیز در دین تو هستم شاعر حیرت کرد و چون خط شریف را داد سفیر گریست و او را میان دو چشم خود گذارده بوسید و خواند بعد گفت : حبا و کرامه کان له عندی امانه بالای چشم آنحضرت را نزد من امانتی است امر فرموده که بتوبدهم .

شاعر تعجب کرده گفت : معرفت حال تو احب است بر من از صلح گرفتن ، سفیر از دستش گرفته در اندرون خانه بمکان خلوتی آورد و گفت : بدان که من تاجری بودم در بلد خود و چون اتمه می تحصیل کردم با جماعتی در کشتی نشسته بسفر دریا رفتم از قضا موجی برخاست و سفینه را بجائی انداخت که احدی قادر بعبور نگشت و کشتی بگرداب افتاده ما از حیات خود مأیوس ماندیم و در همانجا کشتی های کثیری که احدی در آنها نبود دیدیم پس در غذا اکتفاء بقلیلی نمودیم که مبادا تمام بشود و بی توشه بمائیم تا آنوقت سپری شد و هر روز کسی را بقرعه معین میکردیم و میخوردیم تا بجز من و مردضعیفی کسی نماند پس من فرصت یافته او را بکشتم و چند روزی بگوشت او معاش میکردم و در خلال این احوال بدان کشتی های خالی تفرج میکردم و از امتعه و جواهرات آنها تفحص مینمودم تا روزی حقه ای یافتیم که احبار ثمینه و جواهر نفیسه ممتازی در آن بود از جمله حجر مضیی درخشانی دیدم که مانند او را هرگز ندیده بودم و مثل آن نزد کسی ممکن نبود پس حقه را برداشتم و نفس خود را بآن مشغول میکردم و حال آنکه نمیدانستم که عنقریب از وی مفارقت خواهم نمود تا گوشت آن مقتول تمام شد و زمانی گذشت که بقوتی قادر نشدم و قوی منهدم گردیدم و یقین بهلاکت خود نمودم .

در اینحال بخیالم خطور کرد که نضرع نمایم بدرگاه خدا و توسل بجویم بمقربان خدا از انبیاء ، و سوگند بدهم بحق ایشان که شاید بر من رحم فرماید و

از این ورطه هلاکت خلاصی بخشد پس استغاثه کردم و شفیع آوردم کسانی که میدانستم از آدم تا عیسی علیه السلام ولی فرجی پیدانشد ، در این وقت متذکر شدم که جماعتی از عرب که بیلا ما تردد میکنند مدعی هستند که پیغمبری مبعوث شده و هر چه فکر کردم اسمش یادم نیفتاد مگر اینکه نام وصی او که اعاجیب کثیره بروی نسبت میدهند خاطر مآمد پس ندا کردم و گفتم : یا هلی ان کان القوم صادقین فیما ینسبونه الیک ، اگر مسلمانان صادق هستند در آنچه بتو نسبت میدهند و تو در این مرتبه عظیمه ای که دعوی میکنند فخلصنی من هذه الهلکة و بجنی من هذه البلیة پس مرا از این ورطه خلاصی بده ، و من عهد میکنم ترک نصرایت گفته بدین عرب در آیم تضرع و استغاثه مینمودم و در شرف هلاکت بودم ، اذ ابراکب علی فرس ابیض و نادائی باسمى ففتمت کانه لا ضعف فی بدنئ که ناگاه دیدم سواری روی اسب سفید پیداشد و مرا بنام ندا کرد ، پس من برخواستم که گویا ضعفی در بدنم نیست و فرمود : این کشتیهارا بیکدیگر ضم کن من آنها را با حبال و سلاسل وصل کردم سپس فرمود بگیر از دم اسب و قوازم فرس در روی آب بود دم اسب بلند شده من بروی چنبدیدم . پس بر اسب صحه زد چون حرکت کرد تمام کشتیها بحرکت آمدند و با اسب سیر کردند که ناگاه دیدم سواد بلدی و سوار جدران بیوت پیداشد پس ایستاد و فرمود : می شناسی این بلد را ؟ تأمل کرده دیدم بلد ما است عرض کردم : آری این بلد ما است فرمود : برو بسوی آن و این کشتیها با آنچه در آنهاست از آن تو است . گفتم : تو کیستی ؟ فرمود : آن کسی هستم که ندا کردی و استغاثه نمودی ، من دهشت عظیمی کردم و در جزای این نعمت سینه متحیر شدم و آن حقه را که مملو از جواهرات نفیسه بود در دست گرفتم گفتم : چیزی لایق حضور مبارک بجز این حقه ندارم این هدیه را از من قبول بفرمائید پس آنجناب گرفت و گشود و جوهره نمینه بهیه

ازوی بیرون آورد حقه را بمن داد فرمود : این جوهره را قبول کردم بعد رد کرده فرمود : این امانتی است از من پیش تو تا آنوقت که حواله میدهم بکسی که از تو بگیرد من گرفتم و داخل بلد شدم ، امتعه را نشر کرده مشغول تجارت گشتم و از اعظم تجار و غنی ترین مردم شدم ، بابعضی از مسلمین خلوت کرده معالم دین اسلام را یاد میگرفتم و دیدم که حفظ دین در آن بلاد کفر مشکل است .

روزی سلطان فرنگ را گفتم شما هر سالی کسی به بغداد میفرستید و مصارف کثیره انفاق میکنید من این شغل را بدون مطالبه چیزی از دولت مقبل میباشم ، سلطان از این سخن مشعوف شد و مرا با عقل و ثروت و امانت میشناخت قبول کرد و مرا بدینجا فرستاد ، من سالها است که اینجا هستم در باطن بزیارت ائمه علیهم السلام میروم و در ظاهر در کیش نصاری میباشم .

حضرت امیر علیه السلام در مکتوب شریف امر فرموده که امانت او را بر تو بسپارم و جوهره را از حقه که توی صندوق بود بیرون آورد و بشاعر داد و بمجم برگشت ، و سلطان از قصه او مطلع شد او را طلبید ملاطفت و اکرام مینمود و فرمود : تو از آن نمیتوانی منافع بشوی مگر آنکه بفروشی من آنرا مشتری هستم به آنچه دلت بخواهد که از خزینه من برداری شاعر قبول کرد و داخل خزینه شد و هر چه خواست برداشت و سلطان آن جوهره را بخزینه فرستاد و خدا عالم است که در اثنای حوادث زمان آن جوهره نفیسه چه شد ، این است خلاصه آنچه شنیدم استغفار میکنم بر خدا و ندانم زیاد و نقصان .

احوالات امری القیس کنندی

امری القیس جندح بن حجر کنندی امیر شعراء ایام جاهلیت و صاحب افصح اللامیات و عین قلاده المعلقات است و شعراء و رأس فحول شعراء مقدم در طبقه اولی اعتبار و شمرده میشود ، پدرش از اشراف و ملوک کنده و حکمرانی حیره داشت چون بدست بنی اسد مقتول گردید امری القیس قصاص و ضبط تخت موروثی را مرکوز خاطر داشته بالشکری گران بعضی از ایشان را مقتول و برخی را اسیر نموده در سریر حکومت حیره متمکن گردید و بعد از هفده سال بجهت خیانتی که در عهد انوشیروان بنام او بستند ترسان شده و بدرگاه قیصر روم پناه برده و محترماً میزیست تا در آنجا نیز بعلاقه داری دختر قیصر متهمش داشتند و از این روی از قیصر بفتح عراق حیره مأمور شده و از عقبش لباس زهر آلود بنام خلعت برای او فرستاد و بمجرد پوشیدن زهر در بدنش سرایت کرده و اندامش را مجروح ساخته و از این روی بذوالقروح ملقب گردید پس او را با همان حال به انقره آوردند در آنجا بدرود جهان گفته و در کوه عیب مدفون گردید .

پسران امری القیس زمان سعادت حضرت رسالت را درک نمودند و در بلوغ الارب گوید : امری القیس بن حجر الکنندی هو امیر الشعراء بشهادة خیر الانبیاء و سید الفصحاء صلوات الله وسلامه علیه وذلك انه ذکر عنده يوماً فقال (ص) : رجل مذکور فی الدنيا ، منسی فی الاخرة یجیی یوم القیمه و ینده لواء الشعراء یقودهم الی النار .

امری القیس دراستطاله لیل گوید:

ولیل کموج البحر ارضی سدوله
فقلت له لما تمطی بصلبه
الایها اللیل الطویل ألا انجلی
فیالك من لیل کان نجومه
در زلرله ساعت گوید:

اذا الساعة اقتربت مالها
تمر الجبال علی سرعة
وتنفطر الارض من نفخة
و نفسک ما قدمت واحضرت
یحاسبک الملك العادل
و زلزات الارض زلزالها
کسیر السحاب ترى حالها
هناک تحدث اخبارها
ولو ذرة کان مثقالها
فاما علیها و امالها

در ریاض الجنه گوید: لما سمع النبی صلی الله علیه و آله هذه الایات قال:
قاتل الله امرء القیس لقد نطق بالقرآن قبل نزوله .

و نیز در قصیده‌ی گفته: و جفان کالجواب و قدور راسیات .

چون این سخن به پیغمبر رسید در حق او فرمود: لعن الله الملك الضلیل .
نطق بالقرآن قبل ان ینزل .

نکته

منقول است بروایت ابن مسعود که: حضرت صادق علیه السلام از آباء کرام
خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به مسایگان مسجد فرمود: هر که
آذان جماعت را بشنود و از مسجد بیرون رود بیعذری منافق است مگر
بعزم و رجوع .

و نیز پیغمبر اکرم (ص) فرمود آمدند نزد من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل باهشتاد هزار ملك پس گفتند: برسان یا محمد (ص) بامت خود این را که هر که بمیرد بامفارقت جماعت نمی‌یابد بوی بهشت را و اگر بیش از عمل اهل زمین دارد که هیچ عمل خیری و نوبه‌ی از او قبول نکنم، یا محمد (ع) تارك جماعت صبح و شام میکنند در لعنت و غضب الهی باشد، یا محمد (ص) دعای تارك جماعت را مستجاب نمیکنم و نمیفرستم رحمتی و ایشان یهودامت تواند و نصیبی نباشد بآ نهاد بهشت، و اگر مریض شوند عیادتشان مکن، و اگر بمیرند بجزازه ایشان حاضر مشو. فرمود: تارك جماعت ملعونست در توریة و انجیل و زبور و فرقان و هر چه در زمین است او را لعنت میکند.

در حدیث وارد شده است که حق تعالی گروهی را از قبرشان بر انگیزاند که با بالها پرواز میکنند بسوی جنان مائکه ایشانرا قسم میدهند که چه بود اعمال شما؟ گویند: دو خصلت: حیاء از معصیت الهی در خلوت، و رضای قسمت، ملائکه گویند: بس لایق میباشد شمارا.

کسی گفت: مرا عملی بنما که داخل بهشت باشم فرمود: بتحقیق از اعمال که واجب میگردد اند آرزوشرا بذل طعام است، و افشاء سلام، و حسن کلام.

در فضیلت علم

از رسول خدا (ص) روایت است که: طلب علم فرض است بر هر مرد و زن مسلمانی بدرستی که خدا دوست میدارد طلب علم کنندگان را.

و فرمود: عبادت الهی نشده بچیزی بهتر از علم دین.

و فرمود: طلب علم کنید اگر چه باید بچین بروید، و فرمود خیری نیست در

زندگی مگر دو کس را عالمی که اطاعتش کنند و شنونده‌ی که عمل کند.

حضرت امام جعفر (ع) فرمود که : عمل کننده بی علم فساد اوزیاده بر صلاح اوست ، و علم بی عمل وبال است ، و عمل بی علم گمراهیست و ضلال زیرا که گمراه هر چند راه بیشتر رود از مقصد بلکه از راه هم دورتر می شود .

و بروایتی فرمود که : نیست فرقی میان بی نماز و نماز کننده بی علم .
و فرمود : هر که راهی رود بطلب علم هفتاد هزار ملك او را متابعت کنند و بهر قدم ثواب شهیدی دارد و حقه عالی راهی بسوی بهشتش گشاید بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین گذارند برای طالب علم ، و استغفار کنند برای او هر که در در آسمان و زمین است و هر خشک و تری و حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا ، و تعلیم برای خدا صدقه است ، و تعلم عبادت ، و مذاکره علم بثواب تسبیح و نماز ، و تفکر در آن برابر روز است زیرا که بعلم واضح میشود حلال و حرام و بندگی ملك علام و صله ارحام و راه دار السلام ، و مؤنس است در وحشت ، و مصاحب است در غربت و وحدت ، و همدم است در تنهایی و خلوت .

طلب کردن علم از آن فرض شد که بی علم کسرا بحق راه نیست

در روضة الواعظین از سلیمان اعمش روایت کرده که گفت : نیم شبی منصور دوانیقی مرا طلب داشت و من در خاطر نهادم که خلیفه را با من اینوقت کار چیست جز اینکه خواهد از فضایل علی (ع) پرسش کند و چون بعرض رسانم مرا بقتل برساند ، پس وصیت نوشته و کفن پوشیده رفتم چون داخل شدم گفت : نزدیک بیاء عمر و بن عبید در مجلس ادب بود اندک دل قوی کردم و نزدیک نشستم بنحویکه زانوی من بزبانوی منصور مس کرد و چون از من بوی حنوط شنید گفت ای سلیمان راست بگوی این رایحه چیست و گمراه ترا میکشم ؟ گفتم : چون رسول تو در این نیم شب مرا طلب کرد با خود گفتم تواند بود که از فضایل علی (ع) پرسش کند و چون بگویم عرضه

هلاک شوم لاجرم وصیت بکردم و کفن پوشیدم .

منصور بزانو نشست و گفت : لاحول ولاقوة الا بالله ای سلیمان کم حدیث ترویبه فی فضایل علی ؟ چند حدیث در فضیلت علی (ع) از فقهاء شنیده ئی؟ گفتم : قلیلی یا امیر المؤمنین . گفت : چه مقدار میباشد ؟ گفتم : عشرة آلاف حدیث وما زاد . ده هزار حدیث بلکه بیشتر گفت : ای سلیمان والله لاحد ننگ بحدیث فی فضایل علی تنسی کل حدیث سمعته سو کند به خدای ترا حدیثی بگویم که تمام احادیث را از یاد تو ببرد گفتم : بگو یا امیر المؤمنین گفت گاهی که من از بنی امیه گریزان بودم و از بلدی ببلدی میگریختم و بنقل فضایل علی (ع) بمردم تقرب میجستم شیعیان آنجناب مرا طعام میدادند و تکریم مینمودند ناگاهی که عبور من بیلاذ شام افتاد و جامه کهنه در برداشتم که غیر آن نداشتم سمعت الاقامة وانا جاع فدخلت المسجد لاصلی پس صدای اقامه از مسجدی شنیدم و گرسنه بودم داخل مسجد شدم که نماز بخوانم و در نظر داشتم که از مردم توقع عشائی و غذائی بنمایم .

چون امام از نماز فارغ شد ناگاه دو کودک بمسجد در آمدند چون ایشانرا دیدار کرد گفت : مرحباً بکما و بمن اسمکما علی اسمهما مرحباً بشما و بکسانیکه نام شما نام ایشان است با جوانیکه در پهلوئی من جای داشت گفتم : این دو کودک کیست ؟ گفت : فرزند زادگان این شیخند ولیس بالمدینه یحب علیا علیه السلام غیر هذالشیخ و جز این شیخ در این شهر هیچکس دوستدار علی نیست از این روی یکی راحسن و دیگری راحسین نام نهاده پس شاد خاطر برخواستم و بنزدیک شیخ رفتم و گفتم : هل فی حدیث اقر به عینک هیچ میخوانی بحدیثی از فضایل علی (ع) چشمان توروشن کنم ؟ گفت : ان اقررت عینی اقررت عینک اگر چنین کنی من نیز بیاداش چشم تورا بحدیثی روشن خواهم کرد من گفتم :

أخبرني والدي عن أبيه عن جده قال : كنا قعوداً عند رسول الله (ص) اذ جاءت فاطمة عليها السلام تبكي . خبر داد مرا پدر من از والد خود از جدش که گفت : روزی در خدمت رسول خدای بودیم ناگه فاطمه (ع) درآمد و میگریست پیغمبر فرمود : این گریه چیست ؟ عرض کرد : یا ابا حسن و حسین بیرون شدند و خبری از ایشان نیست رسول الله فرمود : ای فاطمه گریه مکن والله الذی خلقهما هو اللطیف بهما منک ای فاطمه خداوندی که ایشان را آفریده بر آنها مهر با تراست و دست مبارک بسوی آسمان برداشت و گفت : اللهم ان کانا اخذا برا او بجرأ فاحفظهما و سلمهما پرورد کارا اگر فرزندان من طریق بر یا بجر را گرفته اند حفظ و حراست بنما ایشانرا این وقت جبرئیل آمد و عرض کرد : یا رسول الله خداوندت سلام میرساند و میفرماید غمگین مباش که حسن و حسین فاضلانند در دنیا و فاضلانند در آخرت و پدر ایشان از ایشان افضل است ایشان در حظیره بنی نجا و خفته اند و ساملکی بحراست ایشان گماشته ایم رسول خدا شاد خاطر برخواست و اصحاب با آنحضرت روان شدند تا بحظیره بنی نجا درآمدند دیدند که حسن دست در گردن حسین علیهما السلام در آورده خفته اند و ملک موکل یکبال خویش را فرش کرده بال دیگر را روپوش ایشان ساخته بود رسول خدای قدری مکث نمود تا خود از خواب انگیزخته شدند آنحضرت حسن را جبرئیل حسین را حمل داد و از حظیره بیرون شدند و میفرمود: سوگند با خدای که مشرف میکنم شما را چنانچه خداوند مشرف نموده .

ابوبکر عرض کرد : یا رسول الله یکی را بگذار تا من حمل کنم فرمود : یا ابا بکر نعم الحملان و نعم الکیان و ابوهما خیر منهما - ای ابوبکر ایشان بهترین بارند و بهترین را کیان و پدرشان از ایشان بهتر است آنگاه به باب مسجد آمده بلال را فرمود : منادی کن تا مردمان انجمن شوند چون مردم حاضر شدند از

جای برخواست و فرمود :

معاشر الناس الا دلکم علی خیر الناس جداً و جدّة ؟ قالوا : بلی یا رسول الله
قال : الحسن والحسین فان جدھما محمد و جدتھما خدیجہ بنت خویلد .

یا معاشر الناس الا دلکم علی خیر الناس اباً و امّاً ؟ قالوا : بلی یا رسول الله قال :
الحسن والحسین فان اباهما علی بحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله و امھما فاطمة بنت
رسول الله .

یا معاشر الناس الا دلکم علی خیر الناس عمّاً و عمة ؟ قالوا : بلی یا رسول الله
قال : الحسن والحسین فان عمھما جعفر الطیار فی الجنة مع الملائكة و عمّتھما ام هانی
بنت ابی طالب .

یا معاشر الناس الا دلکم علی خیر الناس خالا و خالة ؟ قالوا : بلی یا رسول الله
قال : الحسن و الحسین فان خالھما القاسم بن رسول الله و خالّتھما زینب بنت
رسول الله .

پس بادست مبارک خود اشاره کرد و فرمود : هکذا یحشرنا خداوند اینطور
محشور خواهد نمود ما را یعنی باهم بعد فرمود : پروردگارا تو خود میدانی که
حسن در بهشت است و حسین در بهشت و جد و جدّه و پدر و مادر و عم و عمه و خال و
خاله ایشان نیز در بهشتند . و میدانی دوستدار ایشان در بهشت و دشمن شان در
جهنم است .

منصور گوید : چون این حدیث را بیای بر دم شیخ گفت : ای جوان از کدام
بلدی ؟ گفتم : از کوفه گفت : از عربی یا از موالی ؟ گفتم : عربم گفت : تو چنین حدیث
بکومی و با این جامعه گهنه باشی ، مراجعۀ نیکو تشریف کرد بر استری حمل داد که
بصد دینار فرو ختم ، و گفت : ای جوان تو چشم مرا روشن کردی من نیز دیده تورا

روشن بکنم و بر جوانی ارشاد بکنم که امروز چشم تو روشن گردد گفتم ارشاد بفر ماگفت : مراد این شهردو برادر هست یکی امام جماعت و دیگری موزن اما امام از روزیکه از بطن مادر آمده دستمدار علی بوده و برادر دیگرم از روزیکه از بطن مادر آمده دشمن علی بوده گفتم : ارشاد کن مرا بر ایشان پس دست مرا گرفته بردرامام آمد ناگاه مردی بیرون شد و مراگفت: اما البغله والکسوة ففرتمهما این استر و خلعت را می شناسم سوگند باخدای اگر دستدار خدا و رسول نبودی برادرم ترا تشریف نکرده اکنون اگر چشم مرا با فضایل علی روشن کنی چشم ترا روشن کنم .

پس گفتم : اخبرنی ابی عن اییه عن جدّه قال کنا فعداً عند رسول الله (ص) فجاءت فاطمة علیها السلام تبکی بکاه شدیداً فقال لها : ما یبکیک یا فاطمة ؟ قالت : یا ابعیرتنی نساء قریش و قلن اباک زوجک من معدم لاماله فقال لها النبی (ص) : لا تبکین فوالله ما زوجتک حتی زوحک الله من فوق عرشه ، و اشهد بذلك جبرئیل و میکائیل ، و ان الله عزوجل اطلع علی اهل الدنیا فاختار من الخلابق اباک فاختاره نبیا ، ثم اطلع الثانية فاختار من الخلابق علیاً فزوجک اياه و اتخذه و صیافعلی اشجع الناس قلباً ، و احلم الناس حلماً و اسمح الناس کفا و اقدم الناس سلماً ، و اعلم الناس علماً ، و الحسن و الحسین ابناه و هم اسید اشباب اهل الجنة و اسمهما فی التوریه شبر و شمیر لکر امتهما علی الله عزوجل یا فاطمه لا تبکین فوالله اذا کان یوم القیامة یکسی ابوک حلّتين ، و علی حلّتين و لواء الحمد یدى فاناول علیاً لکر امته علی الله عزوجل شفیع علیاً فی ذلك الیوم ، یا فاطمة اذا کان یوم القیامة نادى منادى فی احوال ذلك الیوم : یا محمد نعم الجد جدک ابراهیم خلیل الرحمن ، و نعم الاخ اخوک علی بن ابی طالب ، یا فاطمة علی یمینى علی مفاتیح الجنة و شیعتهم الفائرون یوم القیمة غداً فی الجنة .

منصورگفت : ای سلیمان چون این حدیث را بدینجا آوردم امام گفت : ای

جوان از کدام بلدی ؟ گفتم : از کوفه گفتم : از عربی یا موالی گفتم : عربم پس سه جامه و ده هزار درهم مرا عطا کرد و گفتم : ای جوان چشم مرا روشن کردی و مرا با تو حاجتی است گفتم : بجای میآورم انشاء الله تعالی گفتم : فردا برو فلان مسجد و برادر من دشمن علی را ببین .

منصور گوید : شب مرا طولانی گشت و صبحگاه به آن مسجد که گفته بود آمدم و در صف جماعت ایستادم ناگاه جوانی معممی که در پهلوئی من بود خواست بر کوع برود عمامه از سرش دور شد نیک نظر کردم سروردی او را بصورت خنزیری دیدم در عجب شدم و در اندیشه رفتم سوگند با خدای نفهمیدم که در نماز چه گفتم تا امام سلام باز داد گفتم : وای بر تو این چه حالتیست ؟ گریست و گفت : این خانه را می بینی نگاه کردم گفتم : داخل شوروان شدم گفتم : همانا من مؤذن قومی بودم و هر بامداد در میان اذان و اقامه هزار کت علی را لعن میکردم و در هر روز جمعه ۴ هزار مرتبه ، روزی از خانه بیرون آمدم و بر این دکان که می بینی تکیه زدم و خواب مرا ربود در خواب دیدم که گویا داخل بهشت شدم و حضرت رسول (ص) و علی (ع) حاضر و شاد خاطر هستند و حسن (ع) از جانب راست رسول الله و حسین (ع) در طرف چپ بودند پس پیغمبر فرمود : ای حسن آب ده سقایت کرد فرمود : جماعت را هم آب ده سقایت نمود پس فرمود : که متکی دکان را نیز سیراب کن حسن علیه السلام روی بر تافت و گفت : یا جداه میفرمائی این مرد را سیراب کنم و حال آنکه پدر مرا هر روز در میان اذان و اقامه هزار مرتبه لعن میکند و امروز که جمعه بود چهار هزار کت لعن نمود ، پس پیغمبر آمد نزد من فرمود : مالک عليك لعنة الله تلعن علیاً و علی منی ؟ چرا علی را لعن میکنی و حال آنکه علی از من است لعنت خدا بر تو باد و خیو بر من افکند و مرا با پای خود زد و فرمود : قم غیر الله ما بک من نعمة

برخیز خدا نعمت خود را بر تو تغییر دهد چون بیدار شدم سر روی خود را مانند خمزیر مسخ یافتم .

پس منصور گفت : ای سلیمان این دو حدیث را میدانستی ؟ گفتیم : نه گفت : ای سلیمان حب علی ایمان و بغضه نفاق والله لا یحببه الا مؤمن ولایبغضه الا منافق . سلیمان گفت یا امیر المؤمنین مرا امان ده گفت : درامانی گفت : چه میگوئی در قاتل حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ؟ گفت در آتش است گفت گنتم : همینطور است کسیکه اولاد پیغمبر را بکشد گفت : الملك عقیم ملك نازا است یعنی پسر نمی شناسد .

در بیان سنگ صخره بیت المقدس

از کتاب تمدن اسلام و عرب : در وسط مسجد سنگ مشهوری که عرب آنرا (الصخره) مینامند واقع است و روی همین سنگ ملکی صدق ، ابراهیم ، داود ، سلیمان مراسم قربانی را بعمل آورده اند ، اینمطلب حالیه بشوت رسیده که این سنگ چنانکه گفتیم همان قله کوه موریاست که سلیمان آنرا موقع تسطیح کوه بحال خود باقی گذارده است و از آنوقت این سنگ تبرک شمرده شده و همیشه آنرا احترام مینمودند و بلاشبهه سنگ مزبور مذبح باستان معبد سلیمان است .

طول آن تقریباً هفده متر و ارتفاع آن از زمین دو متر میباشد نرده ای که از آهن دور آن دیده میشود در زمان جنگ صلیب بنا شده است و زیر آن غاری است که میگویند عبادتگاه داود و سلیمان بوده .

پیغمبر اسلام مطابق اخبار ماثوره از همین سنگ با آسمان عروج نموده و در اثبات اینمطلب زینی را نشان میدهند که حالیه بر سقف مسجد منقور است و راجع باین سنگ اینطور هم روایت شده که آن اتفاقاً بجای خود برقرار مانده است زیرا

که اصرار داشت بایبغمبر اکرم (ص) بآسمان عروج کند ولی جبرئیل مأمور شد او را از اینکار باز دارد ، بدبختانه وقتی جبرئیل رسید که این سنگ از زمین بلند شده بود و چون از صعود بآسمان ممنوع بوده و از سقوط بر زمین هم کراهت داشت لهذا در هوا معلق مانده و از آنوقت تاکنون بهمین حال باقیمانده است ،

این روایت را بایک حسن عقیده روایت میکنند لیکن در اوقات توقف آنجا که به بررسی مسجد مشغول بودم بایک شیخی که متولی مسجد بود چندین دفعه در این باب صحبت داشتم یک وقت در ضمن صحبت پرسیدم که حقیقت این سنگ در هوا معلق است - از جوابی که بمن داد معلوم میشد که در صحت روایت تردید دارد از قرار معلوم پاشائی والی آنجا قدغن کرده که به نصاری از این روایت چیزی نقل نکنند .

تا اینجا عین عبارت کتاب تمدن اسلام و عرب بود، اما نگارنده این سطور العاصی محمد عطاری در تاریخ هزار و سیصد و سی و شش شمسی به زیارت آن مکان مقدس مشرف بودم بنای آن عمارت بشکل مدور شش گوشه میباشد و در بیرون بنا بالای درب این عبارت منقوش است : بنائه عبدالملک سنه ۹۲ ، و در کتاب دیگر مطالعه نمودم که در زمان شیخ احمد غزالی یک زن حامله در زیر همان سنگ چشمش میافتد که سنگ بدون حایل در هوا معلق است از ترس و خوف همانجا وضع حمل مینماید در اثر این حادثه دور آن سنگ نرده آهن گرفته اند که کسی نفهمد که در هوا معلق است ولی در حقیقت در هوا معلق میباشد یکی از آثار معجزات خاتم الانبیاء علیه السلام میباشد .

از کتاب دارالسلام شیخ محمود عراقی

راجع به برآورده شدن حاجت در همان روز بنا بر قول مرحوم عراقی که خودشان مکرر به تبحر به رسائیده و اثر اجابت در همان روز دیده اند و بطوریکه مجملات در مفاتیح شیخ عباس قمی هم بیان شده دو رکعت نماز است زیر آسمان خوانده شود در رکعت اول بعد از حمد سوره انافتحنالک تا آخر سوره ، در رکعت دوم سوره اناجاء نصر الله بعد از نماز يك سلام مخصوص به ساحت قدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه میباشد و شرط کمال این نماز بطوریکه در همان کتاب تأکید شده بعد از نصف شب غسل و تطهیر کامل نماید و مشغول این نماز شده بعداً به نماز شب ادامه دهد که ان شاء الله در همان روز حاجت روا گردد و سلام این است : سلام الله الكامل التام ، الشامل العام، وصلواته الدائمة، وبرکاته القائمة على حجة الله وولييه في ارضه وبلاده، وخليفته على خلقه وعباده ، سلالة النبوة وبقية العترة و الصفوة صاحب الزمان ومظهر الايمان ، ومعلن احكام القران، ومطهر الارض وناشر العدل في الطول و العرض الحججة القائم المهدي، والامام المنتظر المرضي ، الطاهر ابن الائمة الطاهرين ، الوصي ابن الاوصياء المرضيين ، المعصوم ابن الهداة المعصومين، السلام عليك يا امام المسلمين والمؤمنين، السلام عليك يا وارث علم النبيين و مستودع حكمة الوصيين ، السلام عليك يا عاصمة الدين ، السلام عليك يا معز المؤمنين المستضعفين ، السلام عليك يا مذل الكافرين المتكبرين الظالمين ، السلام عليك يا هولاى يا صاحب الزمان يا بن امير المؤمنين . ابن سيد الوصيين وابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين ، السلام عليك يا بن الائمة الحجج على الحق اجمعين ، السلام عليك يا مولاى سلام ولى مخلص لك فى الولاة ، اشهد انك الامام المهدي قولوا فعلا ، وانك الذى تملأ الارض قسطاً وعدلاً عجل الله فرجك وسهل مخرجك وقرب زمانك وكثر انصارك واعوانك ، وانجز لك ما وعدك وهو اصدق

القائلین ویریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثین
یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها .
پس هر حاجت که داری ذکر کن در عوض کذا و کذا .

توسل دیگر به ساحت قدس آن بزرگوار در همان کتاب در ص ۱۹۰ معجزه
۴۴ چنین مسطور است : از شیخ طبرسی روایت کرده که او روایت نموده از ابی جعفر
بن هرون بن موسی تلعبیری که او روایت کرده از ابی الحسن بن ابی بغل کاتب که او
گفت : انا بومنصور کاری بگردن گرفتم و بسبب آن کار میان من و او طوری شد که
باعث خوف و استتار من از او گردید و او در طلب من بود و من از او هراسان و
گریزان بودم تا آنکه در شب جمعه قصد زیارت حضرت موسی بن جعفر (ع) نمودم
و اراده آن کردم که تمام شب را از برای دعا و سؤال در آن حرم مطهر بسر برم ،
اتفاقاً در آن شب هوا باد و باران بود پس از ابو جعفر کلیددار خواستم که درهای
روضة بیند و مرا بگذارد تا در خلوت دعا و مسئلت نمایم اجابت نمود درها را قفل کرد
مرا بگذاشت تا نصف شب گردید و باد و باران هم عبور و مرور مردم را از کوچه و
صحن و اطراف حرم بیست و من در آن حال مشغول تضرع و سؤال بودم ناگاه در نزد
قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) صدای قدمی شنیدم چون نظر کردم آواز شخصی
شنیدم که بیریك یك انبیاء اولوالعزم سلام کرد تا آنکه بایمه علیهم السلام رسید و
یک یک سلام کرد تا آنکه بحضرت هجرت (ع) رسید و او را ذکر نکرد چون این
بدیدم متعجب گردیدم ، و با خود گفتم : شاید آنحضرت را فراموش نمود یا آنکه او را
نمی شناسد یا آنکه مذهب او این باشد تا آنکه از زیارت فارغ گردید دور کعت نماز
کرد و چون از نماز فارغ شد نزد قبر امام محمد تقی (ع) آمده او را نیز مانند جدش
سلام و زیارت نمود ، و دور کعت نماز بجا آورد او را نشناختم و از او ترسیدم چون

مشاهده کردم جوانی در حد کمال ، لباسهای سفید دربر و عمامه باحنك برس ،
ردائی دردوش داشت بسوی من نگرست و فرمود : یا ابا الحسن بن ابی بغل تو در
کجائی از دعای فرج ؟ عرض کردم : ای مولای من آن دعا کدام است ؟ فرمود : دو
رکعت نماز بگذارد بعد از آن بگو :

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح ، یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك الستر ،
یا عظم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز ، یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة ،
یا منتهی کل نجوی و یا غایة کل شکوی ، یا عون کل مستعین ، یا مبتدأ بالنعم قبل
استحقاقها بعد از آن ده مرتبه بگو :

یا رباه ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه . بعد بگو : اسئلك بحق هذه الاسماء
و بحق محمد و اله الطاهرین علیهم السلام الا ما کشف کربی و نفست همی و فرجت
غمی و اصلحت حالی :

بعد از آن بهر طریق که خواهی دعا کن و حاجت خود را بخواه بعد خدراست
خود را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو : ادرکنی بعد از آن آنقدر الغوث الغوث
بگو تا نفس قطع گردد بعد سر بردار خدراوند بکرم خود ان شاء الله حاجت را
روا میکنند .

طرز ساختن باروت

سخن باروت مذکور با آلات دفاعیه ای که این باروت را در آنها بکار میبردند
تماماً در کتب عرب درج میباشد چنانچه عبارت خیلی دلچسبی که از یک کتاب خطی
عربی که در قرن سیزدهم مسیحی تحریر یافته اقتباس شده و مسیودینو آنرا
ترجمه نموده است ، آنرا در اینجا مینویسم :

شوره ده درهم ، ذغال دو درهم ، گوگرد یک درهم و نیم آنها را خیلی نرم

سائیده بعداً در هر مقام مصرف شود - از کتاب تمدن اسلام و عرب صفحه ۶۲۰ .

در بیان رجعت

علامه مجلسی (ره) در حق الیقین میفرماید : بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم عصر عجل الله فرجه که جمعی از نیکان بسیار و بدان بسیار بد دنیا بر می گردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده های ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیک ایشان در دنیا بایشان برسد ، و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت (ع) برسد و انتقام کشیدن از آنها، و سایر مردم در قبر میمانند در قیامت محسوس شوند ، و بعد میفرماید : این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دوست حدیث ایراد نموده ام هر که راشکی باشد رجوع نماید و آیاتی که تفسیر بر رجعت شده بسیار است .

دهن الثوم

که دهن الراهب نامند و از جهت رهبانان تألیف یافته در کل مرض بارد معجز بست ، و اعاده باه مایوسین میکند ، و جهت تعقد عصب و درد کمر و حذب و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار آزهوده است ، و چون در زمستان استعمال کنند محتاج بیوشش نشوند :

ثوم مقشر یکجزو - فرقیون - عاقر قرها از هر یک ثلث جزء ، فلفل - و سداب از هر یک ربع جزء ، بانه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند .

شاه توج

مغرب از شاهتره مفتوح سده جگر و مقوی معده و مدربول و مرار و مسهل اخلاط ثلثه مخصوصاً سوداء و مره محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها ، خشک او در تقویة معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه ، و باسر که جهت قی صغراوی و عثیان بلغمی ، و آب تازه او با تمر هندی جهت تنیقہ معده و امعاء و رفع قویا و برقان .

تسمین عضو مخصوص

مانند بازو و صاعد و قضیب و سرین . باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بعد حمزه رسد پس این دوا را اطلا نموده بعد از یکشنبه روز بآب گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد :

خراطین (دنبلان که بر بی کماة یعنی قارچ گویند) را از گل شسته خشک نموده بسایند و باروغن کنجد نیمگرم طلا کنند و بدستور حلق را که زالو نامند در نار جیل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوائی جهت سطر کردن قضیب بر او نمیرسد و اگر نار جیل شیر نداشته باشد قدری شیر بریزند .

معالجه تقطیر بول

شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) شکایت کرد از آنکه بولش قطع نمیشود همیشه قطرات بول از او می آید . فرمود که : اسپند را بکیر شش مرتبه بآب سرد بکنوبت بآب گرم بشوی و در سایه خشک کن پس باروغن گل چرب و سفوف کن و بخور .

قاعدة

اگر خواسته باشی که بدانی که این زن با این مرد با هم جمع میشوند و مزاجه در میان ایشان واقع خواهد شد یا نه اسم زن و مرد را بحساب ابجد جمع کند و پنج پنج طرح کند اگر يك ياسه یا پنج بماند با هم جمع میشوند و اگر دو یا چهار بماند جمع نخواهند شد .

راقم الحروف امتحان کردم صحیح است .

از کتاب منهاج العارفين : هر که بر شاخ گوسفند این آیه را سه مرتبه بنویسد یوم تجدد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودلوان بینهاویننه امداً بعیداً و در وقتیکه زن خوابیده در زیر سر زن گذارد که مطلع نشود آتزن آنچه در دل دارد در خواب بروز دهد و آنچه از او سؤال کنند جواب گوید:

هر که غسل را با شیر گرم میل نماید قوت جماعش بسیار گردد ، و هر که خایه گربه را خشک کند و بر قضیب در وقت جماع بمالد قوت جماعش بمرتبه شود که آن زن ترك وی ننماید ، و هر که زرده تخم برشت را با مغزت کنجشک و دارچینی و روغن گاو طبع اموده میل کند قوت جماعش بسیار گردد .

ماده تاریخ یا پیدایش مذهب وهابی

در منتخب التواریخ مینگارند که عبدالوهاب نامی از اعراب ببادیه بسفر بصره رفت و یک نفر از علماء بصره بار توجه کرده او را تعلیم نمود و از آنجا آمده باراضی ایران و اصفهان متوقف شد (کاش نمیشد) و مشغول شد بتحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان و فقه و اصول و آخر الامر مدعی اجتهاد شده گفت : خلفاء هر یکی مجتهد بودند که استخراج احکام از کتاب الله مینمودند ، و خیلی چیزها را بدعت دانست من جمله بنای قباب عالیه بر قبور شریفه انبیاء و ائمه علیهم السلام را ،

ومن جمله تذهیب بقاع بزرگسایم ووقف نمودن اسیاء نفیسه را بر مضاجع متبرکه که و طواف مرقد ایشانرا و تقبیل عقبه را شرك دانست و مرتکبین این اعمال را بابت پیرسان برابر نهاد ، واز اصفهان رفت بوطن خود و عبدالعزیز نام که از مشایخ عرب بود برای هم اعتقاد شد ، سعود نام که فرزند بزرگ عبدالعزیز بود و شجاعت زیادی داشت بادوازه هزار آمدند بسمت نجف که قبر شریف حضرت امیر المؤمنین (ع) را خراب کنند و موقوفات قبه شریفه را بگیرند و زائرین آنحضرت را بزعم اینکه بت پرستاند بقتل رسانند .

پس سعود بالشکر خود به نجف اشرف آمدند و چند مرتبه حمله نمودند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوند ، بعد از آنجا آمدند بکر بلائی معلا در صبح روز غدیر داخل شدند و پنج هزار تن را از مردوزن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکسته و آلات و زر و سیم و جواهرات و ثنالی که سالهای دراز از هر کشوری به آنجا برده و خزینه کرده بودند و فنادیل طلا و نقره و خشت های طلای ایوان را کنده و بعد از شش ساعت تمام این اموال را بشتران بار کرده بردند .

و از روضات نقل مینماید که بمقام هتک احترام قبه منوره حسینی علیه السلام برآمدند و با اسبان داخل صحن مطهر شده رفتند میان بقعه مبارکه ، و قلعوا ضریح الشریف و کسر و اصدوقه المنیف و وضعوا هاون القهوه فوق رأس المقدس و علی رجه التخفیف و دفعوها و طبخوها و شربوها و ضریح را کنده و صدوق را شکسته و هارون قهوه و در بالای سیر مقدس نهاد و قهوه کوبیده و آتش روشن کرده ریختند و خوردند از راه تخفیف .

در بستان السیاحه نقل مینماید که مؤلف مزبور میگوید من خودم از امیر سعود بن عبدالعزیز که خودش صاحب مذهب و هابی و در ترویج آن اهمیت تمام

داشت سؤال کردم گفت: اعتقاد محمد بن عبدالوهاب اینست که شفاعت انبیاء و اولیاء و اوصیاء کلام بی معنی است و گنبد و بارگاه بر سر قبور انبیاء و اولیاء ساختن بدعت است .

باب توبه و عفو خداوند روف

از جمله اسباب رحمت باب توبه و عفو خداوندی است ، و این باب آنقدر وسیع میباشد که ممکن است تمام عاصیان و گناه کاران از این درب وارد بهشت شوند، این باب آنقدر وسعت دارد که حضرت امام سجاد (ع) در باب وسعت رحمت در یکی از مناجاتهایش میفرماید :

وانت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سمیته التوبه فماعدذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه .

از چیزهایی که باعث امیدواری مؤمن است آنستکه در آیات قرآنی و احادیث نبویه تصریح شده است که ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از برای طایفه مؤمنین طلب مغفرت می نمایند و از خدا طلب آمرزش ایشانرا مینمایند و البته دعای ایشان قبول درگاه خداوندی است .

و باز هم رسیده است که چون بنده گناهی کرد ملائکه در نوشتن آن تأخیر کنند که شاید نادم و پشیمان و استغفار کند .

و دیگر مسئله شفاعت است که از برای شیعیان وارد شده که ایشان مخلد در آتش نخواهند بود و دوستی پیغمبر و اهل بیت ایشان را از عذاب خلاص خواهد کرد هر قدر گناه و معصیت کرده باشند .

ملك نقال

از شیخ مفید روایت شده که در امالی از حضرت رسول (ص) روایت فرمودند: بدرستیکه از برای خداوند ملائکه چند میباشد که نقل میکنند اموات مردم را بهر مکانیکه مناسب حال آنها باشد.

و از میثم تمار روایت شده که: بحضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کردم: اذن بدهید که برادرم را نقل کنم ببلد نیکوئی حضرت فرمود: اگر صالح باشد نقل میکنند او را کسایکه غیر از تواند.

و از غوالی اللثالی روایت شده که: حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند: دفن کنید اموات خود را هر جا که میخواهید زیرا که اگر از صلحا باشند ملائکه نقاله نقل میکنند آنها را در جوار بیت الله و مدینه حضرت رسول (ص)، و اگر از صلحاء نباشند نقل کنند ایشان را هر جائیکه اهل از برای ایشان باشد.

و شیخ طوسی و سید مرتضی چند حدیث دیگر ذکر کرده اند دال بوجود ملائکه نقاله، پس شکی نیست بعضی از ملائکه ها هستند که کار آنها نقل اموات است، و در بعضی اخبار معین شده است که هزار ملائکه - و دو حکایت برای شاهد این مطلب ذکر میشود:

حکایت اول

صاحب لثالی از ملا محمود صاحب کتاب دارالسلام نقل کرده است و ایشان از جناب ملا مهدی نراقی و جمع دیگر نقل کرده اند که ایشان فرمودند: زمانی در نجف اشرف قحطی بود و منهم صاحب عیال و اطفال بودم امر معیشت برای من سخت و شدید شد پس روزی برای رفع هم و غم بوادی السلام رفتم رو بقبور مشغول خواندن فاتحه و بعض سوره های دیگر شده، پس از آداب زیارت و سلام بر اهل قبور

برگردیدم۔ ناگاہ چشمم بسواری افتاد که از سمت کر بلا و شارع عام۔ که معبر زوار است از وسط وادی السلام عبور میشود و به نجف منتهی میگردد۔ می آید چون اندک تأمل کردم و آن سوار نزدیک شد جنازه‌ای را دیدم بر حیوانی بار شده و شخصی افسار آن حیوان را دارد و دوفر دیگر بر زمین و یسار آن جنازه می‌ایند چون نزدیک تر دیدم آن شخص قاید و آنکه بر یسار است دوفر ازرقای من و حاضرین درس استادند، و آن شخص که یمین است خود استاد است چون این واقعه را دیدم گمان کردم که جنازه را از ولایت عجم آورده اند و در خصوص آن با استاد سفارشی نوشته شده یا آنکه با او آشنائی داشته‌لهذا از برای احترام با آن دوفر استقبال کرده‌اند .

پس من بمراعات احترام استاد پیش رفتم و بر استاد سلام کردم جواب گفت لکن زیاده بر آن ملاطفت و مهربانی و پرسش حال چنانکه رسم سابق او بود نمود بسیار دلتنگ شدم و چنان گمان کردم که چون سه روز است که بمجلس درس او حاضر نشده‌ام اعراض کرده و از من رنجیده است ، پس بنزد آن قانددو جلودار رفتم و باو گفتم که استاد چرا بمن التفات نفرمود اگر بجهت ترك درس است آن بروجه اعراض نبوده بلکه کرسنگی و پریشانی عیال باعث بر آن شده .

چون آن شخص این سخن بشنید تبسم نمود و گفت : آن شخص استاد تو نیست و من هم آن نیستم که تو گمان داری این افسار را بگیر تا آنکه حقیقت این امر بر تو واضح و آشکار شود ، پس افسار آن حیوان را بدست من داد چون آنرا گرفتم گویا مرا انقلاب حالی عارض شد و آن عرصه وادی بمنظر من تاریک و ظلمانی گردید مسوش گردیدم و آن افسار را در دست خود ندیدم بلکه از آن حیوان و همراهان اثری دیده نشد، گمان خواب و بیخودی را هم بامتحانات منافیه از خود دفع کردم و خود را بیدار و جمیع مشاعر و حواس خود را در کار دیدم و چون اطراف خود را نظر و تأمل کردم

خود را در محوطه مدور برج مانند ایستاده دیدم در مقام تدبیر چاره و مناس برآمده روزنه‌ی که روشنی آن از خارج بداخل نمایان بود بچشم آورده از آن محوطه داخل روزنه شدم ملکی وسیع و عرصه‌ئی منیع مشاهده نمودم که لسان بیان از وصف حال آن ملک عاجز و قاصر ، و طایر خیال از عروج بکنگره‌های پست بناهای عالیّه و مقصور رفیعۀ آن فاتر ، هوائی مفرح در غایت اعتدال ، و در نضارت و نظافت بدون عدیل و مثال، اتفاقاً باغی وسیع و قصری رفیع بنظر آورده متوجه بسوی آن شده کرباسی مشاهده کردم که بغیر از معمار ازل تا بحد کسی را شاید که از عهدۀ معماری یا بنای آن برآید .

چون داخل شدم از اشجار مثمره و غیر مثمره و گل‌های گوناگون و ریاحین و خضراویات خارج از اندازه و فزون و آبهای جاری و خیابانهای وسیع و غیر آنرا بطوری دیدم که در بیان نیاید گویا اول روز بهار است که مرغان بر اشجار آن در نعمات و الحان ، و قطرات شبنم از اوراق ریاحین و اشجار روان و چمکان ، خیابانی را داخل شده و سمت داخل آن باغ روان گردیدم و قصری را بنظر آورده بسوی آن شتافته ، چون از ایوان قصر بالا رفته نظر بداخل قصر انداخته جوانی را درزی سلاطین بر کرسی مرصع و زرین نشسته دیدم چون چشمش بر من افتاد بر من سبقت به سلام کرده از جای خود بتعظیم من برخاست و با کمال ادب آواز داد که جناب آخوند ملامهدی نراقی بفرمائید .

چون این دیدم مسرور گردیده داخل شدم دست مرا بگرفت و بر پهلوئی خود بنشاند هر قدر در شمایل او نظر کردم او را نشناختم با آنکه ما من آشنا و ارسلوک نمود و گویا آنجوان از ضمیر من خبر دار شد و بمن گفت : میدانم مرا نمیشناسی منم صاحب آن جنازه‌ای که بر آن حیوان بار بود که افسار آنرا بتو دادند فلان نام دارم و

واهل فلان شهرم و آن سه نفر هم آن کسان که تو گمان کردی بودند بلکه از ملائک
نقاله بودند. که بنقل جنازه من مأمور شدند که از بلد خود نقل باینجا که وادی -
السلام و بهشت برزخی میباشد نمودند .

چون این شنیدم حقیقت امر بر من آشکار شد خود را مایل بتفرج و تماشا
دیدم و هیچ حزن و غصه در خود ندیدم پس بر خواسته از نزد آن جوان بیرون آمدم
و در میان آن باغ گردش میکردم ناگاه باغ دیگری بنظر آمد و بسمت آن باغ رفتم و
داخل شده متعجبانه سیر مینمودم و بر اوضاع بدیعه و قصور رفیعۀ آن نظر میکردم
ناگاه جمعی را بنظر آورده چون نزدیک شده و مرا دیدند با سرور مرا استقبال کردند
پدرم و مادرم و بعضی ارحام دیگر بودند باشادی مرا در میان گرفتند و از جمله
ارحام احوال پرسیدند تا آنکه سخن با اطفال و عیال خودم رسید ملتفت پریشانی و
گر سنگی آنها شده. مهموم گردیدم چون پدر و مادرم آن حالت دیدند و از سبب پرسیدند و
مطلع گردیدند مادرم بمن گفت : میخواهی از برای آنها قومی بیی؟ گفتم: آری گفت:
در آن موضع برو اشاره بقبه ای نمود در آنجا برنج هست هر قدر خواسته باشی
با خود ببر .

چون این شنیدم شاد شدم در داخل آن قبه شده عبای خود را پر کرده مانند
حمالهای نجف بر پشت گذاشته بیرون آمدم لکن ندانستم که از کجا بروم اشاره
بر روزه ای نمود چون داخل آن روزه شدم خود را در همان مکان از وادی السلام
ایستاده دیدم و آن عبای پر از برنج را بر پشت خود گرفته با آن حالت روانه منزل شدم
اطفال و عیال از مشاهده آن حال مسرور شدند و گفتند از کجا اینرا بدست آوردی؟ گفتم:
خداوند رزاق است و بندگان خاص هم دارد ، پس از آن طبخ کرده و صرف مینمودند
و مدت زمائی بسبب آمادگی رزق آسوده بودیم تا آنکه روزی زوجه من مذکور

نمود که از حالت این بریج تعجب دارم زیرا آن روز که آنرا آوردی در فلان ظرف کردم و از آن زمان الی الان از آن طبخ میکنم و نقصانی در آن ندیده‌ام. و سبب آنرا نفهمیده‌ام چون این شنیدم تبسم نمودم از تبسم من آن زن دانست که در آن سری میباشد اصرار در کشف و ابراز آنرا ز نمود لابد شرح واقعه با او بازگفتم دیگر بار که برفت از آن بردار دایری از آن ندید مایوس برگردید.

حکایت دوم

در کتاب دارالسلام شیخ محمود عراقی در ص ۴۳۲ مسطور است واقعه ایست که روایت کرده آنرا فاضل دربندی در کتاب اسرار الشهادة از شیخ اجل تقی صالح شیخ جواد نجفی رحمه الله از والد ماجد فاضل و کامل عالم عادل خود شیخ حسین معروف بابن نجف تبریزی که از اجله اصحاب بحر العلوم بود معروف بمقامات و کرامات که او نقل کرد از شخصی از صلحای نجف اشرف که او گفت: من در وقتی که قریب بمغرب بود در وادی السلام بودم و اراده آن داشتم که داخل نجف شوم ناگاه دیدم که جماعتی بر اسبهای خوب سواره می‌آیند و در پیش روی ایشان سواری بود در نهایت حسن جمال و جلال که بر اسبی عربی نجیب سوار بود، چون بمن رسیدند و نظر کردم یکی از ایشان را سید صادق فهم که از اکابر علمای آن زمان بود دانستم، و دیگری را شیخ محسن برادر شیخ جعفر معروف گمان کردم.

پس نزدیک رفته بر آن دو نفر سلام کردم و نام ایشانرا ذکر کردم ایشان جواب سلام دادند و گفتند: یا فلان ما آن دو نفری که نام آنها را ذکر نمودی نیستیم بلکه حاد این جماعت از ملایک هستیم مگر آن یک نفر سواری که در جلو ما می‌رود زیرا که روح مردیست صالح از اهل اهواز که ما ما موریم. با استقبال او و همراهی او تا این مکان تو هم با ما بیا، پس چون من با ایشان روانه شدم و قدری راه با ایشان رفتم ناگاه

خود را در مکانی فسیح و وسیع دیدم که از آن خوش هوای و وسیع فضا تر ندیدم ، پس آن ملائکه از اسبهای خود پیاده شدند و یکی از ایشان جلو آن شخص اهوازی را گرفته پیاده کرد او را در مکانی که آنرا بفرشهای ملوکانه نفیسه مفروش کرده بودند ، در بالای آن فرشهای از حریر و سندس و استبرق گوناگون بهشتی انداخته بودند ، در بالای آنها توشکهای مختلفه و نمارق مصفوفه و زرابی مبثوئه و پشتیها و مخدههای متعدده گذاشته بودند ، و آن مجلس را بانواع طیب و اقسام عطریات از مشک و کافور و عبیر و عنبر و نحو آنها خوشبو و معطر نموده بودند ، و معجزهای عود و غیر آن در آن چیده بود و در اطراف آن مجلس مشعلها برپا شده و قندیلها و چهل چراغها در سقف آن آویخته شده ، و اقسام مزینات و انواع مفرحات که مجالس و محافل را شاید و باید در آنجا بکار برده بودند .

پس روح آن مرد اهوازی را بانهایت اعزاز و اکرام در صدر آن مجلس نشاندند و مرحبا گفتند ، و بانواع تحیات و تهنیات او را سرافراز نمودند ، پس خوانی ملوکانه مشتمل بر انواع میوهجات لطیفه حاضر کرده و سفره شاهانه پهن کردند ، پس آن شخص شروع در اکل نمود مراهم بر آن امر فرمود و اکل نمود پس بسوی من نظر افکنده و گفت که : ای مرد صالح چه میبینی ؟ درجه بلند و عطائی عظیم از خداوند کریم در حق تو مشاهده مینمایم . گفت : آیا میدانی که باعث انکشاف این امر از برای تو چه بود که این امور غریبه و اوضاع عجیبه را مشاهده کردی با آنکه عادت برابر از این راز جاری نگردیده ؟ گفتم : نمیدانم باعث چه بوده گفت : باعث بر این آنست که پدر تو از من مقدار دومن گندم طلبکار بود و چون خدا میخواست که درجه مرا بلند کند و نعمت خود را بر من تمام نماید بطوریکه از

آن چیزی باقی نماند روح مرادراین نشانه بقو نمود تا آنکه برائت ذمه ازحق تو حاصل کنم یا آنکه مرا بری الذمه نمائی یا آنکه حق خود را از من اخذ و قبض نمائی هر يك از این دو امر که بخواهی اختیار کنی؟ چون اینکلام را از او شنیدم گفتم: بلکه من حق خود را می خواهم .

چون این بگفتم یکی از آن ملائکه گفت عباى خود را پهن کن من عبا را پهن کردم و چنان گمان کردم که او از طرف دیگر گندم در عباى من میریزد تا آنکه گفت عباى خود را جمع کن که حقت بقو رسید چون آنرا جمع کردم و دیگر بار نظر نمودم از آنجماعت و آن نشانه و اوضاع غریبه دیگر چیزی ندیدم مگر آنکه عباى خود را پهن کردم دیدم، پس آنرا بر پشت خود گرفته روانه بمنزل خود در شهر نجف شدم، و آن گندم را در محلی ضبط نموده مدتها از آن طحن و طبخ مینمودیم و کماکان بر مقدار خود باقی بود تا آنکه سر آن فاش گردید دیگر از آن چیزی ندیدم در امالی از حضرت صادق (ع) از آباء کرام خود از حضرت رسول (ص) نقل کرده که فرموده: ان الله تبارك وتعالى جعل لآخى على بن ابي طالب فضائل لا يحصى عددها غيره، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرابها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر ولو وافى القيمة بذنوب الثقلين، و من كتب فضيلة من فضائل على بن ابي طالب (ع) لم تنزل الملائكة يستغفر له ما بقى لتلك الكتابة رسم، و من استمع الى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التى اكتسبها بالاسماع، و من نظر الى كتابة فى فضائله غفر الله له الذنوب التى اكتسبها بالنظر.

ثم قال رسول الله (ص) النظر الى على بن ابي طالب (ع) عبادة، و ذكره عبادة، و لا يقبل ايمان عبد الا بولايته والبرائة من اعدائه اللهم اجعلنا من محبيه و چون این حدیث سابقاً ترجمه اش نقل شده تکرار نمی کنیم .

کیفیت عالم بوزخ

روایت شده که شخصی بخدمت امام جعفر صادق (ع) عرض کرد که برادرم در بغداد است میترسم که آنجا بمیرد.. حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مغرب و مشرق نمیماند مگر آنکه خداوند حشر میکند روح او را یوادی السلام. راوی عرض کرد: کجا است وادی السلام؟ فرمود: بیرون کوفه گویا میبینم حلقه حلقه نشسته اند و بایکدیگر سخن میگویند.

و در حدیث دیگر است که: هر گاه روحی از ارواح برایشان وارد میشود جمع شوند نزد او سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگفارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده، و چون اطمینان بهم می‌رسانند از هر يك از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر بگویند زنده است امیدوار می‌شوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود، و اگر گفت مرده است میگویند: رفت بیاین و بسوی جهنم، و ارواح کفار در آتش معذبند.

و در حدیث است که امام محمد باقر (ع) فرمودند که خدا را بهشتی است که او را خلق کرده در مغرب و آب فرات از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن بهشت بیرون می‌روند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام، و از میوه‌های آن می‌خورند و منتعم میشوند و بایکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون صبح طالع شود از آن بهشت بیرون آیند و در هوا مابین زمین و آسمان پرواز میکنند و می‌آیند و می‌روند، و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خیر از همدیگر میگیرند، و در هوا باهم ملاقات میکنند و باهم آشنائی می‌کنند و یکدیگر را میشناسند.

و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه

ارواح کافران در آن ساکن شود و می خوردند از طعام زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در هر شب، و چون صبح طالع شود از آنجا بیرون میآیند و میروند بوادیکه در یمن است و آنرا برهوت مینامند و از جمیع آتشیهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و چون شام میشود باز به آتش بر میگردد و حال ایشان تا قیامت بهمین طریق میباشد. و از حضرت امام حسن مجتبی (ع) مروی است که: ارواح مؤمنان در شب جمعه جمع میشوند در صخره بیت المقدس، و در قیامت حشر خلائق نیز در آنجا خواهد بود، و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشود در حضرت یمن.

و ایضاً بسند موثق روایت کرده است که: لعنای بخدتمت امام محمد باقر (ع) آمد حضرت فرمود: از کجا میآئی؟ عرض کرد: از احقاف قوم هاد در آنجا وادی دیدم تاریک که تا او را نمیتوان دید و در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود: میدانی آن وادی چیست؟ گفت: نه والله فرمود: برهوت است که روح هر کافری در آنجا است.

سبب انقراض دولت عباسی

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله ص ۴۴۲ مجلد دوم حاصل آنچه مرقوم داشته اینست که: سبب انقراض دولت مستعصم خلیفه عباسی آن بود که در سنه ۶۰۵ میان شیعیان بوسنیان بغداد تمصب افتاده آتش نزاع بالا گرفت، و پسر مستعصم امیر ابو بکر فوجی از سپاه بحمایت اهل سنت فرستاد، و جماعت محله کرخ بغداد را که ساکنانش شیعه مذهب بودند غارت نمود، و بسیاری از سادات را اسیر ساخته بخوازی هر چه تمامتر محبوس گردانید، و قریب هزار دختر از علویه و غیره ایشانرا اسیر کرده بغارت بردند.

وزیر مؤیدالدین ابی طالب محمد بن علی بن محمد العلقمی که معروف است

بابن العلقمی در مذهب تشیع و محبت اهل بیت غلو داشت در مشاهده ابن حرکت عنان اراده سلوک دولت خواهی بر تافت بر آشف و سوگند یاد کرد که قرار نگیرم تا آل عباس را بدست مغول بازندهم .

در سنه ۶۵۴ که هلاکو خان از ممالک شرقی بقصد تسخیر ولایات غربی نهضت نمود و خطاظر ازممر ملاحظه فارغ ساخته رایت عزیمت بجانب دار السلام بغداد برافراخت خواجه نصیرالدین محمد طوسی در آن حین از حبس ملاحظه نجات یافته و از هلاکو خان انواع تعظیم و اکرام دیده و همراه او بود .

ابن علقمی فرصت غنیمت دانسته چهار ورق کاغذ را وصل کرده و صورت حال بغداد را در آنجا مندرج کرده و ایشانرا بر توجه بغداد ترغیب نمود ، و اظهار کرد که جمیع امراء و لشکریان خلیفه را بحسن تدبیر از حوالی خلیفه دور ساخته ام هر چند زودتر رکاب ظفر اتساب متوجه این صوب گردند که باسانی این ملک بدست خواهد آمد ، درینهایی بقاصدامین داد و بیادشاه جهانگیر و خان اعظم هلاکو خان ابن چنگیز خان فرستاد ، و در وقتی که هلاکو خان از جیحون گذشته بود کاغذ بوی رسید ، هلاکو خان شرح احوال را تفصیلا دانسته با لشکریان بسیار روی بغداد نهاد .

در منتخب الاخبار ص ۴۶۱ گوید : ابن علقمی وزیر بتعصب مذهبی در صدد استیصال خلیفه عباسی برآمده در خلوت بمستعصم گفت : فعلا تمام سلاطین حلقه اطاعت و بندگی خلیفه را بگوش نموده مع ذلك مصالحت نیست سالی این قدر از اموال مصروف لشکریان کرد و خوب است خلیفه رخصت دهد که غالب لشکریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانه سلطنتی شود .

خلیفه از غایت محبت که بمال داشت این رأی را پسندیده و لشکریان را عذر

خواسته و خودش درمتهای غفلت مشغول عیش و طرب گردید ، چون خبر حرکت هلاکوخان بیغداد رسید خلیفه با ابن علقمی مشورت کرد عرض کرد لشکر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند ، اگر زنهای بغداد از پشت بامها لشکر مغول را سنگباران کنند همه را هلاک خواهند کرد ،

ابن علقمی از ذکر این سخنان واهی خلیفه را غافل میساخت ناگاه به خلیفه خبر داد که هلاکوخان با سپاه و لشکریان فراوانی نزدیک بغداد رسیده ، خلیفه دو نفر از سر کرده های بزرگ راباده هزار لشکر مقابل هلاکوخان فرستاد و چون سپاه بغداد مقابل لشکر مغول و تدار رسیدند جنگ مغلوبه شد و لشکریان خلیفه مغلوب گردیدند ، از ابن علقمی مصلحت پرسید ابن علقمی گفت : لشکر مغول و تدار را نتوان باسانی علاج نمود مصلحت چنان است که خلیفه برود نزد هلاکوخان با اجناس نفیسه و نقود بی حد و با او بمسالمت امر را خاتمه دهد .

مستعصم این رأی را پسندید روز یکشنبه چهارم صفر سنه ۶۵۶ بادوپسرش و بسیاری از علماء و سادات درین خوف و رجاء نزد هلاکوخان رفت ، چون وارد شد هلاکوخان خلیفه و دوپسرش را توقیف نموده و با ملازمان خود در باب خلیفه مشورت نمود ، همه با اتفاق صلاح در قتل خلیفه دانستند لذا امر بقتل خلیفه با جمعی از عباسیین نمود .

در ص ۴۴۲ مجالس می نویسد که : مستعصم را برآمد پیچید بر زمین مالیده بشدت تمام بندهای اعضای او را از یکدیگر جدا ساختند و شیعه امیر المؤمنین با انتقام خون ائمه معصومین مسرور گشتند .

نیز در مجالس صفحه مزبور می نویسد که : یکصد و پنجاه نفر دانشمندان از اهل سنت که فتوی بقتل و غارت اهل کربلا داده بودند بدار البوار رسانیدند تا چه رسد بعوام ایشان

دمیری گفته : که امر چنان سخت بود بر مردمان که کس فرصت نوشتن تاریخ مرگ مستعصم و دفن کردن جسد او را نداشت .

واژ ذهبی نقل کرده : گمان نمیکنم خلیفه را کسی دفن کرده باشد ، و بلیه چندان عظیم بوده که هیچ وقت مثل آن دیده نشده بود .
دیدنی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

خواجه نصیر الدین طوسی

در شرح حال آن مرحوم در قصص العلماء چنین نقل مینماید :

محمد بن محمد بن حسن طوسی رصندی معروف بخواجه نصیر ، مشهور بمحقق طوسی ، و ملقب بنصیر الدین فقیهی است که فقهاء همه اعصار طوق اذعان فضیلت و فطانت و کیاست او را بر رقبه خویش قلابه ساخته و بر تر از او عالم را شناخته ، عقاید اصلیه و مقاصد فرعیه بفکر بکرات ، و حدس صائب پرداخته ، و در روز وفات امام فخر رازی آن گوهر پاک قدم بخطه خاک نهاده ، و تاریخ آن این آیه شریفه گردید .
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً .

ولادت باسغادش در یازدهم شهر جمادی الاول در سال ۵۹۷ هجری در طوس واقع شد و مدت عمرش هفتاد و پنج سال ، و وفاتش در هجدهم شهر ذی الحجه در سال ۶۷۲ در بغداد واقع شد .

آورده اند در حین وفات وصیت مینمود در باب تجهیز خود یکی از حاضرین گفت : مناسب است نعش خواجه را بمشهد امیر المؤمنین (ع) نقل نمایند ، خواجه در جواب گفت : شرم دارم که از جوار حضرت موسی کاظم علیه السلام بجای دیگر برده باشند هر چند افضل باشد ، پس بحسب وصیت در عقبه علیه کاظمیه (ع) دفن

نمودند و در قائمه آن آستان که قائم مقام لوح هزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند : و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید .

تاریخ وفاتش باین قسم بنظم آورده اند :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل

یگانه که چه او مادر زمانه نژاده

بسال ششصد و هفتاد دو به ذیحجه بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد

آن مرحوم در احیاء مذهب شیعه غایت مجادله را از هر جهت ملحوظ داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود ، و چون ایشانرا ملزم مینمود آنوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند فبها والابی درین سر از بدن بر میداشت .

لطیفه

چون آن مرحوم وزیر هلاکوخان بود فلذا مادر هلاکوخان وفات نمود بعضی از اعظم علماء عامه که با خواجه باطناً عداوت داشتند فرصت غنیمت شمرده به هلاکوخان گفتند : از اموات در قبر سؤال نکیر و منکر میباشد والده شما عوام و سر رشته سؤال و جواب را ندارد بهتر آنست که خواجه نصیرالدین را به همراه او بقبر فرستی که جواب نکیر و منکر را بگوید ، خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شده ، پس خواجه به هلاکوخان گفت که : سؤال نکیر و منکر در قبر به همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود نگهدار و فلانکس از علماء عامه در قبر در نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکوخان حکم کرد آن هالم سنی را در قبر مادر هلاکوخان گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را یتیم کردند .

این بزرگوار در علم معقول و منقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود .

و در منتخب الاخبار ص ۴۹۱ از مقام حکایت لطیفی نقل کرده که : در سفری خواجه مرحوم سوار کشتی شد و در آن کشتی سی نفر مسلمان بودند و سی نفر یهودی ناگاه دریا بموج آمد و کشتی متلاطم شد بحیثیتی که مشرف بغرق شدند رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه بزنند باسم هر کسی آمد او را میان دریا بیندازند تا کشتی سبک شود ، پس مولانا خواجه نصیر حیلہئی کرد و ساکنین کشتی را در حوضه مدوری نشاند باین قسم که بعد از هر چهار نفر مسلمان پنج نفر یهودی نشاند و بعد از دوفتر یهودی یک نفر مسلمان نشاند پس شروع نمودند بقرعه نه نه می شمردند و نهمی به دریا میانداختند باین حیلہ تمام یهودیها را میان دریا انداختند و مسلمانها سالم ماندند ، و این مطلب را از جمله کرامات خواجه شمرده اند .

راقم الحروف میگوید باین طریق که منتخب از مقام نقل کرده ممکن نیست نه نه شمردن بمقصود برسیم بلکه بلحاظ این اشعار که در السنه مشهور است تطبیق آن بسهولت دسترس میشود .

ز ترکان چهار روز هندی پنج

دو رومی تو با يك عراقی بسنج

سه روز و شبی يك بهار و دو لیل

دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل

دو میخ و دو ماغ و یکی همچو دود

به نه نه شمردن برافتد جهود



فایده

در کتاب طب الائمه روایت کرده که: شخصی بخدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کرد که: من در میان ده نفر میالم که همه آنها ناخوشند حضرت فرمود: مداوا کن ایشانرا بصدقه که نیست چیزی سریع تأثیرتر از صدقه و نه بر منفعت تر از صدقه.

شیخ کراجکی در کنز الفوائد روایت کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود:

ملعونست ملعونست کسی که بخشیده خداوند باو مالی را پس صدقه ندهد از آن مال چیزی را که رسول خدا فرموده يك صدقه بهتر است از نماز ده شب .
 در کلمه طيبة حاج میرزا حسین نوری ره میفرماید که : در مجموعه معتبری دیدم که از خط شهید ثانی نقل شده که : لقمان حکیم به پسرش گفت : خدمت چهار هزار پیغمبر را درک کردم در چهار هزار سال و اختیار کردم از کلمات ایشان هشت کلمه را : هر گاه در نماز شدی قلب خورا حفظ کن ، و هر گاه در میان مردم شدی پس زبان خود را حفظ کن ، و هر گاه در سر خوان شدی پس حلق خود را حفظ کن ، و هر گاه خانه غیر شدی پس چشم خود را حفظ کن .
 بیاد خود دار دو چیز را و فراموش کن دو چیز را ، و اما آن دو که بایست بخاطر داشته باشی آنرا پس خدایتعالی است و هر گاه ، و اما آن دو که باید فراموش کنی پس احسان تو است در حق غیر ، و بدیهای غیر است در حق تو .

فی الحدیث

من أراد أن لا یصیبه ریح فی بدنه فلیأکل الثوم فی کل سبعة ایام مرة یعنی هر کس میخواهد باد به بدنش نرسد پس از هفت روز یکمربه سیر میل نماید .

برای مبتلا نشدن بمرض سرطان

میوه های ترش میل کنند ، و از خوردن گوشت حیوانات بطور افراط خودداری کنند ، و روزانه دو عدد تاسه عدد خرما بخورد ، در اثناء غذا پیاز خام کمی میل نماید : و اگر سرطان در عضوی ظاهر شود بمحل زالو بیندازد ، و عناب و آب کاهو بخورد ، کنسیر که زیاد گزیه کند کمتر بمرض سرطان مبتلا میشود .

گوشت و تخم مرغ را از غذای مریض سرطانی حذف کنند و برای بیماران سرطانی نانی از جو که سپوس آنرا نگرفته باشند بهتر است ، مغز گردو و فندق و

پسته و بادام زیاد بدهند ، و شیر خشت بخوراند ، و انواع کاسنی و کاهور آب گرفته بخوراند ، و خر بوزه مخصوصاً مشهدی زیاد بخورد ، روزانه مقداری میوه خارشتر بخورد ، اگر تازه یافت نشود خشک آنرا مثل چائی دم کرده عوض چائی میل نماید .

روی الصدوق (ره) فی الخصال عن امیر المؤمنین (ع) انه قال ، ادفعوا امواج البلاء عنکم بالدعا قبل ورود البلاء سلوا الله العافیة من جهد البلاء فان جهد البلاء ذهاب الدین .

امواج بلارا قبل از ورودش بادعا رفع کنید ، و از خدا طلب عافیت کنید از سختی بلا که سختی بلا ازین رفتم دین است .

شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب فرسان الهی جاء از کتاب (العباس) تألیف سید عبد الرزاق الموسوی نقل کرده است که : در صفحه ۷۴ از چند کتاب نقل کرده است مثل وقایع الایام بیر جندی ، و کتاب ایس الشیعة سید محمد عبدالحسین هندی ، و انوار النعمانیة ، و مجدی و کتاب قمر بنی هاشم که : حضرت ابوالفضل العباس (ع) در چهارم ماه شعبان در مدینه طیبه متولد گردیده .

و علامه خبیر سید محسن جبل عاملی در مجالس السنیة میفرماید : در چهارم شعبان سال بیست و ششم هجری متولد گردیده .

فایده

هر کس این اسمارا ۲۳۴۰ مرتبه بخواند مشروط بر اینکه در ابتدا صلوات بگوید و در انتها صلوات بگوید در یک مجلس صفات بشریت از او محو میشود و صفات حق باقیماند و دم عیسی پیدا میکند و بسعدت دو جهان میرسد ، روزی او فراخ گردد و اسرار غیب بر او کشف گردد .

هو الله الذي لاله الا هو الحي القيوم القدير المرید السمیع البصیر .

علاج سرطان

درمان سرطان - از جفر سؤال شد جواب آمد : هویج واسفناج .

هر کس سه روز و سه شب هر روز و هر شب هزار مرتبه بگوید : یا اعلام علمنی مجهولات او به معلومات مبدل میشود .

عزیمت اسم مادر موسی

اللهم رب هلیابنت و عیا المؤمنه الصدیقه ام موسی بالله العزیز الکبیر المتعال
المهیمن العظیم الذی فتحت به الاطباق واستنارت به الافاق و فتحت به الاقصی افتح هذا القفل
بحق هذه الاسماء الوحا الوحا الوحا الساعة الساعة العجل العجل العجل .
اگر کسی بخواهد بجائی رود و کسی او را نه بیند این دعا را بنویسد بر بازوی
راست بنهد :

بسم الله الرحمن الرحیم لهوه لهوما لهوما نهفقا نهفقا . گویند : به تجربه
رسیده است

هر گاه صاحب قولنج اندکی حنا را بآب زرد و بیاشامد فوراً سکت میشود .
از حضرت امام باقر (ع) مرویست که : حضرت حزقیل را قرحه در جگر
بهم رسانید دعا کرد حق تعالی با و وحی کرد که : شیرۀ انجیر را بر سینه خود بمال
چنان کرد بر طرف گردید .

فی الحدیث

کلوا الثوم فان فيه شفاء من سبعين داء یعنی بخورید سیر را که در او از هفتاد درد
دوا هست خوردن سیر گشاد میکند رگهای موئین مغز و قلب را .

خواص سرکه

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: درموقع طعام خوردن به سرکه ابتدا میکنم زیرا که سرکه عقل را محکم میکند.

چند چیز موجب سرور و برطرف شدن اندوه است

خوردن انگور سیاه، خوردن گوشت دراج، خوردن به، خوردن زیتون، خوردن انگبین، خوردن کلابی، خوردن کدو، سواری مرکب اسب، مسواک نمودن، سر تراشیدن، استغفار نمودن، غسل نمودن، بادوستان صحبت کردن، ناخن گرفتن، وضو داشتن، سوره یس خواندن، شستن سر با سدر، کفش زرد پوشیدن، بسبزه و گیاه نظر نمودن، غصه از دل مؤمن بر طرف نمودن، زیارت حضرت سیدالشهدا رفتن، میوه جات در اوائل خوردن، گفتن لاجول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

چند چیز موجب نسیان و فراموشی است

شپش را زنده انداختن، انداختن آب دهن در مسجد، افتراء و بهتان زدن، بی لنگک حمام رفتن، در حمام قرآن خواندن، با حال جنابت ذکر خدا نمودن، با حال جنابت چیز خوردن، بازن پیر مجامعت نمودن، گاهی باعث قتل انسان میشود، بول کردن رو قبله، مجامعت کردن بازن از قفا، باشانه غیر شانه کردن، بازی کردن با آلت رجولیت، به آب ایستاده بول کردن، بول کردن زیر درخت میوه دار، عیش نمودن در حرام، زیاد مزاج کردن، زیاد خوابیدن در شب، ترک خواب قیلوله کردن، نگاه کردن بدار کشیده، نگاه کردن بز ناهرم، خواندن سنگ قبر، در قبرستان خوابیدن، در رفتن بین دوزن، در دیگ چیز خوردن، در بازار چیز خوردن، خوردن پنیر، خوردن بدون بسم الله، خوردن گشمنیز، خوردن سیب ترش، خوردن نیم خورده موش.

فایده

گویند اگر شیرۀ زیرۀ سبز را بر موضع ارضه بمالند دیگر ارضه بر نیاید .

حضرت موسی عرض کرد : خدایا چرا روزی دهی احمقانرا ، محروم میکنی

عاقلانرا ؟ فرمود : بجهت آنکه عاقلان بدانند تحصیل رزق بحیله و مکر نیست .

سه چیز بهر کسی میرسد هر کجا باشد هر وقت باشد شاه باشد گدا .

اول رزق مقدر ، دوم جزای عمل ، سوم مرگ است .

تا مرد به تیغ عشق بی سر نشود در حضرت معشوق مطهر نشود

هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی آری خواهی ولی میسر نشود

از کتاب اشعة اللمعات جاهی

بدانکه انسان عالم صغیر است و هر چه غیر انسان است جمله یکبار عالم کبیر

است ، هر چه در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر هست تا هر که عالم صغیر را

چنانکه عالم صغیر است بداند عالم کبیر را آنچنانکه عالم کبیر است هم بداند ،

شناختن خودکاری عظیم است ، صراط مستقیم معرفت خود است .

حضرت رسول (ص) همیشه این دعا کردی که : (اهدنا الصراط المستقیم)

ای هوشیار تا خود را شناسی امکان ندارد که خدا را بشناسی ، خود را بشناس که خدای

را شناختی ، راهی بغایت کوتاه است اما بغایت مشکل و دشوار است ، و هشتاد سال بایست

تا این راه بپایان رسانیدن ، و در این هشتاد سال هر کجا زیر کی و دانائی نشان

میدادند میرفتم و مدتها در خدمت ایشان میبودم ، و مراد از این همه آن بود تا

خود را بشناسم .

حضرت امیر المومنین (ع) هر نوبت که حضرت رسول (ص) را بخلوت دریافتی

سؤال کردی که : یا رسول الله چه کار کنم و بچه کار مشغول باشم تا عمر خود ضایع

نکرده باشم؟ حضرت رسول (ص) فرمودی که: خود را بشناس تا عمر خود را ضایع
نکرده باشی که چون خود را شناختی خدای را شناختی و بخدای رسیدی و عروج
را تمام کردی.

بدانکه عالم جوهر اول دارد تا هر چه در عالم کبیر پیدا آمدند از آن جوهر اول
پیدا آمدند، و عالم صغیر هم جوهر اول دارد تا هر چه در عالم صغیر پیدا آمدند از
آن پیدا آمدند.

جوهر اول عالم کبیر روح اضافی است و جوهر اول عالم صغیر نطفه است،
و عالم کبیر چهار دریا دارد عالم صغیر هم چهار دریا دارد اول چهار دریای عالم صغیر
را تقریر کنم: نطفه مادام که در پشت مرد است دریای اول عالم صغیر است، و چون
بر رحم زن آمد دریای دوم عالم صغیر است، و بعضی میگویند: چون تجلی کرد و
بر رحم زن آمد دریای دوم عالم صغیر است، ای هوشیار نطفه چون بر رحم زن آمد
همان دریای اول است اما تا در پشت مرد بود گنج پنهان بود و چون بر رحم زن آمد
همان گنج پنهان بود اما اینجا آشکار خواهد شد و چون بر رحم زن آمد جوهر اول
عالم صغیر شد صفات انسان اینجا متمیز میشود و اسامی اینجا ظاهر میگردد.

دریای اول که در پشت مرد تجلی کرد دریای دوم پیدا آمد و دریای دوم تجلی
کرد دریای سیم و دریای چهارم پیدا آمدند و آن ملك و ملکوت انسانند: چهار دریای
عالم صغیر تمام شدند.

چنین میدانم که تمام فهم نکردی روشن تر از این بگویم گفته شد که: نطفه
تا در پشت مرد است دریای اول عالم صغیر است و چون بر رحم زن آمد دریای دوم
عالم صغیر است، و نطفه ظاهری دارد و باطنی دارد، و بعضی گفته اند که: نطفه
لطافتی دارد و کثافتی دارد از ظاهر نطفه ظاهر فرزند پیدا آمد و آن عالم ملك است،

و از باطن نطفه باطن فرزند پیدا آمد و آن عالم ملکوتی است ، نطفه ملک و ملکوت فرزند شد و چهار دریا تمام شدند .

و آن دریای اول که در پشت مرد بود گنج پنهان بود اینجا آشکار شد و شناخته گشت سه مرتبه نزول کرد ، نزول در مفردات است و عروج در مرکبات است چون مرکبات پیدا آمد عروج آغاز کرد تا باول خود عروج کند ، ظاهر فرزند اول دارد و باطن فرزند هم اول دارد اول ظاهر فرزند نطفه است و اول باطن فرزند ذات خدای است که گنج پنهان بود ، فرزند چون بنطفه رسد ظاهر فرزند تمام شود و باطن فرزند چون بذات خدای رسد باطن فرزند تمام شود اینست معنی : منه بدء والیه يعود اینچنین که عالم صغیر دانستی عالم کبیر را هم چنین میدان .

دادد پیغمبر (ع) مناجات کرد و گفت : الهی لماذا خلقت الخلق ؟ قال تعالی : کنت کنترا مخفیا فخلقت الخلق لکی اعرف ، و بروایتی دیگر فاحببت ان اعرف آن گنج پنهان که میفرماید که کنت کنترا مخفیا ذات خدای تعالی است و ذات خدای دریای اول است ، دریای اول تجلی کرد دریای دوم ظاهر شد ، و دریای دوم روح اضافی است و چند نوبت گفته شد که روح اضافی اسامی بسیار دارد .

کیفیت عالم بوزخ

أهل شرایع حقه و متقدمین بما جاء به النبی (ص) بر آنند که : سؤال و عذاب قبر از برای همین جسد است و با همین جسد است باین معنی که روح و نفس ناطقه انسانیه در قبر عود مینماید و داخل در جسد عنصری دنیوی میت میشود و از او سؤال میشود و عذابهای مذکوره هم نیز بر همین بدن عنصری است و ضرورت شرع مقدس نبوی (ص) بر آن قائم است و اخبار هم در این باب متواتر است پس اعتباری نیست در قول بعضی از حکماء مثل صدر المتالیهین و کسانی که تابع او میباشند که گفته اند :

(عذاب القبر و سؤاله انما هو للروح بیدنه البرزخی المثالی) یعنی سؤال و عذاب قبر از برای روح است بیدن برزخی و قالب مثالی و این قول مخالف شرع است، پس اعتقاد ما در این باب همانست که ضرورت شرع و آیات و اخبار متواتره بر آن قائم است که سؤال و عذاب قبر برای روح و نفس ناطقه است با همین بدن که تازه بقبر گذاشته شده است.

ولی آنکه چطور است آیا حرکت دارد یا نه؟ آیا خون در بدن باز میآید یا نه آیا زنده شدنش مثل آنستکه در دنیا بود یا نه و چه چه چه؟ هیچ يك از اینها را لازم نیست که انسان بفهمد بلکه ممکن نیست فهمیدن آنها زیرا که آنجا عالم دیگر است بلکه اوضاع آن اوضاع دیگر است، و بساط آن بساط دیگر است چطور میشود که اهل این عالم زبر و خشن و درشت اوضاع آن عالم مثل و لطیف را درک کنند پس همان به که مطلب را کوتاه کنیم.

سیرانسان در منزل پنجم عالم برزخ و مثال است

خداوند متعال فرموده: **ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون**.
و حضرت امام جعفر صادق (ع) در حدیثی فرمودند که: **بخدا قسم که من میترسم بر شما از برزخ، راوی عرض کرد: برزخ چه باشد؟ فرمود: قبر است از زمان مردن تا روز قیامت.**

در مجمع المعارف از حضرت رسول (ص) روایت نموده که چون سه روز از میت بگذرد روح او گوید: **خدا یا مرا رخصت ده تا بروم جسد خود را ببینم، پس اذن یافته میرود بسوی قبر و نظر میکند بر بدن خود در حالیکه آب دماغ او از دو منخرینی بیرون میآید، و از دهان و گوشهای او سیلان نموده پس گریه کند بر او گریه کردن شدیدی و بعضی حرفها و رازها با او میکوید و میرود، روز پنجم نیز اجازه**

حاصل کرده نزد او میآید و باز با او رازها گوید تا سفاها خورد و می‌رود ، در روز هفتم نیز میآید احوالی از او میگیرد و می‌رود و دیگر بر نمیگردد ولی علاقه روح بابدن ناچهل روز است .

بعد از چهل روز دیگر علاقه روح بابدن قطع میشود تا روز قیامت .

و در کیفیت و چگونگی بودن عالم برزخ حرفها زده شده است و بهتر همه همانست که علامه مجلسی (ره) فرموده است و کلمه فرمایش ایشان مفاد اخبار است پس ، ماهم همان فرمایش ایشانرا که در حق الیقین است ذکر میکنیم .

فرموده است که : قاعده سوم در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ ، کلپنی (ره) روایت کرده است که حضرت امیر (ع) فرموده : هر مؤمنی که بمیرد در بقعه‌ئی از بقعه‌ها . میگویند روح او را که : ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن .

و ایضاً روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق (ص) عرض کرد که : برادرم در بغداد است و میترسم که آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مغرب و مشرق نمیماند مگر آنکه خداوند حشر میکند روح او را بوادی السلام ، را وی عرض کرد : کجا است وادی السلام ؟ فرمود : بیرون کوفه گویا میبینم حلقه حلقه نشسته اند و بایکدیگر سخن میگویند .

و در حدیث دیگر است که هر گاه روحی از ارواح برایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده ، و چون اطمینان بهم میرسانند از هر يك از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر بگویند زنده است امیدوار می‌شوند که شاید از سعادت باشد و بعد از مردن بآنها ملحق میشود ، و اگر گفت مرده است میگویند رفت بیائین و بسوی

جهنم ، و ارواح کفار در آتش معذ بند .

و در حدیث است که امام محمد باقر (ع) فرمودند که : خدایا بهشتی است که اروا خلق کرده است در مغرب و آب فرات از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های آن میخورند و متمتع میشوند بایکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون صبح طالع شود از آن بهشت بیرون آیند و در هوا مابین زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طلوع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از همدیگر میگیرند و در هوا باهم ملاقات میکنند و باهم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند ، و فرمود : خدا را آتشی است که در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم و میآشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح شود از آنجا بیرون می آیند و میروند بودایکه در یمن است و آنرا برهوت مینامند و از جمیع آتشی های دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند بهمین طریق تا روز قیامت .

و ابن قولویه در کامل الزیارات از عبدالله بن بکر روایت کرده است که با حضرت امام جعفر صادق (ع) رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدم که آنرا عسفان میگفتند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از چپ راه گفتم : یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد اینکوه ، در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام !

حضرت فرمود : ای پسر بکر میدانی که این چنه کوهی است ؟ گفتم نه فرمود : این کوهی است آنرا کمد میگویند و آن دروادی ازوادیهای جهنم واقع است ، و در اینکوه میباشند قاتلان پدرم امام حسین (ع) خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم ،

و آنچه بیرون میآید از جب خون و از فلق و آثام و از طینت خیال و از جهنم و لظى و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هارویه و از سعیر، و در هیچوقت نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را میبینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظری کنم بسوی فاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اسبابی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را مقصرف شدید، خدا رحم نکند کسیرا که بر شما رحم کند بچشید و بال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بنندگان .

گفتم : فدای تو شوم اینکوه بکجا منتهی میشود ؟ فرمود : بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظات هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامریکه از آن مفارقت نمیکند .

خاتمه میدهم اینمطلب را بدگر چند حکایت که آنرا حاج میرزا حسین نوری (رحمه الله) در کتاب دارالسلام ذکر نموده است .

اول : حکایت آقا سیدعلی اصفهانی است که میگوید : در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم که والد م آقای سیدحسین ازدنیا رفت و بعد از چند ماه والده ام ازدنیا رفت و جنازه آن مرحومه را در نجف آوردند دفن کردند یکروز والد م را در خواب دیدم که در نجف است و مرا نوازش میکند داستم که مرحوم شده است عرض کردم که : شما در اصفهان مرحوم شدید چه شد که در اینجا تشریف دارید فرمود مرا اینجا آوردند و جای دادند داستم که عالم است و روح او را بوادی السلام آوردند عرض کردم : والده ام نزد شما است ؟ فرمود : نه خیال کردم بر آنکه شاید مادرم را

دروادی السلام نیاوردند ناگاه والدیم فرمود: والدهات اینجا است لکن نزد من نیست دانستم که چون پدرم عالم است البته مادرم بدرجه او نیست که با او هم افق باشد پس ازحالتش سؤال کردم که چگونه است حال تو؟ فرمود: درضیق و تنگی بودم ولی الان حال خوب است من از روی تعجب گفتم: شما هم درضیق بودید؟ فرمود: بلی حاج رضا پسر آقا بك مشهور نعلبند از من طلبی داشت از جهت طلب آن حال من بیدی کشید.

پس از خواب بیدار شدم و تعجب من رو باز دیاد نهاد پس کاغذی بپیرا درم در اصفهان نوشتم و واقعه خواب و طلب یشان بود، حاج رضا پسر آقا بك را هم نوشتم، چون امورات پدرم بدست برادرم بمن نوشت که: دفتر مطالبات را دیدم چنین چیزی در او نبود، نوشتم که از خودش سؤال کن. چند روز دیگر نوشت که بلی صدق بود گفت؟ هیچده تومان طلب داشتم ولی چون بیمدرک بود مطالبه نکردم، وبعد همان مبلغ را باو رد کردم قبول نکرد و گفت: حلالش کردم. حکایت دوم: نیز در کتاب دار السلام مسطور است که حاج ملا ابوالحسن مازندرانی گفت: دوستی داشتم نامش ملا جعفر بود از اهل فضل طاعون آمد و مردم بسیاری مبتلا میشدند بان مرض، مردم از همین جهت مال زیادی نزد ملا جعفر آوردند بعنوان وصیت و خیرات این مالها هنوز بمصرف نرسیده بود که ملا جعفر نیز بمرض طاعون از دنیا رفت و مالها تلف شد.

بعد در کربلا بودم در عالم خواب ملا جعفر را دیدم در حالیکه زنجیر بگردن اوست و زبان او بلند شده و آویخته تاسینه اش و آتش زنجیر شعله ور است و دو نفر سر آن زنجیر را دارند ملا جعفر روی بمن آورد و میخواست استغاثه بمن نماید آن دو نفر او را عقب کشیدند تا سه دفعه این ماجرا روی داد ناگاه از خواب بیدار شدم و در فکر رفتم که ملا جعفر در گیر است.

بیست سال از این وقت گذشت و بالمره این خواب را فراموش نموده بودم تا مشرف شدم بمدینه چون زیارت حضرت رسول (ص) رفتم آخوند جعفر بیادم آمد آنگاه تا توانستم الحاح نمودم و دعدا در حق ملا جعفر کردم و حضرت را واسطهٔ آمرزش ملا جعفر نمودم و همینطور حضرت فاطمه علیها السلام را شفیعه و واسطهٔ آمرزش ملا جعفر نمودم بعد زیارت شهداء احد رفتم و بعد از زیارت حضرت حمزه بخواب رفتم ناگاه در خواب دیدم ملا جعفر را بطریق خوبی و جامه‌های نیکو در تن داشت نزد من آمد و سلام کرد و گفت: مرحباً بالاخوة و الصداقة شایسته است که رفیق با رفیق چنین کند که تو با من کردی، من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم پس تو از روضهٔ مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الان دویاسه روز است که مرا فرستاده‌اند بحمام و پاکیزه کردند مرا از قاذورات و کثافات و حضرت رسول (ص) این جامه‌ها را بمن فرستاده و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها این عبارات را مرحمت فرموده‌اند.

(علل و عوامل عمر طبیعی و معتقدات ملل کهن سال جهان)

(مثنوی)

گفت پیغمبر بر او بی مرثنا که خلقتم للبقاء للبقاء

و این نه تنها در بقای جان بود

در جهان هم در خور امکان بود

عمر صد افزون که گفته بیش نیست

خود خرد را این غلط در پیش نیست

عادت اقران قیاس ابدون بکیر

مرگ این و آن مگو شد زود و دیر

اصل قانون طبیعی خود بقا است
 بر خلاف اصل مرگ است و فنا است
 کآنچه شد بالطبع ماندن شایدش
 هست را ماندن طبیعی آیدش
 مرگ تغییر است و تغییر است قسر
 نیست هر گز شیشه را بی سنگ کسر
 ماندن هر چیز بس آسان بود
 بی فشار آن سائکه هست آسان بود
 آری از روغن نماند در چراغ
 میشود خاموش ناچار از فراغ
 روغن هستی چو نطف و پیه نیست
 نکته دان را حاجت تنبیه نیست
 خون حیوان تا نریزد روغن است
 تا نه بمدد خود روان اندر تن است
 هر چه لوخلی و طبعه ماندنی است
 ز آن نمیکردد چو گرداننده نیست
 خود بقا را مقتضی در فطرت است
 حرکتش را بی سبب کی فطرت است
 چون بقا را مقتضی بر جااستی
 تا نیاید مانع او بر پاستی

مانعش نبود جز امر کرد کار
 گری باشد امر باشد استوار
 آری او سرک من و تو آفرید
 لیک یک یا چند تن هم برگزید
 تا بمانند و نگهبانی کنند
 عرش را بر فرش دربانی کنند
 فیض را قسمت کنند از دست حق
 کارشان بسته است در پیوست حق
 لیلة القدری با مررب کنند
 کار الف شهر در یکشب کنند
 کیست آنمرد خدا اندر جهان
 جز امام عصر مهدی زمان
 تا کنون عمرش که با اجلال شد
 یکهزار و یکصد و نه سال شد
 مقتضی موجود و مانع نیست چون
 شک در این نزد خردهست از جنون

بجهد الفت بین زن و مرد

اگر از هر طرفی بی میلی و بی رغبتی باشد اگر زن از مرد بی میل باشد باید
 مرد بقصد محبت و سازش زن خود تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را به این طریق
 خوانده بر روی زن بدمد حتماً سازش و محبت پیدا میشود، همینطور هم اگر مرد
 از زن متنفر باشد یا نعمل رازن انجام دهد با این دستور که از طرف حضرت خضر نبی (ع)

رسیده است .

اول ۳۴ مرتبه الله اکبر ۳۳ مرتبه سبحان الله ۳۳ مرتبه الحمد لله میباشد باین طریقی که رقم یافت نه اینسکه در کتاب دعاها اول الله اکبر دوم الحمد لله سوم سبحان.

خواص سورة الفجر

من قراها احدى عشر مرة على ذكره ثم جامع رزق ولدأ تقر به عينه هر که سورة فجر را یازده مرتبه به آلت خود بخواند بعد باعیال خود آمیزش کند خداوند برای او فرزندی روزی نماید که چشمش روشن گردد .

خواص سورة معوذتین

من قرأهما كل ليلة أمن من الجن والوسوسة و من علقهما على طفل أمن من الجن والهوام هر کس سورة فلق و ناس را در هر شب بخواند از جن و وسوسه ایمن باشد و هر کس بر بچه ای بنهد از جن و حیوانات ایمن باشد .

خواص سورة قدر

من قراها عند زوال الشمس مائة مرة راي النبي (ص) في نومه و من قراها كل ليلة الجمعة مائة مرة لم يناقق ابداً هر کس سورة قدر را در وقت ظهر صد بار بخواند بیغمبر (ص) را در خواب می بیند و هر کس در هر شب جمعه صد بار بخواند هیچ وقت منافق نمی شود .

مفتاح علم شریف جفر

مقدمه در تعریف جعفر جامع و کیفیت استخراج سر نوشت از آن علم .
بدانکه مرحوم نراقی در کتاب الخزائن نوشته است .

فائده

در بعضی از رسائل به نظر رسیده است هر کسیکه جفر جامع در آنخانه باشد اهل آن خانه از مرگ ناگهانی و طاعون در امان باشد ؟ و اگر جفر جامعی بالشکری باشد فتح و ظفر با آن لشکر باشد ، و نگهدارنده جفر جامع بهر مرادی که بخواهد میرسد ، و هر آفریده که در بلائی عظیم بیفتد و جفر جامع را در منزل خود نگهدارد از آن ورطه‌ها شود ، اگر حاجتی داشته باشد و آن بتواند برسد چهل روز همه روزه باین اوراق نظر افکند حاجتش روا گردد بشرط تقوی و پرهیزکاری و کتمان سر و هر روز بعد از نماز دو بیست مرتبه بگوید : یا رحمن کل شی و راحمه ، بعد از آن باین اوران نظر افکند حاجتش بر آورده شود .

و در کتاب شرح المواقف معحق سید شریف (ره) در مبحث علم فرموده که : کتاب جفر و جامعه دو کتابیست برای علی (ع) و به تحقیق ذکر شده است در آن بطریقه علم حروف حوادثی که در عالم حادث خواهد شد تا انقراض عالم ، وائمه هدی علیهم السلام می شناختند جعفر و جامعه را و با آنها حکم میکردند .

و ایضاً در کتاب قبول المهدیکه حضرت رضا سلام الله علیه اورا بمأمون الرشید نوشته است این چنین است که : تو شناختی از حقوق ما ائمه چیز را که نشناخته بودند او را پدران تو پس من قبول کردم از تو ولایت عهد را ، اما جفر و جامعه دلالت دارند باینکه این عهد بآخر نخواهد رسید . نقل از جلد ثانی کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه .

و در نسخه دیگر دیدم هیچ شیئی از اشیاء یا اسمی از اسماء یا جنسی از اجناس در عالم نباشد مگر اینکه از جعفر جامع استخراج میشود ، و تا انسان بعلم حکمت و ریاضی عالم نباشد نمیتواند در این علم تسلط پیدا کند .

وفضائل و برکات این کتاب مستطاب زیاده از آنستکه بحساب بیاید و دارنده این کتاب اگر شرط عدالت و تقوی را دارا باشد جمله‌ی از مغیبات عالم بر او کشف گردد و قلب او با انوار حقیقت و معرفت منور میشود، و باید محلی بحلیه تقوی و صلاحیت باشد و دروغ نکوید و لباسش همه قفت پاکیزه و بسترش پاک باشد، و این کتاب مستطاب را در منزل پاکی نگهدارد، و از وجه حلال بخورد و پیوشد، و هر گاه این کتاب را با این شرایط نگهدارد فیض آن بتمام حوالی آن شهر میرسد و اهل آن خانه از مرگ ناگهانی و انواع حوادث و بلاها در امان میباشد، و هیچ ظالمی با اهل آن خانه نمیتواند مسلط شود، و از برکت این کتاب مستطاب تمام ذمایم اخلاق اهل آن خانه با اخلاق حمیده و صفات پسندیده مبدل گردد، و دارنده این کتاب اسرار نهان با او مکشوف گردد.

و ممکن است دارنده این کتاب مستطاب مناسب مقصود خود را در صورت لزوم از صفحات پیدا کرده و همان صفحه را از اول تا آخر بنویسد، و یا برای دیگران بنویسد مثلاً برای شفاء از کتاب ۲۱ طفحه ۱۷ را بنویسد از برکت آن صفحه از هر مرض شفا یابد، و برای غنی بودن از کتاب ۲۸ صفحه ۱۴ بنویسد با خود نگهدارد یا برای دیگران از برکت همان صفحه غنی و بی احتیاج میشود، و نویسنده آن صفحه باید با تقوی و پرهیزکار باشد و لباسش پاک باشد و با وضو باشد، و نباید بکتاب مستطاب جعفر جامع بی وضو دست بزند چون اسم اعظم خدا در ضمن این حروف و سطور است.

اما دانستن سر نوشت عمر از طریق جعفر جامع باین قرار است که: شماره صفحات این جعفر هفتصد و هشتاد و چهار است این عدد از تاریخ سال قمری کسر میکنیم و باقیمانده را مینویسیم، و بعد از آن عدد اسم شخص و مادرش را حساب میکنیم

از طریق ابجد کبیر و بان باقی مانده اضافه میکنیم و این دو عدد را جمع میکنیم و از حاصل جمع بقاعده جفر جامع ۲۸ - ۲۸ میاندازیم و ملاحظه مینمائیم که چند مرتبه ۲۸ انداختیم مثلا یازده مرتبه ۲۸ انداختیم پس بکتاب دوازدهم رجوع میکنیم و بعد از انداختن ۲۸ - ۲۸ چند عدد خارج قسمت ماند مثلا پنج عدد این عدد را شماره صفحه حساب میکنیم پس بکتاب دوازدهم بصفحه پنجم رجوع میکنیم .

بعضی ها چنین عقیده دارند که دوازده را مثلا از مرتبه خود تنزل میدهیم ده میشود و يك بادو می شود سه و او را بعدد صفحه که پنج است اضافه میکنیم هشت می شود پس به سطر هشتم نگاه میکنیم واحوال شخص را از سطر هشتم استخراج میکنیم باین طریق .

حروف ناری وهوائی وآبی و خاکی همان سطر را از یکدیگر جدا میکنیم ، و بعد از آن یکحرف از ناری و یکحرف از هوائی و یکحرف از آبی و یکحرف از خاکی بر میداریم و از او يك کلمه رباعی مرکب میسازیم ، و اگر این ترکیب معنی نداد حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری همان سطر را از یکدیگر جدا میکنیم و بعد از آن یکحرف از ملفوظی و یکحرف از ملبوبی و یکحرف از مسروری برداشته وثلاثی مرکب میسازیم ومعنی اخذ مینمائیم ، و اگر باز هم معنی حاصل نشد این حروف را بسط ملفوظی میکنیم یعنی ج د ا - ج ی م - و خ ر ا - خ ا می نویسم ، و بعد از آن یارباعی یا ثلاثی مرکب میسازیم و معنی اخذ میکنیم ، و اگر باز هم حاصل نشد این حروف را صدر موخر مینمائیم یعنی یکحرف از پائین سطر و یکحرف از بالای سطر بر میداریم تا سطر تمام شود بعد از آن ترکیب میدهیم .

و بعضی ها عقیده دارند که در صورت عمل فوق که بسطر هشتم رسید سطر سر نوشت زمان حال است و سطور قبل از آن سر نوشت گذشته و سطور بعد از آن سر نوشت آینده است .
و ممکن است در استخراج سر نوشت باین قاعده عمل شود - که از حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری چهار چهار بشمری و حرف چهارم را بگیری یا حرف پنجم را و بعد از آن ثلاثی ترکیب کنی و بنخوانی و مجهولات را معلوم کنی ، و اگر سال تولد شخص قمری یا شمسی معلوم شود صفحات جفر جامع را که هفتصد و هشتاد و چهار است از او کسر کن و باقیمانده را نگهدار و بعد از آن عدد اسم شخص و مادرش را با بجد کبیر حساب کن و بآن باقیمانده اضافه کن و از حاصل جمع ۲۸ - ۲۸ بینداز هر مقدار ۲۸ انداختی بکتاب بعد از آن رجوع کن و خارج قسمت را عدد صفحه حساب کن و بآن صفحه نظر کن ، یا اگر میخواهی به یک سطر رجوع نمائی بهمان قاعده که قبلا نوشته شد عمل کن و این عمل از قواعدیکه مذکور شد محکمتر است .

و اگر تاریخ سال تولد شخص معلوم شود ماه تولد و روز تولد محل اعتناء نیست بلکه ملاک عمل فقط سال تولد است ، و بعضی از نامها دارد که چند برابر از ۲۸ - ۲۸ مطروحه است در این صورت الوف او را از مرتبه خود تنزل میدهم مثلاً حساب میکنیم ، و مثلاً او را تنزل میدهم عشرات حساب میکنیم ، و عشرات او را تنزل میدهم آحاد مینویسم ، و اما آحاد قابل تنزل نیست .

طریقه دیگر

و قتیکه بواسطه یکی از قواعدیکه ذکر شد اسم کسی به سطر چندمین رسید تمام حروف خانه هارا بینات میگوئیم و بعد تبدیل میکنم و از آن اعداد حروف تحصیل کرده صدر و مؤخر می کشیم بفضل الهی احوال آن شخص ظاهر میشود .

بینات آنست که : هر حرف همانطوریکه تلفظ میشود مثل ج که جیم تلفظ میشود حرف اول اور بیندازند و باقی را بحساب بیاورند ، و اگر خواهی سر نوشت يك نقطه از نقاط عالم را بدانی به بین اسم آن نقطه در کدام صفحه است همان صفحه را در نظر بگیر سطر یکم اسم در آن سطر است سر نوشت حال است و سطور قبلی سر نوشت گذشته و سطور بعدی سر نوشت آینده است ، و کیفیت استخراج را مطابق یکی از قواعد مزبوره حساب و عمل کند .

اما تفصیل حروف سه گانه ، حروف ملفوظی : ا ج د ذ س ش ص ض ع غ ق ک ل .

حروف ملبوبی : م ن و .

حروف مسروری : ب ت ث ح خ ر ز ف ه ی ط ظ .

تفصیل حروف اربعه ، حروف ناری : ا ه ط م ف ش ذ .

حروف هوایی و بادی : ب و ی ن ص ت ض .

حروف مائی و آبی : ج ز ک س ق ث ظ .

حروف خاکی : د ح ل ع د خ غ .

شماره کتاب ۲۸ جلد ، شماره صفحات هر جلد ۲۸ صفحه رحلی جمع شماره صفحات ۲۸ جلد هفتصد و هشتاد و چهار صفحه ، شماره سطور هر صفحه ۲۸ سطر است ، شماره خانه هر سطر ۲۸ خانه ، شماره حروف خانه چهار .

ناقل گوید مدت بیست ماه تمام زحمت کشیدم این ۲۸ جلد کتاب را را نوشته ام با این شرائط اول همواره با وضو نوشته ام ، دوم مهمانم کن رو بقبله نوشته ام ، سوم در منزل پاکیزه و لباس پاک نوشته ام ، چهارم در هر ماه روزهای چهارشنبه و سه شنبه را تعطیل کردم چون سه شنبه متعلق بمریخ است و او نحس اکبر است ، چهارشنبه ممتزج

است مابین نحس و سعد چون متعلق بعطار است ، و در هر ماه روزهایی که قمر در عقرب بوده یا روزهایی که تحت الشعاع بوده تعطیل کرده ام ، و در ماه مبارک رمضان هزار و سیصد و نود شروع کرده و در اواخر ربیع الاول هزار و سیصد و نود و دو تمام کرده ام .

خلاصه بنده خودم سر نوشت حضرت آدم (ع) را از کتاب ۲۴ از صفحه دهم از سطر هفتم استخراج کردم باین کیفیت که حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری همان سطر را از هم جدا کرده و یکحرف از ملفوظی و یکحرف از ملبوبی و یکحرف از مسروری برداشته ثلاثی مرکب کرده و کلمه نموده و اعراب دادم این جمله حاصل شد : ا و خ ج وی د و خ ک وی ل و ب س و خ ع وی ص و خ ش و خ ذ وی وی م ق وی خ وی ڀن ز و خ وی و خ و خ وی و ط و خ وی وی وی و خ وی و خ وی خ ی خ ی خ ی خ ی ف خ ی خ ی خ ی خ ، ترجمه لغات از روی کتاب اقرب الموارده جلد: قصد کرد یعنی آدم قصد کرد آن درخت را همان درختیکه از او بهی شده بود ، و چشید باز باناش یعنی از ثمره آن درخت بچشید لباسهایش خود بخود ریخته شد و عورتش آشکار شد ، و زمین نشست و تاریک شد در چشم اش عالم و متواری شد ، و گم کرد خود را و استغاثه نمود و گرسنه شد و شدت کرد گرسنگی او و غلبه کرد گرسنگی با و ناله نموده و بیچاره شد ، و گرسنگی را اختیار نمود و درختان با او موافقت نکردند : پس سیر کرد و عارض شد با مصیبت بزرگی ، باقوت تمام از مصیبت اش میزد ب سرش باقوت تمام ، و با اختیار خود این مصیبت را ب سرش آورد و این بود ترجمه سطر هفتم ، و باقی سطور را هم اگر به تمام صفحه عمل نمائیم میتوان مشروحاً از کتب لغت ترجمه اش را بدست آورد ، سطر های پیش سر نوشت گذشته اوست و سطر های بعد سر نوشت بعد از

آنست و هم چنین سرلشوت هر فرد و شخص را بطرز مذکور استخراج
میتوان کرد .

تعریف بسط دادن

اقسام بسط در نزد اهل جفر باین طریق است :

اول بسط عددی

و تحصیل آن بر دو نوع است یکی در بسط حروف و دیگری در بسط ترکیب
و هر دو مستحسن و معمول است .

اما طریق اول آنستکه : هر کلمه که خواهی حروف او را مقطع کن و ببین
که هر يك از آن حروف را چه عدد است بحساب ابجد پس استنطاق کن آن عدد را
یعنی حرف ساز . و آن حرف را جمع کن مثلاً حروف محمد را مقطع کردیم میم -
حا - میم - دال شد عدد لفظ میم نود بود او را حرف ساختیم ص شد و عدد لفظ
حانه بود حرف ساختیم ط شد ، و میم دوم نیز ص شد و لفظ دال سی و پنج بود
حرف ساختیم ه ل شد پس مجموع حروف مستحصله از بسط عدد محمد ص ط
ص ه ل شد .

و اما طریق دوم آنست که : هر کلمه را خواهی عدد گیری عدد مجموع را
جمع کن و استنطاق نما و حروفیکه از آن حاصل آید جمع کن مثلاً عدد مجموع
حروف محمد نود و دو است و استنطاق آن ب ص است ، و این طریق عدد زبر اوست
و اگر عدد اسمی حروف او گیریم که دو بیست و بیست و چهار است و استنطاق سازیم
چنین میشود : ر ک د ه .

دوم از اقسام بسط

بسط حرفی است که آنرا بسط تلفظ و بسط باطنی و بسط ظاهری گویند و آن عبارت است از تلفظ کردن حروف با زبر و بینات مثلاً چون محمد را با اسماء حروف او تلفظ کردیم میم حامیم دال شد و مجموع حروف مستحصله او چنین است م ی م ح ا م ی م دال ، و زبر اول حروف اسم حرفی را گویند و ماسوای اول حروف اسم حرفی را بینات نامند مثلاً اسم اول حروف محمد میم است اول لفظ میم که م است آنرا زبر و باقی حروفش را که ی م است بینات نامند .

سوم از اقسام بسط

بسط طبیعی و آن عبارت است از آوردن حرفی که مربی و مقوی بود ، هر حرف مطلوب را بحسب طبیعت چنانچه حروف آتشی را هوایی مربی و هوایی را آتشی مقوی است و هم چنین حروف آبی را خاکی مربی و خاکی را آبی مقویست ، و حروف آتشی اهطمفشذ ، و حروف هوایی را بوینستض . و حروف آبی جز کس قنظ ، و حروف خاکی دحلغ دخنغ پس حاصل بسط طبیعی محمد ن ز ن ج -- است چرا که میمیش آتشی است در درجه چهارم برای او نون آوردیم که مربی اوست در درجه چهارم از حروف هوایی ، و برای حا که خاکی است در درجه دوم زا آوردیم که مقوی اوست از حروف آبی در درجه دوم ، باز برای میم ثانی نیز نون آوردیم ، و برای دال که خاکی است در درجه اول جیم که مقوی اوست در آن درجه از حروف آبی آوردیم ، آتشی مرفوع هوایی منسوب آبی مکسور خاکی مجزوم .

چهارم

بسط غریزی است و آن عبارت است از طالب بودن هر يك از حروف آتشی حروف هوایی را که هم درجه او باشد و بالعکس و با طالب بودن حروف آبی حروف خاکی را که هم درجه او باشد و بالعکس چنانچه الف طالب با است و جیم طالب دال است و قس علی هذا باقی الحروف پس حاصل بسط غریزی محمد ن ن است چرا که برای میم او که آتشی است در درجه چهارم نون آوردیم که هواییست در درجه چهارم و همچنین برای میم دوم اما حا و دال او خاکی اند و لکن این تعریف مال بعضی از متقدمین است، در جای دیگر بسط غریزی جلب القلوب این جور است د ك ا ب ك ر ك ه ا ، و بسط غریزی بغایت معتبر است و معمول اهل فن است .

پنجم

بسط ترفع و آن عبارت است از ارتفاع حروف مطلوب و آن سه قسم است عددی و حرفی و طبیعی ، اما بسط ترفع عددی عبارت است از ارتفاع حروف مطلوب بجهت اعدادی که قائم است بدیشان از اعداد ابجدی چنانچه عدد هر يك از آن حروف اگر در درجه آحاد باشد بمشرات برسد ، و اگر در درجه عشرات بود بمئات ، و اگر بدرجه مئات باشد بالوف برسد . پس بسط ترفع عددی محمد ت ف ت م است چرا که میم که چهل عدد دارد در درجه عشرات بود بمئات بردیم چهار صد حرف ساختم ت شد و باقی حروف بهمین طریق ، اما بسط ترفع حرفی عبارتست از ارتفاع هر يك از حروف ابجدی بحرف ما بعد که فاضلتر است مثلاً در محمد بجای میم اول و دوم اون آوردیم برای حاط و برای دال ه پس جمیع حروف مستحصله ن ط ن ه شد ، اما بسط ترفع طبیعی عبارتست از ارتفاع حروف بحسب طبیعت مثلاً حرف خاکی را مبدل میکنند بحرف آبی و آبی را به هوایی و هوایی را با آتشی بحال خود

میباشد چون اوبالاترین حروف است مثلا در محمد میم که آتشی است بحال خود گذاشتیم و بجای های او که خاکبست را آوردیم و میم دوم را بحال خود گذاشتیم و برای دال جیم گرفتیم پس حاصلشدم ز م ج .

ششم

بسط تجميع است و آن عبارت است از جمع نمودن هر يك از حروف طالب با مطلوب و تحصيل كردن حروف از هر اجتماعي مثلا محمد طالب و جعفر مطلوب نوشتيم بدین نوع - م ج ح ع م ف در - پس میم محمدا با جیم جعفر جمع نمودیم چهل و سه شد حرف ساختیم همان ج م شد ، بعد از آن حاء محمدا با ع جعفر جمع نمودم هفتاد و هشت شد حرفش ح ع شد ، پس میم دوم با فاء جمع نمودیم صد و بیست شد حرفش ق ك شد ، پس دال را بارها جمع نمودیم دو بیست و چهار شد حرفش همان دال را میشود ، پس حروف مستحصله از این عمل ج م ح ع ق ك در میشود .

هفتم

بسط تضارب - و آن عبارت است از ضرب نمودن هر يك از حروف طالب در حروف مطلوب و تحصيل نمودن حرف از حاصل ضرب مثلا خواستیم محمد را که طالب است با جعفر که مطلوب است بسط تضارب کنیم پس عدد میم را در عدد جیم ضرب کردیم صد و بیست شد حرفش ك ق شد ، و هكذا الی آخره پس حروف مستحصله از این ق س ث ر غ غ ض شد .

وطایفه دیگر از جفریان در بسط تجميع و تضارب مجموع اعداد طالب را با مجموع اعداد مطلوب جمع کنند و یا بایکدیگر ضرب کنند و از آن تحصيل حروف کنند اما طریق اول اتم و اکمل است .

هشتم

بسط تزواج و تشابه است ، و بسط توأخی نیز گویند و آن عبارت است از طالب بودن حروف متشابه حروف متزوجه را که قرین باشد با یکدیگر مثلاً نظر کردیم در حروف محمد میم از حروف مفرده بود اورا بحال خود گذاشتم و چون حاء از حروف متشابه بود بجهت او ج خ گرفتیم و همچنین میم دوم را بحال خود گذاشتیم و چون دال از حروف متشابه بود بجای ذال گرفتیم پس مجموع حروف مستحصله از این عمل م ج خ م ذ شد .

نهم

بسط تقوی و آن عبارتست از قوت مابین حروف بحسب ضرب باطن حروف در ظاهر حروف ضرب ظاهر در ظاهر و باطن در باطن و مراد از عدد باطن حرف عددیست که بحساب ابجد آن حرف را باشد و مراد از عدد ظاهر حرف عددیست که بحسب مرتبه از مراتب ابجدی آن حرف را باشد مثلاً میم از حروف ابجد در مرتبه سیزدهم واقع شد پس از میم سیزده میگیرند و اورا حرف میسازند ج ی میشود و چون بسط باطن در باطن در لفظ محمد کنیم میم اوچهل است در چهل ضرب کردیم هزار و شصت شد حرفش خ غ شد و حاء که هشت دارد ضرب در هشت کردیم شصت و چهار شد حرفش د س شد و همچنین از میم دوم نیز خ غ حاصل شد و از دال که چهار است در چهار ضرب کردیم شانزده شد حرفش و ی شد پس حاصل حروف از این عمل خ غ س خ غ و ی است ، و چون محمد را بسط تقوی ظاهر در ظاهر کنیم میم او که سیزده است در سیزده ضرب کردیم صد و شصت و نه شد حرفش ط س ق ، و حای او که هشت است در هشت ضرب کردیم شصت و چهار شد مثل حرفش د س ، و از میم دوم نیز ط س ق حاصل شد و از دال وی حاصل شد پس مجموع حروف مستحصله از

کشکول عطاری

عمل ط س ق د س ط س ق و ی شد و چون محمد را بسط تقوی در ظاهر کنیم از میم
اش چهل گرفته در سیزده ضرب کنیم پانصد و بیست شد حرفش ك ث و همچنین از دوم
واحدس و ازدال و ی پس مجموع حروف مستحصله از این عمل ك ث د س ك
ث و ی شد .

دهم

بسط تضاعف و آن عبارتست از دو برابر ساختن اعداد باطنی حروف و تحصیل
نمودن حرفی از آن مثلا عدد میم محمد که چهل بود مضاعف کردیم هشتاد شد
حرفش ف مجموع حروف مستحصله از این عمل ف و ی ف ح .

یازدهم

بسط تکسیر است و آن عبارتست از تحصیل حروف از حروف دیگر بنوعی
که کسور تسعه را اعتبار کنند و بهر کسری حرف گیرند مثلا میم محمد که دارد
تصنیف کردیم بیست شد باز تصنیف کردیم ده شد باز تصنیف کردیم پنج شد و چون
از هر يك از این حاصل تصنیف حرف ساختیم و جمع کردیم این شد ك ی ه ، باز
حاء او که هشت دارد آنرا تصنیف کردیم چهار شد و نصف دو يك میشود چون
همه را حرف ساختیم این شد د ب ا ، و از دال محمد این برآمد ب ا مجموع
این حروف ك ی ه د ب ا ك ی ه ب ا .

دوازدهم

بسط تمازج است و این نیکوترین انواع بسط است و آن عبارتست از آمیختن
اسم طالب با اسم مطلوب هر چه باشد مثلا خواستیم محمد را بسط تمازج کنیم
بنوعی که مطلوب علیم باشد چنین میشود . ع م ل ح ی م د ، و چون محمد را با جعفر
مزازج کنیم چنین میشود - م ج ح ع م ف د ر ، و در تمازج همه جا اسم طالب را
باسم مطلوب مقدم میسازند مگر اسم مطلوب از اسماء حسنی باشد و اگر هر دو از

اسماء حسنی باشد اقوی را مقدم میدارند .

فایده

بسط تجمیع و تضارب بجهت محبت و اتحاد بین الاثنین بغایت معتبر است ، و بسط تواخی بجهت اتحاد اخوان و محبوب بودن دردل خلق و اخف فوائد و احسان معتبر است ، و تخلف ندارد و بسط تقوی بجهت قوت حال و حصول آمدن و بیرون آمدن از ضعف طالع و پیروز شدن بقوت طالع و ازدیاد جاه و حشمت و اقبال و اغذاذ اعتبار تمام دارد ، و بسط تضاعف بجهت ازدیاد علم و حکمت و شکوه و شوکت و غلبه کردن باعداء رسوخ تمام دارد ، و بسط تکسیر بجهت استخراج احوال آینده بکار آید .

الدور

بالفتح الحركة و عود الشیء الى ما كان عليه و عند اهل الهيئة والمنجمين والمهندسين عود نقطة من الكرة الى الوضع الذي فارقته .

اما ادوار دوری نهاده اند مدت آن چهار هزار و پانصد و نود سال تقسیم کرده اند بر عطای کواکب پس آفتاب را هزار و چهارصد و شصت و یکسال زهره را هزار و صد و پنجاه و یکسال ، عطارد را چهارصد و هشتاد سال ، قمر را پانصد و بیست سال ، زحل را دو بیست و شصت و پنج سال ، مشتری را چهارصد و بیست و نه سال ، مریخ را دو بیست و هشتاد سال و چون این مدت بگذرد باز نوبت به آفتاب میرسد .

در کتاب کشف اللغات مینویسد که : دور قمری آخر ادوار همه این کواکب است و دور هر ستاره هفت هزار سال است هزار سال تنها عمل آن ستاره است ، و شش هزار سال بمشارکت شش ستاره دیگر ، و آدم ابوالبشر در دور قمری بود .

صاحب کشف اللغات در کتاب مدار الافاضل نقل میکند که : دور بالفتح

معروف است و عهد و زمان را نیز میگویند ، و دور هر ستاره هزار سال است و دور آخرین دور قمر است که در او بعثت خاتم انبیاء واقع شده است پس دور قمری اشرف ادوار است .

این مختصر اوراق تمام شد در ۲۶ شهر محرم الحرام هزار و سیصد و نودش هجری پیدا الحقر علی کتانی ساکن شهرستان میانه آذربایجان .
عین نقل از دستخط فاضل کامل عالم عامل مولانا حاج علی کتانی بدست گمشده وادی حیران العبد العاصی محمد عطاری تبریزی - عفی الله عنه نقل گردید .

قاعدة

یکی از طرق ناطقه جفر این طریق است که حروف سؤال را بنویسد مقطع و مکررات حروف را بیندازد و خلاصه حروف را ملاحظه کند که چند حرف است کسور است همان حروف را بنویسد و بازم مکررات کسورات را بیندازد ملاحظه کند چند حرف باقیمانده این باقی مانده را به ترتیب تأمل کند که چه عبارت بیرون میآید که آن جواب سؤال است .

تفصیل کسورات

حرف الف کسر ندارد ، ب نصف دارد الف است ، ج ثلث دارد الف است ، دال ربع دارد الف ، نصف دارد ب ، هـ خمس دارد الف ، و ا سدس دارد الف ، نصف دارد ج ثلث دارد ب ، ن سبع دارد الف ، ح ثمن دارد الف ، ربع دارد ب ، نصف دارد دال . ط تسع دارد الف ، ثلث دارد ج ، ی عشر دارد الف ، خمس دارد ب ، نصف دارد هـ .

کاف عشر دارد ب ، خمس دارد دال ربع دادد هـ ، نصف دارد ی .

ل ثلث دارد ی ، سدس دارد هـ ، خمس دارد و ، عشر دارد ج .

م عشر دارد دال ، ربع دارد ی ، خمس دارد ح ، ثمن دارد ه ، نصف دارد کاف .

ن عشر دارد ه ، خمس دارد ی .

س نصف دارد ل ، سدس دارد ی ، ثلث دارد کاف ، عشر وارد واو .

ع سبع دارد ی ، عشر دارد ز .

ف نصف دارد م ، عشر دارد ح ؛ ثمن دارد ی ، ربع دارد کاف .

ص تسع دارد ی ، عشر دارد ط ؛ ثلث دارد ل .

ق نصف دارد نون ، عشر دارد ی ، خمس دارد ک .

ر عشر دارد کاف ، ربع دارد ن ، خمس دارد م ، نصف دارد ق .

ش ثلث دارد ن خمس دارد س ، سدس دارد ن ، عشر دارد ل .

ت عشر دارد م ، ثمن دارد ن ، نصف دارد ر ، ربع دارد ق ، خمس دارد ف .

ث عشر دارد ن ، خمس دارد ق .

خ عشر دارد س ، سدس دارد ق ؛ نصف دارد ش ، ثلث دارد د .

ذال عشر دارد ع ، سبع دارد ق .

ض عشر دارد ف ، ثمن دارد ق ، ربع دارد ر ، نصف دارد ت .

ظ عشر دارد ص ، تسع دارد ق ، ثلث دارد ش .

غ عشر دارد ق ، نصف دارد ث ، خمس دارد ر .

طریق دیگر در جفر

مطلب خود یا سائلرا باطالع وقت و اوتاد طالع جمع کن و مجموع را بسط و

تکسیر نما و حروف را که از کسورات مستخلص است جمع کن و خلاصه کرده

تکسیر نما البته ازسطور تکسیر کلمه که جواب شافی تواند بود از سؤال بیرون

آید ، برج ۴ و تدبرج اولست ، برج پنجم و تد برج دوم است ، و برج ششم و تد

برج سوم ؛ و هکذا .

و بسط تکسیر آنستکه کسورات هر حرف را استخراج کنند بدانکه هر سؤالی که دارای بحروف مقطعه بنویس و ناری و بادی و خاکی و آبی حروف را جداگانه بنویس و هر يك از این چهار قسم را با عدد ابجد کبیر حساب کن و حاصل جمع هر يك از اقسام اربعه را دو برابر کن ، و در زیر هر يك بنویس و بعد از آن ناری را بآبی ، و بادی را با خاکی ، و بعد از آن ناری را با بادی و بعد از آن آبی را با خاکی جمع کن ، و بعد از آن دو برابر کن و بعد از آن از جمع هر يك ۲۸ - ۲۸ بینداز و هر چه باقیمانده بحساب ابجد کبیر بشمار تا سر مطلب بررسی ، در این صورت چهار حرف صورت می بندد و در آن وقت ناطق میشود .

دوایری که در علم جفر مرسوم است .

دائرة ابجدی

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر
ش ت ث خ ذ ض ظ غ .

دائرة اهطم

ا ه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض ج ز ک س ق
ث ظ د ح ل ع ص ر خ غ .

دایره ابثث

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع
غ ف ق ک ل م ن ه و ی .

دائرة ایقغ

ای ق یغ ب ک ر ج ل ش م ت ه ن ث و س خ

ز ع ذ ح ف ض ط س ظ

صورت دور صغیر

م	ل	ک	ی
ج د ه	ب ج د	ا ب ج	ع ا ب
ت	ش	ر	ق
ف	ع	س	ن
ز ح ط	و ز ح	ه و ز	د ه و
ض	ذ	خ	ث
ش	ر	ق	ص
ک ل م	ی ک ل	ط ی ک	ح ط ی
ج	ب	ع	ظ
ذ	خ	ث	ت
ن س ف	ن س ع	م ن س	ل م ن
ز	و	ه	د

ب	غ	ظ	ض
ق ر ش	ص ق ر	ف ص ق	ع ف ص
ك	ی	ط	ح
و	ه	د	ج
ث خ ذ	ت ث خ	ش ت ث	ر ش ث
س	ن	م	ل
ی	ط	ح	ز
ظ غ ا	ض ظ غ	ذ ض ظ	ض د خ
ق	ص	ف	ع

طریق استخراج مطلب از جفر جامع

چون خواهی که احوال مجهول را معلوم نمائی اول نام سائل و نام مادر او و نام مطلب را از او پیرس بعد باین نام سائل و نام مادرش و مدعا او در کدام صفحه از جفر جامع است و قتیکه صفحات را تحقیق نموده باشی پس حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری را از صفحه بر آورده جدا جدا وضع کنی و بینات آنها را بگیری و بینات مسروری چندین اعتبار دارد چون خواهی تر کیب کنی از حروفات هر سه قسم بشمری حرف چهارم را بگیری یا چهار حرف بشماری و حرف پنجم را بگیری یا اینکه اول را از ملفوظی بگیری و دوم را از ملبوبی و سوم را از مسروری جائی ثبت کن و تر کیب کن و بخوان و مجهول را معلوم کن.

فائده بجهة روشنی ضمیر

افشخص موثقی مسموع شد هر کس میخواند بعلم ضمیر واقف گردد باید نیک
اربعین قبل از صبح نیم ساعت به طلوع فجر مانده شروع نماید .

اول اینکه باید غسل نماید و اگر امکان داشته باشد در ك حیوانی نماید و اگر ممکن
نشد مائمی ندارد بشرط اینکه صفات رذیله و خوی حیوانیت از خود دور نماید تا مؤثر
واقع گردد و این عمل از اسرار است .

اول ۱۴ مرتبه صلوات و بعد ۱۴ مرتبه آیه نور را با حضور قلب تلاوت نماید
بعداً دوباره ۱۴ مرتبه صلوات بگوید .

ای زن بتو از فاطمه اینگونه خطاب است

ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است

الجبر علم من العلوم الرياضية تسخرج به المجهولات باستخدام حروف و علامات
(مشهورة)

بجهت دیدن حضرت صاحب الزمان خواننده شود

انا الموجود قبل القبل قبلا وبعد البعد فاطلبی تجدنی .

در دانستن علم رمز

گره می خواهی که بشناسی نقاط رمز را

اولین را آخرین کن آخرین را اولین

عکس اعداد گویایی میشود زاهل یقین

هذه جنات عدن فادخلوها آمنین

ابجد ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص

ط ح ز و ه د ج ب ا ص ف ع س ن م ل ک ی

قرش ت ث خ ذ ض ظ غ غ ظ ض ذ خ ت ث ش ر ق

ا ب ج د ه و ز ح ح ز و ه د ج ب ا

قاعده

بنویس سؤال را بحروف مقطعه و تلخیص کن یعنی مکررات را بینداز و بعد مداخل خمسہ بگیر : مداخل کبیر ، مداخل وسیط ، مداخل صغیر ، مداخل مجموعی ، و بلا مرتبه .

و بعد استنطاق کن یعنی اعداد را تبدیل بحرف کن و بعد نظیره ابجدی بگیر و او را صفحه بگیر یعنی حرف حاصل را بنویس و دیگر باره نظیره بده جواب میآید .

قاعده در جفر

سؤال را متقطعه نوشته و سؤال را دودو طرح نما و حرف سوم را بنویس و اگر در آخر یک حرف بماند او را با حرف اول سؤال طرح نما حرف دوم سؤال را بنویس ، و بعد از آن عدد کبیر و وسیط و صغیرش را گرفته تبدیل بحرف نما و او را نظیره ابجدی بگیر و این نظیره را تبدیل بعد کن و ۲۸ - ۲۸ بینداز و باقی را بنویس ، و بعد به دوائر مطروحه برده و مستحصله اخذ نما و مستحصله را نظیره اطمی گرفته و جواب شافی مسلسل اخذ کن .

قاعده دیگر

سؤال را بنویسد و بعد خلاصه کند باین طریق پس هر حرف هر جا باشد عدد مرتبه اوست بر عدد ابجد صغیر او بیفزاید اگر به ۲۸ رسید ۲۸ را بیندازد و یکی را کم کند بهر حرف رسید آن حرف مستحصله است ، اگر بعد ۲۸ نرسید یکی را

کم نکنند مثال چنین است .

یاعلیم

ی در ابجد ده بود چون در اول سؤال بود مرتبه اش يك بود جمع کردیم یازده شد دو برابر کردیم ۲۲ شد در ابجد صغیر ۲۲ ت بود نوشتیم و الف مرتبه اش دو بود ، و در ابجد يك بود سه شد مضاعف کردیم شش شد و او نوشتیم و ع در ابجد صغیر شانزده بود مرتبه اش سه بود ۱۹ شد مضاعف کردیم ۳۸ شد ۲۸ انداختم ده ماند یکبار کم کردیم نه ماند ط را نوشتیم و هکذا تا آخر بدینموا می باشد .

قال الشيخ البهائي

رقم کن یازده در یازده سبع المثانی را

به تثلیث قمر یا مشتری یا زهره یا خورشید

چو کردی این عمل همچون برفرق سرت جاده

که آید از پی پابوست از چرخ سیم ناهید

ز تأثیرات این لوح عظیم القدر میگرد

کمینه بندهات قیصر در خاقان وهم جمشید

قال الشيخ ایضاً

رو بکش بر رخ بق صورتی ازسی و ششی	بخدا بهتر از این علم بعالم بچشی .
عددی گیر ز اعداد که ناقص نبود	عدمن تو بکن پر که زشهدش بچشی .
زد شتا بیرو سوره من را تو بخوان	پیش آید و نفر چون دو غلام حبشی .
دود کن ناحیه نور پس آنکه ای دل	تا به بینی تو بهائی و به مطلب برسی .

توضیح

تثلیث آنست که قمر در برجی باشد که میان آن برج و برج مشتری سه برج دیگر فاصله شود و هکذا از هر ه باخورشید ، (بق یعنی نقره) صورتی از سی و شش یعنی شکل نه خانه همدمن نود است شتا آتش است ، سوره من سوره تبارک الذی بیده الملك است ، ناحیه نور یعنی گل گاوزبان است .

دل گفت که مرا علم لدنی هوس است

تعلیم بکن اگر تو را دست رس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو

درخانه اگر کس است یکحرف بس است

۵۵۵ ۴۴۴ ۳۳۳ ۲۲۲ ۱۱۱

۸۰ ۳۰

۵۹۹۵ جمع ۹۹۹ (الف) (۱)

زبر بینه

فائده

قاعده دانستن طالع شخص و کوکب مربی آن ، پس اگر درجه طالع شخص مضبوط باشد اشکالی نیست و هر گاه معلوم نباشد بجهت تعیین درجه طالعش دو طریقتست :

طریق اول آنکه اسم شخص و اسم مادرش را جمع نموده و از حاصل جمع ۱۲-۱۲- بیندازند و هر چه کمتر از دوازده بماند از حمل ابتداء کرده بروج را بشمارند بجهت هر برجی یکی گیرند تا بهر برجی که مفتهی شود برج طالع آن شخص است ، پس اسم آن شخص را با اسم پدرش جمع کرده سی سی بیندازند و کمتر از سی هر چه بماند ابتدا

ازاول برجیکه قرار داده بشمارند بهر جا که منتهی شد درجه طالع است .
 طریق دوم آنکه از اسم خود شخص ۱۲- ۱۲ - بیندازد برج طالع را بدست
 آورده، و بعد از آن ۳۰ - ۳۰ - بیندازد درجه را پیدا کند باز ۷- ۷ - بیندازد هر چه
 کمتر از هفت بماند ابتداء بقمر کرده بهر جا منتهی شود کواکب مریخی طالع قرار دهد.
 بدانکه هر حرفی آنچه ملفوظی آنست حرف اول را زبر مینامند و مابقی را
 بینات مثلاً الف مکتوب یک حرف است و ملفوظی آن سه حرفست (۱) زبر است و
 مابقی بینات .

ابجد صغیر

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص

۶ ۸ ۱۰ ۲ ۴ ۶ ۸ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

۴ ۸ ساقط ۴ ۸ ساقط ۴ ۸ ساقط ۴

ابجد وسیط

ابجد وضعی است بترتیب ابث .

شمة ای از وقایع جنگ احد

در منتخب التواریخ ص: ۵ چنین مسطور است: در جنگ احد هفتاد نفر از
 اصحاب کشته شدند، و اصحاب روی بفرار گذاشتند بغیر از امیر المؤمنین (ع) که
 متصل شمشیر میزد و کفار را از پیغمبر دور میکرد، و جناب ابودجانه الصاری و جناب
 سهل بن حنیف نیز که ایندو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر (ص) ایستاده
 بودند بغیر از مخدره نسبه جراحة المکناه بام عمار بنت کعب ما زنیه .

و امیر المؤمنین (ع) آنقدر جنگ کرد که شمشیرش شکست، آمد خدمت

پیغمبر (ص) ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از پیغمبر (ص) شدندائی از آسمان رسید : لاسیف الاذوالفقار ولافتی الاعلی .
 و در آن غزوه نود جراحت بیدن امیر المؤمنین (ع) وارد شد .

و این شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شانزده ضربت عظیم بیدن مبارک حضرت امیر وارد شد و در هر ضربتی بزمین میافتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند میکرد ، و در این غزوه مغیره بن عاص کافر سنگی به پیشانی و سنگی بدست نازین پیغمبر (ص) زد و عتبه بن ابی وقاص کافر برادر سعد بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان نازین حضرت پیغمبر (ص) زد ، و گفته شد که دندان رباعی آنحضرت از طرف زیرین شکست و خطاب رسید : یا رسول الله یاد کن علی را باین کلمات .

ناد علیاً مظهر العجايب تجده عو نألك فى النوائب کلهم و هم سینجلی بولایتک
 یا علی یا علی یا علی .

و شیطان ملعون در مدینه صیحه زد : قتل محمد (ص) و جناب ابودجانه انصاری آنقدر جنگ کرد و جراحت بر بدن او وارد شد که جراحتها بدن او را ضعیف نمود ، و شجاعت و جلال قدر او معروف و معلوم است ، و در جنگ یمامه شهید شد .

و بر روایتی زنده بود و در صفین در کاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و اسم او ابودجانه سماک بن خرشة است ، و از قبیله خزرج بوده و در آن غزوه جمعی از مسلمین شهید شدند، من جمله جناب حمزه بن عبدالمطلب و اعم و برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود که از نوبیه الاسلامیه که مرضعه پیغمبر (ص) بود شیر خورده بود چهار سال از پیغمبر بزرگتر بود .

علت و سبب پیدایش مرض سرطان

بطوریکه از شخص موثقی از عالم باطن برایش القاء شده اینست سبزی پیازچه طرف بالایش مثل نی میباشد یک میکروب ریزه‌ای آنجا میباشد وقتی که لوله همان پیازچه باغذا صرف شد در معده چسبیده یا در محل دیگر نشو و نما نموده مرض سرطان بظهور میرسد ،

از آنجا است که شرع مقدس اسلام دستوراً کیه داده که میوجات و سبزیجات را اول باید شست و بعداً تناول نمود .

فائدة

برای مراجعت زن که از مرد جدا شده و مایل نباشد با مرد سازش نماید . باید مرد صاحب زن بقصد مراجعت زن خود هفت میخ آهنی قرار داده شروع نماید بخواندن سوره یس ، وقتی که رسید به مبین اول شروع نماید در همان منزل که میخواهد میخ را با هفت مرتبه زدن یا کوبیدن بزمین ، باز شروع نماید از آنجا که مانده بخواند تا برسد به مبین دوم هکذا مثل اولی میخ را هفت - هفت بزمین بکوبد تا برسد به مبین هفتمی سوره را به اتمام رساند انشاء الله همان زن که قهر کرده یا بطور دیگر رفته است مراجعت مینماید .

جهت تقویت مزاج

نسخه حل طلا از کتاب عناصر حوادث

بیست مثقال عرق کبریت را بر روی ده مثقال شوره ریخته بالای پانزده مثقال نمک تقطیر کن آنگاه او را از نمک تقطیر کرده آن مقطر هشت مثقالش یک مثقال براده طلا را حل میکند چنان حلی که آن طلا مقطر میشود و ذره صفر در او نمی ماند ، اگر در میان فنجانی ریخته در آتش بنهند کلا جزء هوا میشود ، و این طلا

فاعل است ذر عمل بزرگ بکار میآید استادان این فن (مشاقان) رسیدگی خواهند کرد در جای خود بکار میبرند .

وایضاً این شوره که عرق از او مقطر شد ثابت است هر گاه زرنیخ اصفری یا احمر با او بالسویة سحق کنند در صفحه حديد ذوب نموده زرنیخ جوهری ثابت و جاری خواهد شد رکنی از ارکان خواهد شد و قابل است .

ایضاً نسخه دیگر حل طلا بدین قرار است : باب تیز آب حل طلا .

عرق گوگرد صد مثقال شوره قلمی پنجاه مثقال نمک طعام پنجاه مثقال - اول شوره و نمک را بکوبند - بریزند به یک ظرف کم کم از جوهر چکانده صلایه کنند بعد بردارند و بریزند بقرع کسر جوهر را بریزد بروی این بعد یک قرع دیگر از بالای این شد وصل کنند بگذارند بماند در جای رطوبت کسبه در توی قرغ مثل دوع میشود بعد قرع بالا را بردارند اسیق را وصل کنند تقطیر کنند هشت مثقال از این یک مثقال طلا را حل میکنند و ارضیه این ثابت است زینق را عقد میکنند .

خواص خریق

گیاهی است ورق او همچون چهار ورق بود و ساق او کوتاه بود صاحب الفلاحة گوید : اگر قصبان خریق را در بستان بزمین فرو بری براغیث جمله هلاک شود ، و اگر او را با بذر بکاری هر بذر که باشد طیور گرد آن نگردد ، و اگر خانه بخریق بخورد کمنی هوام از آنجا بگریزند و در آنخانه بر غوث و ذباب و نحل هیچ نماند ، و اگر خریق رادر عجین کنند موش از آن بیاشامد بمیرد ، و اگر خریق را با کبریت بیامیزند و در سوراخ مورچه بریزند جمله از آنجا بگریزند ، اگر گوشت را بخریق سیاه کوفته طلا کنند و از بهر سیبغ بنهند هر سبع که بخورد سست شود و او را صید توان کرد ، و اگر دو درهم بخورد کسی دهند اسهال و خناق و تشنج و ارتعاش بازوید

آورد و هلاک کند .

محمدزکریا گوید : خریق اسود اکثر سباع را هلاک کند ، و شیخ الرئیس گوید : که اگر نزدیک انگور برود انگور او را هر کس بخورد اسهال پیدا کند ، و اگر بدن را طلالا کنند بهق و ثالیل را زایل کند ، و اگر بر آن استفراغ کنند برص را زایل کند ، و اگر آنرا بس که بچوشانند و در گوش چکانند گرانی گوش را ببرد و قوت سامعه را زیاد کند .

رساین حکمای هند

باصطلاح هندو رساین بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیمی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویة قوی و اعضاء رئیسه باشد ، و اکثر تراکیم و تدایر ایشان در امزجهٔ سكان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد بناء علی هذا در اقلیم مذکورہ متداول نشده .

و طریق یونانیان بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل غایله دانسته بتحریر آن مبادرت مینماید .

از آنجمله رساین کند هتیسست که عبارة از گوگرد باشد ابوالاجساد اشارهٔ باوست و طریق آنست که گوگرد سندروسی را نرم کوبیده در مفرقهٔ آهن باروغن گاوی بقدری که او را بیوشاند بآتش نرم گداخته و از خرقة که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصفی داخل شیر گردیده که منعقد و مثابهٔ سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشکنموده ضبط کنند و این مسمی بکند هتیسست منقی و بچندین قسم استعمال میگردد .

اول آنکه هر روز یکد انگ او را سائیده بایک کوبیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند بهق و جرب

وقروح رازایل نماید ودر دوماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغییر مزاج ومرض بر او طاری نگردد ودر سه ماه تقویه قوی وحواس و ذکاء بحد اقصی احداث کند ودر یکسال ضعف بنیه وپیریرا زایل کند .

قصه فضه کنیز حضرت زهرا علیها السلام

از اصول کافی استفاده میشود فضه روز عاشورا در کربلا بود وقتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند فضه خاتون از حضرت زهرا علیها السلام استیندان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود بمدد کاری بخواهد رفت فضه بآن شیر گفت وآن شیر آمد بقتلگاه ابن سعد گفت : فتنه لائیر وها انصر فوا . جناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنیه .

درعاشر بحار از مناقب روایت کرده از ابوالقاسم قشری گفت : در بیابان از قافله دور افتادم چشم بزنی افتاد گفتم : تو کیستی ؟ آن آیه را تلاوت کرد و قل سلام فسوف یعلمون .

پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان ؟ این آیه را تلاوت فرمود : من یهدی الله فلا مضل له .

گفتم : از جنی یا از انس ؟ این آیه را تلاوت نمود : یا بنی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجد .

گفتم : از کجا میآئی ؟ این آیه را تلاوت فرمود : ینادون من مکان بعید .

گفتم : قصد کجا داری ؟ این آیه را تلاوت کردند : والله علی الناس حج البیت .

گفتم : چند وقت است از قافله دور افتاده ای گفت : ولقد خلقنا السموات و

الارض فی سته ایام .

گفتم : آیا طعامی میل داری ؟ گفت : وما جعلناهم جسداً لایا کلون الطعام .

پس باو طعام خورائیدم .

گفتم : تعجیل کن در رفتن گفت : لایکلف الله نفسا الاوسمها .

گفتم : ترا بر دیف خود سوار کنم ؟ گفت : لو كان فيهما الهة الا الله لفسدنا .

پس من پیاده شدم و آن مخدره را سوار کردم گفت : الحمد لله الذي

سخر لنا هذا .

پس چون بقافله رسیدیم گفتم : شما در قافله کسی را دارید ؟ گفت : یا داود

انا جعلناك خليفة في الارض ، ومامحمد الا رسول ، یا يحيى خذ الكتاب بقوة ، یا موسى

انى انا الله .

پس آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آتزن گفتم : ای

زن اینها کیانند ؟ گفت : المال والبنون زينة الحيوۃ الدنيا .

پس چون رسیدند به آن زن گفت : یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت

القوى الامین .

پس آن جوانها بمن احسان نمودند گفت : والله يضاعف لمن يشاء - پس زیاده

احسان کردند .

پس از آنها سؤال کردم این زن کیست ؟ گفتند : این زن مادر ما فضا

کنیز حضرت زهرا علیها السلام است و مدت بیست سال است که تکلمی نمیکند

مگر بآیات قرآنیه ،

واعجب آنست که سبط آن مخدره مستعجاب الدعوة بوده ، در مناقب از مالک دینار

روایت کرده گفت : در بیابان مکه زن ضعیفه دیدم که بردا به لاغری سوار است

پس چون بوسط راه رسیدیم دابه آتزن از راه رفتن بازماند دیدم آن زن سر به آسمان

بلند کرد و عرض کرد : الهی لافى بيتى تر كتنى والالى بيتك حملتى فوهزتك و

جلالك لو فعل بي هذا غيرك لما شكوته الا اليك .

پس ناگاه دیدم شخصی را که از بیابان آمد ناقه گرفته گفت سوار شو پس آزن سوار شد و آن ناقه مثل برن حرکت کرد پس طواف گاه رسیدم دیدم آزن طواف میکند پس قسم دادم تو کیستی گفت : انا شهرة بنت فضة خادمة الزهرا عليها السلام.

درباره تکلیف امام علیه السلام

در کافی مذکور است که : محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از ابن رئاب از ضریس الکناسی روایت کرد که حمرا ن ابی جعفر (ع) را گفت : جعلت فداک مرا از امر حضرت امیر المؤمنین و امام مجتبی و سید الشهداء علیهم السلام حدیث فرمای که بدین خدای قیام و نصرت حق را خروج فرمودند ، و باز تو خود نیکوتر دانی که مصائب بدانها رسید تا در پایان کار شهادت یافتند و غلبه و پیروزی این طاغیان را شد ؟

ابو جعفر (ع) گفت : خداوند عزاسمه این جمله بر ایشان مقدر فرمود و قضای محتوم خویش مقرون بامضاء و اجراء خواست ، و رسول (ص) نیز حکم خدائی بدیشان حدیث کرد تا بدانستند و بدان علم بود که امیر المؤمنین و حسنین بآدای وظایف خویش بایستادند و من و دیگر امامان خاموش بنشستیم .

وقال فی المناقب : اجتمع اهل القبلة علی ان النبی صلی الله قال : الحسن و الحسين امامان ان قاما او قعدا ، قالوا : سواء قاما بامر الامامة او قعدا عنه للمصلحة .

وفی كشف الغمة وقد قال النبی (ص) ابناى هذان امامان قاما او قعدا ، وقوله علیه السلام الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وعصمتهم معلومة ثابتة لقوله تعالى : انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهر كم تطهيرا .

وفی درالنظیم : حدث موسى بن سنان الجرجاني قال : سمعت ام كلثوم بنت

على عليه السلام تقول : ان امير المؤمنين لما ضرب به ابن ملجم لعنه الله دها بنيه الحسن والحسين عليهما السلام واوصى اليهما وسلم الى الحسن خاتمه، وسلم اليه سيفه ذوالفقار، وسلم اليه الجفرين الابيض والاحمر، وسلم اليه الجامعة، وسلم اليه مصحف فاطمه عليها السلام، ودفع اليه صحيفة مختومة فيها عهد اليه، وامر ان يقوم بالامر بعده وان يوصى عند موته الى اخيه الحسين (ع) وان يسلم ذلك كله اليه فقبل الحسن ذلك كله منه ثم استاذن عليه الناس وخرجت فلا ادري ما اوصاه بعد ذلك .

حديث جابر جعفي

قال الباقر (ع) لجابر لجعفي رضي الله عنه : والله ما شيعتنا الا من اتقى الله واطاعه، وما كانوا يعرفون الا بالتواضع والتخشع و اداء الامانة و ذكر الله والصوم والصلوة و بر الوالدين والجيران من الفقراء و ذوى المسكنة والغارمين والايتام وصدق الحديث وتلاوة القران وكف الالسن عن الناس و كانوا امناء عشايرهم فى الاشياء الى ان قال (ع) فاتقوا الله واعلموا انه ليس بين الله وبين احد قرابة . احب العباد الى الله تعالى واكرمهم عليه اتقاهم واعملهم بطاعته .

يا جابر والله ما يتقرب الى الله تعالى الا بالطاعة ما معنا براءة من النار ولا على الله لاحد حجة ، من كان لله مطيعاً فهو لنا ولي ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدو ، و ما تنال ولا يتنا الا بالعمل والورع .

كتاب جامعه علوى

آن كتابى است كه حضرت امير المؤمنين (ع) بخط خود نوشت با ملاء حضرت رسول اكرم (ص) وطول آن هفتاد ذراع بود و آقاى عماد زاده در كتاب زندگى آن حضرت مينويسد كه : يكعده از بزرگان مثل سويد بن ايوب و ابى بصير اين كتاب را در نزد حضرت باقر و حضرت صادق (ع) مشاهده کرده اند .

کتاب جفر جامع

آن کتابی است که متضمن تمام علوم میباشد محقق در کتاب شرایع الاسلام خود ذکر نموده و از تألیفات آن سرور می شمارد .

شمة از حسن خلق حضرت امیر صلوات الله علیه

فضیلت حسن خلق و بعضی از آیات و اخبار و حکایات و بیانات مهمه در این باب . پس بدان که حسن خلق حضرت شاه ولایت علیه السلام بحدی بود که در میان مردم ضرب المثل بوده و با وجود غایت شجاعت و نهایت صولت در حسن خلق و شگفته روئی بطوری بود که دشمنانش او را باین عیب کردند عمر عاص میگفت که بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر این را از قول او برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت تفویض نکند این را عیب او شمرد .

صعصعة بن صوحان و دیگران در وصف او گفتند : در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که او را میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم می شنید ، و هر جا که میگفتیم می نشست و باین حال چنان از آنحضرت هیبت داشتیم که اسیر دست بسته وار از کسیکه باشمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند و نقل است روزی معاویه بقیس بن سعد گفت : خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود . قیس گفت : بلی چنین بود و رسول خدا با صحابه خوش طبعی مینمود و خندان بود .

ای معاویه تو بظاهر چنین نمودی که او را مدح میکنی اما قصد نم آنجناب نمودی و الله که آنحضرت بآن شگفتگی و خندانی هیتبتش از همه کس افزون بود و آن هیبت تقوی بود که آن سرور داشت نه مثل هیبتکه اراذل و لثام شام از تو دارند ابن ابی الحدید در شرح کلام حضرت امیر (ع) که میفرماید عجبا لابن

النابعة يزعم لاهل الشام ان فى دعاية النخ بعد از نقل هزل ولعب وحركات ناشايست
جماعتى از اصحاب وتابعين گويد فاما امير المؤمنين على عليه السلام فاذا نظرت الى
كتب الهديث والسير لم تجد احداً من خلق الله عدوا ولا صديقاً روى عنه شيئاً من هذا الفن
لاقولا ولا فعلا ولم يكن جد اعظم من جده ولا وقادتهم من وقاره وما هزل قط ولا لعب
ولا فارق الحق والناموس الدينى سرأ ولا جهراً وكيف يكون هازلاً ومن كلامه
المشهور عنه ما مزح امرء مزحة الا وريح معهما من عقله مجة ولكنه (ع) خلق على سجية
لطيفة واخلاق سهلة ووجه طلق وبشر طاهر و ذلك من فضائله عليه السلام و خصائصه
التي منحها الله بشر فيها واختصه بمزيتها وانما كانت غلظته وفضاظته فعلا لاقولا و ضرباً
بالسيف لاحبها بالقول وطعناً باللسان لاعداء باللسان كما قال الشاعر .

و تسفه ايدينا و يحلم رأينا	و نشتم بالافعال لا بالتكلم
افد طبعك المصدود بالجدراحة	يجم و علله بشى من المرح
ولكن اذا اعطيته المرح فليكن	بمقدار ما يعطى الطعام من الملح

وصيت حضرت مولاي متقيان على (ع)

سليم بن قيس كوفى هلالى عامرى يكى از اصحاب خاص امير المؤمنين (ع)
اين وصيت را نقل نموده .

وذكر صاحب الدرالنظيم فى مناقب الائمة بعداير اوصية لامير المؤمنين
(ع) وصية اخرى له عليه السلام لابنه الحسن عليه السلام .

فقال حدث عبدالرحمن بن العجاج عن أبى عبدالله عليه السلام ، وعن رواه
عن عمر وبن شمر عن جابر بن عبدالله رضى الله عنه عن أبى جعفر عليه السلام قال: هذه وصية

على بن أبي طالب عليه السلام الى ابنه الحسن (ع) وهى نسخة كتاب سليم بن قيس الهلالي دفعها الى أبان وقرأها عليه وقال أبان : قرأتها على بن الحسين (ع) .
قال سليم: شهدت وصية على بن أبي طالب (ع) حين أوصى الى ابنه الحسن (ع) وأشهد على وصيته الحسين (ع) و معهداً وجميع ولده ورؤساء أهل بيته وشيعته ثم دفع اليه الكتاب والسلاح ثم قال :

يا بنى أمرى رسول الله (ص) ودفع الى كتبه وسلاحه وأمرنى أن آمرك اذا حضرك الموت أن تدفعها الى أخيك الحسين (ع) .

قال : ثم أقبل على ابنه الحسين (ع) وقال له وأمرك رسول الله (ص) أن تدفعها الى ابنك على بن الحسين (ع) ثم أقبل على بن الحسين (ع) فقال له : وأمرك رسول الله (ص) أن تدفعها الى ابنك محمد بن على فاقرأه من رسول الله (ص) و منى السلام ، ثم أقبل على ابنه الحسن (ع) وقال له يا بنى انت ولى الامر وولى الدم فان عفوت فلك وان قتلت فضربة مكان ضربة ولاتائم وقال اكتب :

بسم الله الرحمن الرحيم : هذا ما اوصى به على بن أبي طالب اوصى انه يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون ، ثم ان صلاتى ونسكى ومحياى ومماتى لله رب العالمين لأشريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين ، ثم ابى اوصيك يا حسن وجميع ولدى واهل بيتى ومن بلغه كتابى من المؤمنين بتقوى الله ربكم ولاتموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم .

سمعت رسول الله (ص) يقول : صلاح ذات البين أفضل من عامة الصلاة والصيام وان البغضة خالعة الدين وفساد ذات البين ولا قوة الا بالله انظر واذى ارحامكم

فصلوهم يهون الله عليكم الحساب .

والله الله في الايتام فلا تترأفوا بهم ولا يضيعوا بحضرتكم فاني سمعت رسول الله (ص) يقول : من عال يتيماً حتى يستغنى اوجب الله له الجنة كما اوجب لكل مال اليتيم النار والله الله في القرآن فلا يسبقنكم الى العمل به غيركم .

والله الله في جيرانكم فان الله ورسوله اوصى بهم .

والله الله في بيت ربكم فلا يخلون منكم ما بقيتم فانه ان يترك لم تناظر وافان ادنى ما يرجع به من أمه يغفر له ما سلف من ذنبه .

فالله الله في الصلوة فانها خير العمل وانها عمود دينكم .

والله الله في الزكاة فانها تطفي غضب ربكم .

والله الله في شهر رمضان فان صيامه جنة من النار .

والله الله في الفقراء والمساكين فشاركوهم في معيشتكم .

والله الله في الجهاد ففي سبيل الله بأموالكم و انفسكم فانما يجاهد في سبيل الله

رجلان أمام هدى ومطيع له مقتد بهداه .

والله الله في ذرية نبيكم فلا يظلمن بين اظهركم وأنتم تقدرن على الدفع عنهم .

والله الله في اصحاب نبيكم الذين لم يحدثوا حدثاً ولم يأروا حدثاً فان رسول الله

(ص) اوصى بهم ولعن المحدث منهم ومن غيرهم والمؤوى للمحدث .

والله الله في النساء و ما ملكت ايما نكم لا تخافن في الله لومة لائم يكفيكم الله من

ارادكم وبغى عليكم .

قولوا للناس حسناً كما امركم الله لا تتركن الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

فيولى الله الامر شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم .

عليكم يا بنى بالتواصل والتبازل والتبار ، واياكم والتقاطع والتدابير والتفرق،

تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شديد العقاب،

حفظكم الله من اهل بيت وحفظ فيكم نبيكم ، واستودعكم الله وأقرأ عليكم السلام
ثم لم يزل يقول لا اله الا الله حتى قبض صلوات الله عليه في اول ليلة من العشر الاواخر
ليلة احدى وعشرين من شهر رمضان ليلة الجمعة لاربعين سنة مضت من الهجرة .

باب في وجوب معرفة الامام وانه لا يعذر الناس بتروك الولاية

نقلنا من اكمال الدين واتمام النعمة للصدوق بن بابويه رحمه الله .

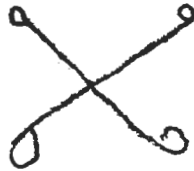
حدثنا أبي وابن الوليد معاً عن سعد والحميري معاً عن اليقطيني وابن يزيد وابن
هاشم عن حماد بن عيسى عن ابن أذينة عن أبان بن ابي عياش عن سليم بن قيس
الهلالى انه سمع من سلمان ومن أبي ذر ومن المقداد ، حدثنا عن رسول الله (ص)
انه قال :

من مات وليس له امام مات ميتة جاهلية :

ثم عرضه على جابر وابن عباس فقالوا صدقوا وبروا و قد شهدنا ذلك وسمعنا من
رسول الله (ص) وان سلمان قال يا رسول الله انك قلت من مات وليس عليه امام مات
ميتة جاهلية من هذا الامام ؟ قال (ص) : من اوصيائى يا سلمان فمن مات من امتى
وليس له امام منهم يعرفه فهى ميتة جاهلية فان جهله وعاداه فهو مشرك وان جهله ولم
يعاده ولم يواله عدواً فهو جاهل وليس بمشرك .

احضار آئینه

باخواندن آیه الکرسی
نوشته شود



این شکل در کنار آئینه

و آخر آیه سوره شوری - و كذلك اوحيما اليك روحاً - تا - الا الى الله

تصير الامور

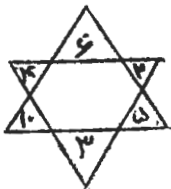
وروی ناخن بچه این شکل نوشته شود



باخواندن سوره یس - تا امین آخر هفت مرتبه بنیت هر کس حاضر شود
بوسیله بچه نابالغ باطهارت -

ایضاً در احضار

این شکل را بر ناخن طفل نابالغ بنویسد و سوره یس را تا آخر ۷ مرتبه
بخواند به نیت هر کس حاضر شوند و بعد با روغن زیتون بمالد و نگذارد خشک
شود به بچه بگوید نگاه به ناخن نماید و سؤال و جواب نماید اینست شکل



و بگوید: یا اروائیل احضر یا اطفائیل احضر یا
روحائیل احضر یا اسکائیل احضر یا دردائیل احضر یا ارواح
یا بدوح یا فتاح یا مفتاح افتح لنا بحق ام موسی احضر یا
ارواح برحمتک یا ارحم الراحمین .

بفئة خدا چه مصلحت داري كه مارا آوردى بگويد من ميخواهم در كارها مددكار من باشيد و حاجت مرا بياوريد بايد دو حين دعوت حيوانى نخورد .

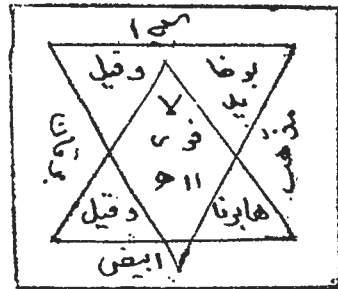
عمل مجرب فى القرطاس

اكتب المربع ذالمثلين والطلسم عند تحويل الشمس الى برج الحمل والسرطان والاسد ولانما كل سبعة ايام حيوانياً واقراء هذه الاية الى اربعين يوماً كل يوم واحد الف مرة : زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين الى قوله و حسن سآب و بعد اليوم السابع اقراء على هيئة الاشرى فى سبع عدد من القرطاس الملون من الزعفران واجعله تحت سجادتك و اقراء بعد صلوة الصبح الى اربعين يوماً كل يوم اربعين مرة هذا الدعاء :

يا فرد يا خير يا شهيد يا زكى يا لطيف يا غالب يا مدبر ، فانفخ على القرطاس فانه يحصل مطلوبك ، و اياك وان تصرفه فى غير مقامه واجعل المربع والطلسم فى مشمع واحفظ عندك ولا تباعد منك ابداً .

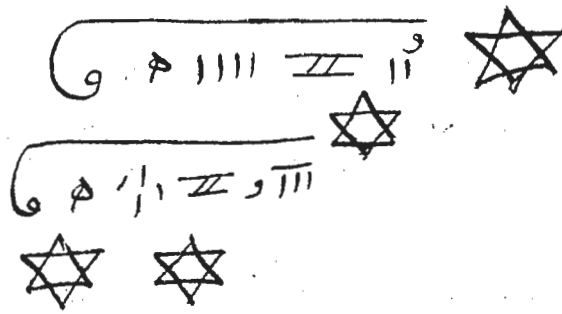
١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

مكرر



شکل شرف شمس

اول هفت س بنویسد در سر هفت سطر و در زیر هر س یکی را از هفت سلام بنویسد و بعد از هفت سلام شکل شرف شمس ترسیم کند در کاغذ زردی برای مرض های مشکل کهنه نافع است .



بعد از نماز صبح و عشاء برای زیادی حفظ این دعا را بخواند در اول و در آخر صلوات بگوید اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارزقني فهم النبيين و حفظ المرسلين و الهام
الملائكة المقربين يا اكرم الاكرمين برحمتك يا ارحم الراحمين ولا يؤوده حفظهما
و هو العلى العظيم .

قاعده در شناختن طالع وقت

در شناختن طالع وقت سؤال هر مقدار از ساعت آن روز تا وقت سؤال گذشته باشد همان عدد ساعات گذشته را ضرب کنی در ۱۵ که اصل متمم است و حاصل ضرب نگهداری بعد از آن بین چند روز از تحویل آفتاب به برجی که الان آفتاب در آن برج است گذشته است آن گذشته را اضافه کن به حاصل ضرب سابق و از حاصل مجموع این عدد

عدد سی سی یینداز ابتدا از برج حاضر کن سی عدد باو بده بعد از آن به برجیکه بعد از آن خواهد آمد تا این عدد تمام شود و آخر برجیکه آخرین حصه باو رسید آن برج طلوع آفتاب روز مزبور طالع بوده است و هر مقدار از سی کم بماند همان مقدار از درجات آن برج طلوع نموده و بیرون از افق شده است.

قاعده حروف یونانی

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
Α	Β	Γ	Δ	Ε	Ζ	Η	Θ	Ι	Κ	Λ	Μ	Ν	Ξ	Ο
Ϡ	ϡ	Ϣ	ϣ	Ϥ	ϥ	Ϧ	ϧ	Ϩ	ϩ	Ϫ	ϫ	Ϭ	ϭ	Ϯ
ϯ	ϰ	ϱ	ϲ	ϳ	ϴ	ϵ	϶	Ϸ	ϸ	Ϲ	Ϻ	ϻ	ϼ	Ͻ
Ͽ	Ͼ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ
Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ	Ͽ

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ
۱	۲	۱۱	۱۱	۲	۸	۴	مع ۹۹	۷	۸	۲۱	۲	۹	۱۱۱	۱۱۱		
ع	غ	ف	ق	ن	م	ل	ک	و	لا	ی						
۴	۶	۲۱	۱۱۱	ک	ل	م	۸۸	۹	۸	۹	۸					

از کتاب صدف مولف شریف شیردانی .

سورحوم الله امراء علمه وستره

خذ X ۶ X ۵ و لونه بدم H X ۶ بقدر ان بیل بتلك

الدم وادفنه بین H X ۶ H الی ثلثه اشهر واجعل الارض مبطللة فی الشهور

المزبور ه ب X ۶ X

۵۶۲H فتولد منه حیات حمر قتالة لذاعة فياح فاجعلها في ظرف زجاجي غليظ
سخين ضيق الرأس و وسيع الكعب فاطعمها الى اسبوع بدم HOYH فشد دراس
الانية بطين الحكمة الى ثلاثة اسبوع لياً كل بعضها بعضاً فتبقى واحدة ملوثة بالوان مختلفة
وسماها اليونانيون بطلموسا ويكون على رأسها تاج كالديك وعلى كفيها ارجحة و تطير
في الاية و احذر من رايحتها الخبيثة فاذا تعبت من حر كتمها و وقعت شد انفك بشى
مبلول بدهن اللوز البنفسجى شديداً واجعل يديك بجلد متين وخذ سكيناً حاداً متيناً
بيدك اليمنى وضع بين يديك ظرفاً فخارياً كالقدر ويكون اطرافه اخفض من اطراف
القدر لتستولى على قتلها استيلاء تاماً وافتح رأس الاية و اقلبها في الظرف الفخارى فضع
السكين في حلقها فتضطرب حينئذ اضطراباً عظيماً فاذا بجمها يجمع دمها في الظرف ولا بد ان
تخرج شيئاً ثابتاً في الاكسير ومن اخذ رأسها معه فيشربها الى السحاب الممطرة يسكت
المطر فوراً .

قال بعض من ارباب الاسرار و اذا دخل في احد العسكرين غلب على الاخر ولو توجه على
قلعة فتحها و على حاجة قضيت و على مريض برى و يطيع الناس حامل ذلك الراس .

فايدة

اگر کسی از کار افتاده و از خانمان آواره گشته ورشته کار را از دست داده و
نمی تواند دوباره بر سر کار خود برود ، پس ۲۱ روز هر روز ۹۹ مرتبه بخواند :
يا معيد ما افناه اذا برز الخلائق لدعوته من خلقه .

باز بر سر رشته کار خود میرود و در کار خود ثابت میشود و بهر کار که شروع
میکند زود ساخته میشود و هیچ خطری باو نمیرسد باید با اعتقاد درست بخواند
و الا فايده ندارد .

از کلمات قصا رامیر المؤمنین علیه السلام

بدترین مردم کسیست که بمردم تقلب و خیانت ورزد، و کسیکه نه امید به خیر اوست و نه امانی از شر او، و کسیکه به خلق خداستم کند و شکر نعمت را بجای آورد و حقوق دیگران را محترم نشمارد و هیچ وقت از لغزش های افراد نمیگذرد و عیب پوشی نمیکند، و کسیکه در حق دوستان خود سعایت کند و خدمات آنها را فراموش کند، و کسیکه در عیب جوئی دیگران دقت و کنجکاوی نماید و از عیب خود بی خبر باشد.

بدترین بدان آنکس است که نه شرمی از مردم و نه ترسی از خدا دارد و هر چه دلش خواست انجام میدهد.

در کتاب گوهر شب چراغ مینویسد: یکی از طرق ختم سوره توحید آنستکه: دور کعت نماز حاجت بخواند و صد مرتبه صلوات بفرستد به نیت نذر امیر المؤمنین (ع) ۴۴ مرتبه سوره راقصه کند و چهار صد مرتبه او را در یک مجلس بخواند و بروح مطهر آن بزرگوار هدیه نماید و ۴۴ مرتبه اش گز و نگاهدارد تا آنکه بمطلب برسد و سریع الاجابه است و اگر شب جمعه باشد بهتر است.

محمد کرد دانشگاه تأسیس	یامر حق بدار الملك هستی
بر آنجا نصب کرد از بهر تدریس	علی داماد خود استاد گل را
بر این استاد این برنامه تقدیس	بود بر نامه اش تعلیم قرآن
بدانشگاه احمد نام بنویس	اگر خواهی شوی استاد کامل

نکته قابل توجه اهل اسرار

بطوریکه در اخبار صحیح وارد است که: من مات و لم يعرف امام زمانه کمن مات میة الجاهلیة - اگر شرح مبسوطی داده شود یک کتاب مخصوص علیحده

میخواهد لذا اختصاراً بعرض خوانندگان محترم میرسد .

اول امام زمان را شناختن دو راه دارد : یکی کافه جماعت شیعه معتقد هستند که بعد از پیغمبر خاتم (ص) دوازده وصی که اول آنها علی بن علی بن ابی طالب و آخر آنها حضرت قائم عصر حجة بن الحسن المسکری و مادر گرامیش نرجس -- خواتون میباشد .

واما طریق دوم آن است که آن بزرگوار را خداوند حکیم از نظر خلائق مخفی داشته و مکان مخصوص آن نورعالمتاب را از نظر مردم پنهان نموده بطوریکه از مفاد کتابها و از اشخاص متبحر روشن ضمیر بمارسیده بطور مجمل ذکر میگردد .

حقیر مسودا و اوراق در حال حیات حضرت آیه الله سید محمد بن هبة الله الشهیر ببحر العلوم قزوینی و اشتباه باشد نه آن بحر العلوم اولی است که در سالهای هزار و سیصد و سی حیات داشته این عاصی چندین سال در تهران در مجالس هفتگی ایشان مرتب استفاده مینمودم از همان استاد بزرگوار شفاهاً استماع گردید که حضرت قائم عصر عجل الله فرجه در آن مکان مخصوصش چهار نفر اوقاد و چهل نفر ابدال و چندین نفر هم رجال الغیب همیشه در محضر آن بزرگوار میباشند و هر یکی از این نامبرده ها کارهای مخصوصی دارند که به امر آن حضرت ایفای وظیفه مینمایند و اگر یکنفر از او تاد را اجل رسید و فوت نمود يك نفر از ابدال به جای آن برگزیده میشود ، و اگر یکنفر از ابدال فوت نمود یکی از رجال الغیب بجای آن منسوب میگردد ، و اگر یکنفر از رجال الغیب فوت نمود یکنفر از همین توده ها که صاحب تقوی و ورع کامل و هیچ بدهی و مشغول ذمه گی کسی نداشته باشد به امر حضرت برگزیده میشود .

و اگر شخصی سؤال نماید که چرا دست ما به آنها نمی رسد .

جواب اینست که کار پاکار را قیاس از خود مکیر، تا شخص مثل زر خالص و صاف نشود مجال است وجهه آن بزرگوار و بلکه آن برگزیدهگان نامبرده‌ها را رؤیت نماید .

حال اگر کسی سؤال نماید پس چطور میشود انسان موفق شود که زیارت آنها برسد؟ بطور مختصر بعرض میرسد که فقط و فقط تقوی و ورع کامل و مواظبت در اول وقتها به ادای نماز و تاحتمی المقدور اهمیت به تهجد و نماز شب و مناجات با حال سوز و گداز و متوجه بودن زیارات مخصوصه ائمه طاهرین و همت تمام خدمت به نوع و دستگیری افتادگان و بس، و بعد هر ساعات و هر آنات مواظب و مراقبت در ذکر حضرت حق جلت عظمته آنوقت است که پرده را بالا زده به انداره استعداد و تقوی جمال کثیر الانوار آن ماه طلعتان خواهد دید .

حقیر خودم در یک کتابی مطالعه نمودم نوشته بود وقتیکه انسان دائم الذکر و صاحب مراقبت شد بمحض توجه قلبی و مراقبت هر جا باشد آن بزرگوار از زیارت خواهد نمود .

در خاتمه این مطلب خیلی مطول نشود فقط اشاره ایست به صاحب نظران اهل معنی و یقین که یکی از رفقا و دوست و صدیق صمیمی که اجازه ذکر اسم او را ندارم گفت : سه مرتبه به زیارت حضرت خضر رسیده‌ام و پاره مطالبی سرا القاء کرده بطوریکه از اسرار آن رفیق شفیق استفاده می‌کرد اینست شخص سالک راه حقیقت اگر خواست به حضور باهر النور حضرت ولی عصر و به علم اسرار کیمیا پی ببرد شبها قبل از خواب زیر آسمان سر برهنه رو بقبله با توجه تام به آیه نور که الله نور السموات و الارض تاویضرب الله الامثال للناس والله بکل شی علمیم است به تعداد عدد حروف همین کلمه که ۲۵۶ میباشد مداومت نماید ان شاء الله تعالی زیارت آنها

و اسرار کمیاء خواهد رسید .

اما طریق ختم آیه نور

ابتدا شروع از روز یکشنبه که قمر زایدالنور باشد روز اول غسل کند و با غسل مشغول تلاوت باشد بجهت کشف علوم غامضه الهیه و افاضات خاصه سبحانه و مناجاة صادقہ رحمانیه خصوصاً شرفیاب شدن بحضور ائمه طاهرین علیهم السلام بدینگونه در اربعین اول ۱۴ مرتبه صلوات بفرستد بحضور قلب گویا بخدمت ایشان نشسته با کمال خضوع و خشوع سر برهنه کرده در زیر آسمان ۱۴ مرتبه آیه مبارکه نور را تلاوت نماید و بعد ۴۱ مرتبه صلوات بفرستد اگر زیر آسمان هم ممکن نشود در حجره هم میشود . و در اربعین دوم آیه مبارکه را - ۴۸ مرتبه بخواند و صلوات مقدمی را هم بخواند .

و در اربعین سوم بعدد لفظ ۲۵۶ مرتبه خوانده شود و در این اثناء هم باید مابین مغرب و عشاء این دو کلمه که بعضی ۱۹۵ مرتبه حمسق ۲۷۸ مرتبه خوانده شود .

ختم ۵۸ مجرب و سریع الاجابة

در میان نماز مغرب و عشاء دور کعت نماز حاجت تا چهل و یک شب خواندن و متوسل شدن به ساحت کثیر البرکات حضرت ابوالفضل العباس (ع) بدین طریق : بعد از نماز اول صلوات بعد با توجه کامل این کلمات خوانده شود بطوریکه چهل شب تمام شد یک شب آخر را بگرو نگاه داشته باشد و قتیکه حاجت بر آورده شد بجای آورد اینست :

یا من یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء یارب یارب یارب یا رب یا عباس بن علی بن ابی طالب الامان الامان الامان ادر کنی ادر کنی ادر کنی ادر کنی تانفس قطع شود .

اشعار مناسب

هلاک کی شود از زخم تیغ و نیزه و نیز
کسیکه در اجلش باشد اقتضاء تأخیر

اجل حصار حصین است رخنه کی گیرد

بمنجنیق ستم جز بیاری تقدیر

مسخر تو شود شیر در بیابانها

بشرط آنکه سگ نفس را کمی زنجیر

در گرفتاری و شدائد

بجهد خلاصی از شدائد خواندن - یارووف یارحیم ۵۴۴ مرتبه مؤثر است .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: بر شما باد خوردن کرفس زیرا که اگر

چیزی باشد که عقل را زیاد کند کرفس است .

اگر خواهی کسی را از خود دور کنی

نه مرتبه سوره الکوتر را بخوان و بجانب او بدم با اختیار خود میرود .

روایت

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: یکی از علائم ظهور حضرت ولی عصر عجل الله

فرجه - پیدا شدن آب سیاه است بر روی زمین در ارض قم .

معلوم است در این اواخر نفت در حوالی قم پیدا شد .

چند چیز موجب زیادی عمر است

خوشنود کردن والدین ، خودداری از بریدن درختان تر ، خودداری از مردم

آزادی ، خوش رفتاری با همسایه ، خوردن سیب در سفرها ، خوابیدن بر طرف چپ ،

خوش رفتاری با مردم ، خوبی و احسان نمودن ، احترام داشتن بپیران و بزرگان ،

کشکول عطاری

باهلش احسان نمودن . وضوی کامل گرفتن ، طول دادن بر کوع و سجود ، متوجه بودن ذکر خدا ، طول دادن در سفرهٔ طعام ، صدقه دادن ، باطهارت بودن ، زیارت امام حسین (ع) کردن ، نماز شب خواندن ، پیش از صبح استغفار نمودن ، دختر باکره گرفتن ، زیاد قرآن خواندن ، زیاد دعا نمودن ، نماز جماعت خواندن ، بآب داغ غسل کردن ،

روایت

از حضرت امام موسی (ع) مرویست که چون خواهی رقعۀ بکسی بنویسی بجهت مطلبی که خواهی زود روا شود بر سر کاغذ بنویس طوری که معلوم نباشد .
بسم الله الرحمن الرحيم و عدالله الصابرين المخرج مما يكرهون و الرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله و اياكم من الذين لا خوف عليهم و لا يحزنون ، مکرر تجربه شده تخلف ندارد .

روایت

در مقام شامخ علم: حضرت امام صادق (ع) فرمودند : عالمیکه منتفع میشود از علم او افضل است از هفتاد هزار عابد .
حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند : اکثر شیعتنا العجم یعنی بسیار شیعه‌ها از عجم است .

روایت

حضرت صادق (ع) میفرماید : مردی که روایت کند حدیثی از ما که محکم شود قلبهای شیعیان ما پس افضل است از هفتاد هزار عابد .
گویند : هر که میان نمازشام و خفتن هزار و شصت بار بگوید (یا غمی) صاحب نروت میشود .

ختم آیه الكرسي

در این آیه ده وقف است هر کس ده وقف را در حال خواندن مراعات کند و بعد از آن دعا کند دعای او مستجاب گردد، در وقف اول انگشت کوچک دست راست را به بندد تا انگشت بزرگ دست چپ بعد از آن سوره الم نشرح راسه مرتبه و توحید راسه مرتبه بخواند و سه مرتبه صلوات بگوید و سر بسوی آسمان کرده و حاجت خود را از خدا بخواند، بعد از آن ده مرتبه سوره حمدر را بخواند و در هر مرتبه یکی از انگشتان را بکشاید و ابتدا از انگشت بزرگ دست چپ نماید و در انگشت کوچک دست راست تمام کند و بعد از گشودن انگشت ها نظر با آسمان کرده و بدمد و حاجت خود را بخواند.

ختم سوره والشمس

جهت هر مطلب بزرگ سه روز قبل از طلوع آفتاب بسجده رفته و سه مرتبه سوره را بخواند و در کلمه فاهمها حاجتش را بخاطر بگذراند البته همان حاجت در ظرف سه روز بر آورده گردد.

خواب دیدن خاتم الانبیا (ص)

کسی با وضو بخوابد پهلوی راست و این کلمات را نوشته زیر بالین بگذارد
لعصلى صلح صعه حج رسول اكرم (ص) رادر خواب میبیند .
ایضاً در خواب دیدن آن بزرگوار شب جمعه وضو بسازد دو رکعت نماز بخواند در هر رکعت سوره توحید را ۲۵ مرتبه بخواند و بعد از آن هزار مرتبه بگوید: صلی الله علی النبی الامی و بطرف راست با وضو بخوابد ان شاء الله رسول خدا را در خواب می بیند .

گویند هر کس سوره تکاثر را روز دوشنبه و چهارشنبه چهارشنبه چهل نوبت بخواند

مال عظیم یابد و بخیری رسد که در ذهن او نیاید .

گویند : هر که آب پودنه مقداری بخورد هرگز در خواب محتمل نمیشود .

صحت و سلامتی بدن در کمی حسداست

حسود از غم آب شیرین خلق بیا پی رسد آب تلخش بهلق
 حکیم گفت ندانم که بر حسود چه سود که گفته اند بزرگان لایسود حسود

از امیر المؤمنین (ع) سؤال کردند از گناه کار : آیا در آتش جهنم همیشه خواهد ماند ؟ فرمود : اولاد آدم بر دو قسم است یا مؤمن است یا کافر ، کافر در آتش است اجماعاً مطلب خلافی نیست ، مؤمن نیز بر دو قسم است یا فرمان بردار است یا نافرمان ، فرمان بردار در بهشت است اجماعاً و زاین مطلب خلافی نیست ، و نافرمان بر دو قسم است یا از نافرمانها توبه کرده یا برگناهان خود برقرار است توبه کننده از گناهان در بهشت است اجماعاً ، و ادامه دهنده بر نافرمانی بر دو قسم است یا برگناهان صغیره برقرار است و لکن از گناهان کبیره برکنار است ، و یا برگناهان کبیره برقرار و ادامه دهنده است ، آنکه برگناهان صغیره برقرار است از آنها روز قیامت مسئول است لیکن معذب نیست ، و کسیکه برگناهان کبیره برقرار است بر دو قسم است - یا به حلال بودن آنها قائلست در آتش است اجماعاً ، و کسیکه به حرام بودن آن قائل است در مشیت خداست با عدل خود عذاب خواهد کرد یا بقضل خود عفو خواهد نمود خداوند متعال آمرزنده و رحیم کننده است .

شعر مناسب

اندرین سیر سپنجی یاد گیر این چار چیز

تا بماند رخت قدرت در جهان کهنه تو

تا نخواهندت مخواه تا نبخشدت مکیر

تا پرسندت مکوی و تا نخواهندت مرو

روایت

شیطان درخانه فرعون را گوید پس فرعون گفت: کیست بدرخانه من؟

شیطان گفت: اگر تو خدا بودی هر آینه میدانستی که کیست بدرخانهات، فرعون

گفت: داخل شوای ملعون، شیطان داخل شد و گفت: ملعونی داخل شد بر ملعونی:

فرعون از او پرسید که چرا برای آدم (ع) سجده نکردی تا اینکه ملعون شدی؟

گفت: برای اینکه مانند توئی در صلب او بودی.

پس فرعون گفت: آیا در روی زمین میشناسی کسی را که از من و از خودت

شیرتر و ملعون تر باشد؟ گفت: بلی بدتر از من و تو حاسد است بدرستی که حسد

میخورد عمل را مثل اینکه میخورد آتش همه را.

فایده

چون مؤمن بمیرد و بگذارد يك ورقه که در آن علمی باشد میگردان ورقه

در روز قیامت پردهئی میان او و آتش، و عطا فرماید او را خداوند بهر حرفی که نوشته

شده در آن شهری که وسیعتر است از دنیا به هفت مرتبه.

درجات صدقه دادن

روایت شده که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: صدقه بر علما بر یکصد هزار

برابر است.

حضرت امیر (ع) فرمودند که: نشستن يك ساعت نزد عالم محبوبتر است نزد

خداوند از اعتکاف در بیت الحرام.

نماز با عالم در غیر مسجد جامع هر رکعتی مقابل ده هزار رکعت است و در مسجد

جامع مقابل صد هزار رکعت است .

يك عالم افضل است از هزار عابد و هزار زاهد ، و فضل عالم بر عابد مثل فضل آفتاب است بر ستاره ها ، و یکر رکعت نماز فقیه بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد میکند ، و خواب عالم بهتر است از عبادت با جهل .

اشعاریست در لب توحید

در صورت آب و گل عیان غیر تو نیست

در خلوت جان و دل نهان غیر تو نیست

گفتی که ز غیر من نپردازد دوست

ای جان جهان در دو جهان غیر تو نیست

ابروی کجست که دل بر او مشتاق است

محراب جهان و قبله آفاق است

طاقیست ولی بدل نشینی جفت است

جفت است ولی ز بی قرینی طاقت

آنجا که کمال کبریائی تو بود

عالم همه از بحر عطائی تو بود

مارا چه حمد محدود ثنائی تو بود

هم حمد و ثنائی تو سزای تود بود

از خود بگذر ز قید رستن این است
 خود را بشکن که بت بشکستن اینست
 در گوشه خاطر عزیزان جا کن
 در مذهب ما گوشه نشینی اینست

از نور محبت چه خیر اهل هوس را
 این آتش عشق است نسوزد همه کس را
 حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود: تمام حکمت عملی و علم سلوک باهل
 دنیا را در دو کلمه جمع نموده اند - چنانچه فرمود: صلاح جمیع زندگانیهای دنیا
 در يك کلمه جمع شده و ثلث آن زیر کی و فطانت است و يك ثلث توافل و
 تسامح است.

اشعار بیست بمناسبت گفته شده است

ای یاد توام مونس جان در همه حال
 بی ذکر تو آرام بدل هست مجال
 جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز
 جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال

هم عقل ز کنه تو نشان می جوید
 هم فهم تو را کرد جهان می جوید
 ای راحت جان و دل عجب دارم از این
 تو در دل و دل تو را بجان می جوید

از من می پرس که حالت چرا پریشان است
 دلت بدرد و رخت زرد و دیده گریبانست
 خدای تخم حسود از جهان براندازد
 اگر حسود نباشد جهان گلستان است

در راه چنان رو که سلامت نکنند
 با خلق چنان باش که قیامت نکنند
 در مسجد اگر روی چنان رو که ترا
 در پیش نخوانند و امامت نکنند
 عقر بگزیده نباید گرفت بخورد ، اگر عقر بگزیده گرفت بخورد شک
 ایست که فوری میمیرد .

دقیقه

دو نفر در سفر بایکدیگر رفیق شدند وقت غذا خوردن یک نفر در سفره اش پنج
 قرص نان بود و رفیقش سه قرص شخص ثالثی از راه عبور کرد تکلیفش کردند هر سه
 نفر با هم هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت در هم کنار
 سفره گذاشت و رفت ، صاحب سه قرص نان گفت : این هشت در هم را نصف کنیم ،
 صاحب پنج قرص نان گفت : سه درهم مال تو که سه قرص نان داشتی و پنج درهم
 مال من که پنج قرص نان داشتم بایکدیگر مناصم کرده آمدند خدمت حضرت
 مشکل گشا امیر المؤمنین (ع) ، فرمود : هفت درهم باید بصاحب پنج قرص نان و
 یک درهم بصاحب سه قرص نان داده شود و فرمود : آیا شما هشت قرص نان را بقدر
 همدیگر نخورده اید عرض کردند چرا فرمود پس هر یک از شما سه قرص نان

خورده اید الاثلثی پس از صاحب سه قرص نان این شخص وارد يك ثلث نان خورده و از صاحب پنج قرص نان دو نان و يك ثلث خورده و عوض هر ثلث نان یک درهم داده میشود .

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که پدرم مرا از سه کار منع نموده و سه کار امر فرمود :

فرمود هر که بابدکار بنشیند سلامت نیابد ، و هر که درمداخل بدشروع کند متهم گردد ، و هر که زبان نگاه ندارد پشیمان شود .

و فرمود همسایگان از خود ایمن دار تا مسلمان باشی ، و بقسمت مقدر راضی شو تا تواتر کردی ، و اعتماد بر خدایتعالی کن تا نام بنده بر تو درست در آید .

لطیفه

زنی نهایت کریه منظر بنکاح مرد ظریف در آمد آن مرد از دیدن او نهایت دلگیر و ملول بود روزی آن زن از شوهر خود پرسید که برادران و خویشان تو اگر در اینجا بیاید از کدام روی بپوشم ؟ آن مرد دلسوخته گفت : از من روی بپوشان و باقی باختیار تو است .

فایده

حضرت رسول (ص) فرمود هر گاه کودک بسن هفت سالگی رسیده امر کرده میشود بنماز یعنی باید او را امر کرد که نماز بخواند ، پس چون بسن ۱۰ سالگی رسید و کاهلی در بجا آوردن نماز نمود باید او را زد ، پس چون بسن ۱۳ سالگی رسید در میان ایشان در فراش و خوابگاه باید تفریق کرد ، پس چون بسن ۱۸ رسید او را باید تعلیم نمود قرآن شریف ، پس چون بسن ۲۱ رسید بنهایت میرسد طول قامت او ، پس چون بسن ۲۸ رسید عقل او کامل گردد ، پس چون بسن ۳۰ رسید

محکم میشود استخوانهای او ، پس چون بسن ۴۰ رسید از سه بلا جذام و جنون و برص عافیت مییابد یعنی دیگر به آنها مبتلا نخواهد شد اگر تا آنوقت مبتلا نشده است ، پس چون بسن ۵۰ سالگی رسید دوست داشته میشود نزد اناجیه و توبه بسوی خداوند متعال ، پس چون بسن ۶۰ سالگی رسید گناهان او آمرزیده شود ، پس چون بسن ۷۰ سالگی رسید اهل آسمانها او را میشناسند و معروف در نزد آنها گردد ، پس چون بسن ۸۰ رسید نوشته میشود در باره او اسیر خداوند متعال است در زمین خدا.

افلاطون گوید : حریص ترین حیوانات مکس است و قانع ترین حیوانات عنکبوت است .

فائده

برای رفع فقر و جلب وسعت و باز شدن دربخت هر روز صد بار بگویند :

لااله الاالله الملك الحق المبين .

گویند : اگر بر محاسن فرمز زهره گاو باروغن بمالند سیاه میشود .

حضرت رسول (ع) انگشتر خود را بسلامان داد تا لاله الاالله بر او نقش کنند

سلامان بفرمود تا محمد رسول الله بآن ضم کنند چون بحضرت رسالت پناه ص باز

آورد حضرت دید سه خط بر آنجا نوشته پرسید این سه خط چیست ؟ گفت : یا رسول

الله تو لاله الاالله گفتی نقش کنند من خواستم محمد رسول الله بآن ضم کنند. فرمود :

پس دیگر این خط چیست جبرائیل آمد و گفت یا رسول الله لاله الاالله خواست تو

بود محمد رسول الله خواست سلمان بود و خواست من هم علی ولی الله که بی ولایت علی

شهادت قبول نیست .

امام حسین (ع) فرمود : که اگر حاجت برادران مسلمان بردست من بر آید

آرا دوست دارم از آنکه هزارر کمت نماز بگفازم .

لطيفة

یکی از اکابر قبری برای خود ساخته بود روزی بایکی از ندیمان خود بر سر آن قبر رفت و چون در آنرا گشود دید سگی در آن فضلا انداخته سخت خشمگین شد ، ندیم گفت : با کی نیست بدستور شیخ سعدی رفتار کن گفت: دستور شیخ سعدی در این باب چیست ؟ ندیم گفت : مگر نشنیده که شیخ فرموده است .

برگ عیشی بگور خویش فرصت	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
دنیا و دین خواهی اگر	مایه هر دو شان نکو کار بست
راحت بندگان حق جستن	عین تقوی زهد و دینداری است
گر در خلد را کلیدی هست	بیش بخشیدن و کم آزاری است

روایت

عن علی (ع) : خرج المزوالغنی ببولان فلغیا القناعة فاستقرا - یعنی عزت و بی نیازی با هم خارج شده هر جا گشتند قناعت را ملاقات کردند در نزد آن برقرار شدند یعنی نتیجه قناعت عزت و بینیازی است .

نفیسة

النصیب یصیب ولو کان تحت الجبلین و غیر النصیب لا یصیب و لو کان بین الشفتین .

یعنی آنچه قسمت است میرسد ولو اینکه در زیر کوه بوده باشد و آنچه قسمت نیست ولو اینکه نزدیک دوله‌هایت برسد قسمت نمیشود .

قیل ارکان الرفاء اربعة ثروة منیعة - زوجة مطیعة - ابنیة رفیعة -

و مهرة سریعة .

دوجمله شعر یکی عربی و یکی فارس بجهه شناختن دوستان بامتحان .
 دعوی المعبه فی الرخاء کثیره ولدی الشدائد تعرف الاحباب .
 مرا یار باید بهنگام غم بشادی نباشد مرا یار کم
 کلم زدست رفت ز روزگار مخالف امید هست که خارم ز پای هم بدر آید

حکایت

سلطان محمود گوری برای خود بساخت و یکی از ایمان گفت آیه مناسبی
 از قرآن پیدا کن که بروی سنگ کور حک کنیم ندیم گفت بنویسند : هذه جهنم
 التي كنتم توعدون .

نقیسه

گویند جماع زیاد مغز را زیان رساند و سودا بر مزاج غلبه میکند .

روایت

امیر المؤمنین (ع) فرمود کسیکه صد آیه بخواند از هر جای قرآن و بعد از
 آن هفت مرتبه یا الله بگوید پس اگر نفرین کند بر سنگی بر آینه آن سنگ از
 جای خود کنده شود .

گویند : اگر آب چغندر را باروغن کنجد بجوشانند و بر سر بمالند شوره سر را
 ببرد و پاک کند و موی سر را درخشنده نماید ،

گویند : اگر برگ چغندر را بیزند و روی هویکه آتش آن را سوزانیده بگذراند
 نافع است .

گویند اگر کسی را عقرب گزیده باشد باید سیر را کوبیده بانمک مخلوط کرده
 و چند دفه بمحل نیش عقرب بمالند نافع است .

شعر رباعی

از واقعه‌ئی ترا خبر خواهم کرد

آرا بدو حرف مختصر خواهم کرد

با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت

بامهر تو سر ز خاک بیرون خواهم کرد

ایضاً

ای دهر هر آنچه هست اینجا هیچست

هیچ است تمام این تماشا هیچست

یک عمر فریب اهل دنیا خوردیم

آخر دیدیم اینکه دنیا هیچست

بود ز جمهر حکیم گفت: از استاد خود پرسیدیم که: چه چیز مجتمع نیکوئیها

است؟ گفت: تندرسی و توانگری و ایمنی.

گفتم: ایمن از که باشم؟ گفت: از دوستیکه از حسد دور باشد.

گفتم: بهر وقتی چه چیز باید؟ گفت: بجوانی فرهنگ آموختن، و درپیری

گردار پسندیده کردن.

گفتم: بجوانی چه چیز نیکوتر، و به پیری چه لایقتر؟ گفت: بجوانان شرم

و دلیری، و به پیران دانش و آهستگی.

گفتم: احترام از که باید؟ گفت: از مردم چایلوں و از توانگر خسیس.

گفتم: در این جهان بدبخت کیست؟ گفت: درویش متکبر.

گفتم: چکنم به طیب محتاج نشوم؟ گفت: کم خور - کم گوی - و خواب

باندازه کن.

گفتم : خردمند کیست ؟ گفت : آنکه بیش داند و کم گوید .
 گفتم : خاری از چه چیز خیزد ؟ گفت : از کاهلی و فساد .
 گفتم : رنج در چیست ؟ گفت : در تنهایی ، گفتم : نامداری از چیست ؟ گفت :
 از هشیاری در کارها .

ظریفه

شخصی را که از مکه بازگشته بود گفتند : کجا بودی ؟ گفت : رفته بودم قبر
 خدا را زیارت کنم ، گفتند ای احمق مگر خدا قبر دارد گفت : پس من بیچاره اینهمه
 رنج کشیدم و قبر کسی را زیارت نکردم ؟
 خواهی که خداوند جهان پاس تو دارد

ز نهار تو در پاس دل خسته دلان کوش

گفتار سلطان سنجر در حالت نزع

بزخم تیر جهان گیر و گر ز قلعه کشای
 جهان مسخر من شد چو من مسخر رای
 بسی حصار گرفتم بیک اشاره دست
 بسی سپاه شکستم بیک فشردن پای
 چو مرگ ناختن آورد هیچ سود نکرد
 بقا بقای خداست و ملک ملک خداست

موعظه

علی بن ابوهاشم گفت که : فضل بن سهل و حسن بن سهل را قبل از وزارت دیدم
 که هر یک زنبیلی داشتند که مایحتاج خود را در آن مینهادند روزی تفحص کردم
 که بدانم در این زنبیلها چیست پیراهنی و دو موزه واسطریابی بود ، بعد از آنکه

مدتی روزگاری دیدم وزیر مأمون شده بودند هزار شتر باروبنه واسباب و مایحتاج ایشانرا میکشید .

گویند : فرعون چهارصدسال عمر کرد و در این مدت او را بیماری عارض نشد و بیشتر غذای ادموینز بود .

گویند : هر گاه نمک را با پشم بر زخم گذارند خون قطع شود .
و نیز گویند : برای علاج خون دماغ حنا و نشاسته و کافور را کوبیده و خمیر نموده بر سر مانند خون بند آید .

و دیگر مسود اوراق امتحان نموده برای خون دماغ این سه شکل را بر پیشانی او بنویسند خون بند می آید : هالغ هلع هلوع .

گویند : برای ترکیدن لبها خوردن پاچه یم برشت بسی نافع است .
گویند : اگر برك درخت سنبعد را بر جراحات ضماد نمایند جراحات را بچرك آورده و پاک کنند و ملایم گرداند و ادعای تجربه شده .

جهت گرانی گوش

از کتاب تحفه ملا مومن ص ۱۷۲ در خواص صمغ باصطلاح اصفهان آورده ام
و بترکی که کلهک اوتی مینامند خواص بسیار دارد از جمله قطور او نافع گرانی
سمع میباشد .

دیگر جهت گیری و گرانی سمع دهن المبارک مینامند اینست که حلبه شوینز
بالسویه کوبیده تسقیه بر روغن زیتون بطریق تخمیس نمایند و بروی آتش نرم به مثل
خود روغن را جذب کنند پس تقطیر دهن کنند .

مصطکی

قطور او را یعنی در روغن زیتون جوشانیده و بگوش بچکانند جهت گرانی
سامعه و بجهت صفرا با صبر خوردن نافع میباشد .

عرق دارچین

یعنی دارچین را بجوشانند و عرق او را بگیرند و قطور او جهت ثقل سامعه خیلی مؤثر است .

جهت مسقط دانه بواسیر

سه بار نطفه الاغ طلا نمایند از بین میبرد .

و دیگر اگر قزیب او را در کوزه آب ندیده با آتش بگذارند بعدیکه قریب بسوختن باشد با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن مو بغایت مؤثر است .

جهت سده گوش

روغن دانه شفتالو قطور او نافع و مؤثر است .

طریق نوشتن عقیق

ملح القلی ، برگ درخت عرعر با سویه سائیده با سرکه شسته بآن بنویسند و بعد از آن در آتش بگذارند گرم شود بعد بردارند با سرکه جلا دهند دیگر زایل نمیشود .

ملخ دریائی

آشامیدن دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ کرده مثانه مجرب است .

خواص سماخ

جهت صفرا نافع است و ریزش صفراء بمعده .

جهت سده گوش

گنجد ، فلفل سفید ، ومصطکی هر سه را جو شاییده قطور نمایند نافع است .
شربت انار ترش جهت صفراء نافع است .

جهت گوانی سامعه

صرص سیاه در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر آنرا با بول گاو بچکانند .
صرص به لغت دیلمی و تفکابن جیک نامند و آن حیوانی است شبیه بملخ .

ایضاً

بوره ارمنی سه دانگ ، تخم حنظل يك مثقال خبد بید ستر نیم مثقال
زراوند مدحرج نیم مثقال مصاره افسنتین نیم مثقال ، فریون يك دانگ ، قسط
يك دانگ ، تلخ يك دانگ با زهره گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند .
قطور دیگر جهت دوی وطنین و صدای گوش بغایت نافع است : خبد بید ستر ،
فطرون که بوره سرخست ، خریق سیاه بالسویه درس که حل کرده در گوش بچکانند .

مرهم برای مسقط بواسیر

گردکان سوخته ، دانه زردآلو بالسویه باروغن کوهان شتر سرشته بمالند و
بخور به نیمکوب هر دو بکنند .

روغن وزغ جهت درد مقعد و بواسیر نافع است

هر گاه از حرارت باشد وزغ را بایه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهر اشود
و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند ، و اگر دنباله بادنجان را
سائیده اضافه نمایند جهت بواسیر بارده نافعست .

روغنی که موی برویاند

و بغایت قوی الاثر است : ذراریح که بلغت تمکابن دارساس و بلغة اصفهان سین نامند بال و سر اورا قطع کرده سه منقال سائیده با يك وقيه روغن بآن بچوشانند تا اندك غلیظ شود بامشك و عنبر خوشبو کرده بمالند تاموضع آبله کند و موی برآید .

در بیان فضیلت و مقام علمی علی ابن ابی طالب (ع)

در قرآن مجید در آیات عدیده درباره این مطلب خبر داده است .

اول آیه : و کل شی احصیناه فی امام مبین .

در تفسیر برهان از شیخ صدوق (ره) از حضرت امام باقر زیدر بزرگوارش از جد خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که فرمود : لما نزلت هذه الآية علی رسول الله (ص) : و کل شی تا آخر قام أبو بکر و عمر من مجلسهما فقالا : یا رسول الله هو التوریه؟ قال : لا ، قالوا : هو الانجیل؟ قال : لا ، قالوا : فهو القران : قال : لا ، فاقبل علی امیر المؤمنین (ع) فقال رسول الله (ص) : هو هذا انه الامام الذی احصى الله تبادک و تعالی فی علم کل شی .

در خبر دیگر از ابن عباس بعد از این کلمه فرمود : وان السعید کل السعید من احب علیاً فی حیوته و بعد و فاته وان الشقی کل الشقی من ابتغى هذا فی حیوته و بعد و فاته .

و در تاسع بحار عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال كنت عند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فی بعض غزواته فمرنا بواد مملوئاً من اهل الفلک : یا امیر المؤمنین ترى یتکون احد من خلق الله تعالی یعلم عدد هذا النمل : قال : نعم یا عمار انا اعرف رجلاً یعلم عدده و کم فیہ ذکر و کم فیہ انشی فقلت : من ذلك الرجل یا مولای ؟ فقال :

یاعمار ماقرات فی سورة يس : وکل شی احصیناه فی امام مبین ؟ فقلت : بلی یا مولای
فقال : انا ذلك الامام المبین .

و در تفسیر برهان از کتاب مصباح الانوار عن ابی ذر قال : کنت سائراً فی -
اغراض امیر المؤمنین (ع) اذ مرنا بواد و نمله کالسیل مار فذهلت ممارأیت فقلت :
الله اکبر جل محصیه ، فقال امیر المؤمنین (ع) : لا تقل ذلك یا ابا ذر ولیکن قل : جل
باریه فوالذی سورک احصى عددهم و اعلم الذکر منهم و الاثنی باذن الله عزوجل
دوم : قوله . تعالی : قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب .
در خلاصه المنهج گوید : یعنی بگو خدایتعالی کافی است و پسندیده گواه میان
من و میان شما با آنکه من پیغمبر اویم بشما چه اواظهار معجزات نموده بردست من
برای تصدیق دعوی من و کسیکه نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل
ازلوح فرامیگیرد یا علم قرآن .

و گوید : در زادالمسیر آورده که : و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب
علیه السلام است .

ابوسعید خدری روایت کرده که : از حضرت رسول (ص) پرسیدم که مرا خبر ده
که من عنده علم الکتاب چه کس است ؟ حضرت فرمود : که علی بن ابی طالب (ع)
و ابو معاویه که یکی از فضیلات اهل روایت است و اعمش روایت کرده و او از
ابوصالح که مراد از من عنده الکتاب علی بن ابی طالب است زیرا که او عالم بود
بر علم تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حرام و حلال .

و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت (ص) نقل کرده که : و من عنده
علم الکتاب علی بن ابی طالب است .

و عبدالله بن شریک روایت کرده که : ابو عبدالله (ع) دست مبارک بر سینه خود

نهاد و گفت : والله وعندنا علم الكتاب بخدا سوگند که نزد ما است علم الكتاب .
 در تفسیر عیاشی عن برید بن معویة قال : قلت لابی جعفر (ع) : قل كفى بالله
 شهيداً بينى وبينكم ومن عنده علم الكتاب قال : اياناعنى وعلى افضلنا واولنا وخيرنا
 بعد النبى (ص) .

سوم : قوله تعالى : الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان .
 شيخ اجل على بن ابراهيم القمى در تفسیر خود گوید : حدثنى ابى عن الحسين
 بن خالد عن ابى الحسن الرضا (ع) فى قوله : الرحمن علم القرآن قال (ع) : الله علم
 القرآن ، قلت : خلق الانسان ؟ قال ذلك امير المؤمنين (ع) قلت : علمه البيان ؟
 قال : علمه بيان كل شى يحتاج الناس اليه .

و در خلاصه المنهج گوید : ابن عباس فرموده که مراد آدم (ع) است که او را
 خلق فرمود و جميع اسماء را تعليم وى داد .
 و در خبر است که آدم به قصد هزار لغت گفتى و عربيت وى از همه
 فاضلتر بودى .

و از امام جعفر صادق (ع) مروى است که : مراد بيان اسم اعظم است که آدم
 بسبب تعليم آن همه چيز را بدانت .

و نزد بعضى مراد بانسان حضرت خاتمت است . يعنى خدای بخشنده
 بيا فرید محمد را و پیاموزانید او را بیان آنچه بوده هست و باشد چنانکه مضمون
 علمت علم الاولین و الاخرین است .

و در مجمع البيان گوید : لما نزل قوله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن - قالوا
 ما نعرف الا صاحب اليمامة - فقيل لهم : الرحمن علم القرآن اى علم محمد (ص)
 القرآن ، و علم محمد امته ، و التعليم هو تبیین ما به يصير من لم يعلم عالماً و الاعلام

ایجاد ما به بصیرت عالم، ذکر سبحانہ النعمۃ فیما علم من الحکمة بالقرآن الذی احتیاج
الیہ الناس فی دینہم لیؤدوا ما یجب علیہم و لیستوجبوا الثواب بطاعة ربہم ، خلق
الانسان - ای أخرجه من العدم الی الوجود والمراد بالانسان هنا آدم علیہ السلام ،
علمہ البیان ای اسماء کل شی واللغات کلہا .

قال الصادق (ع) والبیان اسم الاعظم الذی علم بہ کل شی - وقیل الانسان اسم
الجنس وقیل معناه الناس .

غریبہ

خداوند عالم خلق فرموده است درمکس باین کوچکی آنچه خلق فرموده
است درفیل بآن بزرگی بازیدتی درعضو که دوپا و چهار بال بوده باشد ، و از برای
چشم مکس مژگان قرار نداده که غبار از حدقه پاک نماید چون حدقه کوچک است
و محل پلک و مژگان قرار نداده ولی درعوض خداوند دو دست از برای او خلق
فرموده که حدقه را پاک میکند از اینجهت است که مکس دائماً دو دست خود را
بچشم میمالد .

حاشا بکسی حکایتی از تو کنم

یا شکوۀ بی نهایتی از تو کنم

و آنکس که بداد من رسد غیر تو کیست

پیش تو مگر شکایتی از تو کنم

عجیبہ

یکی از عجائب خلقت حضرت آفریدگار خلقت نمله یعنی مورچه است
مورچگان حبوب را در زیر زمین شکافته بدو حصه مینمایند که اگر رطوبتی برسد
نریند و ضایع نشود الا گشنیز را که چهار حصه مینماید چون میدانند اگر دو حصه شود سبز

میشود، و خانه‌های خود را در مقام بلند بنا می‌کنند که محل عبور سبیل نباشد، و جدیت مینمایند در جمع نمودن قوت و اعانت مینمایند یکدیگر را در نقل دانه بسوی سوراخهای خودشان، و باندازه‌ی خداوند قوه شامه باوداده و بنسر و ماهی قوه قوی داده‌است و حافظه دارد که هر کجا برود بگارش بر میگردد، و این حیوان باین ضعیفی چنان قوتی دارد که چندین برابر خودش را بر میدارد مکرر شده که هسته خرمارا بر میدارد و از دیوار بالا میرود و این از روی حرص است چون بگارش نمیخورد یکسال بیشتر عمر نمیکنند معذک ذخیره مینماید.

موش و قعق و بلبل هم همینطور است.

خواص گژدم

چون عقرب را بسوزانند و خانه را بدان دود کنند در خانه هیچ عقرب نماند مگر اینکه بمیرد، و چون عقرب را بسوزانند و بسایند و با سر که بسریشند و بر برص بمالند زائل گردد، و چون خاکستر گژدم بر روغن تر کنند و هر جا که بمالند موی برآید.

عجیبه

یکی از عجایب خلقت حضرت پرورگار خلقت خفاش است بجهت آنکه همه اعضای او از خون و گوشت است، در تمام بدن او یکذره استخوان یافت نمیشود و طیران مینماید بدون آنکه از برای او مانند سایر طیور ریش و پری بوده باشد و مثل چتر مینماید، و جناح او از اعصاب و عروق چند است که باو طیران مینماید بخلاف سایر طیور که دردم و بال آنها پرهای محکم و دراز آفریده که آلت پرواز آنهاست، و او حیوانیست که ولود است یعنی مانند انسان و حیوان بچه میزاید نه مانند طیور تخم‌گذار، و حقیقتاً مقرر فرموده که طیور تخم‌گذارند و از تخم جوجه در

بیايد و خفاش را دندان داده تا بادندان غذا جویده فرورد ، و از برای خفاش پستان و ضریست که خارج میشود از او شیر ، و خنده میکند مانند خنده کردن انسان و حیض می بیند مثل زنان ، و در روز روشن که هر چیزی بنور آفتاب از برای او حظی و نصیبی باشد از لذت بردن بضیاء بصرا این حیوان را حظی نخواهد بود بلکه ضوء نهار از برای او مانند شب ظلمانی است ، و در هوا موقع طیران موانع را میداند قبل از آنکه را دار ، و مخصوصاً نوشته اند را دار را از خفاش اقتباس نموده اند .

حضرت امام جعفر صادق (ع) بمفضل فرمود که : تأمل نما در غرائب خلقت شب بیره که حق تعالی آنرا متوسط گردانیده میان پرندگان ، و به چهار پایان نزدیکتر است زیرا که دو گوش بهن دارد دندانها و لورک دارد و حامله میشود و فرزند میزاید ، شیر میدهد و بول میکند ، و به چهار پاره میرود ، و اینها همه بر خلاف خلقت و صفت سایر طیور است ، و بر خلاف سایر مرغان در شب بیرون میآید و قوتش را از جانوران هوا اخذ مینماید .

و حضرت امیر (ع) در ضمن خطبه که بیان فرموده است عجایب خلقت خفاش را میفرماید : یکی از خصایص این حیوان آنست که مولود و بچه خود را بعد از زائیدن از خود جدا نمینماید بلکه همیشه آن مولود ملصق با او میباشد چه در حال طیران و چه در غیر آن ، بلند میشود بهوا با مولود خود و واقع میشود بر زمین با مولود خود و آئی از آن غفلت نمی نماید تا آنکه شدید شود ارکان او و قابل شود از برای طیران نمودن و تحصیل معاش کردن پس آنوقت او را رها میکند .

فائدة

حکماء گفته اند : اگر حیات به آبرو فرو شده نباید خرید که مردن بعزت به از زندگی بذلت .

شخصی با امام مجتبی علیه السلام مشورت کرد در باره عروس کردن دختر حضرت فرمود او را بشخص متقی تزویج کن اگر او را دوست

دارد گزاملی خواهد داشت و اگر اورا زشت دارد ظلم نمینماید .

فائده

در کتابی خواندم که دوی مرض سودا که بر ظاهر اعضاء ظاهر میشود روغن (جمل) است یعنی جمل را جوشانده روغن آنرا گرفته بر موضع سودا بمالند زایل گردد .

اندیشهٔ جاه و مال دنیا غلط است

این وهم و خیال و فکر بیجا غلط است

در خانهٔ تن وطن نسازی هرگز

از بهر دو روز این تمنا غلط است

عجیبه

یکی از عجایب خلقت حضرت آفرید کار خلقت زرافه است ، خلقت زرافه هم نظیر خلقت ملخ است خداوند عالم زرافه را بصورت شش حیوان خلق نموده سر او مانند سراسب است ، شاخ او مانند شاخ گاو ، و گردن او مانند گردن شتر ، دم او مانند دم آهو ، سم او مانند سم گاو ، پوست او مانند پوست پلنگ ، و در فارسی از این تعبیر میکنند بیشتر گاو پلنگ و زانوهای او در پاهای او واقع شده است بلکه در دست های او قرار گرفته است و در وقت راه رفتن برخلاف سایر حیوانات راه میرود زیرا که سایر حیوانات در وقت راه رفتن مقدم میدارند پای چپ دست راست را ، و دست های او بلندتر است از پاهای او بخلاف خرگوش که دست های او کوتاه و پاهای او بلند است از پائین به بالا خوب میدود اما از بالا به پائین و سر اشیب بعسرت میدود این است چون صیاد او را تعقیب میکند سر به بالا فرار میکند ، و این حیوان

در بلاد حبشه بسیار است و منشأ و مولد و چراگاه آن در بیشه‌هائی است که درختهای بلند دارد .

این شهر و دیار و کوه و صحرا همه هیچ
دیدیم تمام زشت و زیبا همه هیچ
خود را بخدا گذار رو بگذر ز همه
کین خواهش جمله دین و دنیا همه هیچ

فائدة

بجهت کری گوش سیب را در دیک کوچکی ریخته باقدری آب و سردیک را باخمیر بگیرد و گوش را به بخار آن بدارند تا چند مرتبه شنوا خواهد شد .

عجیبه

یکی از عجایب خلقت حضرت آفریدگار خلقت نحل است. یعنی زنبور عمل- صنعتی دارند که حذاق مهندسین قدرت بر مثل آن ندارند مگر باآلات و انظار دقیقه چون خانه‌های ایشان مسدس است و کشیدن شکل مسدس موقوف است بر دانستن علم هندسه و آلات از مسطر و پرگار و نحو آن تا بتوانند از عهده کشیدن آن بیرون آیند چون شکل بر خلاف اشکال دیگر است که نباید فرجه درز و ایای او بماند که مهمل و عاطل باشد ، و این حیوان را خداوند حکیم خبیر چنان فطانت و ذکاوت عطا فرموده که از روی جبلت طبع جمیع بیوت خود را بناء مینماید بشکل مسدس بدون بکار بردن آلات و ادواتی از مسطر و پرگار و غیر آن ، با اینکه جمیع بیوت آنها بشکل واحداست و ابداً تمیزی و مغایرتی در آن بیوت نیست بلکه همه بهیئت واحد و شکل واحداست ، و محال است که یکی از آنها داخل در بیت دیگری بشود اگر چه در شب ظلمانی باشد ، و چنان حدت بصری خداوند منان بوی عطاء کرده است که

هر وقت می نشیند بر روی گیاه و بر ک سبزی هر آینه می بیند که کدام يك از عروق و رگهای کشیده شده در آن از برای حلاوت عسل است و کدام يك از آنها از برای دسومة و چربی است که مفید باشد از برای موم و شمع که اگر جمیع عالم را جمع نمائی و جمیع آلات مبصره را از دوربین و عینک و غیر آن بچشم ایشان بگذاری هر آینه محال است که بتواند دیدن .

عوذة لجمیع الامراض

محمد بن اسمعیل قال: حدثنا محمد بن خالد ابو عبدالله عن سعدان بن مسلم عن سعد المولى قال: املی علینا (لناخ) ابو عبدالله الصادق (ع) العوذة التي تسمى الجامعة: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء اللهم انى اسئلك باسمك الطاهر الطهر المقدس السلام المؤمن المهيمن المبارك الذي من سألك به أعطيته ومن دعاك به أجبته أن تصلى على محمد وآل محمد، وأن تعافيني مما أجد في سمعي و بصرى وفى يدي و رجلى وفى شعري و بشرى وفى بطنى انك لطيف لما تشاء وأنت على كل شئ قدير .

فى الصداق (سردرد)

محمد بن اسمعیل قال: حدثنا محمد بن خالد عن ابى يعقوب الزيات عن معوية بن عمار الدهنى قال: شكوت الى ابى عبدالله (ع) ذلك فقال: اذا انت فرغت من الفريضة فضع سبابتك اليمنى على عينيك و قبل سبع مرات و انت تمرها على حاجبك الايمن .

يا حنان يا منان اشفنى ثم امرها سبع مرات على حاجبك الايسر و قل: يا منان اشفنى ثم ضع راحتك اليمنى على هامتك و قل: يا من سكن له ما فى السموات و ما هو فى الارض صل على محمد و آل محمد و سكن ما بى ثم انهض الى التطوع .

عوذة لمن یویدان لایعبث الشیطان باهله

الولید بن یبینه مؤذن مسجد الکوفة قال: حدثنا ابو الحسن العسکری عن آباءه عن محمد الباقر علیهم السلام قال: من اراد أن لایعبث الشیطان باهله مادامت المرئة فی نفاسها فلیکتب هذه العوذة بمسک (بسکه خ) وزعفران بماء المطر الصافی ولیمصره بثوب جدید لم یلمس ولبس منه اهله وولده، ولیرش الموضع والبیث الذی فیہ النفساء فانه لایصیب اهله مادامت فی نفاسها ولا یصیب ولده خبط ولا جنون ولا فرج ولا نظرة اتشاء الله تعالی .

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله بسم الله بسم الله ، والسلام علی رسول الله، والسلام علی آل رسول الله ، والصلوة علیهم ورحمة الله وبرکاته ، بسم الله وبالله اخرج باذن الله اخرج باذن الله منها اخرجتم وفيها نعیدکم و منها نخرجکم تارة أخرى فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم بسم الله وبالله ادفعکم بالله ادفعکم برسول الله .

بجھت عسر ولادت

از امام (ع) مرویست زمانیکه ولادت برزن دشوار کردید بنویسید برای آن زن این آیات را در یک ظرف پاک بامشک وزعفران بعد بآب چاه آن ظرف شسته قدری به بطن و فرج زن بآن آب بمالند در همان ساعت مولود میآید انشاء الله تعالی .

كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا عشية او ضحیها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار هذا بلاغ. فهل يهلك الا القوم الفاسقون لقد كان فی قصصهم لعة لاولی الالباب ما كان حدیثاً یفتري ولكن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شی وهدی ورحمة لقوم یؤمنون .

درچگونگی سحر

ابراهيم بن عيسى الزعفراني قال حدثنا ابن سنان عن المفضل بن عمر قال : قال ابو عبد الله (ع) : ان استطعت ان لا تبیت حتى تمعون بالاحدى عشر حرفا فافعل فقلت : اخبرنى بهايابن رسول الله قال : قل : اعوذ بعزة الله اعوذ بقدرته الله ، اعوذ بجلال الله ، اعوذ بجمال الله ، اعوذ بسلطان الله ، اعوذ بدفع الله ، اعوذ بمن الله ، اعوذ بجمع الله ، اعوذ بملك الله ، اعوذ بتمام رحمة الله ، اعوذ برسول الله (ص) وعلى واهل بيته من شر ما خلق و ذراً و برأ

و تمعون به مما شئت فانه لا يضرک هوام ولا جن ولا انس ولا شيطان انشاء الله تعالى

عوذة للسارق

عن يونس بن يعقوب عن أبي جعفر وعن أبي عبد الله عليهما السلام قال : من قال هذه الكلمات واستعمل هذه العوذة في كل ليلة ضمنته ان لا يغتاله مغتال من سارق في الليل والنهار يقول بعد صلوة العشاء الاخرة.

اعوذ بعزة الله ، واعوذ بقدرته الله واعوذ بمغفرة الله واعوذ برحمة الله ، واعوذ بسلطان الله الذى هو على كل شى قدير ، واعوذ بجمع الله من شر كل جبار عنيد وشيطان مرید وكل مغتال وسارق وعارض ومن شر السامة والعامة والهامة ومن شر كل دابة صغيرة وكبيرة ، بليل او نهار ، ومن شر فساق العرب والعجم وفجارهم ، و من شر فسقه الجن والانس ، ومن شر كل دابة ربي آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم .

عوذة المصروع

ابراهيم بن المنذر الخزاعي قال: حدثنا احمد بن محمد بن أبي بشر (بصيرخ) عن أبي عبد الله (ع) قال: تعوذ المصروع وتقول: عزمت عليك يا رب بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب (ع) ورسول الله (ص) علي جن وادي الصبرة فاجابوا اطاعوا العما اجبت واطعت و خرجت عن فلان بن فلان الساعة .

هذه عوذة من كل وجع

وحدثنا الحسين بن مختار الحنظلي قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبي هاشم عن أبي الجار ود عن أبي جعفر محمد بن علي (ع) انه قال: هذه العوذة من كل وجع: تضع يدك علي فيك مرة وتقول:

بسم الله الرحمن الرحيم ثلث مرات ، بجلال الله ثلاث مرات ، بكلمات الله التامات ثلاث مرات، ثم تضع يدك علي موضع الوجع ثم تقول: اعوذ بعزة الله وقدرته علي ما يشاء من شر ما تحت يدي ثلث مرات فانها تسكن باذن الله تعالى .

عن ابي جعفر الباقر (ع) قال: دهن الليل يجري في العروق ويربي البشرية .

روغن بنفشه

قال ابو عبد الله (ع): دهن البنفسج سيد الادهان .

وعنه (ع) انه قال: نعم الدهن البنفسج ، ادهنوا به فان فضله علي ساير الادهان كفضلنا علي الناس .

وعنه (ع) انه قال: مثل النفسج في الادهان كمثلي المؤمن في الناس ثم قال انه حار في الشتاء بارد في الصيف وليس لسائر الادهان هذه الفضيلة . وقال ايضاً: لين لشيعتنا يابس علي عدونا ولو علم الناس ما في البنفسج لقامت اوقية بدنيار .

قال رسول الله (ص) عليكم بدهن البنفسج .

حرز بجهت اینکه هیچ حربه بر او کارگر نشود

هر که در روز چهارشنبه آخر ماه صفر در اول طلوع صبح غسل کند و دور کعبت نماز بگذارد و بعد از آن در میان آب ایستاده این حرز را بنویسد و با خود دارد گلوله و حربه بر او کارگر نشود .

ياالبسوتا ياالنسوتا .يااحبوتا بحق كن فيكون .

تعویذ تفنگ که بر شخص نخورد

بکرات و مرات تجر به شده باید روز چهارشنبه سوری بمیان آب رفته و تا گردن در آب نشسته که همین سردر بیرون باشد و مشغول خواندن قل هو الله احد باشد و این تعویذ را بنویسد و تا تعویذ تمام نشود گردن از آب بیرون نیارد و از خواندن سوره نباید فارغ باشد هر چند دو سه نوبت خوانده شود چون تعویذ تمام شود بر بازوی راست بندد گلوله دیگر بروی کارگر نشود ، و باید چشمهای حروف تمامی گشوده باشد اینست تعویذ :

بسم الله الرحمن الرحيم وهون ولدان اربعون اربسون مشطط مشطط .

در نسخه دیگر اللهم اربعون اربسون مشطط .

نوع دیگر ضرر بستن تفنگ در روز چهارشنبه سوری بنویسد پنج کلمه در قلم جلی را بیکنفس ، چهار کلمه خفی را بیکنفس و بر بازوی چپ بندد گلوله بر او کارگر نشود .

اللدون واللّهون واللسون اربسون میططرون .

بهار هوبی ها کر سون

روایة

قال : حدثنا الحسن بن علي الوشاعن عبد الله بن سنان عن اخيه محمد عن جعفر الصادق (ع) من ابيه عن جده عن مولانا الحسين بن علي صلوات الله عليهم اجمعين قال : عاد امير المؤمنين علي بن ابي طالب (ع) - سلمان الفارسي فقال : يا ابا عبد الله كيف اصبحت من علمتك ؟ فقال : يا امير المؤمنين احمد الله كثيراً واشكو اليك كثرة الضجر قال : فلا تضجر يا ابا عبد الله فما من احد من شيعةتنا يصبه وجع الابدن قد سبق منه وذلك الوجع تطهير له قال سلمان : فان كان الامر على ما ذكرت و هو كما ذكرت فليس لنا في شئ من ذلك اجر خلا التطهير ، قال (ع) : يا سلمان ان لكم الاجر بالصبر عليه و التضرع الى الله عزاسمه ، والدعاء له بهما يكتب لكم الحسنات ويرفع لكم الدرجات، واما الوجع فهو خاصة تطهير و كفارة .

قال فقيل سلمان ما بين عينيه وبكى وقال : من كان يميز لنا هذه الاشياء لولاك يا امير المؤمنين .

معجون ثوم

معجون سير که از طرف خداوند تعالی بجهت قوم موسی تر کیب یافته است بدینمقرر است :

مقداری بگینند از سیر مقشر کاملاً نرم کوبیده باشند ، بعد در دیگی بالای آتش نرم قرار دهند بعد مقداری از روغن کاو با اندازه که او را کاملاً بهم زنند در روی آتش نرم تا اینکه روغن کاملاً جذب سیر گردد ، بعداً مقداری شیر بریزند باز قاطی و بهم زنند کاملاً در روی آتش نرم البته از شیر کاو باشد نه شیر دیگر ، بعد مقداری از هسل شهد در او قرار دهند مثل اول در روی آتش نرم کاملاً بهم زنند تا تبخیر شود ، بعد ده مثقال سیاه دانه کاملاً کوبیده و پنج مثقال فلفل با زهم کاملاً کوبیده و همین مقدار

مرزنجوش کوبیده اینهارا کاملاً قاطی نموده و روی آتش نرم بیامیزند ، بعد در یک ظرف سفالی درب محکم قرار دهند که هیچ گرد و خاک ننشیند .
توضیح اینکه ظرف را کاملاً قبلاً با روغن گاو چرپ نموده بعداً قرار دهند و بعد در یک محل رماد چهل روز بگذارند بماند بعد هر روز مقداری با اندازه فندق میل نمایند .

دواء للسلس من کتاب الطب

جعفر بن محمد بن ابراهیم قال : حدثنا احمد بن بشارة قال : حججت فأتيت المدينة فدخلت مسجد الرسول (ص) فاذا ابو ابراهیم جالس في جنب المنبر فدنوت فقبلت را سه ویدیه وسلمت فرد علی السلام وقال : کیف انت من علتک؟ قلت شاکیاً بعد ، و كان بی السلس فقال : خذ هذه الدواء بالمدينة قبل ان تخرج الی مکة فانک تعافی فیها وقد عوفیت باذن الله تعالی عزوجل ، فاخرجت الدواء والکاغذ واملی علینا یؤخذ سنبل و قاقله و زعفران و عاقر قرها و بنج و خربق ابيض أجزاء بالسویه ، و ابرقیون جزؤین یدق و ینخل بحربرة و یمجن بعسل منزوع الرغوه و یسقی صاحب السلس منه مثل الحمصة بماء مسخن عند النوم، و انک لا تشرب ذلك الا ثلاث لیل حتی تعافی منه باذن الله تعالی ففعلت فدفع الله عنی فعوفیت باذن الله تعالی .

احمد بن بشارة گوید: قصد حج نمودم و داخل مدینه شدم دیدم که امام موسی بن جعفر (ع) در کنار منبر در مسجد مدینه نشسته اند پس نزدیک رفتم سر و دستهای او را بوسیده و سلام کردم حضرت جواب سلام داد و فرمودند : یا بشارة با مرضی که داشتی چطوری؟ عرض کردم که هنوز دارم ، و من مبتلا به سل بودم .

پس حضرت فرمود: که بگیر این دوا را در مدینه و مصرف کن قبل از آنکه به مکه خارج شوی عافیت مییابی پس من دوات و کاغذی در آوردم و حضرت

دیگته فرمودند این را :

سنبیل ، وقاقلة ، وزعفران. وعافر قرها ، وبنیج ، وخریق سفید ازهر کدام يك جزء مساوی ودوجزاء ابرفیون گرفته وكوبیده وازحریر گذرانده باعسلی كه موم او گرفته باشد خمیر نموده بهشخص سلدار بهاندازه يك نخود. با آب جوشیده در وقت خواب داده می شود .

و فرمودند كه : این را سه شب نمی خوری مگر اینكه از مرض عافیت مییابی باذن خدا .

احمدگوید : من این نسخه را تهیه نموده واستعمال نمودم خداوند از من مرض رادفع نموده وعافیت یافتم باذن خدا .

فی الرازقی

احمد بن طالب الهندی قال : حدثنا عمر بن اسحق قال : حدثنا محمد بن صالح بن عبد الله بن زیاد عن الضحاك عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) : ليس شئ خيراً للمجسد من الرازقی قلت : ومن رازقی ؟ قال : الزبوق .

الحسن بن الفضل قال : حدثنا حماد بن عيسى عن حريز عن أبي عبد الله الصادق (ع) قال : الرازقی افضل مادهتمم به الجسد .

فی الهليلج

المسيب بن واضح وكان يخدم العسكري (ع) عنه عن أبيه عن جده عن جعفر بن محمد عن ابيه عن الحسين بن علي بن ابي طالب (ع) قال : لو علم الناس ما في الهليلج الا صغر لاشتروها بوزنها ذهباً .

وقال لرجل من اصحابه : خذ هليلجة صفراء وسبع حبات فلفل واسحقها وانخلها واكتحل بها .

جهت عقرب گزیده

احمد بن العباس بن المفضل قال : حدثني اخي عبدالله بن العباس بن المفضل قال : لدغتنى عقرب فكادت شو كنه حين ضربتني تبلغ بطني شدة ما ضربتني ، وكان ابو الحسن العسكري (ع) جارنا فصرت اليه فقلت : ان ابني عبدالله لدغته وهو ذابتخوف عليه فقال : اسقوه من دواء الجامع فانه دواء الرضا (ع) فقلت : وما هو ؟ قال : دواء معروف ، قلت : مولاي فاني لا اعرفه قال :

خذ سنبل وزعفران وواقله وعاقر قرها وخر بوق ابيض وبنج ولفل ابيض اجزاء سواء بالسويه و ابر فيون جزؤين يدق دقانا عماً وينخل بحريرة ويعجن بعسل منزوع الرغوة ويسقى منه للسعة الحية والعقرب حبة بماء الحلتيت فانه يبرأ من ساعته .
قال : فعالجناه به وسقيناه فبرى من ساعته و نحن نتخذه ونعطيه للناس الى يومنا هذا .

بجهت اينکه مولود بله و ضعيف ميشود

احمد بن غياث قال : حدثنا محمد بن عيسى عن القاسم بن محمد عن بكير بن محمد قال : كنت عند ابي عبدالله الصادق (ع) - فقال له رجل : يا ابن رسول الله يولد الولد فيكون فيه البله والضعف فقال : ما يمنعك من السويق اشربه و مر اهلك به فانه ينبت اللحم ويشد العظم ولا يولد لكم الا القوي .

اسرار مانیه تيسم و هيبينو تيزم

مقدمه - مغناطيس انسانی يا مانیه تيسم که متجاوز از يك قرن است تحقق پيدا کرده و بسياری از دانشمندان بحقيقت و ماهيت آن پي برده و اثرات شگفت آور و حيرت انگيزش با مباني و اصول علمي تطبيق گرديده ، و امروزه يکي از علوم بشمار ميرود که همه کس ميتواند بتحصيل قواعد آن پيردازد .

در ایران چنانچه باید و شاید شناخته نشده بجز عده معدودی و سایر اشخاص بماهیت آن پی نبرده اند ، و حقایق این علم در نظر اکثر مردم آلوده باوهام و خرافات میباشد و اگر کسی عمل حیرت انگیزی در این رشته انجام بدهد آنرا حمل به سحر و جادو و شعبده میکنند و در شگفتی و اعجاب فرو میروند .

لذا برای روشن شدن اذهان و افکار هموطنان عزیز بر تعریف این علم و تاریخچه اکتشاف آن و طریقه های مختلفی را که برای آموختن این علم متداول است بایان ساده درج نموده که همه کس بتواند از آن استفاده کند ، امید است این مبحث مورد قبول و پسند عده اهل ذوق و بخصوص شیفتگان فن (مانیه تیسیم) واقع گردد .

تعریف مغناطیس

در اصطلاح مغناطیس عبارت است از قوه تأثیر یا قوه جاذبه یعنی نیروئی است که از یکی بدیگری اثر میکند یا چیزی را بطرف خود جلب و جذب مینماید .

این قوه در جماد و حیوان هر دو یافت میشود و از این جهت آنرا بدو قسم تقسیم کرده اند : معدنی ، و حیوانی .

مغناطیس معدنی یکنوع سنگ آهنی است که در معادن مخصوص بشکل سنگ سیاه بدست می آید و خاصیتش آنست که آهن را بسوی خود میکشد و آنرا بزبان یونانی مانیکیز نامیده اند و عبری قوه جذب آنرا مغناطیس میگویند . سنگ مزبور دارای مغناطیس طبیعی است در بعضی از کشورها بویژه سوئد و نروژ از معدن استخراج میشود و آهن را با قطعه فولادی است که آنرا با مغناطیس طبیعی آب داده و دارای خاصیت مغناطیسی کرده باشند .

مغناطیس حیوانی قوه جاذبه ایست در حیوانات که بواسطه آن بعضی بر بعضی دیگر تأثیر میکنند و روز این قوه در انسان بیشتر است عده ای از دانشمندان پس از مطالعات و تجارب بسیار ثابت کرده اند که وجود انسان دارای قوه مغناطیس یعنی قوه جذب و تأثیر است لکن قوه مزبور در اعضای بدن پراکنده است و اشخاص در اثر تمرین و ریاضت یا بطور طبیعی این قوه در یکی از اعضاء و ظواهر رئیسه شان جمع شده باشد میتوانند در دیگران تأثیر کنند و آنها را تحت اراده و اختیار خود قرار بدهند ، عبارت دیگر مغناطیس حیوانی قوه و نیروئی است که بوسیله آن شخص قوی اراده بر غیر خود تأثیر میکند ، بعضی حیوانات نیز دارای قوه و نیرو هستند و حیوانات دیگر را تحت تأثیر قرار میدهند و حیوانی که تحت تأثیر قرار میگیرد نمی تواند از جای خود حرکت کند مثل کنجشک در تحت تأثیر بوم که بارها دیده شده است .

مغناطیس انسانی

خلاصه تعریف هائی که برخی از دانشمندان درباره مغناطیس انسانی نموده اند بدین قرار است .

مغناطیس انسانی قوه ایست که اصل و ذات آن ناپیداست و دیده نمیشود ولی بواسطه اثرها و خاصیت هائی که دارد بی وجود آن برده اند .

مغناطیس انسانی یکی از موجات یا اهتزازات قوه فکری است و شبیه مغناطیس طبیعی یا الکتریسته است همانطور که الکتریسته تولید نور و حرارت میکند و بیرخی فلزات قوه جاذبه و حالت مغناطیسی میدهد مغناطیس انسانی هم در شرایط و حالات مخصوصی قادر بجذب و دفع و ایجاد تشعشع و حرارت میباشد .

مغناطیس انسانی قوه ایست شبیه الکتریک از بدن انسان ساطع میگردد اما

دیده نمیشود و این قوه بیشتر در چشمها و سرانگشتان وجود دارد مغناطیس معدنی و نتایج عملی قوه مزبور وجود آنرا ثابت کرده اثرات طبیعی مغناطیس انسانی هم وجود آنرا ثابت میکند و هر کس با دقت و توجه وجود این قوه را در خود احساس مینماید .

مغناطیس انسانی موج یاسیالی است که از بدن انسان خارج میشود و از یکی بدیگری اثر مینماید :

مغناطیس انسانی عبارت است از قوه تأثیر که سرایت میکند از شخصی قوی الاراده بر شخص ضعیف الاراده .

تاریخچه اکتشاف مانیه تیسیم

درازمنه قدیمه در قرن هیجدهم میلادی بعضی اطباء برای معالجه امراض از آهن ربا استفاده میکردند و معتقد بودند همانطور که آهن ربا آهن را بخود جذب میکند پاره‌ای دردها و امراض را هم از جسم انسان بیرون میکشد لذا برای معالجه دردرس یادرد چشم یادرد معده یادرد پایک قطعه آهن ربا را در موضع دردمی بستند ، و این عقیده مبتنی بر توجه آنها بخصوص ظاهری اشیاء بود و چون بچشم خود میدیدند که آهن ربا بوسیله قوه مرموز و عجیب که دارد آهن را بسوی خود جذب میکند تصور میکردند که در جلب و جذب امراض از بدن انسان نیز تأثیر دارد و حتی معتقد بودند که بعضی امراض جز بوسیله آهن ربا بطریق دیگر معالجه نمیشود ، و اتفاقاً عده‌ای از اطباء نتایجی هم از این طرز معالجه میکردند و پاره‌ای امراض را به همین طریق علاج میکردند .

(فرانسوا آنتوان مسمر) که از پزشکان معروف (وین) بود در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی مطالعات و تجربیاتی در معالجه امراض با آهن ربا بعمل آورد و بعد

درصد برآمد نیروی اصلی یعنی قوه‌ای که این خاصیت را در آهن ربا بوجود می‌آورد بشناسد و مدت مدیدی اوقات خود را صرف مطالعه در باره این نیروی عجیب کرد .

مسمم معتقد بود که قوه مغناطیس منحصر بهمان قوه ظاهری یعنی قوه جاذبه نیست بلکه نیروی عظیم است که قدرت آن بمراتب از قوه جذب آهن بیشتر است .

در بدن انسان امواج نامرئی وجود دارد که از جسمی بجسم دیگر منتقل میشود و نام این امواج را (مانیه تیسیم) گذاشته بود لکن نمی توانست تعیین کند که مرکز این امواج کجا است و ماهیتش چیست ؟ فقط مردم را دعوت میکرد که بروند و آثار حیرت انگیز آن نیروی عجیب و امواج نامرئی را مشاهده نمایند .

اما مردم و مخصوصاً پزشکان که طریقه مسمم در معالجه امراض بازار آنها را کساد کرده بود باظهارات وی توجه ننموده و را تکذیب و تخطئه میکردند و میگفتند: این طریقه طبابت که بدون دوا و غذا فقط بامالش دست بیماران را معالجه کنند یک عمل مسخره آمیز یا نوعی از حقه بازی است .

مسمم که از مخالفت های علماء و پزشکان وهو و جنجال عوام متأثر گردیده و بستوه آمده بود از اطریش بفرائسه مسافرت کرد در پاریس عقیده و نظریه خود را تعقیب کرد و هزاران نفر بیماران روحی و عصبی را معالجه نمود و شهرت فوق العاده ای پیدا کرد و دانشمندان و رجال فرانسه کمکهای فراوانی باو نمودند و آکادامی فرانسه نیز طریقه او را مورد مطالعه و بررسی قرار داد و تصدیق کرد که مانیه تیسیم حقیقت دارد و مسمم دارای این نیرو میباشد و امواجی از بدن او ببدن بیماران سرایت میکند .

مغناطیس انسانی ازقرنها پیش مورد استفاده بوده و بعضی فلاسفه و مرتاضین این قوه را بطرق مختلف در خود ایجاد نموده از آن استفاده کرده اند منتهی آنطور که باید بماهیت و حقیقت آن پی برده و همینقدر می دانسته اند که اگر مدتی ریاضت بکشند و تقویت روح و تزکیه نفس نمایند نیروی شگرفی در آنان بوجود می آید که بوسیله آن قادر بعملیات خارق العاده خواهند شد .

این عقیده هنوز در هندوستان و برخی کشورهای دیگر رواج دارد و اشخاص سالهای متوالی ریاضت میکشند و ترك لغزات میکنند تا این نیروی عجیب و خارق العاده در آنان بروز و ظهور مینماید و آنوقت کارهای حیرت انگیز و معجز آسا انجام میدهند که مردم را دچار شگفتی و اعجاب می سازند بدون اینکه خود آنها بدانند این نیروی شگرفی که در آنان ایجاد گردیده و حقیقت و ماهیتش چیست ، مردم عامی هم در باره آنها قائل بکشف کرامات میشوند .

لکن علماء و دانشمندانی که بادیده باز و نظر وسیع و فکر بلند بحقایق مینگردند در این رشته هم مطالعات و تحقیقات کافی بعمل آورده و دریافته اند که این نیروی شگرف همان مغناطیس انسانی یا قوه تأثیر است و هر شخصی میتواند بقوا این آن پی ببرد . و برای تحصیل آنهم لازم نیست که ریاضتهای شاق و طاقت فرسا تحمل کند و مثلاً دست خود را آنقدر در هوا نگاهدارد که خشک بشود یا سایر اعضاء بدن خویش را ناقص کند و از کار بیندازد بلکه در مرحله اول باید بحقیقت و ماهیت این علم آشنا گردد و بعد بوسیله تمرینات سهل و آسان بتقویت اراده و تلقین بنفس بپردازد تا وقتیکه نیروی باطنی و معنوی خود تفوق و به تسلط روحی خویش نسبت بدیگران یقین و اطمینان حاصل نماید .

حالت وقار و طمأنینه

باید دانست که حالت وقار و طمأنینه در عملیات مایه تیسمی دخالت تام و تأثیرات بسیار دارد و کسانی که دارای حرکات جلف و سبک و آلوده برذائل اخلاقی و فاقد وقار و متانت باشند در این امر توفیق حاصل نمیکنند، باز هم میگوئیم آنچه در این فن باعث توفیق و کامیابی انسان میگردد قدرت اراده و اهتمام بنفس و خویشتمن دارای فضائل اخلاقی و ملکات حسنه و وقار و طمأنینه و خلاصه قیافه جذاب و آرام و یک روح قوی و ایمان و اعتقاد راسخ میباشد و تا کسی بخود مطمئن و معتقد نباشد نمیتواند اطمینان و اعتقاد دیگران را جلب کند.

در صفحات قبل گفته شد منظور از تمرینات مایه تیسمی پس از تقویت چشم و تحصیل قوه جاذبه و تأثیر حصول ایمان و اعتقاد است باینکه شخص دارای قوه و قدرتی خارق العاده شده است که به آن و سیله میتواند بر غیر خود اثر کند و دیگران را تحت تأثیر اراده و نفوذ خود قرار دهد.

کسیکه تمرینات خود را به تأملی و تدبیر و با دقت و توجه کافی انجام داده و بخود اطمینان پیدا کرده باشد البته قادر است بر غیر خود اثر کند و دیگران را تحت تأثیر قوه جاذبه خود قرار بدهد و اگر ایمان و اعتقادش متزلزل باشد و چندان مطمئن و معتقد بخود نباشد باید یک مدت دیگر تمرین و ممارست بکند و به تقویت اراده بپردازد و همه روزه بخود تلقین کند که اراده اش نسبت به روز قبل قویتر و راسختر است و این نکته را در نظر داشته باشد که انسان با تلقین بنفس و تقویت اراده از عهده دشوارترین کارها برمی آید.

ما مطلب را با عبارات و جملات کوتاه بیان میکنیم و قارئین با فراست بایستی از اینکلمات مختصر معانی مفصل استنباط نمایند.

تمرینات نظری - طریقه اول

يك كاسه بلور ساده كه نقش و نگار نداشته باشد پر آب كند و يك چیز سیاه گلوله مانند با اندازه فندق ته ظرف بیندازد و در يك اطاق روشن ظرف را بر زمین بگذارد و خودش بر روی صندلی بنشیند و سر را اندکی خم کند و بر آن نقطه سیاه نظر نماید روز اول يك دقیقه و روزهای بعد هر روز چند ثانیه اضافه کند تا بتواند مدت نیم ساعت بدون پلك زدن و احساس خستگی به آن نقطه سیاه نگاه کند .

توضیح اینکه اگر شخص موفق نشد پلك زد نمیتواند به این امر مبادرت نماید اقل مراتب باید پانزده دقیقه چشم بهم و پلك نزد تا اینکه موفق شود .

چند آزمایش عملی

پرنده گانرا ببخوا با نید کبوتر یا مرغ خانگی را میان دودست خود بگیرد و چند دقیقه با يك نظر ثابت و نافذی در چشمهای او نگاه کنید تا حالت سستی و رخوت پیدا کند بعد او را آهسته بالای میز یا صندلی بگذارید و دستها را بتأنی از روی بدنش بردارید اما نظر خود را منحرف نکنید و همچنان با چشمان نافذ خویش باو نگاه کنید و اراده نمائید که تا وقتی نظر خود را از او بر نداشته اید از جای خودش تکان نخورد .

طریق دوم توضیح لازم

چنانچه در اجرای تمرینات و آزمایشهای فوق توفیق پیدا کرده و نتیجه مثبت بدست آورید بقوة جاذبه و تأثیر خود مطمئن و امیدوار شوید و یقین بدانید پس از مدتی تمرین و ممارست بکارهای مهمتر در رشته مانیه تیسیم قادر خواهید شد .

ضمناً در نظر داشته باشید که اجرای همین عملیات هم محتاج تمرین و ممارست

است و چنانچه در دفعه اول و دوم نتیجه گرفته نشد عمل را تکرار کنید و مطمئن باشید که بالاخره توفیق حاصل خواهید کرد.

چند اندرز

بشما توصیه میکنیم که در مراحل اولیه تمرینات خودبکسی اظهار نکند که اشتغال به مایه تیسیم دارید و همچنین پس از فراغ از تمرینات ابتدائی تظاهر بداشتن قوه جاذبه و تأثیر نمائید زیرا ممکن است قبل از آنکه عملاً به نیروی مغناطیسی خود اطمینان پیدا کنید شما را تکذیب و تخطئه کنند و در نتیجه ضعف و فتور در اراده شما حاصل شود، تمرینات خود را با دقت و حوصله انجام بدهید.

تمرینات برای تلقین عملی

مراد از تلقین عملی آنست: که از طریق تلقین وضع و حالتی در معدول ایجاد کنید که نتیجه آن عملاً و آنآ مشاهده بشود مثلاً کسی را در اثر تلقین بخواب مغناطیسی ببرید یا حالت هیپنوز در او تولید کنید یا عضوی از اعضاء بدش را بی حس نمائید یا علت و مرضی را آنآ از وجود وی زایل نمائید.

برای تمرین و ممارست در این رشته چند طریقه سهل و آسان ذکر میکنیم - بهتر آنست که این تمرینات را ابتدا درباره اطفال بعمل بیاورید - پس ریادختری را در حدود ۱۲ تا ۱۵ سال داشته باشد مورد آزمایش قرار بدهید و بعد با جراء همین تلقینات درباره زنان و مردان اقدام نمائید.

طریقه اول

معمول راروی صندلی بنشینید و خودتان مقابل او بنشینید چند ثانیه با نظر حاد و نافذ بچشمان او نگاه کنید بعد بوی تلقین نمائید که وقتی شما سر خود را بطرف راست برگردانید صورت او نیز بهمان طرف بر میگردد پس از چند دقیقه نگاه

کردن بچشمهای او صورت خود را بتأنی حرکت بدهید معمول مثل آنکه تحت تأثیر قوه جاذبه است صورتش بموازات صورت شما حرکت خواهد کرد .

طریقه دوم

یکقطعه کاغذ سفید بمساحت بیست سانتیمتر مربع که وسط آنرا باندازه یک سکه پنجریالی سیاه کرده باشد بدیوار اطاق آویزان کند و هر روز مقابل آن بایستد و بدایره سیاه نظر نماید و این عمل را یکدقیقه ادامه بدهد بعداندکی استراحت کند و باز دوباره بدایره سیاه نظر نماید و بهمین طریق تا پنج مرتبه عمل را تکرار کند ، بعد یکقدم بطرف راست حرکت کند بطوریکه باندازه نیم متر از مقابل ورقه کاغذ دور شود آتوقت همانطور که ایستاده بدون آنکه سر خود را برگرداند بهمان دایره سیاه نگاه کند و پس از آن یکدقیقه استراحت نماید و باز دوباره نظر کند این عمل را هم پنج مرتبه تکرار کند ، آنگاه دو قدم بطرف چپ بردارد بطوریکه باز باندازه نیم متر از برابر ورقه کاغذ دور بشود بدون آنکه سر خود را برگرداند بدایره سیاه نگاه کند و این عمل را پنج مرتبه هر مرتبه یکدقیقه تکرار کند و در فاصله هر یکدقیقه اندکی استراحت نماید ، و روزهای بعد نیز این تمرین را تکرار کند و هر روز چند ثانیه اضافه نماید تا بتواند مدت ۱۵ دقیقه بایک نظر ثابت بدایره سیاه نگاه کند بدون آنکه پلکها بهم بخورد و چشمها خسته بشود .

طریقه سوم

یکقطعه کاغذ سفید بمساحت ۲۵ سانتیمتر مربع بریده وسط آنرا باندازه یک سکه پنجریالی سیاه کند و در وسط دایره سیاه نقطه سفیدی باندازه مردمک چشم باقی بگفارد و ورقه را بدیوار اطاق آویزان کند و هر روز صبح در مقابل آن بایستد و بایک نظر ثابت یکدقیقه بآن نقطه سفید نگاه کند آنگاه بدون اینکه صورتش را

برگرداند چشمهای خود را با اندازه نیم متر از روی ورقه کاغذ بطرف راست منحرف کند و پس از چند ثانیه چشمها را با تانی از طرف راست بچپ حرکت بدهد و در این حرکت یک نیم دایره از راست بچپ در مقابل خود فرض نماید و چشمها را چند مرتبه از راست بچپ و از چپ بر راست در امتداد آن نیم دایره حرکت بدهد و باز مدت یک دقیقه در نقطه سفید وسط کاغذ نگاه کند و این عمل را هر روز تکرار کند و هر روز چند ثانیه اضافه نماید تا بتواند لااقل مدت ۱۵ دقیقه بدون پلک زدن در نقطه سفید وسط کاغذ نگاه کند.

طریقه چهارم

یک کاسه بلور ساده را که نقش و نگار نداشته باشد پر آب کند و یک چیز سیاه گلوله مانند با اندازه فندق ته ظرف بیاورد و در یک اطاق روشن ظرف را بر زمین بگذارد و خودش بر روی صندلی بنشیند و سر را اندکی خم کند و بر آن نقطه سیاه نظر نماید روز اول یک دقیقه و روزهای بعد هر روز چند ثانیه اضافه کند تا بتواند مدت یک ساعت بدون پلک زدن و احساس خستگی به آن نقطه سیاه نگاه کند.

طریقه پنجم

در ته یک لیوان بلور از خارج دایره سیاه کوچکی با اندازه یک دهشاهی رسم کند بعد لیوان را پر آب کرده کف دست راست بگذارد و راست بایستد و از داخل آب بمقطه سیاه توجه کند پس از یک دقیقه ظرف را بکف دست چپ بگذارد و باز یک دقیقه نگاه کند، این عمل را همه روزه تکرار نماید و هر روز چند ثانیه بیفزاید تا بتواند مدت ۱۵ دقیقه بدون پلک زدن و خستگی چشم به آن نقطه سیاه نگاه کند.

طریقه ششم

دایره سیاه کوچکی با اندازه یک سکه دوربالی در وسط آئینه رسم کنند و آئینه را در محل روشنی روی میز بگذارند و خودش بمسافت پنج متر دورتر بایستد و مدت یک دقیقه به آن نقطه سیاه نگاه کند و هر روز اندکی از مسافت کم کند و چند ثانیه بر مدت نگاه کردن بیافزاید تا بتواند از یک متر فاصله مدت ۱۵ دقیقه بدون احساس خستگی در چشمها به آن نقطه نگاه کند.

طریقه هفتم

هنگام شب در اطاق تاریک و خلوت یک لامپ کوچک کم نور مانند چراغ قوه دستی روشن کند و آن را در گوشه اطاق بگذارد و خودش در گوشه دیگر بایستد و بایک نظر ثابت بر روشنائی میان لامپ نگاه کند و این عمل را همه شب تکرار نماید و هر شب چند ثانیه اضافه کند تا بتواند مدت ۱۵ دقیقه بدون پلک زدن به آن نگاه کند.

طریقه هشتم

از شبهای ماه قمری پس از آنکه هلال در آسمان ظاهر شد در یک جای خلوت و آرام در حیاط یا صحرا بایستد و مدت یک دقیقه به ماه نگاه کند و هر شب چند ثانیه بر مدت نگاه کردن بیافزاید تا شب پانزدهم تا اینکه ۱۵ دقیقه بدون پلک زدن چشم به آن نظاره نماید.

طریقه نهم

در ابتدای فصل بهار صبح زود قبل از طلوع خورشید بخارج شهر برو و در یک نقطه ای آرام و خلوت بایستد و به نقطه طلوع خورشید نگاه کند و این عمل را تا پانزده روز تکرار کند و هر روز چند ثانیه بر مدت نگاه کردن بیافزاید این طریقه بهترین

طرق کسب قوه نظری است ولی بسیار مشکل است و اشخاص مبتدی نمی‌توانند این تمرین را انجام بدهند و ممکن است که قوه باصره را هم ضعیف کند.

طریقه دهم

هنگام شب در یک اتاق تاریک و خلوت بایستد و در افق مقابل خود یک نقطه نورانی فرض کند و آن قدر نگاه کند و فکر خود را در این موضوع محصور و متوجه سازد تا آن نقطه نورانی پیش چشمش مجسم شود این عمل را همه شب تکرار کند تا موقعیکه بتواند مدت ۱۵ دقیقه بآن نقطه نورانی موهوم نگاه کند و هر وقت که اواده مینماید فوراً آن نقطه درخشان در مقابل چشمش ظاهر بشود این طریقه علاوه بر کسب قوه نظری بر تقویت اراده و حصر فکر بسیار مفید است.

پس از انجام تمرینات گذشته یک سلسله دستورات و قواعد اساسی تغییر ناپذیر است که برای تحصیل مایه تیسیم وضع و تدوین شده باشد بلکه یک نمونه و سرمشقی است از عملیاتی که باعث تقویت نیروی جاذبه و قوه تأثیر و قدرت اراده می‌گردد و کسیکه وارد این رشته میشود ملزم با اجراء تمام این تمرینات نیست بلکه میتواند بمیل خود هر طریقه‌ای را که بخواهد انتخاب کند و به آن عمل نماید و اگر توفیق پیدانکرد یک تمرین دیگر را اجرا کند.

حالت و قار و طمأنینه

باید دانست که حالت وقار و طمأنینه در عملیات مایه تیسیم دخالت تام و تأثیرات بسیار دارد و کسانی که دارای حرکات جلف و سبک و آلوده بر ذائل اخلاقی و فاقد وقار و متانت باشند در این امر توفیق حاصل نمیکنند، باز هم میگوئیم آنچه در این فن باعث توفیق و کامیابی انسان میگردد قدرت اراده و اعتماد بنفس و خویشتن داری و فضائل اخلاقی و ملکات حسنه و وقار و طمأنینه - و خلاصه یک قیافه

جذاب و آرام و يك روح قوی و ایمان و اعتقاد راسخ میباشد و کسی بخود مطمئن و معتقد نباشد نمیتواند اطمینان و اعتقاد دیگران را جلب کند .

کسیکه باجاء تمرینات برای فرا گرفتن مایه تیسم اشتغال میورزد پس از مدتی تمرین و ممارست بالطبیعة در صد آزمایش نیروی مایه تیسم خود بر میآید و میخواهد بداند چه اندازه قوه جاذبه و تأثیر در او بوجود آمده و آیا میتواند در غیر اثر کند و اشخاص را بخواب مغناطیسی ببرد پی بردن باین امر بدون آزمایشهای عملی مقدور نیست و کسیکه تازه از تمرینات مایه تیسم فراغت حاصل کرده نباید بی محابا بعمل تفویم مبادرت نماید .

در صفحات قبل گفتیم منظور از تمرینات مایه تیسم پس از تقویت چشم و تحصیل قوه جاذبه و تأثیر حصول ایمان و اعتقاد است باینکه شخص دارای قوه و قدرتی خارق العاده شده است که بآن وسیله میتواند بر غیر خود اثر کند و دیگران را تحت تأثیر اراده و نفوذ خود قرار بدهد .

کسیکه تمرینات خور را به تائی و تدریج با دقت و توجه کافی انجام داده و بخود اطمینان و اعتقاد پیدا کرده باشد البته قادر است بر غیر خود اثر کند و دیگران را تحت تأثیر قوه جاذبه خود قرار بدهد و اگر ایمان و اعتقادش مقلزل باشد و چندانی مطمئن و معتقد بخود نباشد باید يك مدت دیگر تمرین و ممارست بکند و به تقویت اراده پردازد .

مطالبی با عبارات و جملات کوتاه و مختصر بیان میکنم و قارئین با فراست خود بایستی از اینکلمات مختصر معانی مفصل استنباط نمایند .

چند آزمایش عملی

در این فصل چند عمل ساده و ابتدائی را بطریق نمونه ذکر میکنم مبتدی‌ان میتوانند باین وسیله میزان قوه جاذبه و تأثیر خود را آزمایش کنند .

۱ - هنگام عبور در خیابان یکی از عابرینی را که جلو شما حرکت میکنند مورد توجه قرار داده بایک نظر ثابت و نافذی به پشت گردن او نگاه کنید و اراده نمائید که صورت خود را بر گرداند و شما نگاه کند .

۲ - در مجمعی و محفلی که نشسته‌اید یکی از اشخاص را مورد نظر و توجه قرار داده و اراده کنید که بسوی شما نگاه کند و یا بسمتی که شما اراده میکنید قدم بردارد .

۳ - قوه جاذبه دست ، کودکی که در حدود ده سال داشته باشد سر پا نگاه دارید و خودتان پشت سرش بایستید و دو کف دست را بر شانه‌هایش بگذارید ابتدا باو تلقین کنید که حرارتی از دستهای شما بیدنش سرایت میکند و بعد بگوئید بمحض آنکه دستهای خود را عقب بکشید او هم به قوه جاذبه دست شما بعقب کشیده میشود .

چشمان مغناطیسی دارای جلا و درخشندگی و قوه جاذبه و نفوذ و حالت خاصی است که بایک نگاه حاد و نافذ در اعمال روح و فکر دیگران اثر می‌کند و آنها را مجذوب و مسحور و مطیع و منقاد می‌سازد .

پس از آنکه تمرینات مائیه تیسمی خود را با توفیق و کامیابی بیابان رسانیده و چشمان شما قوه جاذبه و حالت مغناطیسی پیدا کرد میتوانید در موقع مقتضی در وجود دیگران نفوذ کنید و اراده خود را بسایرین تحمیل نمائید و حتی مافی الضمیر آنها را بخوانید و هنگامی که این قوه و قدرت را در خود مشاهده نمائید احساس حظ

وشعفی میکنید هیچ لذتی را بر آن ترجیح نخواهید داد .

بکار انداختن قوه جاذبه

وقتی میخواهید به قوه جاذبه وسیال مغناطیسی چشمان خود در وجود دیگری نفوذ نمائید با نظری حاد و نافذ به چشمان او نگاه کنید در این حالت لازم نیست حدقه چشم را فراخ کنید و بلکه را وسعت دهید بلکه کافی است با نگاه ثابت بدیده کان وی نظر نمائید نظری که توأم و همراه با سیال مغناطیسی باشد ، ضمناً قوه اراده و تموجات فکری خود را بکار ببرید سعی کنید در اعماق و فکر و روح او اثر نماید .

خواب مغناطیسی

نائم بدنش مثل تخته خشک میشود ، با چشم بسته میبیند ، بسئالات منوم جواب میگوید ، از مغیبات و مجهولات خبر میدهد ، در حالت خواب حرکت میکند و راه میرود ، از مسافتات بعیده می بیند و میشود ، اوضاع و احوال اشخاص غائب را بیان میکند .

خواب مغناطیسی دارای سه درجه یاسه مرحله است که غالباً مربوط با استعداد و طبیعت معمولین و نائمین است ، و هر معمول و نائمی بر حسب طبیعت و حالت روحی و مزاجی خود مستعد برای یکی از این سه نوع خواب است .

مراحل سه گانه خواب مغناطیسی عبارت است از :

کاتالپسی

کاتالپسی مرحله اول خواب مغناطیسی است اشخاص مستعد برای این نوع خواب عده شان بسیار است ، معمول در نخستین مرتبه یا پس از چند دفعه تکرار عمل تنویم میخواهد و کاملاً تحت امر و نفوذ منوم قرار میگیرد و در این حالت آماده

برای پذیرفتن هر گونه تلقین میباشد ، و اعضاء او بهر وضعی که منوم خواسته باشد باقی میماند .

منوم میتواند بدن نائم را بحالتی در بیاورد که حکم يك تکه تخته را پیدا کند .

حالاتی که در این نوع خواب در نائم مشاهده می شود از قبیل دیدن اشیاء با چشم بسته ، جواب گفتن بسئالات منوم ، توضیح دادن در باره برخی مسائل ، خبر دادن از مغیبات و مجهولات از جمله امور خارق العاده ای است که هنوز حقیقت آنها مکشوف نگردیده و مبنای علمی ندارد همینقدر میتوان گفت که این حالات در نتیجه تأثیر تموجات فکری و سیال عصبی منوم در نائم بروز میکند بعبارت دیگر در اثر ارتباط عصبی و مغزی که منوم بین خود و نائم برقرار می کند هر دو نفر حکم يك شخص را پیدا می کنند جز آنکه نائم در احساسات و افکار خود تابع نائم است .

معهداگاهی دیده شده که نائم از چیزهایی خبر داده که منوم بهیچ وجه اطلاع نداشته است بهر حال این امور هنوز محتاج فحص و دقت و امان نظر است ، و ممکن است روزی بیاید که دانشمندان بکشف اسرار شکفت انگیز دیگری نائل شوند که ما اکنون از تصور آنها عاجزیم .

سومنا مبولیزم

در این درجه نیز حالات خارق العاده ای در نائم دیده می شود از قبیل دیدن از وراء مانع و حائل ، و شنیدن اصوات از مسافتات بعیده ، مشاهده اشخاص غائب و خبر دادن از اوضاع و احوال آنها ، و تقریر مافی الضمیر دیگران .

منوم میتواند نائم را باحرکت دادن سراو وچند مرتبه تلقین از مرحله دوم خواب بمرحله سوم انتقال بدهد لیکن عده کسانی که مستعد برای این نوع خواب مغناطیسی باشند خیلی کم است .

دراین حالت نائم مانند اشخاص بیداراست وتمام کارهایی را که ازیکنفرشخص بیدار ساخته است می تواند انجام بدهد - راه میرود ، حرف میزند ، غذا میخورد ، مینویسد و تمام این کارها را با چشم باز یا بسته انجام میدهد و پس از بیدار شدن هیچیک از اعمال و حرکاتی را که در حالت خواب از او بروز کرده بخاطر ندارد .

تنویم مغناطیسی

تنویم مغناطیسی یا هیپنوتزم یعنی خواب کردن و هیپنوتیزه کردن اشخاص دارای طرق عدیده است که همه آنها در نقطه نظر جنبه های علمی و اثرات خاصی که دارد واجد اهمیت است .

دراین فصل چند طریقه از طریقه های مختلفی را که در تنویم مغناطیسی متداول است درج می کنم .

طریقه اول

شخص معمول را روی صندلی بنشاند و خودش روی صندلی دیگر مقابل او قرار بگیرد و بایک نظر حاد و نافذ بچشمان وی نگاه کند پس از چند دقیقه پلکهای نائم سنگین میشود و رویهم میافتد ، اگر چشمهای او بسته نشد و بخواب نرفت شروع به تلقین کند و معمول را باتوجهات خیالی تحت تأثیر قرار بدهد مثلاً بگوید ، پلکهای چشمت سنگین شده ، شانه های گرم شد ، سرت بعقب خم میشود ، حالت

خواب پیدا شد، الان بخواب میروی با این تلقیفات و اعمال قوه نفوذ معمول بخواب می رود .

طریقه دوم

بمعمول امر کند که روی صندلی بنشیند و خود هم مقابل او بایستد یا روی صندلی قرار گیرد ، بعد دو انگشت سیابه و وسطی خود را جلو چشمان معمول نگاه دارد و باو دستور دهد که میان دو انگشت وی نگاه کند پس از چند دقیقه نگاه کردن پلکهای معمول سنگین می شود و حالت چرت و نعاس باو دست میدهد بعد بخواب می رود .

طریقه سوم

معمول را سر یا نگاه دارد خودش بقاصله نیم متر مقابل وی بایستد و شانهای او را میان دو دست بگیرد و بانظر حاد و نافذ بچشمان وی نگاه کند پس از چند دقیقه معمول تحت تأثیر قرار میگیرد و بخواب می رود .

طریقه چهارم

آئینه ای را روی میز بگذارد و معمول را مقابل آن بنشاند و باو امر کند که بایک نگاه ثابت در آئینه نگاه کند و او را معتقد سازد که پس از چند دقیقه نگاه کردن در آئینه بخواب خواهد رفت در این حالت معمول باید بصندلی تکیه بدهد و اعضاء او کاملاً راحت باشد و کف پاهایش روی زمین قرار بگیرد و دستهایش روی زانو ها بگذارد حرارت اطاق نیز باید بین ۲۰ تا ۲۵ درجه باشد .

نکته مهم

بعضی از هیپنوتیزورها ضمن عملیات خود متوجه شده اند که اگر يك شیء درخشانی مقابل چشمان معمول قرار داده شود زود تر بخواب می رود و سببش اینست

که شیی مزبور قوهٔ باصرهٔ او را خسته میکند و موقعی که قوهٔ باصره اش خسته شد زودتر بخواب میرود از این رو برخی منومین قبل از تنویم آئینه یا یک چیز درخشان دیگر در مقابل چشمان معمول قرار میدهند و پس از آنکه چشمان او خسته و آماده نوم گردید شروع به پاسهای مغناطیسی میکنند .

شرایط و صفات لازمه منوم

منوم باید واجد صفات و شرایط ذیل باشد .

- ۱ - عاقل و تندرست و سلیم النفس باشد .
- ۲ - دارای هیبت و وقار و طمأنینه و نفوذ کلام باشد .
- ۳ - صحیح العمل قوی اراده ماهر در عمل تنویم باشد .
- ۴ - مهربان با عاطفه خوش قلب باشد .

این صفات لازمهٔ هر منومی است زیرا با واجد بودن این شرایط و صفات میتواند در وجود غیر اثر کند و در عملیات هیپنوتیزمی توفیق حاصل نماید .

اجتناب از عوام فریبی

مردم نباید از مانیه تیسیم و هیپنوتیزم ، یا هر مانیا تیزور و هیپنوتیزوری انتظار داشته باشند که برای آنها از مغیبات و مجهولات خبر بدهد ، و محل گنجها و ذخائر و منابع زیر زمینی را کشف کند ، و وقایع و حوادث آینده را پیشگوئی کند یا کسانی را که مرتکب جرم و جنایت میشوند کشف و آشکار کند زیرا در علم مانیه تیسیم و هیپنوتیزم قاعدهٔ کلی برای اجراء اینگونه عملیات وجود ندارد و اگر نظیر این اعمال از اشخاصی دیده شده خیلی نادر بوده بر فرض هم طریق جهت انجام این قبیل امور وجود داشته باشد کار همه کس نیست .

و اگر اشخاصی را مشاهده می کنید که دعوی چنین کارهای شکفت انگیز

می کنند یقین بدانید قصدشان عوام فریبی است و حقه بازی است و کسانی هستند که از خوش باوری و ساده لوحی عوام سوء استفاده کرده و این را شغلی برای خود قرار داده و باعث رواج اوهام و خرافات میشوند بهترین فواید و نتایجی که ازمانیه تیسیم و هیپنوتیزم بدست می آید همان معالجه امراض روحی و عصبی و وهمی و تسکین آلام و ترك عادات نکوهیده و القاء و تلقین و تقویت اراده و تزکیه و تهذیب اخلاق است و اشخاصیکه بخواهند از نتایج علمی و عملی مانیه تیسیم بهره مند و کامیاب شوند باید دنبال این رشته ها بروند .

عجائب خواب مغناطیسی

در این فصل حکایت چندی از نوادر و عجائبی که در عملیات هیپنوتیزمی و خواب مغناطیسی اتفاق افتاده درج می کنم ، غرض ما از نقل این حکایات داستان سرایی نیست بلکه آوردن نمونه و شرمشقی است از عملیات هیپنوتیزورهای معروف و طریقه های مختلفی که آنان برای معالجات امراض روحی و جسمی بکار برده اند بعلاوه خود این حکایات دلائلی است بر صحت تنویم مغناطیسی و اثرات و حالات عجیب آن .

یک بیمار هیستریک

(د کتر بروئر) یکی از پزشکان معروف وین دختر جوانی را که دچار هیستری و مبتلا بحواس پرتی و اختلال مشاعر و آشفتگی و هذیان گوئی شده بود بوسیله هیپنوتیزم تحت معالجه قرارداد .

مشارالیهها علاوه بر التهاب روحی حافظه خود را از دست داده بود و بعضی اوقات حتی زبان مادریش را نمیتوانست تکلم کند ، و نیز قادر بنوشیدن آب نبود و با وجود عطش شدیدی که داشت نمیتوانست آب بیاشامد و موقعی که لیوان آب را بدستش

میدادند با نفرت و از جگر به آن نگاه میکرد و لیوان را پس میزد .
 دکتر بر وئر ابتدا مریضه را معاینه دقیقی کرد و مشاهده نمود که قلب و کلیه
 و کبد او کاملاً سالم هستند و بیمار هیچگونه مرض جسمی ندارد بلکه مبتلا با اختلال
 دماغی و التهاب روحی است سپس او را بخواب مغناطیسی برد و در آن حالت
 سؤالاتی از وی کرد - دختر در حالت خواب کلماتی زیر لب گفت :
 روز دیگر مجدداً او را خوابانید و در حالت هیپنوتیز سؤالات خود را در باره
 سابقه بیماری وی تکرار نمود ، دختر حکایت کرد که روزی وارد اطاق خود شده و
 مشاهده کرده سگی که متعلق بخدمتکارش بوده پوزه خود را در لیوان آب بخوری فرو
 برده و مشغول آب خوردن است و از مشاهده این وضع حالت تنفر و از جگرش دیدی باو
 دست میدهد .

دختر پس از نقل این داستان حالت خشم و غضب شدیدی پیدا کرده دکتر
 در همان موقع باو امر نمود که آب بیاشامد و از نوشیدن آب نفرت نداشته باشد ،
 آنگاه لیوانی پر از آب کرده بدست دختر داد و مشارالیه مقدار زیادی آب نوشید ،
 و دکتر در آن حالت او را از خواب بیدار کرد پس از این واقعه دختر بحال طبیعی
 برگشت و اختلال روحی او از بین رفت .

بیماری عصبی

یکی از هیپنوتیزورهای معروف ، زنی را در حضور عده‌ای بخواب مغناطیسی
 برد و باو امر کرد که برخیزد و سر پا بایستد - مشارالیها برخاست و در حالی که مثل
 اشخاص مست به چپ و راست متمایل شد و تلو تلو می خورد چند قدم حرکت کرد و
 روبروی منوم ایستاد - در این موقع یکی از حضار خواهش کرد که درباره بیماری
 او سؤالاتی از نائمه بکنند منوم مزبور بحضار دستور داد که پهلوئی هم بایستند بعد

به نائمه امر کرد که شخص مریض را از میان آنها پیدا کند و نشان بدهد با چشم بسته حرکت کرده و جلو حضار ایستاد و دست روی بدن آنها کشید تا بشخص بیمار رسید و گفت مریض اینست .

دکتر گفت : چه مرضی دارد ؟ نائمه گفت : مبتلا به بیماری عصبی است و مرض او همان بود که نائمه گفته بود .

سپس منوم پرسید : آیا از این مرض شفا خواهد یافت ؟ نائمه گفت : بلی . پرسید : طریق معالجه او چیست ؟ گفت خواب مغناطیسی ، منوم نائمه را بیدار کرد و بیمار مزبور را نیز با تنویم مغناطیسی معالجه نمود .

دوشیزه کر

دوشیزه‌ای بنام (کلاریس) مبتلا به کری بود و پزشکان از معالجه‌اش عاجز بودند او را نزد یکنفر هیپنوتیز ورهای معروف پاریس بردند مشارالیه دختر را خوابانید و از وی درباره کری او سئوالاتی کرد - دختر خصوصیات مرض خود را شرح داد و گفت : کری من در اثر صدای مهیب يك انفجار که در نزدیکی من بوقوع پیوسته تولید گردیده - بعد گفت : خواب مغناطیسی برای من مفید است و فقط بوسیله هیپنوتیزم معالجه خواهم شد .

عجب آنکه کلاریس در حالت خواب مادر خود را که در یکی دیگر از شهرهای فرانسه بود دید و کارهایی را که در آن لحظه مادرش انجام میداد بیان کرد و نیز اسامی اشخاص را که در منزل مادر او بودند گفت و بعد معلوم شد که تمام گفته‌های او مطابق با واقع بوده است .

درفضیلت ماه رمضان

نقوله صلی الله علیه وآله : (نومکم فیہ عبادة) از جمله موائد آنچه رافع اضطرابات و مایه توأم حیات تست بجای فعل اختیاری تسبیح می شود برایت : انفا سکم فیہ تسبیح .

از جمله موائد لطف الهی جزء بجای کل می نشاند در این مضمیف هر که یک آیه از قرآن بخواند یک ختم قرآن است فرمود: (من تلافیه آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور) - گویا تعجب میکنی نه در این مزرعه دنیا خدا قرارداد از برای یک تخم هفتصد تخم بعمل بیاید اگر زراعت خوب بشود و لکل حبه سبع سنابل و لکل سنبله مائة حبه ، پس بعید نیست زراعت یک آیه از قرآن شش هزار و شصت و شصت آیه نمری میدهد اگر خوانده باشد و الا فلا سوره توحید که یاد گرفته ئی با بسم الله پمچ آیه است و سه مرتبه سوره توحید خواندن در غیر ماه رمضان یک ختم قرآن است در او اینست اگر سوره توحید بخوانی در این ماه میدانی ثوابش چند ختم قرآن می شود یا نژده ختم .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر (ع) فرمودند : محبت تو مانند سوره توحید است هر کس محبت ترا در زبان تنها نگاه دارد یک ثلث قرآن را دارا شده ، اگر بازبان و قلب نگاه دارد مثل اینکه دو ثلث قرآن را دارا باشد ، و اگر بازبان و قلب و عمل نگاه دارد مثل اینکه تمام قرآن را دارا میباشد اگر بازبان و قلب حفظ نماید دو ثلث دین را و اگر بازبان تنها حفظ نماید یک ثلث دین را حفظ نموده .

در آثار زیارت امام حسین علیه السلام

از کتاب خصایص الحسین شیخ جعفر شستری (علیه الرحمه) فی الاثار المترتبة
علی ترکها (زیارة الحسین) وهی كثيرة

الاول : مافی روایة الحلبي عن الصادق (ع) : ان من ترك زیارته وهو قادر علی
ذلك فقد عوق رسول الله (ص) .

الثاني : مافی روایة عبدالرحمن بن كثير عنه (ع) قال لو ان أحدكم حج دهره
ثم لم يزر الحسین بن علی عليهما السلام لكان تار كآ حقاً من حقوق رسول الله (ص) ،
وفى اخرى لو أن أحدكم حج الف حجة ثم لم يزر قبر الحسین (ع) لكان تار كآ حقاً
من حقوق الله .

الثالث : مافی روایة محمد بن مسلم عن أبي جعفر (ع) قال : من لم يأت قبر
الحسین (ع) من شيعتنا كان منتقص الايمان منتقص الدين و كذا غيرها
من الروایات .

الرابع : انه ينقص الاعمار كما فی روایات كثيرة وفي بعض الروایات : ان تاتير
تركها فی نقص سنة من العمر لا تخلف فيه .

الخامس : ان تارك زیارته ان دخل الجنة فهو دون كل مؤمن علی ما فی
روایة ، و من ضيفان أهل الجنة علی مافی اخرى و بعيد عن جوار محمد (ص) .

السادس : انه من أهل النار ويحمل علی التارك تهاوناً واستخفافاً ، و قد مال
المجلسيان الى وجوبها علی القادر فی العمر مرة واحدة .

دو اثرات ترك زیارت امام حسین (ع) كه بسيار است از آن جمله :

۱ - آنكه در روایت حملي از امام صادق است كه فرمود : کسی كه زیارت

آنحضرت را ترك نمايد با آنکه قدرت بر او دارد بر پیغمبر اکرم (ص) عاق شده است .

۲ - آنکه در روایت عبدالرحمن بن کثیر از آنحضرت است که فرمود: هر گاه یکی از شما تمام عمر حج بجا آورد و حسین بن علی (ع) را زیارت نکند یکی از حقوق رسول اکرم (ص) را ترك نموده و در روایت دیگر است که اگر یکی از شما هزار بار حج بجا آورده و قبر امام حسین را زیارت نکند حقی از حقوق خداوندی را ترك نموده .

۳ - آنکه در روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) است که آنحضرت فرمود: از شیعیان ما کسی که زیارت قبر امام حسین (ع) نرود ایمان و دین او ناقص است .

۴ - آنکه در روایات بسیاری است که عمر را کوتاه می کند و اینک تأثیر ترك او در کوتاهی عمر تخلف پذیر نیست .

۵ - آنکه تارك زیارت آنحضرت اگر داخل بهشت شود منزلت او کمتر از همه مؤمنان خواهد بود ، و اینک از همسایگی پیغمبر (ص) دور خواهد بود .

۶ - آنکه از اهل آتش است تارك زیارت آنحضرت ، و این روایت بر کسی که از نظر اهانت باشد محمول است .

و مجلسی ها (ره) بر وجوب زیارت آنحضرت بر شخصی که قادر باشد فتوی دادند .

قصه رفتن نادر شاه به نجف اشرف

در انوار العلویه است : وقتیکه نادر شاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر بشود جرئت نکرد امر کرد طنابی بگردنش بیندازند و او را مثل سگ بکشند و ببرند بدرج صحن مقدس احدی جرئت نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه

دیدند شخصی از بیابان آمد و زنجیر طلارا بگردن نادر انداخت و او را کشید بدرب صحن مقدس ، نادر شاه مشرف شد و زیارت کرد و برگشت بعد هر قدر تجسس کردند که آن شخص را بیابند یافت نشد و وقتیکه گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق قبه مقدس چه نقش کنند گفت نقش کنید : یدالله فوق ایدیهم .

فردای آن روز وزیر نادر شاه گفت سلطان سواد نداشته و این کلام بزبان الهام شده و اگر قبول ندارید از او سؤال نمائید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم در فوق قبه مقدسه ؟ گفت : همان چیزیکه دیر روز گفتم بعد گفتند به مناره شریفه چه نقش کنیم چهار مرتبه گفت : الله کبر و وقتیکه میرزا مهدی خان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقت با تاریخ مناره که در سنه هزار و دوست و چهار بود دارد .

ایضاً محمد شاه اخته در طهران ضریح نقره ساختند و تقدیم آستانه مقدسه حضرت امیر (ع) نمود و در سنه هزار و دوست و شش محمد شاه امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) را طلا کردند .

و بدانکه ثواب تنفس در نجف اشرف زیاد است در غایه الامال محدث قمی از کتاب فلك النجاء عالم جلیل آقا سید مهدی قزوینی نقل نموده : که گفت شنیدم از مشایخ خود که ثقه بودند يك نفس کشیدن نزد امیر المؤمنین (ع) معادست با عبادت چهار صد سال .

و نیز از مزار علام فهام شیخ خضر نقل فرموده : که از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که يك روز در جوار امیر المؤمنین (ع) بودن بهتر است از عبادت هفتصد سال تمام و بیتوته نزد قبر حضرت امام حسین (ع) مقابل عبادت هفتاد سال است .

قال امير المؤمنين عليه السلام

تغرب عن الاوطان في طلب العلى	و سافر ففى الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اكتساب معيشة	و علم و آداب و صحبة ماجد
فان قيل فى الاسفار ذل و محنة	و قطع الفيافى و ارتكاب شذائد
فموت الفتى خير له من مقامه	بدار هو ان بين و اش و حاسد

طريقة روى عن فاضل المجلسى (ره)

انه قال والدى وجد هذا الضعيف فى أزمنة الرياضات أنى كنت مشتغلا فى مطالعة التفاسير الى ان رأيت فى ليلة فيما بين النوم واليقظة سيد المرسلين (ص) وأنوارها بحيث ملاء الجو واستيقظت فألهمت بأن القرآن حلى سيد الانبياء فينبغى ان يتدبر فيه فكلما ازداد تدبرى فى آية واحدة كان يزداد الحقايق الى ان ورد على من العلوم ما لا يتناهى دفعة واحدة ففى كل آية كنت اتدبر فيها كان يظهر مثل ذلك ولا يمكن التصديق بهذا المعنى قبل الوقوع فانه كالممتنع العادى ولكن غرضى من ذكره ارشاد الاخوان فى الله .

وقانون الرياضة الضمت عما لا يعنى بل عن غير ذكر الله وترك المستلذات من المطاعم والمشارب والملابس والمناكح والمنازل وامثالها والعزلة من غير اولياء الله وترك النوم الكثير و دوام الذكر مع المراقبة وقد جرت عند القوم المداومة على باحى يا قيوم يا من لا اله الا انت لكن كان اكثر ذكرى يا الله مع اخراج غيره تعالى عن القلب بالتوجه الى جنبه تعالى والعمدة هو الذكر مع المراقبة والبواقي ليست كالذكر ، والمداومة على أربعين يوماً يصير سبباً لان يفتح الله تبارك وتعالى على قلبه أنوار حكمته ومعرفته ومحبهه ، ثم يرقى الى مقام الفناء فى الله والبقاء بالله كما فى الاخبار المتواترة فى ذلك .

و لما كان هذا لطريق اقرب الطرق الى الله تعالى كان معارضة النفس و الشياطين الظاهرة و الشياطين الباطنه فيه أشد فانه لو اشتغل الناس جميعاً بطلب العلوم لا يعارضوهم غالباً لأن الغالب في طلب العلوم حب المال والجاه والعزة عند الخلائق وحينئذ يمدحهم الشيطان ، اما لو كان الغرض من طلب العلوم رضاه تعالى وتحصيل المعارضات فمالم تحصل ينبغي أن يتدبر أن للشيطان في امهاله غرضاً ، وانا في أربعين سنة مشغول بهداية الناس ولم يتفق أن يجلس احدهم بهذا القانون وليس ذلك الا لعزته ونفاسته ، و في الهدايات العامة و نشر العلوم الدينية اهتدى اكثر من مائة الف نفس .

و اتفق لي في هذه الايام أن رأيت سيد الانبياء وسئلته عن أقرب الطرق الى الله تعالى فقال هو ما تعلم و الانسان بمجرد قول كاذب يقول : اني اعرف الكيمياء بصرف امواله و اوقاته فيه مع انه يعلم انه لو كان صادقاً لا يحتاج الى الاظهار بل لا يظهره وان قتل باشد العذاب ومع هذا يصرف أمواله باحتمال الصدق ، و الذبي اقول له عين آيات الله و اخبار سيد المرسلين و الائمة الهداة الهادين المهديين و حكمة حكماء الظاهر كلبي على في اشاراته في النمط التاسع ، فلا بأس بان تصرف اوقاتك اربعين يوماً في العبادة مع انك مكلف في جميع عمرك بذلك مع التضرع والابتهاال الى الله تعالى في حصول هذا المطلب لا بقصد الامتحان بل بقصد العبادة لله كما قال (ص) : من اخلص لله اربعين صباحاً فتح الله ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه والحمد لله الذي هدانا لهذا

الدعاء لعسر الولادة

في خدمة الازواج والاولاد نقلا عن كتاب طب الائمة لابي عتاب عبدالله واخيه الحسين ابني بسطام بن سابور - وكانا من اكابر قدماء العلماء الامامية ومحدثيهم .
حدثنا الخواتمي عن محمد بن علي الصيرفي عن محمد بن اسلم عن الحسن بن محمد الهاشمي عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهاللي عن امير المؤمنين (ع)

قال : انى لاعرف آيتين من كتاب الله المنزل يكتبان للمرأة اذا عسر عليها ولدها ، يكتبان فى رق ظبى ويعلقه فى حقوبها : بسم الله وبالله ان مع العسر يسراً - ان مع العسر يسراً - يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شى عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد مرة واحدة يكتب على ورقة ويربط بخيط من كتان غير مفتول ويشد على فخذه الايسر فاذا ولدته قطعته من ساعتك ولا تتوانى عنه .
ويكتب حى ولدت مريم و مريم ولدت حى يا حى اهبط الى الارض الساعة باذن الله تعالى .

فايدة

ذكر ثقة الاسلام الكلينى رحمه الله فى اصول الكافى ، باب دعائم الكفر وشعبه .
وفى باب صفة النفاق والمنافق قال ما لفظه :

على بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليمانى عن عمر بن اذينة عن أبان بن أبى عياش عن سليمان بن قيس الهلالى عن امير المؤمنين (ع) قال :
بنى الكفر على اربع دعائم - الفسق والغلو والشك والشبهة ، والفسق على اربع شعب على - الجفاء والعمى والغفلة والعتو ، ومن جفا احتقر الخلق ومقت الفقراء وأصر على العنث العظيم ، ومن عمى نسى الذكر واتبع الظن وبار زخا لقه وألح عليه - الشيطان و طلب المغفرة بلا توبة ولا استكانة ولا غفلة ، ومن غفل جنى على نفسه و انقلب على ظهره وحسب فيه رشداً ، وغرقه الامانى وأخذته المحسرة والندامة اذا قضى الامر وانكشف عنه الغطاء و بداله مالم يكن يحسب ، و من عتاهن أمر الله شك و من شك تعالى الله عليه فأذله بسلطانه و صغره بجلاله كما اغتر بربه الكريم و فرط فى امره .

والغلو علی اربع شعب : علی التعمق بالرأی و التنازع فيه و الزیغ و الشقاق ، فمن تعمق لم ینب الی الحق ولم یزد الا غرقاً فی الغمرات ، ولم یتحسر عنه فتمنة الاغشیمة الاخری و انخرق دینه فهو یهوی فی امر مریج ، و من نازع فی الرأی و خاصم شهر بالفشل ، و من طول اللجاج ، و من زاغ قبحت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئة ، و من شاق اهورت علیه طرقة و اعترض علیه امره فضاقت مخرجه اذالم یتبع سبیل المؤمنین در کتاب خزائن مرحوم ملا احمد نراقی منقول است .

منتخب از کتاب منتقم حقیقی عمادالدین حسین اصفهانی ص ۳۶۳ درباره بحر ایبص و جزیره خضراء یا مسکن حضرت مهدی عجل الله فرجه .

از احادیث و اخبار چنین مستفاد میشود که حضرت قائم عجل الله فرجه دارای عیال و فرزند و عائله و عشیره و ودودمان است ، و باید این خانه وسیع مسکونی در یک محل مناسبی باشد که از قرائن معلوم میشود آنجا جزیره ایست بنام خضراء در بحر ایبص دریای سفید و خاندان مهدی امت اسلام و قائم آل محمد (ع) در آنجا سکونت دارد و هر روز برنامه مخصوصی دارد که بقدرت الهی طی الارض نموده بهر نقطه ای بخواهد میرود و بر میگردد .

برای مردم سطحی و کسانی که عقلشان در چشمشان قرار دارد هضم و تحلیل این سخن حکیمانه مشکل است ولی برای خداشناسان عارف و واقف با سرار آفرینش و حکم و مصالح خلقت که اخبار و احادیث و آیات کتب آسمانی مؤید آنست یک امر ساده و سهل القبول میباشد .

گفته میشود : چگونه مهدی دنیا را سیر میکند بدون وسیله موتوری و طیاره و غیره .

میگوئیم : همانطور که حضرت سلیمان با ابر حرکت میکرد دنیا صحنه‌ئی

زیر میدان جولان اداره او بود .

گفته اند : امروز جغرافی شناسان تمام سطح زمین را بررسی کرده اند چنین جزیره با این اوصاف نیست ؟

پاسخ آنها اینست : که اولاً استقصاء و رسیدگی کامل محال است و هر روز در جراید میخوانیم که جزیره‌ی کشف شده و نقاطی مورد توجه بشر قرار گرفته ، و همین تحقیقات دلیل بر این است که علم و دانش هر روز دری بسوی آدمیان باز میکند و بعلاوه این جزیره مانند بسیاری از امور دیگر از چشمهای جهانیان پنهان است ، و آن قدرت نامرئی که منتقمی برای آینده جهان حفظ کرده میتواند جزیره باشکوهی مصفا و مجلل و مخفی از دیدگان بشر برای او حفظ نماید ، از این گذشته امام زمان (ع) از تمام مزایای مدنیت جهان کنونی بحد اکثر استفاده نکند ولی در میان ما باشد و او را نشناسیم .

باری علامه مجلسی در بحار ، و علامه حائری در الزام الناصب از روی نسخه خطی کتابخانه امیر المؤمنین علی (ع) در نجف اشرف نقل میکنند که : در دریای جزیره‌ئی بنام خضرا میباشد این جزیره در راه اندلس پنج روز مسافت از ساحل دریاسفید دیده شده و راهی سه روز در آنجا اقامت نموده و آنجا بجزیره روافض رفته تا بجزیره‌ئی رسیده که چهار دیوار داشته و در ساحل مشرف بدریا بوده ، و آنجا مسجدی داشته و مردمی منظم متدین درست اهل فضیلت و تقوی که در مواقع نماز صف بسته زن و مرد بنمازمی ایستند ، و پس از نماز تعقیب و تسبیح و تهلیل میگویند ، آنگاه نام امام را با صفات و شمایل و صورت و سیرت مشاهده و نقل میکنند و سؤال مینمایند میفرمایند امام عصر و صاحب الزمان و مهدی امت و قائم آل محمد (ص) میباشد .

این جزیره مستدیره بمساحت هزارمیل دسر راه مصر باندلس است ، و هزار مرد مقاتل در رکاب حضرت مهدی (ع) فداکاری میکنند - و چون باین حقایق واقف میشود میخواهد اطلاعات بیشتری بگیرد که متأسفانه خود را در محل دیگری میبیند .

برخی اخبار چنین مینمایند که : در غیبت کبری منزل و مأوی حضرت مهدی (ع) در جزیره شم ریخ یا شمراخ است و این استفاده از توقیعی میشود که بنام شیخ مفید در سال ۴۱۲ صادر شده و مضمونش این است .

الآن محل استقرار ما بنصب در شمراخ است ، و یوشک ان یکون هبوطناالی صحصح من غیر بعد من الدهر ، و ممکن است از آنجا بصحصح برویم . این اسامی امکانه فعلا غیر معلوم و غیر معروف نزد ما میباشد . برخی از عامه نوشته اند آن حضرت از قریه (کرعه) بیرون می آید یا در جزیره میان نوبه و حبشه در دریای محیط و اسامی آنها مبارکه و طاهره و عناسینس و ربهه میباشد .

این اسامی مانند ارم ذات العماد که بهشت شداد عاد که در عدن بود و کسی پس از خسف یا ناپیدی آنرا دیگر ندیده تا زمان معاویه که عبدالله نامی آنجا را دید و شرح آن در کتاب تاریخ انبیاء نوشته شده ، و یا مانند محل گنج قارون که بشر نتوانسته دست بدان راه یابد جزیره خضرأ نیز مخفی از دیدگانست .

برخی محل آن حضرت را در بیابان رمل عالج گفته اند .

آنچه مسلم است امام زمان (ع) مرد سرگردان و گمنام و بی شخصیتی نیست که بدون مسکن و منزل و مأوی باشد ، او یک شخصیتی ممتاز است که منزلی در خود مقام و خاندان و اولاد و احفاد و عشیره و قبیله خود ترتیب داده و منزلش نیز

مانند وجودش از چشم ماها پنهان باشد و خودش در هر کجا اراده کند میرود مخصوصاً در اماکن متبرکه و عتبات عالیات و اماکنه مقدسه چنانچه بتواتر نقل شده که هر سال در موسم حج در میان مردم حج میگذارد و بسیاری امام را آنجا زیارت کرده اند.

و برخی در همان بیابانهای نجد و حجاز قصور و باغات سبز و خرم و شیوانی دیده و آنجا امام را زیارت کرده اند که شاهد همین معنی است، و بسیاری در مسجد سهله و مسجد کوفه که مسجد و محل عبادت آنحضرت است زیارت جمالش توفیق یافته اند.

در کتاب نور الانوار بر و جردی صفحه ۱۷۴ نقل شده:

محمد بن علی العلوی حسینی از احمد بن محمد انباری روایت میکنند در سال ۵۴۳ در ماه رمضان در مدینه طیبه وزیر عون الدین یحیی بن هبیره با چند نفر دیگر بضيافت افطار داده چون پاسی از شب گذشت و جمعی رفتند ما نشسته بودیم که صحبت از مسائل اجتماعی اسلام شد و اینکه چون مردم سنت زیادت از شیعه هستند پس باید برحق باشند، یکی از حضار رو بوزیر کرده گفت: من سرگذشتی دارم اگر اجازه دهید بعرض برسانم.

او مردی وزین محترم باوقار بود گفت: ای وزیر من برأی العین آنچه دیده ام میگویم منزلت در شهر باید که از شهرهای بزرگ است میباشد آنجا ۱۲۰۰ قریه و قصبه دارد و مردم آنجا نصرانیند و عدد مسلمین در برابر نصاری مانند عدد بهشتیان در جنب دوزخیان باشد، و اکثریت دلیل حقانیت نیست در سفری با پدرم بعزم تجارت رفتم که بجزیره پیاده شدیم که دارای درختان سبز و خرم بود از ناخدا پرسیدیم، این جا کجا است؟ گفت: من هم نمیدانم تا کمنون این جا

بیامده بودم، رفتیم وارد آن شهر شدیم که دارای هوای بسیار لطیف و نازک و صفا و طراوت بود پرسیدیم : نام این شهر چیست ؟ گفتند : مبار که است گفتم : از کدام کشور ؟ گفتند : مفر و پایتخت کشور ظاهره است که باهم ده روز فاصله دارند ، از مبار که بطاهره رفتیم شهر بسیار زیبایی بود در آنجا ما را احترام کردند از مذهب ما پرسیدند گفتم : برخی مسلمان و بعضی یهودی و جمعی نصرانی هستیم که قافله تجارت ما را تشکیل میدهد گفتند : هر کس مسلمان نباشد بدین شهر راه ندارد .

ما مسلمین راه دادند و بطاهره هدایت کردند شهری بسیار زیبا و عالی بود که درختان بسیار داشت و انهار بی شمار زیر درختان جاری بود ، در آنجا دیدم گرگ بامیش باهم چرا میکنند و مزاحم یکدیگر نیستند کسی بدیگری ضرری نمیرساند، درستی و امانت حکم فرماست کسی متعرض دیگری نیست ، دروغ و افتراء و لهو و لعب در میان آنها وجود ندارد ، غیبت و نمامی و بداندیشی و غمازی و سعادت و رذایل مطلقاً در میان نیست ، کارهای مردم آن شهر همه روی حکمت و مصلحت و برای رضای خدا و دریافت ثواب است ، موقع اذان همه کارها را رها کرده بنماز حاضر میباشند ، و پس از ادای فریضه بکار خود میپردازند .

در آن شهر اوضاع عجیب و غریبی دیدیم که بآن آشنا نبودیم ، در آنجا باغی بود که قصری در میان داشت بسیار دلپذیر داخل باغ شدیم جوانی بالباس ساده بالای مسندی نشسته و اطراف او همه بطور ادب و احترام می نگرستند ، چشم بر حکم و گوش بر فرمان داشتند ، وقت نماز شد صفوف مردم بسته شد با کمال خضوع و خشوع بنماز ایستادند ، پس از نماز رو بما کرده فرمود : تازه باین مکان وارد شدید ؟ عرض کردیم : بلی ما را مر حبا گفت و احترام فرمود پرسید: از کدام فرقه مسلمین هستید؟ روز بهان که میان ما بود گفت : شافعی هستم ، دیگری هم مالکی بود ، آنگاه آیه

مباهله را تلاوت فرمود و شافعی مذهب را قسم داد که منظور از این آیه کیست؟ او گفت: مراد علی و فاطمه و حسنین است، سپس فرمود: آیه ذریه: ذریه بعضها من بعض در شان کیست؟ گفت: در باره ذریه اهل بیت پیغمبر، از آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سؤال فرمود گفتند مراد از اولی الامر حضرت علی (ع) است آنگاه فرمود: پس چرا با آنها نمیگرید.

در این موقع یهود و نصاری که با ما بودند اسلام آوردند و آنها نیز از عقیده مالکی بعقیده امامیه و شریعت اثناعشریه برگشتند و هشت روز بر خوان آن سید و صاحب جزیره بودیم تا رخصت طلبیده مرخص شدیم.

پرسیدیم: شما کی هستید؟ فرمود: صاحب الامر مهدی که مأمور اصلاح جامعه بشری میباشم، مردم در انتظار من میباشند، آنگاه فرمود در شهر دیگری که از این جا عبور میکنی محلی است بنام ربه و حاکم او قاسم بن صاحب الامر است و پس از آن اضافه حاکم او ابراهیم بن صاحب الامر است، و شهر دیگر ظلم حاکم آن عبدالرحمن بن صاحب الامر است، و ساکنین همه این شهرها شیعه امامیه اثناعشریه میباشند.

فایده در علم کیمیا

از کتاب خزائن مرحوم ملا احمد نراقی منقول است که:

بگیر درخت طوریه را در وقتی که آفتاب در برج حمل است که بهترین وقت او است مابین پانزده تا سی و سیاه او بهتر از سرخ اوست کثافات او را بشوی و نرم کن در ظرفی ناصف او، و انبیک را بر او بسته آبش را بگیر و از آب زیادی جمع شود. سپس او را مانند اول در آتش نرمی که مانند حرارت آفتاب باشد یک مرتبه گذاشته و خاکسترش را انداخته تفاله او را بگیر بعد از آن سه برابر او از آن آب

در ظرف ریخته در آتش نرمی که مانند حرارت آفتاب زمستانی باشد هفت روز قرار بده بعد خارج کرده صاف کن و بر آن تفاله آب اضافه کن تا وقتی که بیوستی که بر تفاله است حل گردد بعد از آن بر باقیمانده تفاله مقدار خودش آب ریخته در روی آتش نرمی مدت هفت روز ریخته صاف بکن ، صاف شده را کنار گذاشته روی تفاله دو باره آب تازه ای مقدار خودش اضافه نموده مانند اول عمل بکن تا نصف بیوست باقی حل شود و آنیکه حل نشده دور بریز و آب صاف شده را گرفته سفت کن تا مانند عسل باشد

سیس مقدار چهار برابر او آب گرفته بار اول مقدار یک برابر آن از آب روی او ریخته بعد از سفید شدن آن بواسطه ریختن آب روی آتش کم حرارتی مدت چهل روز بمدت میقات موسی (ع) بگذار آنوقت سیاه خواهد شد بعد از آن باقیمانده آب را که سه برابر او بوده مثل بار اول انجام بده آنوقت دو قسمت نموده هر کب را سه مرتبه بخورد آن بده بطوریکه در هر بار بیست روز تا کاملاً بترشد که در بار اول عمیق نمایش میدهد و در بار دوم آسمانی و در بار سوم مثل رب حل خواهد شد و آنوقت آن سنگی است که بآن اشاره میکنند .

بعد از آن آب باقیمانده را شش قسمت نموده روی سنگ هفت بار بریز که در هر مرتبه یک ششم آن آب باشد در این حال سفیدی آن در مرتبه چهارم بیشتر شده و در ظرف نو شادر ظاهر میشود ، در آنوقت یا از اول آنرا با تفاله هفت روز روی آتش بگذار که روز اول خیلی آتش ضعیف باشد سپس در هر روز قوت آتش و حرارت زیاد میشود که در روز هفتم مانند آتش کوره باید باشد بعد او را از روی آتش بردار که او مثل خمیر مایه است و آب را از آن صاف کن در روی آتش خیلی ضعیفی آنوقت از آن آب رقیقی بیرون میآید که در ظاهر سفید و باطنش قرمز است که برای کار خمیره صلاحیت

دارد بعد از آن آتش کمی بیشتر میشود که از آن آب غلیظی شبیه جیوه بیرون میآید که او را غزبی گویند بعد با هم آتش زیادتر میشود و از آن آبی بیرون میآید که از زعفران زردتر و از یاقوت قرمز تر و آن را جیوه شرقی برنامند .

بعد از آن تفاله را برگردان و با آب اولی طبخ بکن که رنگ آن زایل شود بعد باقی را با آب سفید دوم پاک کن تا تفاله پاک شود آنوقت مانند براده نقره میشود .

و در هر بار در آن مر کب قدری از آن نوشادزی که هست اضافه کن و هر گاه تر کیب اکسیر سفید دست آمد پس مقداری تفاله را برای تمیز کردن بردار که آن ارض مقدس است و مقداری از خمیر را که او قاضی است و یکجزء از شرقی و دو جزء از غزبی و آن غلیظ سفید است و همه را بهم قاطی بنما ، بعد از دو آب مثل سابق بردار و روی زمین گذاشته همه را با هم مخلوط گردان، و بار سوم مثل اول همه را بهم مخلوط کرده همه را حل بنما .

آنوقت عمل اکسیر ابيض تمام خواهد شد که یکی از آن برای مسگرها و برنجکارها مانند قمر خالص روی رو باض است .

و هر گاه خواسته باشی تر کیب اکسیر احمر نمائی از اکسیر ابيض مقداری گرفته و از آبی که باطنش قرمز بود مقداری و از رنگ قرمز دو برابر عکس آن تر تیبی که در سفید گفته شد همه را مخلوط کرده حل بنما و او را شش بار مانند سابق که سه بار عمل نمودی بنما ، و همان چیزی است که میگویند یکی بر نه بنات طارق غلبه میکنند در اینجا و در خلط ، و در مرتبه ششم عمل اکسیر احمر تکمیل میشود که یکی بر هزار قمر برابر است که طلای خالص میشود بر رو باض ، و اگر یکی از اینها را روی جیوه بریزی اکسیر احمر خواهد شد برای طلا ، و اگر سفید را روی

نقره بریزی اکسیر خواهد شد .

پس این گفته را بفهم که برایت شرح دادم و او را پنهان دار و چیزی را از تو فروگذار نکردم مگر آلهائی که احتیاج به مشافهه دارد .

خطابی است از طرف حق جلت عظمته
در شب معراج به خاتم الانبیاء (ص)

یا احمد . بر تو باد - و ر ع - بدرستیکه ورع اول دین است وسط دین است
آخر دین است ، بدرستیکه باورع تقرب میجوید بنده به طرف خداوند تبارک و تعالی .
یا احمد - بدرستیکه ورع زینت مؤمنین و عمود دین است ، بدرستیکه ورع
مثل کشتی است ، بدرستیکه شخص در دریای نجات نمیابد مگر اینکه به کشتی سوار
شود هم چنین است شخص زاهد نجات نمیابد مگر اینکه ورع داشته باشد .

یا احمد - مرا شناخت بنده مگر اینکه خشوع داشته باشد برای من و خشوع
نمی نماید برای من بنده مگر اینکه تمام شیئی خشوع نمایند برای او .

یا احمد - ورع افتتاح میکند بر بنده درهای آسمانها را عزیز میشود بسبب او بنده
در نزد مخلوق و بسبب او میرسد بطرف خداوند تبارک و تعالی .

یا احمد - بر تو باد صمت یعنی ساکت بودن بدرستیکه معمورترین قلوب
قلوب صالحین و صامتین است ، و بدرستیکه خرابترین قلوب قلوب متکلمین است
بآن کلامیکه بی فایده باشد .

یا احمد - بدرستیکه عبادت ده جزو است نه جزو آنها طلب حلال است پس
زمانیکه طعام و شراب بنده حلال و پاکیزه شد پس در حفظ من است .

پیغمبر اکرم عرض کرد : یارب اول عبادت چیست ؟ فرمود الصمت و الصوم
یعنی ساکت بودن و روزه گرفتن عرض کرد چیست میراث روزه گرفتن .

فرمود: ثمرهٔ روزه حکمت است و ثمرهٔ حکمت معرفت است و ثمرهٔ معرفت یقین است .

پس زمانیکه عبددرجهٔ یقین رسید باک ندارد صبح کند در عسر یا در یسر .
پس زمانیکه بنده در حال مرگ باشد میایستند در سر او ملائکهٔ در دست هر ملک کاسهٔ از آب کوثر و کاسهٔ از شراب طیب طاهر سیراب میکنند روح او را تا اینکه سكرات مرگ و تلخی و شدت بر طرف میشود و مزده میدهند باومزدهٔ بزرگی و میگویند پا کیزه باد و پا کیزه شود جای تو بدرستی که تو میروی بطرف خداوند عزیز و کریم و مجیب و قریب .

پس طیران میکنند روح از دست ملائکه پس بالا میرود بطرف خداوند تبارک و تعالی با سرعت چشم بهم زدن و باقی نیمه اند حجاب و نه پرده بین بنده و بین خداوند عزوجل پس مینشینند در عین نزد عرش الهی بعد گفته میشود برای او چطور ترك کردی دنیا را ؟ . . .

پس میگوید الهی بعزت و جلال قسم نمیدانم دنیا را مگر اینکه خلقت کردی مرا خائف بودم از تو .

پس میفرماید خداوند تبارک و تعالی راست گفت بنده من بودی با جسدت در دنیا و روح تو با من بود .

آشکار بود سر تو و علایهٔ تو سؤال کن تا عطاء کنم :

این جنب من مباح است برای تو گردش نما در اینجا اینست اجرهای من پس ساکن باش در آنجا .

پس میگوید بنده : الهی شناسائی دادی مرا نفس خودت را پس غنی شدم بسبب استغناء در تمام مخلوقات و بعزت و جلال قسم اگر بود رضای تو بر اینکه قطع مینمودند

اعضاء مرا قطعه قطعه و میکشند هفتاد گشتنی باشد آنچه بقتل میرسانند مردم هر آینه رضای تو بود محبوبتر بود برای من .

الهی اگر اکرام نکنی من ذلیل و مغلوب و اگر نصرت ندهی مرا من ضعیفم و اگر قوت ندهی من میت هستم اگر حیات ندهی با ذکر خودت و اگر ستر تو نبود هر آینه مفتضح میشدم و عسیان میکردم، الهی طلب نمیکنم مگر رضای ترا به تحقیق کامل کردی عقل مرا تا اینکه معرفت رساندم ترا و فهمیدم حق را از باطل و امر و نهی را و علم و جهل را پس خداوند تبارک میفرماید بعزت و جلالم قسم محبوب نمیدارم بین خود و بین بنده را در هر وقت از اوقات تا اینکه داخل شود بر من هر وقتیکه بنخواهد هم چنین میکنم با دوستان خودم .

یا احمد - اگر دوست داری بر اینکه اورع الناس باشی بطرف من پس زاهد باش در دنیا و راغب باش برای آخرت .

پس پیغمبر اکرم عرض کرد: الهی چطور زاهد باشم در دنیا پس خداوند فرمود: اخذ نمای از دنیا کفاف را از طعام و از شراب و از لباس و ذخیره نکن شیئی را برای فردا و دائم در ذکر من باش پس عرض کرد چطور دائم باشم در ذکر تو؟ پس خداوند فرمود خلوت کن از مردم و دشمن بدار حلو و حامض را و فارغ نما شکمات و خانهات از دنیا .

یا احمد - حذر کن بر اینکه مثل بچه زمانیکه نظر نمائی به احمر و اصفر تا دوست داشته باشی و زمانیکه عطاء کرده شود شیئی از حلو و حامض مغرور شوی؛ آن پس عرض کرد: دلالت نمای بر عملی که تقرب بجویم بطرف تو .

پس فرمود قرار بده شب را روز ، و قرار بده روز را شب پس گفت یا رب چطور میشود این؟ پس فرمود: قرار بده وقت خواب را نماز و طعامت را گرسنگی .

یا احمد - اگر بچشی حلاوت گرسنگی را و خواموشی و خلوت را و ماورئو امنها پس عرض کرد چیست میراث گرسنگی فرمود حکمت و حفظ القلب و تقرب بطرف من و حزن دائم و خفت مؤثه بین مردم و کفتمن حق و باک نکند خواه موس باشد یا معسر .
یا احمد - بعزت و جلالم قسم بنده نیست ضامن باشد بر من چهار خصلت مگر این که داخل کنم او را به بهشت .

۱ - نگاه دارد زبانش و زبان را باز نکند مگر به آنچه معین او باشد .

۲ - قلبش را حفظ کند از وسواس .

۳ - باشد روشنی چشم او در گرسنگی .

۴ - بسیار ساجد باشد .

یا احمد - تعجب دارم از بنده که داخل شود در نماز و آن بنده میدانند بطرف کی بلند کرده دستهای خود را و در پیش چه شخصی قرار گرفته و آن بنده متوجه دیگری باشد - تعجب دارم از بنده که او قوت يك روز را دارد در آذوقه و آن شخص تدارك روز بعد را مهیا نماید و تعجب دارم از بنده که نمیدانند بدرستی که من از او راضی هستم یا این که غضبناک بر او پس بخندد و خوشحال باشد .

یا احمد - بدرستی که در بهشت قصری هست از لؤلؤ و بالای لؤلؤ دری است نیست در او فصلی و نه وصلی در آن خواص ، و نظرمینمایم بطرف آنها افتاد مرتبه و هر وقت نظرمینمایم بطرف آنها زیاد می کنم در ملك آنها افتاد مرتبه - و زمانی که متلذذ میشوند اهل بهشت باطعام و باشراب و متلذذ میشوند اینها با ذکر خودم و با کلام خود و با حدیث خودم .

پس عرض کرد پیغمبر اکرم چیست علامات آنها فرمود آنها زبانشان را از فضول کلام نگاه میدارند و از فضول طعام هکنذا .

یا احمد دوست بدار فقرارا و تقرب بجوی بطرف آنها عرض کرد کدامند آن
فقرء فرمود اشخاصی که راضی شوند به قلیل و صبر نمایند بر گرسنگی و شکر گذار
باشند براحتی و شکایت ندارند از گرسنگی و از تشنگی و دروغ نمیگویند بازبان و
غضبان نیستند بر خدای خودشان و افسوس ندارند از آنچه فوت گردیده و شاد نیستند
به آنچه بر آمده برایشان .

یا احمد - زینت نده با لباس نرم و طیب غذا و لین الوطاء پس بدرستیکه
افس ماوی تمام شر است و آن رفیق بدی است خودت را بسوی اطاعت خدا و ابدار .

در استغاثه و توسل به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر (عج)

مه من نقاب بکشا ز جمال کبریائی

که بتان فرو گذارند اساس خود نمائی

شده انتظارم از حد چه شود زدر در آئی

زد و دیده خون فشام ز غمت شب جدائی

چکنم که هست اینها گل باع آشنائی

چه کسم چکاره ام من که رسم بعاشقات

شرف است اینسکه بوسم قدم ملازمت

بامید استخوانی که هما برد ز خوانت

همه شب نهاده ام سر چوسگان بر آستانت

که رقیب در نیاید به بهانه گدائی

چو ز دستبرد دشمن رخ خود عیان نماید
 ز عذار لاله گویش چمن ارغوان نماید
 رخ خود پی نظاره چو بگلستان نماید
 مژه‌های چشم یارم بنظر چنان نماید
 که میان سنبلستان چرد آهوئی ختائی
 چه جمال حسن مطلق که ز جلوه بی نیاز است
 دل مبتلای محمود بغمزه ایار است
 چو مدار شوخ چشمان همه عشوه است و ناز است
 در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است
 با امید آنکه شاید تو بچشم من در آئی
 بحدیث لعل‌گاهی ز ندم ره دل و دین
 کشدم نیاز گاهی بکمند زلف پر چین
 ز ندم به تیر مرگان کشدم بخنجر کین
 بکدام مذهب و دین بکدام ملت است این
 که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی
 چو بنای کار عشاق بسوز و ساز دیدیم
 ره حسن و عشق یکسر به نیاز و ناز دیدیم
 ز جهانیان گروهی همه در مجاز دیدیم
 بقمار خانه رفتیم همه پا کباز دیدیم
 چو بصومعه رسیدیم همه زاهد ریائی

ز حدود پا کشیدم بقدم رهم ندادند
 ز وجود دم ز دم من بدم رهم ندادند
 به کنست سجده بردم بضم رهم ندادند
 بطواف خانه رفتم به حرم رهم ندادند
 که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی
 سحری بخواب بودم که صبا ز در بر آمد
 که نوید وصل گویا ز دیار دلبر آمد
 همه مژده پای کوبان که شب غمت سر آمد
 در دیر میزدم من که نداز در در آمد
 که در آ در آ عراقی تو ز خاصه گان مائی

در انتظار فرج این اشعار خوانده شود

ماه من کی برقع از آن حسن مطلع میکشد
 تابکی در روز بر خورشید برقع میکشد
 جبرئیل از آسمان سوی زمین کی بهر شه
 بر براقش زیر پای زین مرصع میکشد
 کی مسیح آرد ز چرخ چهارمین رحل نماز
 کی بدوش نازنین دلق مرقع میکشد
 آفتاب مکه کی از ضلع کعبه تا عراق
 نیزه العاس از آن رکن مصلع میکشد

بـاعصای موسی و نعلین معراج نبی

طور سیناراز توبی بانگ فاخلع میکشد

خضر ز آب لعل وی طرح مردم میزند

روی سنگش موسی اورنگ مخلع میکشد

کی مبارک حله استبرق اندازد بدوش

کی تبارک چون محمد (ص) تاج ارفع میکشد

آن توانائی که از لطفش امیدی قطع نیست

پنجه فیاض روی دست اقطع میکشد

کی سپهسالار اردویش ز شهر طالقان

خنک اشهب سوی شه باحسن مطلع میکشد

کی رجال الغیب او تاج جهان برابر و باد

هر یکی را امرش از بالین و مضجع میکشد

کی جوان دیلمی در کوفه از اعجاز شه

پرده و سر پوش از سر مقنع میکشد

جیش سفیانی به پیدا کی کند خسف امر شه

کی سردجال اعور شاه اورع میکشد

کی امام منتظر مهدی قائم از حجاز

بیرق رخشنده با روی مشعشع میکشد

اکسیر اعظم

بدانکه افضل عبادات و اکمل طاعات بعد از ایمان بخدا دو چیز است بلسان اخبار یکی اصلاح ذاتالبین و خدمت بآنها میباشد ، و دیگری دوستی با اهل بیت طاهر بن سلام الله علیهم اجمعین ، و اصلاح ذاتالبین رفع گرفتاری از جامعه مؤمنین نمودنست دارد که اگر حاجتی از برادر مومن بر آوری ثواب بیست حج و عمره مقبوله در نامه عمل تو مینویسند و این دو عمل از تمام عبادات بنده را زود تر بحق نزدیک مینماید و برای تحصیل دوستی ائمه طاهرین (ع) راهی بهتر از اطاعت فرمایشات آنها نیست که همان اطاعت آنها نور دوستی را در قلب خواهد آورد .

اللهم ارزقنا محبتهم واجعلنا من خدام شيعتهم بمحمد وآله الطاهرين .

میفرمایند نیست علم در آسمان تا فرود آید بسوی شما و نه در زمین است تا بروید از برای شما بلکه جیلی شما قرار داده است خداوند مؤدب بشوید بآداب و اخلاق روحانین تا نور علم بقلب شما تابش کند و ظاهر شود برای شما و بهترین آداب و اخلاق برای شما بعد از عقاید حقه .

نماز شب و قیام لیل است و لذا حضرت رسول (ص) میفرماید، یا علی عليك بقیام اللیل عليك بقیام اللیل عليك بقیام اللیل تاسه مرتبه تا کید به حضرتش مینماید و حضرت سجاد علیه السلام میفرماید قائمین بلیل احسن وجهها میباشد که مقصود وجه باطن است زیرا که با خدا خلوت نمودن وجه قلب را نورانی مینماید و حضرت امیر (ع) میفرماید قیام لیل را ترک نکنید اگر باندازه دوشیدن شتری باشد و از حضرتش سؤال نمودند نافله لیل کدامست فرمود برخواستن است از جای خود برای نماز خالصاً لوجه الله و هیچ فرضی نداشته باشد مگر رضایت خدا را و خداوند بواسطه آنشرف و عزت خواننده را در پیش مؤمنین زیاد مینماید و منع میکند او را که از بیت

بمردم کند وهم چنین مردم باو اذیت نخواهند نمود و این قیام لیل مثل رهبانیت امت سابق میباشد برای امت مرحومه و در حدیث دیگر دارد بر قائمین بلیل عادات پیغمبران ظاهر خواهد شد و ترك مکنید اخلاق آنها را و نفس اماره را قلب بنفس سطمئنه میکند و محسن الی الله میشود و مؤمنین را دوست میدارند طوبی برای کسی که میباشد بهره از نماز شب در زمانیکه پیغمبر (ص) در مقام محمود ایستاده باشد و قائمین بلیل کردا کرد او ایستاده حضرتش شفاعت عامیان از امت خود را مینماید اللهم و فقنا لما تحب و ترضی بس است ترا از برای ادب کردن نفس دوری کردن از آنچه مکروه میشمیری از غیر خودت، حاصل آنکه هر طالب سعادت باید دیگران را آئینه خود قرار بدهد آنچه از ایشان سرمیزند در حسن و قبح آن نظر و تأمل کند مواظبت کند که آن عمل از او سر نزند .

ای نسخه نامه الهی که توئی

وی آئینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

عارفانی که از این مطالب سودمند و متنبه شوند این مسود اوراق را بدعای

خیر یاد نمایند .

تعریف روغن زیتون

حدیث کرد ابراهیم بن مفضل از حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله سجستانی از ابی حمزه از ابی جعفر محمد الباقر (ع) گفت فرمود رسول الله (ص): نیست شیئی از روغنها نافع تر برای جسد از روغن زنبق بدرستیکه در این روغن منافع بسیار

است و شفاء از هفتاد علت مییابد .

و فرمود بر شما باد کیس پس روغن مالی نمائید باو بدرستیکه در او شفاء است از هفتاد مرض عرض کردند یا بن رسول الله کیس چیست؟ فرمود: زنبق الرازقی .

دواء درد شکم

محمد بن عبدالله الکاتب از احمد بن اسحاق گفت بودیم جمعی در مجلس حضرت امام رضا (ع) پس گفته شد یا بن رسول الله بدرستیکه ابی مبطون سه روز است لایمک بطنه پس فرمود کجائید از دواء جامع؟ گفتیم نمیشناسیم دواء جامع را پس فرمود در نزد احمد بن ابراهیم تمار مییابد اخذ نمائید از او یک حبه بخوران با آب ماس مطبوخ بدرستیکه او بر طرف می کند در همین ساعت پس گفت گرفتیم از آن حبه و آشامیدیم در همین ساعت درد بر طرف شد .

ایضاً

بجهت سردی معده و تنگ نفس این دواء جامع نافع است همین شخص میگوید: شکایت کردم به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی (ع) از سردی معده و تنگی نفس پس فرمود کجائید از دواء پدرم از دواء جامع عرض کردیم آن چیست؟ فرمود معروف در نزد شیعه عرض کردیم ما نمیدانیم آن دواء چیست تا معالجه نمائیم پس فرمودند :

صورت دواء جامع

زعفران عاقرقرحا سنبلالطیب قافله بنج خربق ابیض
 ۲ منقال ۲ منقال ۲ منقال ۲ منقال ۲ منقال ۲ منقال
 فلفل ابیض ابرفیون
 ۲ منقال ۴ منقال

بکوبند و حل نمایند و از حریر بگذرانند و دو برابر اینها عسل بی موم
 خالص بهم قاطی نمایند و معجون نمایند و موقع میل باندازه يك فنديق باشد و
 کسیکه درد معده و سردی دارد باید بآب کمون مطبوخ میل کند .

معالجه برای رویانیدن مو

در نسخه های کتب معتبر اطباء برای رویانیدن مو مؤثر و مجرب است زاغ
 یا کلاغ پرنده مشهور اول تمامی پره های او را کنده در زیر سرگین اسب قرار بدهید
 تا اینکه متعفن گردد در اینحال کرمهائی ظاهر می شود اینها همدیگر را میخورند
 بعد میماند یکی این کرم را در ظرفی جلو آفتاب قرار دهند تا اینکه کامل خشک شود
 بعد برداشته سحق کامل نموده با روغن زیتون مخلوط شود بهر جائیکه ضما د نمایند
 مو در میآورد - مجرب است .

در تعریف زن گفته شده

اگر خوب بودی زن درآی زن زناترا مزن نام بودی نه زن
 زناترا ستائی سگان را ستای که يك سگك به از صد زن پارسای

یکی از نامه‌های حاج شیخ محمد بهاری همدانی

به یکی از مریدان خود .

بسم الله الرحمن الرحيم - عزیز من :

دل دردمند عاشق ز محبت تو خون شد نه کشی بخیغ هجرت نه بوصل میرسانی
 سالها شد که بر من بینوا صبحی گذشت شامی از کوی آن دلبر باوفانه قاصدی نه سلامی
 نه نامه نه پیامی ندانی باین قالب بیروح صبر ایوب داده شده یا عمر نوح وعده شده
 به بیداری انتظار میکشم خبری نمیشنوم میخوابم اثری نمی بینم هر طرف میدوم
 جائی نمیرسم از هر که میپرسم نشانی نمیابم از آن طرف هم آتش نمرودی هجران
 آنآ فآنآ دراز دیاد - نعم ماقال :

انما هجرک ریح صر صر ارسلت فی یوم احسن مستمر
 فاذا ما غبت عنی ساعه کانت الساعه ادهی و امر

باری :

عجبم از اینکه گفتمی که بدل رهست دلرا طرفی سوخته از غم جهتی خرم و خندان
 فان قلت العجب کل العجب با این قلت تحمل و کمی صبر و بدی خلق و سوء ادب
 و خشونت قول و تحمق در حرکات و سکنت ترا با عشق بازی چه کار عاشق باید دریای
 دل و کمال ادب داشته باشد طرف العشق کلها آداب ، حسن خلق بورزدولین الکلام
 و صبور باشد .

لاف عشق و کله از یار چنین لاف خلاف عشق بازان چنین مستحق هجرانند
 تو در فکر راحت خودی آسودگی میطلبی بمیل خود میچرخی برو .

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد
 باید چند عدد جوزی عصفوری تحصیل نموده با صبیان مشغول لهو و لعب بوده باشی
 چهاینکه تا کنون نفهمیده‌ئی ، ان اول ما یبذل العاشق و الطالب الصادق هو انسه و راحت

ثم ما يملكه وما يتعلق به حتى عرضه واختياره ، ثم يبذل روحه ويصل الى خدمة حبيبه مع خطر عظيم و هول جسيم فاني لك تحصيل هذه المراتب العاليه الموهولة الصعبة هيئات هيئات ، قلت نعم الامر كما زبر : ان كان لك ميل الى الزامي وافحامى .

همه دانند که سودا زده و دلشده را چاره صبر است وليکن چکنند قادر نيست حقير همواره ملتئم .

اگر از چشم همه خلق بيفتم سهل است تو مينداز که مخدول تر اناصر نيست اولاً اگر جواب واقعي بخواهيديس اول قارورة کسرت في الاسلام .

تنها نه من شکایت محبوب کرده بس بر هر که بنگري بهمين درد هميتلاست

این يك نامه است والد بزرگوارم به این حقير و فقير مر قوم داشته رحمة الله عليه و غفرانه:

فرزند نجيب ، وای پسر غريم ، وای دلبند و حبيم ، وای داروی طبييم ، وای نور چشم مهر بانم ، وای عزيز تر از جانم ، ای پاره دل ناتوانم ، ای فرزند سعید من ، پناه و امید من . مرده و نوید من ، صالح و سعید من ، عماد و عمید من ، قاصد و برید من ، عابد و عبید من ، غريب و وحید من ، واحد و فرید من ، شوربا و ترید من ، خرمن و حصید من ، رقيب و عمید من ، بالغ و رشید من ، حامد و حمید من ، بی اندازه از شما نکرانم ، در این قضیه حیرانم ، چاره برای این درد ندانم .

وای رفیق من ، وای شفیق من : وای صديق من ، وای دوست حقیقی من ، بنده حقير بادل رفیق در بحر غم غریق ، واندیشه های عمیق همیگویم : این چه اوضاع است ، و این چه روزگار پسر از پدر در انتظار ، و پدر در فراق سوگوار .

مدتی است مدید ، و عهدی است بغایت بعید از اوضاع شما خبر ندارم و شما از حال بنده اطلاع ندارید چه کنید چه سازید ، الحال بنده با این حالت افسرده با وضع پژمرده ، و بادست ناگرفته و با پای بی رفتار در این دکان عطاری با کسب ضعیف مشغول دادوستد میباشم با این حالات بدهاگوئی شما مشغول هستم - علی اکبر عطاری .

از کتاب دائرة المعارف شیعه

قرآن امیر المؤمنین علیه السلام .

جمعی از افراد ظاهر بین عقیده دارند که حضرت امیر (ع) قرآن را جمع آوری نموده که غیر از قرآن فعلی ماست و مطالب و آیات آن با این قرآن متفاوت است و برای ثبوت ادعای خود حدیثی نیز می آورند که آنها دودسته هستند بعضی از آن احادیث جعلی و ساخته یهودیان است ، و بعضی دیگر صحیح است ولی بیان دارد و رمز و سر آنرا آنها نفهمیده اند .

عقیده شیعه این است که قرآنی که الان در دست ماست همان قرآن حضرت امیر است با این تفاوت که قرآن آن حضرت به املاء پیغمبر بوده و مطالبی را نبی اکرم بصورت تفسیر و تأویل و توضیح اضافی در آن اضافه کرده اند که در اوراق پراکنده نزد امیر المؤمنین موجود بود و بعد از وفات رسول خدا آن اوراق پراکنده را جمع فرمود و بر مردم عرضه داشت و چنانچه گفتیم چون پیغمبر در آن شرح داده بود اسم فلان و فلان و افراد غاصب را بیان کرده بود حکومت زمان با آن مخالفت کرد و آنرا از حضرت امیر نپذیرفت و آن قرآن دست بدست نزد ائمه اسلام گشت و الان نزد حضرت صاحب الزمان است و از این جهت در روایات زیادی آمده که (یاتی بکتاب جدید) . یعنی امام زمان می آورد کتاب جدیدی را ، منظور از کتاب جدید قرآن امیر المؤمنین (ع) است .

اکنون به پاره ای از اسناد توجه کنید :

۱ - کتاب وافی جلد اول و بحار جلد اول از خصال و نهج البلاغه و کشف العقول و احتجاج و غیبت نعمانی نقل کرده اند که حضرت امیر قرآن را به املاء پیغمبر با خط خود نوشت با اضافه تفسیر و تأویل و بیان باطن آن .

۲- کتاب تأسیس الشیعه صفحه ۳۱۶ می نویسد پس از رحلت پیامبر امیر المؤمنین نوشته‌های پراکنده خود را جمع آوری نمود.

۳ - سفینه البحار باب قرء می نویسد : حضرت علی فرمود: پس از رحلت رسول اکرم قسم یاد کردم که عبا بردوش نیفکنم مگر آنکه قرآن را بین دو لوح جمع آوری کنم و اینکار را کردم .

از جمله (بین دو لوح) معلوم میشود قرآن قبلاً پراکنده نوشته بوده و در میان دو لوح بردن آن مدتی طول کشید .

۴ - کتاب کافی جلد چهارم اصول می نویسد : احمد بن محمد بن ابی نصر گوید : امام رضا قرآنی بمن داد و فرمود در آن نگاه مکن من آنرا گشودم و در آن آیه (لم یکن الذین کفروا) را خواندم و در آن نام هفتاد کس از قریش را یافتم که حتی اسم پدرانشان در آن بود .

معلوم میشود قرآن حضرت امیر هر چه دارد شرح است نه متن زیرا احدی نام کسی از قریش را در قرآن از زبان پیغمبر نشنیده است .

۵ - یعقوبی در جزء دوم از تاریخ خود مینویسد : حضرت امیر المؤمنین قرآن را جمع نمود و بر شتری بار کرد و فرمود این است قرآن من ، معلوم میشود شرحها و تفصیل قرآن حضرت علی خیلی زیاد بوده که بر شتر بار کرده‌اند و در متن چیزی اضافه نداشته زیرا واقعاً اگر قرآن اینقدر تفاوت داشته و کمبود داشته چگونه همه مردم آنرا یکسان در سینه‌ها داشتند .

۶ - محقق آشتیانی در حاشیه وسائل صفحه ۹۸ از شیخ صدوق حدیثی نقل کرده که فرموده‌اند از طریق وحی اموری بر پیغمبر نازل میشده که جنبه قرآنی نداشته و اگر ضمیمه قرآن می شد شماره آن هفده هزار میشد باز از این بیان معلوم

میشود قرآن حضرت علی(ع) در شرح اضافه داشته به در متن .

۷ - شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از ابوذر روایت کرده که پس از رحلت پیغمبر حضرت علی قرآن را نزد ابوبکر و عمر آورد و به محض باز کردن کارهای خود را در آن قرآن دیدند و آنرا به هم گذاشته به علی بازگرداندند .

از این روایت معلوم میشود که اسم خلفا و مطلب اضافی جزء شرح بوده زیرا در هیچ آیه‌ای پیغمبر اسم ابوبکر و عمر را به بدی یاد نکرده بطور رسمی و تاریخ هم شاهد است که پیغمبر حتی با آنها مدارا و بظاهر معامله مینموده هر چند از نیت آنها با خبر بوده و صدها نفر هم که حافظ قرآن بوده‌اند کسی از آنها در ضمن آیه‌ای اسم کسی را ضبط نکرده .

۸ - در احتجاج طبرسی و جلد نوزده بحار از امیر المؤمنین روایت شده که فرمودند:

این است قرآن کتاب خدا که نزد من است و تمام آنچه را بشر تا قیامت بدان محتاج است در آن درج گردیده حتی دیه خراش حکمش در آن است .

باز معلوم میشود این امور فرعی مثل دیه خراش و غیر جزء متن قرآن نبوده و همه اضافه و شرح و تفصیل است و متن قرآن کوچکترین تغییری نکرده است و قرآن حضرت امیر المؤمنین همان قرآنی است که بوسیله روایات بلا فصلی که از پیغمبر آن حضرت شنیده آن قرآن را مزوج کرده و تأویل و تفسیر و بطن و ظاهر را با هم آورده است .

قرآن تاجه حدود تغییر یافته است

در شمارش سوره‌های قرآن هیچگونه اختلافی در هیچ جا وجود ندارد لیکن در عدد آیات و شماره تعداد حروف قرآن اختلاف وجود داشته است و در حال حاضر نیز قرآن‌ها از نظر تعداد آیه باهم گاهی متفاوت است این مطلب دلیل آن نیست که آیات یا حروف کم و زیاد شده است بلکه سر این مطلب این است که در بعضی از چاپ‌های پیکره يك آیه به دو قسمت جدا شده و يك شماره بیشتر گذاشته است اغلب در قرآن‌های چاپ مصر یا ایران یا بیروت این تفاوت وجود دارد که مثلاً میگویند آیه ۹۶ از فلان سوره این است در قرآن دیگر آیه ۹۶ آیه دیگری است .

با اصولاً تعداد آیات باهم تفاوت دارد این مطلب چنانچه گفته شد پایه اش این است که گاهی در بعضی چاپ‌ها دو آیه بصورت يك آیه و گاهی يك آیه را دو تکه می‌کنند و شماره می‌زنند بنا بر این هیچگونه کم و زیادی در آیات نیست .

در زمان خود رسول اکرم هنگامیکه آن حضرت آیه ای را میخواندند وقتی مکث میکردند نویسندگانیکه دور آن حضرت جمع بودند بعضی خیال میکردند آیه تمام شده و شماره می‌زدند و بعضی چون میدیدند مطلب ناتمام است صبر میکردند تا مطلب تمام شود آنوقت شماره می‌زدند ، یا مثل بعضی از فرق اسلام بسم الله الرحمن الرحيم و حروف مقطعه اول سوره‌ها را جزء هر سوره نمیدانند و حتی فرقه مالکی تلاوت آنرا در نماز واجب پیش از سوره حمد مکرر و میدانند لیکن اکثر آیه عقیده دارند که بسم الله الرحمن الرحيم و حروف کوتاه اول سوره‌ها جزء هر سوره میباشد بنا بر اینکه بسم الله را جزء هر سوره بدانیم و یاندانیم تقریباً ۱۱۳ آیه در قرآن اختلاف پیدا میشود ولی این اختلاف را نمیشود تحریف نام گذارد بلکه این مطلب ناشی از شمارش و حساب است و این مطلب برای قرآن نقصی نیست .

حروف قرآن

در حروف قرآن نیز اختلاف است، و هر قومی از قبیل بصریین یا کوفیین آنرا بیک تعداد معینی آمار داده بودند و این اختلاف ازدوجا سرچشمه گرفته بود یکی از طرز نوشتن و یکی لهجه بدین معنی که در کتابت قرآن انواع مختلف دیده میشود مثل بعضی که مینویسند یا حسرة علی العباد بعضی مینویسند بحسرة علی العباد - بعضی مینویسند ملأئکه بعضی مینویسد ملئکه - بعضی مینویسند یاسین - بعضی مینویسند یس .

صرف نظر از این مطلب در محاسبه حروف قرآن گاهی حروف زوائد را بشمار نمیآوردند و گاهی میآوردند مثلاً - لیؤمنوا - این الف الف زائده است یا اجعلوا - که الف آخر زائده است، عامل دوم اختلاف در حروف اختلاف لهجه است که همین امر بود که عثمان را وادار کرد قرآن را جمع کند زیرا اختلاف مهمی از نظر لهجه پدید آمده بود شما در همین زبان ایرانیان دقت کنید . جمله من آمدم - اصقهان و شیراز و نهرانی و یزدی هر یک از این جمله را بیک نحو میگویند که تعداد حروف آن با هم تفاوت میکند بدون اینکه مفهوم و معنای آن عوض شود قرآن نیز بلهجه قریش نازل شده و مردم شهرستانهای عرب هر یک با لهجه خود آنرا میخواندند و از این رهگذر اختلاف زیادی در حروف قرآن پیدا شد در صورتیکه در معنای آن هیچگونه تغییری داده نشده و همین امر باعث شد که عثمان قرآنهاییکه به لهجههای مختلف نوشته بودند جمع کرده و همه را سوزاند تا نه تنها قرآنها در معنا و آیات با هم یکی باشد بلکه در قرائت و لهجه نیز قرآن واحد گردیده و اختلافها از بین برود .

احادیث را باید بقرآن عرضه کرد

یکی از بزرگترین دلائلی که قرآن تحریف نشده و کاملاً اصیل است این است که میزان و تراز وی هر چیزی است حتی احادیثی که از پیغمبر و ائمه نقل شده باید به قرآن عرضه کرد اگر مخالف با قرآن بود ارزش ندارد و باید آنها را کنار گذارد بنا بر این اگر قرآن نیز کم یا زیاد و یا هر گونه تحریفی شده بود این قانون کلی پدید نمیآمد که هر چیزی را بقرآن عرضه کنید حتی احادیث نبوی را - پیغمبر اسلام در حجة الوداع یعنی آخرین سفر حج خود طی يك سخنرانی فرمودند :

قد كثرت على الكذابة و ستكثر فمن كذب على متعمداً فليتبوء مقعده من النار
 فاذا تاكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله و سنتي فما وافق كتاب الله و سنتي فخذوه
 و ما خالف كتاب الله و سنتي فلا تأخذوا به .

یعنی بسیار زیاد شد دروغ بستن بر من و بزودی زیادتر میشود و هر کسی که روی اختیار و عمد بر من دروغ بندد جایگاه خود را در دوزخ مهیا بیند پس اگر حدیثی بشمارید به کتاب خدا و سنت عرضه کنید اگر مطابق کتاب خدا و سنت بود بگیریید و الا آنها را رد کنید .

این حدیث در جلد اول بحار صفحه (۱۴۵) از محاسن برقی و عیاشی و صفحه (۱۳۹) از احتجاج و در وسائل جلد سوم صفحه (۳۷۸) و در کتاب قضاء کافی جلد اول صفحه (۶۹) و کتابهای دیگر نقل شده است ، و همچنین این مطلب از حضرت علی (ع) و امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام در بحار جلد اول صفحه (۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۷) و در کتاب وسائل جلد سوم کتاب قضاء صفحه (۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰) روایت شده است .

و همچنین احمد حنبل در مسند خود جلد اول صفحه (۹۱) حدیثی نقل کرده

است که حضرت رسول اکرم یگانه رفع کننده اختلاف مسلمین را قرآن دانسته اند ،
 و هندی در کنز العمال جلد پنجم (صفحه ۲۲۳) حدیث شماره - ۴۶۰۰ از دیلمی از
 ابن عباس نظیر این احادیث را نقل کرده است .

برای نمونه

برای نمونه مقداری از احادیث عرضه حدیث به قرآن ذکر میشود ، امام
 باقر فرمودند: وما جائکم عنافان وجدتموه موافقاً للقرآن فخذوا به وان لم تجدوه
 موافقاً فردوه .

یعنی هر مطلبی را دیدید که از ما نقل کرده اند اگر آنرا موافق قرآن دیدید
 بپذیرید و اگر موافق قرآن نبود آنرا رد کنید .

امام صادق فرمودند: ما جائکم من حدیث لا یصدقہ کتاب اللہ فهو باطل .

یعنی هر مطلبی دیدید که از ماست ولی قرآن آنرا تصدیق نمینماید آن باطل
 است، در احادیث زیادی نیز وارد شده است که آنچه بمانسبت میدهند و قرآن مخالف
 آن است آنرا بدیوار بزنید .

بنابراین اگر عقیده داشته باشیم که قرآن تحریف شده است و مثلاً آیاتی از آن
 افتاده ممکن است حدیثی را عرضه کنند و بگویند مؤید و دلیل آن در آن آیاتی است که
 از قرآن افتاده و هیچگاه اینهمه روایات در این باب از پیغمبر و امام صادر نمی شد که
 هر حدیثی را به قرآن عرضه کنید این مطلب نشانه آن است که در قرآن هیچگونه
 تحریفی رخ نداده است .

در این باب ائمه ماحتی با کمال شدت حرف زده اند مثلاً معصوم میفرماید :
 ما مخالف القرآن فهو زخرف او باطل او فاضر بوه علی الجدار .

یعنی آنچه باقر آن مخالف است مزخرف است و باطل آنرا به دیوار بزنید ،

آری حدیثی است متواتر که هیچیک از شیعه و سنی آنرا رد نکرده‌اند و همه بآن اعتراف دارند و آن حدیثی است مشهور از پیغمبر که فرمود:

انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي .

یعنی من میروم و در بین شما باقی میگذارم کتاب خدا و عترت من چطور ممکن است پیغمبر امر کند مردم به چیزی تمسک جویند و به چیزی اعتماد کنند که تحریف شده باشد و در آن دست برده باشند پیغمبر بیکه قرآن میگوید و ما ينطق عن الهوى یعنی از پیش خود حرف نمیزند و هر حرفی که زد تا قیامت معتبر است اگر قرآن تحریف میشد او میدانست و این چنین مطلبی نمیفرمود .

از کتاب منتخب التواریخ

حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی گفته در کتاب انوار العلویه است که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودای عمرو تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی به جهت مقابله با من که استعانت جسته و از برای خود کمک خواسته‌ای .

پس عمر و نظر به پشت خود نمود امیر المؤمنین (ع) در کمال سرعت با شمشیر آبدار هر دو پای او را قطع نمود عمرو افتاد بر روی زمین . امیر المؤمنین (ع) نشست بالای سینه اش بیک دست محاسنش را گرفت و بدست دیگر سرش را جدا کرد و سرش را آورد خدمت پیغمبر (ص) فرمود یا علی مگر ته قال نعم یا رسول الله (ص) الحرب خدعة .

و پیغمبر (ص) فرمود « ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين او من اعمال امتی الی يوم القيامة »

و در ارشاد مفید و غیر اوست که چون عمرو کشته شد و خبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سر نعلش عمرو و دید زره و خودش را از بدنش بیرون

بیاورده اند گفت : (کانت منیته علی ید کفو کریم «

این خبر هم از آن خبرهای جعلی و دروغ است . حضرت امیر بارشادت و شجاعت مافوق عمر و بن عبدود است . او علم ماکان ومایکون وماهو کائن و علم اسم اعظم داشت . و درخبر هست درقلعه خیبر را کند که از قوه بشر خارج بود . دوست و دشمن این مطلب را نوشتند که حضرت در خیبر را در دستش گرفته بود و پل قرار داده بود . بنا بر این چه احتیاجی داشت به عمر و بن عبدود حيله وارد کند .

ياک واعظ این حرف را زد و از منبر آمد پائین . من به او گفتم این چه حرفی است که می زنیید و اگر هم نوشته باشند شما نباید بگوئید عیب برای حضرت امیر (ع) گفتن غلط است . بنده به او گفتم شما انشاء الله بعد از این این حرف را نزنید از شما بعید است .

بچه ای نابالغ بود که به توسط آن بچه به يك واسطه ای فرستادیم نجف اشرف از خود حضرت سؤال کردیم یا ابا الحسن شما این کار را کرده اید برای عمر و بن عبدود؟ حضرت فرمود : ما آل محمد حيله نمیکنیم پس ابن ابی الحدید و کسان دیگر هزاران هزار بلکه زیاده تر اخبار جعلی وارد کرده اند . انسان میدانم مقام علی (ع) را که او امام عادل و غیث هاطل است .

بمناسبت اینککه اول این کتاب بنام نامی حضرت ولی عصر امام زمان روحی و روح العالمین له الفداء شروع شده و اختتام هم به نام مبارک آن بزرگوار ختم شود، ما را خداوند تبارک و تعالی آن توفیق و سعادت را نصیب بفرماید در زمره منتظرین فرج بوده باشیم تا آخرین نفس انشاء الله تعالی .

اللهم کن لولیک الحججة بن الحسن صلوات الله علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً وتمتعه فیها طویلاً .

وجوده لطف و عنایت له لطف آخر و غیبته منا .

یا صاحب الزمان و یا خلیفة الرحمن و یا شریک القرآن المستغاث بک ، یا امام الانس و الجن یا ابالقاسم یا حجة بن الحسن العسکری ایها المهدی یا بن رسول الله انا و جهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا و جیها عند الله اشفع لنا عند الله .

ای مدنی برقع و مکی نقاب

سایه نشین چند بود آفتاب

منتظران را بلب آمد نفس

ای ز تو فریاد بفریاد رس

سوی عجم ران منشین در عرب

زرد ز آینه شبیدیز شب

ملک بر آرای و جهان تازه کن

هر دو جهان را پر از آوازه کن

سکه تو زن تا امرا کم زنند
 خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند
 ما همه جسمیم بیا جان تو باش
 ما همه موریم سلیمان تو باش
 شهنه توئی قافله تنها چرا است
 قلب تو داری علم اینجا چرا است
 خلوتی پرده اسرار شو
 ما همه خفتیم تو بیدار شو
 ز آفت این خائنه آفت پذیر
 دست بر آور همه را دستگیر
 گر نظر از راه عنایت کنی
 جمله مهمات کفایت کنی
 از نفست بوی وفائی ببخش
 ملک سلیمان بگدائی ببخش
 گفته عطار عجب دلرباست
 چون نظرت هست باو کامرواست

بعنوان الله الملك المنان در پانزدهم ماه مبارك رمضان المبارك مصادف با تولد
 حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مطابق ۱۹ شهر یوماه ۱۳۵۵ شمسی و ۱۳۹۶ قمری
 اختتام یافت .

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۳	درزا	دراز	۲۱۶	۱۹	طبیعی	طبیعی
۱۴	۲۱	اثنی	اثن	۲۲۴	۱۱	مائکة	ملائکة
۱۶	۹	مارا	ماررا	۲۳۰	۷	ردی	روی
۲۱	۱۸	صبها	صبجها	۲۳۵	۶	عظم	عظیم
۲۳	۲	چشم	چشم	۲۳۸	۱۳	مغزت	مغز
۲۴	۵	نموار	نمواو	۲۳۹	۱۷	هارون	هاون
۳۰	۱۴	اولاد	اولاد	۲۳۹	۱۸	سیر	سر
۲۸	۱۷	رنفع	نفع	۲۷۳	۴	ققت	وقت
۴۹	۲۱	قدر	قد	۲۸۱	۱۸	تتجمیع	تجمیع
۵۵	۸	ددر	در	۲۸۲	۱۱	غدديست	عدديست
۵۵	۱۹	فلکوههنيئاً	فلکوههنيئاً	۲۸۷	۳	دارای	داری
۵۸	۶	زندگی است	زندگی	۳۰۲	۸	لجاءبرالجعفی	لجاءبرالجعفی
۶۳	۳	منت	منك	۳۰۲	۱۷	حامعه	جامعه
۸۵	۱۸	نشو	نشود	۳۱۱	۳	ترسم	ترسیم
۱۰۳	۶	مقتدر	مقتدر	۳۱۳	۱	HoVN
۱۰۹	۱۴	تعوض	تعريض	۳۱۳	۲	دراس	راس
۱۲۴	۹	مقووط	سعووط	۳۱۳	۹	فاذايبحها	فاذبيحها
۱۴۲	۸	بعلى	لعلى	۳۱۴	۲۱	ميه	مبيته
۱۴۴	۱۸	سهلا	سهله	۳۳۵	۱۳	تبادك	تبارك
۱۴۴	۲۱	میلرزيوم	میلرزیدم	۳۳۷	۱۶	خانمست	خاتم
۱۴۶	۱۴	بنحو	نحو	۳۴۴	۱۶	فرح	فرج
۱۷۸	۲	يحيى	يحيى	۳۴۴	۱۸	لعره	لعبرة
۱۸۹	۱۳	امام	اما	۳۵۱	۳	ضر يثبنى	ضر يثنى
۲۰۹	۱۰	ابدآالابدین	ابدالابدین	۳۸۲	۱۵	دریا	دریای
				۳۸۳	۲۱	خود	خور

صورت مؤلف



در خاک شوم خاک مر اینعکس بجا است
فانی چو شوم این اثر از من پیدا است
این عکس به بی زبانی میفهماند
دستم از همه جایی کوتاه است
بر فاتحه الکتاب من محتاجم
مقصود از این عکس تمنا ز شماست
آب و گل من سرشده با مهر علی
عاشق بعلی هستم و اولاد علی

